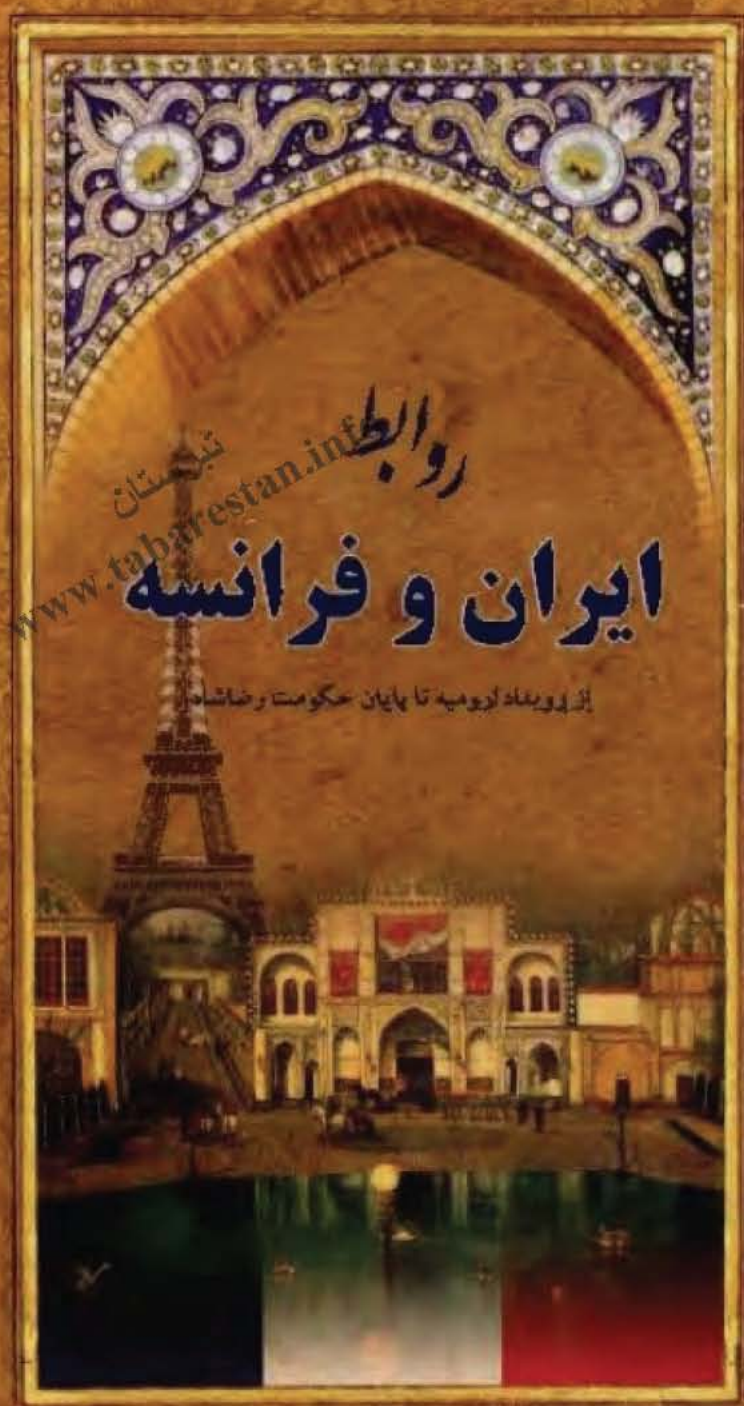




تألیف: دکتر ولی صفری حصار

روابط ایران و فرانسه

از «رویدادارومی» نمایان حکومت رضا شاه

تألیف:
دکتر ولی صفری حساری



سرشناسه	: صفری حصاری، ولی، ۱۳۳۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: روابط ایران و فرانسه (از رویداد ارومیه تا پایان حکومت رضاشاه) ولی صفری حصاری.
مشخصات نشر	: تهران: اقبال، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۲۵۸ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۶-۳۱۸-۳
موضوع	: ایران -- روابط خارجی -- فرانسه
موضوع	: فرانسه -- روابط خارجی -- ایران
موضوع	: ایران -- روابط خارجی -- ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰
موضوع	: ایران -- تاریخ -- ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰
رده‌بندی کنگره	: DSR ۱۳۲۴/ف۴ص۷ ۱۳۹۱
رده‌بندی دیویی	: ۳۲۷/۵۵۰۴۴
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۷۲۲۲۲۴

تهران، خیابان دکتر علی شریعتی (کدپستی ۱۶۱۳۹) تلفن: ۷۷۶۰۳۵۷۴
 تهران، خیابان جمهوری اسلامی (کدپستی ۱۱۴۶۷) تلفن: ۳۳۱۱۸۷۰۱



نام کتاب	: روابط ایران و فرانسه (از رویداد ارومیه تا پایان حکومت رضاشاه)
تألیف	: دکتر ولی صفری حصاری
ویرایش	: کامبیز ناجی
تیراژ	: ۵۰۰ جلد
طراحی روی جلد	: ملیحه حق‌گو
صفحات و قطع	: ۳۵۸ صفحه - وزیری
نوبت چاپ	: اول - تابستان ۱۳۹۱
چاپ	: اقبال
قیمت	:
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۶-۳۱۸-۳ ISBN: 978-964-406-318-3

پیشکش به روح جاودانی
پدر و مادر نازنینم
خدیدجه و فرج الله صفری حصاری
که همواره راهنما و مشوق
من در زندگی بودند

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

ایران‌زمین که ناخواسته به میدان نبرد نیروهای درگیر در جنگ بزرگ تبدیل گردیده و به سبب پیامدهای مستقیم و غیر مستقیم آن همچون «رویداد ارومیه» قحطی، گرسنگی و شیوع بیماری‌های واگیردار بر پای خود لغزیده بود، می‌رفت که کمی پس از جنگ، کاملاً از پای درآید؛ در واقع دولت انگلستان قراردادی که به قرارداد ایران و انگلیس معروف است در اوت ۱۹۱۹ با دولت بی‌اختیار وقت ایران به امضا رساند تا این کشور که کهنسال و تمدن‌ساز را به یک واحد سیاسی جغرافیایی تحت‌الحمایه تبدیل کند. اما مقاومت میهن‌دوستان از یک سو و فشار قدرت‌های خارجی از جمله روسیه که با اشغال شمال ایران در مه ۱۹۲۰ به نوعی به سیاست هژمونیک انگلستان واکنش نشان می‌داد، انگلیسی‌ها را وادار به عقب‌نشینی کرد.

دولت شورایی نیز که همچون دولت‌های تزاری به گسترش نفوذ خود در ایران بی‌میل نبود، تلاش کرد تا یک نظام سوسیالیستی در شمال ایران که در اشغال ارتش سرخ بود به وجود آورد، اما این طرح با شکست مواجه شد و روس‌ها نیز مجبور به عقب‌نشینی شدند. جا دارد تصریح شود که یکی از دلایل عقب‌نشینی روس‌ها، اتخاذ استراتژی جدید دولت شورایی بود که پس از نخستین کنگره «مردم شرق» در باکو و در سپتامبر ۱۹۲۰ سیاست صدور انقلاب را به کنار گذاشته بود.

در این میان مرد کلیدی کودتای فوریه ۱۹۲۱، رضاخان، شخصیت اجتناب‌ناپذیر صحنه سیاست ایران گردیده بود. او پس از انجام وظیفه در سمت وزیر جنگ (از ژوئن ۱۹۲۱ تا اکتبر ۱۹۲۳/ تیر ۱۳۰۰ تا آبان ۱۳۰۲)، سپس به مقام نخست‌وزیری منصوب (از اکتبر ۱۹۲۳ تا دسامبر ۱۹۲۵/ آبان ۱۳۰۲ تا دی ۱۳۰۴) و سرانجام بر تخت پادشاهی (از ۱۹۲۵ تا ۱۳۰۴/ ۱۹۴۱ تا ۱۳۲۰، یعنی سال ترک سلطنت و اشغال ایران از سوی متحدین) ایران نشست. او در دوران حکومتش با دو چالش بزرگ روبرو خواهد بود: پایان‌دادن به دخالت بیگانگان در امور داخلی ایران، خواسته‌ای که به‌ویژه در جریان جنبش مشروطه‌خواهی به‌عنوان یکی از خواسته‌های اصلی ایرانیان مطرح و سپس در دو

جنبش خیابانی و میرزا کوچک‌خان نماد یافته بود؛ و مدرن‌سازی ایران، خواسته‌ای که به‌ویژه از میانه سده نوزده میلادی از سوی بخشی از متفکران ایرانی به‌عنوان دارویی بر خمودگی و بیماری این کشور کهنسال تجویز شده بود.

در این چارچوب است که سعی خواهیم کرد به چگونگی روابط ایران و فرانسه بپردازیم. از جهت دیگر برای درک بهتر آنچه گذشت، بهتر آن دیدیم که یک بخش از کتاب را به زمینه تاریخی روابط ایران و فرانسه اختصاص دهیم که این بخش خود دارای چهار دوره است:

دوره یکم از ۱۵۰۱ تا ۱۷۲۲: در این دوره ایران یک کشور توانمند و مورد احترام سایر کشورها و به‌ویژه کشورهای اروپایی است. در همین دوره است که صفویان تلاش می‌کنند روابط ایران و کشورهای اروپایی را گسترش دهند. نخستین تماس‌ها با فرانسویان راه به جایی نخواهد برد.

دوره دوم از ۱۷۲۲ تا ۱۸۱۳: در پایان این دوره انحطاط ایران آغاز می‌شود و فتح‌علی‌شاه و ناپلئون در پی یک اتحاد نظامی هستند.

دوره سوم از ۱۸۱۳ تا ۱۹۰۶: آغاز این دوره همزمان است با سروری اروپایی‌ها بر ایران و مشرق زمین. در کوران این دوره برای رهایی از چنگال روس و انگلیس، ایران در پی کمک دولت‌های اروپایی مانند آلمان، اتریش و فرانسه است و در عین حال که روند مدرنیزاسیون که می‌بایست به تولید و احیای قدرت منجر شود از نظر دور نخواهد داشت. در این راستا اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی فرانسه مقام ویژه‌ای دارد و جنبش مشروطه‌خواهی یکی از بازتاب‌های این اندیشه‌ها است. در پایان این دوره می‌توان از تماس‌های دایمی بین دو کشور صحبت کرد، و فرانسه پیگیر سیاستی در ایران است که آن را «بی‌طرف» می‌نامد.

دوره چهارم از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴: در این دوره مشروطه‌خواهان به نظام استبدادی قاجار پایان می‌دهند. ملی‌گرایی در ایران رشد می‌کند و سیاست فرانسه در ایران از «بی‌طرفی» دور می‌گردد.

فهرست مطالب

مقدمه..... ۳

بخش یکم: زمینه تاریخی..... ۹

فصل یکم: دوره صفویه (۱۷۲۲-۱۵۰۱): نخستین تماس‌ها..... ۱۱

فصل دوم: از پایان صفویان تا آغاز سروری اروپایی‌ها (۱۸۱۳-۱۷۲۲):..... ۲۷

پیمان نظامی نافرجام ایران و فرانسه..... ۲۷

فصل سوم: از عهدنامه گلستان تا پیروزی جشن مشروطه‌خواهی (۱۹۰۶-۱۸۱۳):..... ۴۵

فرانسه؛ مدل توسعه سیاسی..... ۴۵

فصل چهارم: از پیروزی مشروطه‌خواهان تا آستانه جنگ جهانی اول..... ۶۷

سیاست فرانسه در هماهنگی سیاست‌های روس و انگلیس در ایران..... ۶۷

نتیجه‌گیری..... ۷۷

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه..... ۸۱

فصل یکم: رویداد ارومیه..... ۸۳

۱. تاریخ‌نگاری «رویداد ارومیه»..... ۸۳

۲. ایران در جنگ جهانی اول و آغاز «رویداد ارومیه»..... ۹۰

۳. هیأت نظامی فرانسه و قتل عام‌های ارومیه..... ۱۰۲

۴. به سوی تشکیل یک دولت آسوری..... ۱۱۰

۵. فراخوان «بیمارستان صحرایی» و پایان «رویداد ارومیه»..... ۱۱۷

فصل دوم: مشاجره بر سر راه‌آهن جلفا- تبریز- صوفیان- شرف‌خانه..... ۱۳۱

فصل سوم: تنش دیپلماتیک بین ایران و فرانسه هنگام سقوط و انقراض قاجار..... ۱۳۵

فصل چهارم: مسئله روزنامه‌ها..... ۱۴۱

۱. حملات روزنامه‌های فرانسوی علیه ایران در آستانه جنگ دوم جهانی..... ۱۴۱

۱۵۹	بخش سوم: روابط اقتصادی
۱۶۱	الف: فرانسویان و نفت ایران
۱۶۱	فصل یکم: نفت و خاورمیانه در دو دهه اول قرن بیستم
۱۶۷	فصل دوم: فرانسه در عرصه رقابت نفت شمال
۱۷۷	فصل سوم: نفت شمال و شرکت‌های فرانسوی
۱۷۷	۱. «کنسرسیوم صنعتی برای شرق»
۱۸۰	۲. «سندیکای تحقیقاتی فرانسوی- ایرانی»
۱۹۳	ب: روابط بازرگانی ایران و فرانسه
۱۹۷	فصل یکم: به سوی استقلال گمرکی
۲۰۱	فصل دوم: استقلال گمرکی ایران
۲۰۷	فصل سوم: انحصار دولت بر تجارت خارجی
۲۰۷	۱. استقرار انحصار دولتی
۲۱۲	۲. انحصار دولت بر تجارت خارجی و ارز و تجارت ایران و فرانسه
۲۱۷	فصل چهارم: رژیم گمرکی فرانسه و صادرات ایران
۲۲۱	فصل پنجم: اجتناب‌ناپذیری مشکلات راه‌های تجاری
۲۲۲	۱. مسیر ماری- باتوم- تفلیس- ایروان- جلفا
۲۲۳	۲. مسیر ماری- ترابوزان- جلفا
۲۲۴	۳. مسیر ماری- خلیج فارس- بندر بوشهر (یا خرمشهر)
۲۲۶	۴. مسیر ماری- بصره- بغداد- قصرشیرین
۲۲۶	۵. مسیر ماری- بیروت- بغداد- قصرشیرین
۲۳۳	بخش چهارم: سهم فرانسه در مدرنیزاسیون ایران
۲۳۵	الف: تأثیر فرهنگ فرانسه در ایران
۲۳۷	فصل یکم: فرانسه به عنوان الگوی تجدد (مدرنیته)
۲۴۱	فصل دوم: سیاست توسعه فرهنگی و تحول تأسیسات آموزشی فرانسه در ایران
۲۴۲	۱. مؤسسات مذهبی کشیشان «لازاریست و راهبان نیکوکاری»
۲۴۶	۲. مدارس مذهبی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل»
۲۴۸	۳. مدارس غیرمذهبی
۲۴۸	۴. شرایط عمومی فعالیت و رشد مؤسسات آموزشی فرانسوی در ایران
۲۵۵	فصل سوم: محدودیت‌های توسعه فرهنگی فرانسه در ایران

فهرست مطالب / ۷

۲۵۵	۱. وزنه ملی گرایی
۲۶۳	۲. تولد و توسعه آموزش مدرن در ایران
۲۶۵	۳. رقابت آمریکایی‌ها
۲۷۱	ب: مشارکت فرانسه در مدرنیزاسیون ارتش ایران
۲۷۱	فصل یکم: تلاش برای مدرنیزاسیون ارتش در دوران استیلای روس و انگلیس بر ایران
۲۷۷	فصل دوم: ارتش ایران در مکتب فرانسویان
۲۸۵	فصل سوم: هیأت نظامی فرانسه در ایران
۲۹۵	بخش پنجم: سیاست خارجی فرانسه در ایران
۲۹۵	نتیجه‌گیری کلی
۲۹۵	سیاست خارجی فرانسه در ایران
۳۰۷	پیوست‌ها
۳۱۰	پیوست ۱: گاه‌شمار «رویداد ارومیه»
۳۱۳	پیوست ۲: پراکندگی آسوریان پس از «رویداد ارومیه»
۳۱۴	پیوست ۳: واردات و صادرات ایران (به قران) از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸
۳۱۵	پیوست ۴: بررسی تأثیر «قانون انحصار بر قند و چای» بر میزان صادرات فرانسه به ایران (به قران)
۳۱۸	پیوست ۵: بررسی تأثیر تعرفه جدید گمرکی بر صادرات فرانسه به ایران (به قران)
۳۲۰	پیوست ۶: سهم فرانسه (به قران و به درصد) و جایگاه آن در کل تجارت خارجی ایران (مجموع واردات و صادرات)
۳۲۱	پیوست ۷: سهم فرانسه (به قران و درصد) و جایگاه آن در واردات و صادرات ایران
۳۲۲	پیوست ۸: سهم فرانسه (به قران و درصد) در کل تجارت خارجی ایران مجموع صادرات و واردات
۳۲۳	پیوست ۹: سهم فرانسه (به قران و به درصد) در صادرات و واردات ایران
۳۲۴	پیوست ۱۰: جنول مهم‌ترین کالاهای صادراتی فرانسه به ایران (به هزار قران) از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۶
۳۲۶	پیوست ۱۱: جنول مهم‌ترین کالاهای صادراتی ایران به فرانسه (به هزار قران) از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۶
۳۲۷	پیوست ۱۲: آمار آموزش و پرورش (۱۹۲۶-۱۹۳۳)
۳۲۸	پیوست ۱۳: نمودار بورسیه‌های آموزش عالی و رشته‌های تحصیلی آنها در خارج از کشور
۳۲۹	کتاب‌شناسی

فهرست نقشه‌ها

- ۷۱.....قرداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و تقسیم ایران به منطقه نفوذ
- ۸۰.....جغرافیای سیاسی جهان در فاصله بین دو جنگ
- ۱۰۵.....ارومیه و آذربایجان در جنگ
- ۱۷۵.....ژئوپولیتیک نفت شمال
- ۲۲۸.....راه‌های اصلی تجارت ایران و فرانسه و راه‌های تجاری داخلی ایران

تبرستان

www.taharestan.info

بفش یکه

زمینه تاریخی

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل یکم

دوره صفویه (۱۷۲۲-۱۵۰۱): نخستین تماس‌ها

آغاز سلطنت صفویان در سال ۱۵۰۱ همزمان شد با ورود نخستین اروپایی‌ها یعنی پرتغالی‌ها به خلیج فارس. هر چند آنان هدف خود را تجارت اعلام کردند ولی این امر مانع آن نشد که چند جزیره ایرانی خلیج فارس را اشغال و به مراکز داد و ستد تبدیل نکنند. ایران که با امپراتوری عثمانی درگیر بود، (درگیری‌ای که در سراسر قرن شانزدهم ادامه داشت)^۱ و از سویی نیز دارای یک نیروی دریایی توانا نبود که بتواند اشغالگران را بیرون براند، با اکراه وضعیت پدید آمده را پذیرفت.

همزمان با ورود اروپایی‌ها^۲ به خلیج فارس، ایرانی‌ها در حرکتی وارونه در جستجوی اتحاد نظامی با کشورهای اروپایی بودند، کشورهایی که همچون ایران با تهدید دولت عثمانی روبه‌رو بودند. در این راستا دربار ایران موفق به انعقاد یک موافقت‌نامه با پرتغال گردید، موافقت‌نامه‌ای که هرگز از قوه به فعل درنیامد. سپس نماینده‌هایی به ونیز (۱۵۱۶) و مجارستان و لهستان (۱۵۱۸) فرستاد؛ با دربار شارل کن^۳ مکاتبات انجام داد و به آنجا سفیر فرستاد (۱۵۲۹)؛ همچنین مکاتباتی را با دربار روسیه آغاز کرد و به آنجا نیز نماینده‌ای گسیل داشت (سال‌های ۱۵۸۰). اما هیچ‌یک از این اقدامات به نتیجه نرسید چرا که یا قدرت‌های اروپایی در یک وضعیت شبه‌صلح به سر می‌بردند، به عبارت دیگر از سوی دولت عثمانی چندان احساس خطر نمی‌کردند و یا برداشت آنها از اتحاد نظامی با ایران این بود که ایران را

۱. امپراتوری عثمانی دشمنی خود با ایران را که از قرن شانزدهم آغاز شد و تا جنگ جهانی اول ادامه یافت با انگیزه‌های مذهبی توجیه می‌کرد. دولت عثمانی مذهب شیعه را که صفویان مذهب رسمی کشور اعلام کرده بودند یک اتحاد قلمداد می‌کرد که می‌بایست با آن مبارزه شود.

۲. بسط و نفوذ اروپا پیرامون قرن پانزدهم میلادی آغاز گردید و اغلب همزمان شد با استعمار سرزمین‌های مفتوح که تقریباً در پایان جنگ نخست جهانی پایان گرفت. حاصل این کشورگشایی‌ها در پایان این خواهد بود که جز مواردی استثنایی که چند کشور همانند ژاپن، ایران، چین، امپراتوری عثمانی و... تا اندازه‌ای استقلال خود را حفظ کردند، تمام مقاومت‌ها درهم کوبیده خواهد شد و تقریباً تمام کره زمین تحت نفوذ اروپایی‌ها قرار خواهد گرفت.

3. Charles Quint.

علیه امپراتوری عثمانی تشویق به حمله نظامی کنند تا بتوانند نفسی چاق کنند! با شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷) دیپلماسی ایران فعال‌تر شد. اهداف این دیپلماسی را ژان باپتیست تاورنیه، استراتژیک و اقتصادی می‌داند:^۱ «شاه عباس که مردی بسیار باهوش و مبتکر بود، ایران را سرزمینی بی‌ثمر ارزیابی می‌کرد که در آن هیچ‌گونه تجارتی موجود نیست و در نتیجه پول هم خیلی کم وجود دارد، تصمیم گرفت افرادی را هم با ابریشم خام ایرانی به اروپا بفرستد تا با بازار اروپا آشنا گشته و هم از فروش ابریشم ارز وارد کشور شود».^۲

او همچنین در اندیشه کسب دوستی با اروپایی‌ها، نماینده‌های به کشورهای بزرگ اروپایی فرستاد تا آنها را به سود ایران درگیر کشمکش ایران و عثمانی کند. در این اندیشه، از ۱۵۹۹ تا پایان حکومتش در سال ۱۶۲۹، چندین نماینده و اغلب به همراه ابریشم خام به پایتخت‌های کشورهای بزرگ اروپایی فرستاد. در چارچوب یکی از این سفرها در ۱۶۰۸ است که از نخستین تماس صفویان و پادشاهان فرانسوی یاد می‌شود. این مهم به واسطه شهروند انگلیسی آنتونی شرلی^۳ که در خدمت دولت ایران بود انجام پذیرفت و او مأموریت داشت نامه شاه‌عباس را به هانری چهارم^۴ برساند.

همچنین در سال ۱۶۱۰، دربار ایران لوپر ژوست^۵، کشیش فرانسوی را مأمور کرد تا نامه‌ای از شاه عباس به هانری چهارم و دربار فرانسه تقدیم کند، ولی این مأموریت حاصلی دربر نداشت چرا که هنگامی که لوپر ژوست به فرانسه رسید، هانری چهارم به‌دست فردی به نام راوایا^۶ کشته شده بود.^۷

در نخستین دهه‌های قرن هفدهم، که ایران تلاش زیادی برای ایجاد پیوند تجاری، دیپلماتیک و نظامی با کشورهای اروپایی می‌کرد، کشتی‌های کمپانی هند شرقی انگلیس

۱. بعد از مرگ شاه عباس اول، دربار ایران یک سیاست مصلحت‌گرایانه پیشه نمود. نتیجه عملی این سیاست قرارداد صلح قصرشیرین با دولت عثمانی در ۱۶۳۹ بود. این قرارداد تا پایان قرن هفدهم میلادی به طور جدی نقض نگردید.

2. J.B. Tavernier, Les Six voyages en Turquie et en Perse, Vol. II, Paris: Maspero, 1981, p. 145.

3. Anthony Shirley.

4. Henri IV.

5. *ibid*, note de Stephan Yerasimos.

6. Le père Juste.

7. Ravailac.

۸. مهدوی، عبدالرضا هوشنگ، تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۱۲۲.

(۱۶۱۶) و هند شرقی هلند (۱۶۲۳) وارد خلیج فارس می‌شدند.

ورود انگلیسی‌ها به خلیج فارس این فرصت را به ایران خواهد داد که نخستین پیمان‌نامه عملی را با یک قدرت اروپایی یعنی انگلستان امضاء کند. اما این پیمان‌نامه نه برای زیر فشار گذاشتن دولت عثمانی بلکه علیه یک دولت اروپایی یعنی پرتغال تنظیم شده بود. این پیمان‌نامه به شاه عباس اول که «فاقد شناورهای که بتوانند نیروهای نظامی‌اش را در جزیره هرمز که در اشغال پرتغالی‌ها بود پیاده کنند، این امکان را داد تا با شناورهای انگلیسی در این جزیره و دیگر بنادر و جزایر ایرانی که در تصرف پرتغالی‌ها قرار داشتند نیرو پیدا کند و پرتغالی‌ها را از آنجا بیرون براند»؛ یادآوری کنیم که برتری اروپایی‌ها در دریا هنوز به معنی سروری آنها بر روی خشکی در منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند نبود و دست کم تا قرن هجدهم، از منظر سیاسی و نظامی، اروپایی‌ها خیلی ضعیف‌تر از مسلمانان بودند. آنها به عنوان سرور و ارباب به منطقه نمی‌آمدند، بلکه همانند درخواست‌کنندگان فروتن از پادشاهان کشورهای اسلامی تمنا می‌کردند تا به آنها اجازه تجارت در منطقه را بدهند.^۱

در چنین شرایطی به کمپانی هند شرقی انگلیسی حق گشودن چند نمایندگی در شیراز و اصفهان اعطا گردید؛ و چند سال بعد در ۲۱ نوامبر ۱۶۲۳ کمپانی هند شرقی هلند نیز اجازه تجارت در ایران و گشودن چند نمایندگی در اصفهان و بندرعباس را به دست آورد.^۲

اهمیت تجارت منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند، کمپانی‌های هند شرقی را وادار به رقابت سختی می‌کند، در این رقابت‌ها سایه دولت‌ها به خوبی دیده می‌شود.

لویی سیزدهم^۳ پادشاه فرانسه نیز تصمیم گرفت نماینده‌ای به ایران بفرستد تا امکان برقراری روابط تجاری بین دو کشور را بررسی کند. در دستورالعملی^۴ که پادشاه فرانسه به دهی کورمنن^۵، نماینده خود می‌دهد به سختی‌های موجود بر سر راه نزدیکی ایران و

1. J.Chardin, Voyage de Paris à Ispahan, Vol. II, Paris: Maspero, 1983, p, 273-274.

2. B. Lewis, La Formation du Moyen-Orient Moderne. Paris: Aubier., 1995, p.50

۳. مهدوی، پیشین، ص ۸۸ و ۱۰۰.

4. Louis XIII.

5. A.A.E. perse, t. I, P. 48 et s., reproduite par: M.K. Sadre, Relations de l'Iran avec l'Europe de l'Antiquité, du Moyen Age et la France des origines à la Révolution, TH. [?]: L' université de Paris-Faculté de Droit: 1937, p. 253-259.

6. Des Hayes Courmensnin.

فرانسه اشاره می‌کند و انگیزه یا انگیزه‌هایی که فرانسه را به حضور در منطقه ترغیب می‌کند را برمی‌شمارد. او دستورالعمل خود را این چنین آغاز می‌کند:

«باید مذهب کاتولیک آپوستولیک روم را در شرق پابرجا کرد، اما بلافاصله مذهب را به انگیزه تجاری وابسته و تصریح می‌کند که تا وقتی که تجارت در دست انگلیسی‌ها و هلندی‌ها که مسئول آموزش غلط دین مسیح هستند باشد، این امر شدنی نیست؛ مگر پس از کسب فرمانروایی مطلق در تجارت.»

اما رسیدن به فرمانروایی مطلق تجارت مسیر بود دست کم از راه رقابت با انگلیسی‌ها و هلندی‌ها میسر بود و سرانجام می‌بایست به بیرون‌راندن آنها از منطقه منجر گردد. اینجا به روشنی تکان خوردن دم سیاست را می‌توان مشاهده نمود! البته اینجا سیاست نه به عنوان هنر استقرار مذهب کاتولیک بلکه به عنوان «فرمانروای مطلق تجارت شدن» و انگیزه‌ای برای سروری و برتری جویی است. او البته اضافه می‌کند که این مهم از اتحاد با پادشاه ایران صورت می‌گیرد و برای نیل به آن باید هشیارانه عمل کرد به طوری که این اتحاد ضرری به روابط ما با ترک‌ها نزند، ترک‌ها نزدیکی ایران و فرانسه را مخالف منافع خود می‌دانستند. لویی همچنین می‌افزاید:

«انگیزه اصلی برای فرستادن دهی کورمن بنیاد مذهب کاتولیک است تا از این طریق فرانسه را فرمانروای این سرزمین و تجارت آن گرداند. حائز اهمیت است که برای رسیدن به اهداف یادشده، به نحوی عمل شود که از جانب ترک‌ها دچار زیان نشویم، زبانی که ممکن است برابر یا بیش از سود احتمالی آن باشد. پس باید بسیار محتاطانه عمل کرد و حسادت فرمانروای ترک را برنیاکیخت، در غیراین صورت او احتمالاً مانع اجرای نقشه ما خواهد شد، چرا که برای فرستادن کشیشان به آنجا و همچنین راه‌اندازی تجارت، عبور از دریای مدیترانه ضروری است...»

همانطور که می‌بینیم لویی سیزدهم برای دوستی با ترک‌ها اهمیت زیادی قائل است. او به این «دوستی» نیاز داشت، چون از سویی با قدرت‌های اروپایی درگیر بود و از سوی دیگر همانطور که خود به روشنی می‌گوید عبور کشیشان و کالاهای بازرگانان از مدیترانه بستگی به خواست ترک‌ها داشت. در واقع، فرانسوی‌ها هنوز دارای یک ناوگان

تجاری و یک نیروی دریایی قدرتمند برای حفاظت و همراهی محموله‌های خود نبودند. پس مسیر دیگری مانند دورزدن قاره آفریقا و عبور از اقیانوس هند و خلیج فارس برای رسیدن به ایران را نیز نمی‌توانستند انتخاب کنند، و عبور از دریای مدیترانه و سرزمین عثمانی برای کشیشان و تجارت اجتناب‌ناپذیر بود. به سخنی دیگر لازم بود که با ترک‌ها کنار آمد؛ در نتیجه لویی سیزدهم می‌افزاید:

... دهی کورمنن از دربار عثمانی خواهد خواست و به عرض فرمانروای عثمانی و وزیرانش خواهد رساند که انگیزه فرستادن او به ایران، گسستن ساخت و پاختی است که بین پادشاه ایران و پادشاه اسپانیا در حال شکل‌گیری بوده است و این نمی‌تواند مورد توجه فرمانروای عثمانی نباشد، چرا که پادشاه ایران اغلب آنچه را که متعلق به امپراتوری عثمانی می‌باشد غصب می‌کند، اما اگر این پادشاه متحدی نداشته باشد کمتر جرأت انجام چنین کاری را به خود خواهد داد ...

افزون بر این دهی باید به ترک‌ها توضیح بدهد که برقراری روابط بین ایران و فرانسه به قصد محروم کردن اسپانیا از تجارت این منطقه‌ها و سود زیادی است که از آن می‌برد و به ترک‌ها اجازه خواهد داد به واسطه دریافت عوارض گمرکی (از روابط تجاری که بین فرانسه و ایران و دیگر کشورهای منطقه) سود فراوانی به دست آورند.

پس از جلب اعتماد ترک‌ها باید به مرحله دوم مأموریت، یعنی کسب اعتماد ایران و تشویق این کشور به قطع رابطه با اسپانیا پرداخت. لویی سیزدهم ادامه می‌دهد:

.... دهی برای راه‌یابی به دربار صفوی دقت لازم را به کار خواهد برد و بارعام خواهد خواست ... و به عرض پادشاه خواهد رساند که بعد از اینکه اعلیحضرت به اتحاد با پادشاه اسپانیا پایان داد، اعلیحضرت پادشاه فرانسه میل دارد با ایشان متحد شود، این اتحاد تنگاتنگ به سود مردم هر دو کشور خواهد بود. با این وجود باید به عرض ایشان رسانده شود که اعلیحضرت پادشاه فرانسه که در هر امری صادقانه عمل می‌کند میل دارد دوست او باشد، بدون گسستن اتحاد با فرمانروای عثمانی، ولی به عنوان یک دوست میانجیگری خواهد کرد تا بین اعلیحضرت پادشاه ایران و فرمانروای عثمانی اختلافات حل گردد و صلحی پایدار بین دو امپراتوری برقرار شود اگر

پادشاه ایران پیشنهاد لویی سیزدهم را بپذیرد، مبلغان مذهبی فرانسوی پیرو سن فرانسوا^۱ که بهتر از مبلغان مذهبی اسپانیایی گرم و دومینگن^۲ می‌باشند به ایران فرستاده خواهند شد، تاجران فرانسوی ابریشم و محصولات دیگر را [از ایران] خریداری خواهند کرد و ونیزی‌ها، انگلیسی‌ها و هلندی‌ها مجبور خواهند شد تجارت را به فرانسوی‌ها واگذار کرده و ابریشم و دیگر محصولات را از فرانسویان خریداری کنند و نتوانند آنها را با سود مناسب به جاهای دیگر بفروشند....

به این طریق است که لویی سوم می‌خواست برنامه‌اش را عملی کند. اما این برنامه عملی نشد زیرا ترک‌ها همانطور که تصور می‌رفت با آن مخالفت کردند و این، با تمام احتیاطی که پادشاه فرانسه به کار برد تا از بدگمانی آنها جلوگیری کند مغایرت داشت. ترک‌ها که ظاهراً در محاسباتشان به این نتیجه رسیده بودند که زیان نزدیکی ایران و فرانسه برای آنها بیش از سود احتمالی آن می‌باشد، راه احتیاط را برگزیده و راه را بر نماینده پادشاه فرانسه که به قسطنطنیه رسیده بود بستند و مانع ورود آن به ایران شدند و این همان پایان نقشه لویی سیزدهم در شرق بود.

نقش بر آب‌شدن این پروژه و بدگمانی نزد ترک‌ها، فرانسه را بر آن داشت که در نزدیکی به ایران باز هم محتاط‌تر عمل کند تا آنکه سرانجام و به‌طور کلی این نقشه را به بایگانی تاریخ بسپارد، اما به دلایل دیگر: در واقع جنگی که می‌رفت فرانسه را به مدت سی سال رو در روی سنت آمپیر^۳ و متحدش اسپانیا قرار دهد، جنگی که فرانسه و متحدش، سوئد، از آن پیروز بیرون خواهند آمد و جنگ‌های پی‌درپی داخلی که به‌ویژه از سال ۱۶۴۸ آن کشور را به خود مشغول خواهد نمود، این

۱. اوگوستن‌های (augustins) پرتغالی از نخستین مبلغان مذهبی بودند که در ۱۵۹۹ در اصفهان مستقر شدند و سپس کارملیت‌ها (carmélites) پا در جای آنها گذاشتند. کیوسن‌ها (Capucines) نیز از نخستین مبلغان مذهبی فرانسوی بودند که در آن شهر استقرار یافتند. لوپریاسیفیک دوپروون (Le Pere Pacifique de Provens) فرانسوی در سال ۱۶۲۸ وارد اصفهان شد و برای نخستین بار در ایران، سفیری کشور فرانسه به او تفویض گردید. فرانسوی دیگری به نام لوپر را فائل دومان (Le pere Rapheal du Mans) که در سال ۱۶۲۴ به همراه تاورنیه تاجر و جهانگرد، به ایران آمد، جای لوپریاسیفیک دو پروون را در نقش مذهبی‌اش گرفت. همزمان، لوپر گابریل دوشینون (le pere Gabriel de Chinon) یک مؤسسه مذهبی کیوسن در تبریز بنا نمود. ژوزیت‌ها (jesuites) را یک فرانسوی دیگر به نام لوپر ریگوردی (le pere Rigorodi) در ۱۶۵۳ وارد ایران کرد: (Note de Stephane Yerasimos J.B. Tavermier, op. cit., p. 153.)

2. Carmes et Dominicains.

3. Saint Empire.

بخش از گیتی (اقیانوس هند و خلیج فارس) کمتر در کانون توجه آن کشور قرار خواهد گرفت.

اما وقتی فرانسه بر مشکلات داخلی فائق آمد و با همسایگانش صلح برقرار کرد، در سال‌های دهه ۱۶۶۰، دوباره گسترش تجارت در جهان در دستور کار قرار گرفت؛ به‌ویژه که آن کشور در این هنگام ناوگان دریایی لازم^۲ برای این کار را در اختیار داشت. قابل توجه‌ترین ابتکار برای نیل به این هدف از سوی کولبر^۳ وزیر فرانسه ناشی شد. او تحت تأثیر دوترو^۴ سفیر فرانسه در هلند^۵ که شاهد پیشرفت و ترقی کمپانی هند شرقی هلند بود، پروژه برپایی یک کمپانی، همانند کمپانی هند شرقی هلند تحت عنوان کمپانی هند شرقی فرانسه را به میان کشید.^۶ این پروژه در ۱۶۶۴ عملی شد تا شاید بدین شکل به آرزوی لویی سیزدهم در گسترش تجارت خارجی فرانسه با ایران جامه عمل پوشانده شود: کمپانی هند شرقی فرانسه که چندی از تأسیس آن نمی‌گذشت (نوامبر ۱۶۶۴) چند نماینده تجاری را روانه ایران کرد. بعد از ایران آنها می‌بایست به سوی دربار مغول (امپراتوری مغول در ۱۵۲۶ در هند تشکیل شد) حرکت کنند. لویی چهاردهم نیز دو نماینده حامل یک نامه به همراه هیأت تجاری مذکور عازم دربار ایران کرد. نمایندگان پادشاه فرانسه و نمایندگان کمپانی هند شرقی که در مجموع یک گروه پنج نفری به نام‌های نیکلا کلود دو لالان، دو لابوله، ماریاج، به‌بر، و دوپون^۷ را تشکیل می‌دادند در ژوئن ۱۶۶۵ وارد اصفهان شدند.

این مأموریت که به درستی برنامه‌ریزی نشده بود و خوب سازمان نیافته بود موفقیت

۱. درباره سال‌های دهه ۱۶۶۰، لویی چهاردهم در خاطراتش می‌نویسد: «در واقع همه چیز و در همه جا آرام بود، نه حرکتی، نه ترسی یا شبه‌حرکتی که بتواند مرا در سرزمین پادشاهی باز دارد یا با پروژه‌های من مخالفت کند؛ صلح با همسایگان برقرار شده بود؛ به ظاهر تا آن هنگام که من میل داشتم»؛ به نقل از:

L'Histoire de l'Europe/sous la direction de J. Carpentier et F. Lebrun. Paris: Seuil. 1990. p. 243.

2. Ibid., p. 251.

3. Colbert.

4. De Trou.

5. J. Chardin, op.cit. p. 200. Note de Stéphane Herasimos.

۶. ژان بابتیست تاورنیه، جهانگرد و جغرافیدانی بود که به تجارت نیز می‌پرداخت. او تهیه‌کننده اشیاء گران قیمت دربار ایران و مغول بود برای سپاس از خدمات تاورنیه به تجارت بین‌المللی فرانسه، لویی چهاردهم او را به درجه اشرافی ارتقاء داد. می‌توان تصور کرد که ثروتمند شدن تاورنیه از راه تجارت با دربار ایران و مغول، در شکل‌گیری تفکر تأسیس کمپانی شرقی فرانسه بی‌تأثیر نبوده باشد.

7. Nicolas Claude de Lalain, De la Boullaye le Gouz, Mariage, Beber, Dupont.

آن به عواملی چند بیرون از اراده نمایندگان اعزامی بستگی داشت: ناسازگاری اعضای گروه^۱ با یکدیگر منجر به بی‌اعتباری آنها و آنچه که آنها نمادش بودند می‌شد؛ افزون بر این، عدم شناخت این فرستادگان به آداب دیپلماتیک، آنها را در موقعیت حساسی قرار می‌داد. برای مثال نامه‌ای که آنها به همراه آورده بودند دارای ایرادهای عمده‌ای بود که نمی‌توانست از دید دربار ایران پنهان بماند، آن چنان که ژان شاردن^۲ آورده است: نخستین آن مربوط به نوع کوچک مهر بود. فرمانروایان شرق دارای مهرهای گوناگون هستند، بزرگ‌ترین آنها به اندازه یک سکه پول بزرگ و کوچک‌ترین آنها به اندازه یک سکه پول کوچک می‌باشد؛ چه کوچک چه بزرگ، بر روی آنها تصاویری چهارگوش، گرد یا بیضوی حک شده است، اما کوچک‌ها ویژه فرمان‌ها یا نامه‌هایی می‌باشند که به افراد و شخصیت‌های کم اهمیت تر ارسال می‌شوند. این را در چین، ونیز، رم، لهستان و مسکو به واسطه تجارت با شرق از دیرباز می‌دانند؛ در نتیجه تمام این کشورها، در مراسلاتشان با ایران از مهر بزرگ استفاده می‌کنند که آن را در یک جعبه طلایی می‌گذارند؛ چون در شرق، گذاشتن نامه‌ها در جعبه‌های گران‌قیمت یا در کیف‌هایی از جنس پارچه‌های کم و بیش گران، بنا به اهمیت افراد، نشانه ادب و آداب‌دانی است.

دومین ایرادی که پادشاه ایران به این نامه می‌گرفت این بود که اتفاقی فرستاده شده بود و به طریقی خودمانی، آنچنان که بین دو تاجر اتفاق می‌افتد، به عبارت دیگر این نامه را دو نجیب‌زاده^۳ ماجراجو آورده بودند و نه یک نماینده ویژه. هیأت اعزامی فرانسوی که در تنگنا قرار داشت در پاسخ به دربار این چنین پاسخ داد: در مورد ایراد نخست، پادشاه فرانسه در مکاتبات خود با امپراتور، پاپ و فرمانروای عثمانی از همین مهر استفاده می‌کند و آنچه مربوط به ایراد دوم است، پادشاه فرانسه جانب احتیاط را گرفته و نماینده ویژه نفرستاد است و این احتیاط از این بابت است که او به ناچار می‌بایست از سرزمین عثمانی عبور کند (و احتمالاً ترک‌ها مانع ورود او به ایران می‌شدند)، اما به زودی، پادشاه فرانسه نماینده ویژه‌ای را از راه دریا خواهد فرستاد. این توضیحات، دربار ایران را که تردید داشت این افراد نمایندگان حقیقی لویی

۱. قائم مقامی، سیف‌الله، تاریخ روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه، تهران، دانشگاه تهران، شماره ۱/۱۳۰۹-۱۳۳۹ شمسی، ص ۱۹۸-۱۹۷.
2. J. Chardin, op. cit., p. 201-202.

۳. دولالین فرستاده شاه فرانسه و ماریاج نماینده کمپانی هند شرقی فرانسه به‌عنوان نمایندگان هیأت اعزامی به حضور پذیرفته شده بودند.

چهاردهم باشند، نتوانست متقاعد کند. اما به هر حال دولت ایران درخواست هیأت فرانسوی، که همانند امتیازاتی که پیش‌تر دیگر کشورها به دست آورده بودند مورد مطالعه قرار داد. درخواست کمپانی عبارت بود از:

۱. به کمپانی هند شرقی فرانسه اجازه داده شود نمایندگی‌های بازرگانی در بعضی از شهرهای ایران دایر کند.
۲. مال‌التجاره‌ای را که کمپانی در ایران خواهد آورد، در سه سال اول پس از استقرار کمپانی از کلیه حقوق گمرکی و باج معاف باشد.
۳. نمایندگان کمپانی در ایران از عنایات شاهانه و امتیازاتی که ملل دیگر در حال و آینده برخوردار خواهند بود بهره‌مند گردند.
۴. یک خانه در اصفهان در اختیار نمایندگان کمپانی گذارده شود.
۵. نمایندگان کمپانی‌های بازرگانی انگلیسی، هلندی و پرتغالی اجازه داشته باشند دوازده هزار من شراب برای مصرف اعضای خود در شیراز تولید کنند.
۶. در مراسم عمومی و پذیرایی‌های رسمی همان‌طور که در دربار عثمانی معمول است، نمایندگان پادشاه فرانسه بر نمایندگان سایر ملل حق تقدم و اولویت داشته باشند.
۷. در برابر امتیازات فوق، کمپانی متعهد می‌گردد که پیشکش‌ها و هدایای قابل ملاحظه‌ای به شاه و بعضی از درباریان تقدیم دارد.^۱

پیشنهادهای و تقاضاهای مزبور چندان به نفع ایران نبود و در مقابل اعطای امتیازات درخواستی چیز مهمی عاید طرف ایرانی نمی‌کرد، ولی به پیروی از سیاست سلاطین صفوی که برقراری روابط بازرگانی با کشورهای اروپایی و دیگر کشورهای را به نفع ایران می‌دانستند، شاه عباس دوم (۱۶۶۷-۱۶۸۳) با اغلب پیشنهادها و درخواست‌های اعضای هیأت موافقت کرد. اما عقد معاهده رسمی با کمپانی هند شرقی در باب تجارت با فرانسه را به وصول هدایایی شایسته از طرف لویی چهاردهم موکول نمود. البته نباید نقش پرفاائل مترجم فرانسوی دربار و ژان شاردن تاجر فرانسوی که هر دو در دربار حضور داشتند و از نفوذشان در موفقیت کمپانی برای رسیدن به اهدافش کمک کردند نادیده گرفت.

چندی بعد، کمپانی موفق شد دو نمایندگی بازرگانی در اصفهان و بندرعباس ایجاد کند؛ اما در مقابل نه از نماینده ویژه خبری بود و نه از هدایایی که کمپانی وعده‌اش را

۱. قائم مقامی، پیشین، ص ۱۹۹ و بعد.

داده بود. پادشاه ایران سلیمان (۱۶۹۴-۱۶۶۷) ناخرسند از این رویه، نامه‌ای به لویی چهاردهم نوشت و نارضایتی خود را به آگاهی او رساند. دو کشیش فرانسوی به نام‌های پر آنتوان^۱ و پر آذری^۲ مأمور شدند این نامه را به پادشاه فرانسه برسانند.

چگونه می‌توان عدم تعهد فرانسویان به تعهدشان را جز نشانه‌ای از کم بهادادن به تجارت با ایران تعبیر کرد؛ در واقع بعد از تأسیس چند نمایندگی بازرگانی در سورات، پوندی شری و گرمائل^۳ (بنادری در اقیانوس هند)، نمایندگان کمپانی مستقر در آن بنادر به این نتیجه رسیده بودند که دخل و خرج تجارت با ایران و منطقه خلیج فارس تقریباً با هم برابر است و یا حداقل سودی که آنها انتظار داشتند از این تجارت به دست نمی‌آید. اما همان‌طور که ژان شاردن می‌گوید: بیشتر نماینده‌های کمپانی چیز زیادی از تجارت نمی‌دانستند و به همین دلیل هم بود که در آغاز کار، کمپانی چند دریانورد و بازرگان هلندی را به استخدام خود درآورد^۴. افزون بر این نباید از نظر دور داشت که در ایران تجارت ابریشم، یعنی اصلی‌ترین کالای صادراتی ایران در انحصار شاه بود. بنابراین طرف معامله کمپانی، دربار ایران بود که آن را هوشمند و ماهر و به‌ویژه هراس‌انگیز در آنچه که به تجارت مربوط می‌شد، می‌انگاشتند. چیزی که می‌توانست در گسترش^۵ تجارت کمپانی با ایران تا اندازه‌ای همچون یک عامل بازدارنده عمل کند.

باری، کمپانی تصمیم گرفت یک هیأت اعزامی جدید روانه ایران کند. معلوم نیست که این تصمیم در ارتباط با نامه‌ای که شاه سلیمان به لویی چهاردهم فرستاده بود، یا در چارچوب تغییراتی که در مدیریت کمپانی در دسامبر ۱۶۷۰ رخ داده بود و یا در نتیجه اختطاری که نماینده کمپانی در اصفهان دریافت کرده گرفته شده بود یا نه. به هر حال، تصمیم را مدیر جدید کمپانی گتون^۶ گرفته بود. او بدون داشتن نامه رسمی از دولت کشورش و بدون هیچ دستورالعملی به همراه چند نماینده کمپانی در سال ۱۶۷۳ عزیمت ایران شد.

1. Le père Antoine.

2. Le Père Azari.

3. Surate, Pondichéry, Garmanel.

4. J. Chardin, op. cit. p. 199 et s.

۵. به یاد داشته باشیم که در این هنگام کمپانی با ایران تجارت می‌کرد و همان‌طور که پیشتر گفتیم در آنجا چند نمایندگی بازرگانی در اختیار داشت.

6. Guestion.

عدم برنامه‌ریزی درست، از جمله به همراه نیاوردن توشه کافی برای یک سفر طولانی دو ماهه از سورات تا اصفهان، شرایط بسیار بد راه و ارتباطات و آب و هوای ویژه جنوب ایران باعث شد تا گتون و پسرش به مقصد نرسیده و در راه جان بسپارند. با این وجود بقیه اعضای هیأت اعزامی به مسیر خود ادامه داده و در ۶ سپتامبر ۱۶۷۳ خود را به دربار ایران معرفی نموده و سپس تقاضای ملاقات کردند. با این تقاضا موافقت گردید و روز ۲۱ سپتامبر برای انجام ملاقات در نظر گرفته شد. اعضای کمپانی در روز موعود با هدایایی که به همراه آورده بودند، هدایایی که از دید آنها قابل توجه انگاشته می‌شد در دربار حاضر شدند. اما این هدایا چیزی از نارضایتی دربار نمی‌کاست و دلیل آن این بود که کاخ ورسای نماینده‌ای به ایران نفرستاده بود، این در حالی بود که در گفتگوهای سال ۱۶۶۵ بین دربار و کمپانی، اعزام یک نماینده از سوی دولت فرانسه پیش‌بینی شده بود. از جهت دیگر، نامه‌ای که هیأت اعزامی به‌عنوان نامه پادشاه فرانسه تقدیم پادشاه ایران کرده بود جعلی بود. چون همان‌طور که پیش‌تر آوردیم گتون حامل هیچ نامه‌ای نبود و هیچ‌گونه دستورالعملی هم دریافت نکرده بود و آمدنش به ایران ناشی از اراده شخصی خود بود. به نظر می‌آمد که بعد از مرگ نامبرده، بقیه اعضای هیأت اعزامی و احتمالاً با کمک کشیشان کپوسن فرانسوی که در اصفهان مستقر بودند، دست به جعل نامه یادشده زده بودند، نامه‌ای که پر از تناقض بود و این نمی‌توانست از دید دربار آگاه ایران پنهان بماند.^۱ به هر حال، برای آگاهی از انگیزه آمدن نمایندگان کمپانی به ایران، «شورای وزیران» آنها را در ۴ اکتبر به حضور پذیرفت ولی با تعجب متوجه شد که آنها برای تمدید امتیازاتی که در سال ۱۶۶۵ به کمپانی اعطا شده بود به ایران آمده‌اند. بعد از شنیدن تقاضای هیأت اعزامی، اگرچه وزیران با آن مخالفت نکردند ولی بر این عقیده بودند که در خواست‌های کمپانی باید در چارچوب گفتگوهای رسمی بین دو طرف و در چارچوب یک موافقت‌نامه مطرح گردد. اما مسئله‌ای که وجود داشت این بود که دو ژونشر^۲ که بعد از مرگ گتون در رأس هیأت قرار گرفته بود از سوی کمپانی دستورالعملی نداشت و در نتیجه نمی‌توانست موافقت‌نامه‌ای امضاء کند. پس تقاضای هیأت اعزامی رد شد. وزیران انگیزه اصلی عدم پذیرش تقاضای کمپانی را

1. J. Chardin, op. cit., p. 203 et s.

2. De Jonchère.

چنین بیان کردند که نخستین هیأت اعزامی کمپانی هند شرقی که در سال ۱۶۶۵ به ایران آمده بود و امتیازاتی برای مدت سه سال به آن اعطا شده بود، امتیازاتی که تا سال ۱۶۷۳ تمدید شده بود، تعهد نموده بود به ازاء این امتیازات هدایایی به پادشاه و یک موافقت‌نامه بازرگانی با دربار منعقد کند، ولی کمپانی به تعهداتش عمل نکرده بود.^۱ بدین شکل هیأت اعزامی بدون هیچ دستاوردی ایران را ترک می‌کرد. باید تصریح کنیم که دربار به هیأت اعزامی اعلام کرده بود که حاضر است با کمپانی قراردادی را منعقد کند مشروط بر اینکه کمپانی یک نماینده تام‌الاختیار که مجاز به بستن قرارداد باشد به ایران بفرستد، قراردادی که در آن حقوق و وظایف هر دو طرف به روشنی بیان گردد. پس از شکست گفتگوها بین دربار و کمپانی، برای مدتی طولانی تقریباً سی ساله، هیچ گامی نه از سوی ایران و نه از سوی فرانسه^۲ جهت برقراری روابط تجاری، دیپلماتیک و یا در زمینه‌ای دیگر برداشت نشد.

آخرین تماس‌ها بین دو کشور در دوران پادشاهی سلطان حسین (۱۷۲۲-۱۶۹۴) آخرین پادشاه صفوی، پادشاه بزدل و بی‌اراده روی داد. ابتکار این تماس‌ها از سوی ایران خواهد بود. ایران که در این هنگام هنوز دارای نیروی دریایی توانایی نبود که بتواند راه را بر راهزنان و دزدان دریایی مسقط ببندد که هر از چند گاهی وارد جزایر و سواحل ایرانی خلیج فارس شده و دست به دزدی و غارت می‌زدند، راه چاره را در نزدیکی به فرانسه می‌دید.^۳ به امید دستیابی به کمک نظامی این کشور، دربار ایران تصمیم گرفت طرحی به کاخ ورسای پیشنهاد کند. نمی‌دانیم آیا این طرح پیشنهادی به‌دست مقامات کاخ ورسای رسیده بوده است یا نه، ولی به هر حال این طرح واقعی و موجود است و ما آن را در اینجا می‌آوریم:

«یک. شاه مایل است سفیری نزد سلطان فرانسه فرستاده او را به دوستی

دعوت کند و از وی بخواهد که تجارت براساس شرایط متقابل بین دو

1. Ibid., p. 203 et s.

۲. در این هنگام فرانسه دوباره درگیر جنگ با همسایگانش اسپانیا و سنت‌امپیر (Saint-Empire) بود.

۳. هلندی‌ها رغبتی به کمک ایران در سرکوب دزدان دریایی نداشتند، زیرا به نظر می‌آید که ایران اهمیت تجاریش را برای آن‌ها از دست داده بود. در این زمان میزان تجاری آن‌ها با ایران به سطح بسیار پایینی رسیده بود. مثلاً هلندی‌ها در سال ۱۷۰۱ حدود ۱۰۰ توپ اما در سال ۱۶۵۰ حدود ۶۰۰ توپ ابریشم خام از ایران خریده بودند. انگلیسی‌ها هم به مانند هلندی‌ها حاضر به کمک ایران نبودند و این ظاهراً به این دلیل بود که آن‌ها از اتحادشان، در آغاز قرن شانزدهم، با ایران علیه پرتغال که پیشتر از آن سخن گفتیم خاطره خوبی نداشتند: آنچه در ازاء کمکشان دریافت کرده بودند کافی نمی‌دانستند.

ملت دایر گردد. دو. او قصد دارد به منظور تسخیر مسقط با فرانسه متحد شود. سه. برای این مقصود ۳۰ هزار سرباز فرانسوی به منظور حمل آنان به صحنه عملیات لازم است. چهار. مخارج این لشکرکشی و غنایمی که از مسقط به دست می آید بالمناصفه میان دو مملکت تقسیم خواهد شد. پنج قلاع واقع در سمت خشکی مسقط در اختیار دولت ایران خواهد بود و دو قلعه دیگر (موسوم به الجلالی و می رانی) واقع در سمت دریا به دولت فرانسه اختصاص خواهند یافت^۱.

بدون اینکه بتوان گفت آیا در پاسخ به پیشنهاد فوق بوده است یا نه، کاخ ورسای تصمیم گرفت نماینده‌ای در ژوئیه ۱۷۰۴ به ایران گسیل دارد. این نماینده که ژان باپتیست فابر^۲ نام داشت، با سختی‌های فراوان سرانجام موفق شد با کمک یکی از نمایندگان دولت ایران در قسطنطنیه از کشور عثمانی عبور کند (ترک‌ها کماکان نزدیکی ایران و فرانسه را به سود خود نمی‌دیدند و تا آنجا که ممکن بود از انجام آن جلوگیری می‌کردند) و روانه ایران گردد. اما او به مقصد نرسید و در اصفهان جان سپارد.

در سال ۱۷۰۶ یک نماینده دیگر ورسای، دیپلمات فرانسوی که برای انجام مأموریت در شهر استانبول به سر می‌برد و پیر ویکتور میشل^۳ نام داشت، مأموریت یافت جهت گفتگو با مقامات ایرانی راهی ایران گردد. حاصل مذاکرات بین این نماینده و مستوفی خاص نماینده ایران قراردادی بود که در سپتامبر ۱۷۰۸ به امضاء رسید. این قرارداد در واقع یک قرارداد تجاری بود و هیچ اشاره‌ای به کمک نظامی فرانسه که مورد علاقه ایران بود نمی‌کرد. این قرارداد در دسامبر ۱۷۰۹ به امضای لویی چهاردهم رسید. در نامه‌ای که پادشاه فرانسه به سلطان حسین نوشت، ولی تنها در دسامبر ۱۷۱۲ به دست او رسید، لویی چهاردهم ابراز خشنودی می‌کند و تعهد می‌نماید که آن قرارداد را بلافاصله بعد از رهایی از جنگ به اجرا گذارد^۴. چیزی که هست، این قرارداد تجاری نه از اولویت‌های کشور ایران و نه از اولویت‌های کشور فرانسه در حال جنگ بود. پس شاه سلطان حسین که کماکان امیدوار بود کمک نظامی فرانسه را علیه دزدان دریایی مسقطی

۱. قائم مقامی، پیشین ص ۲۲۷-۲۲۴.

2. Jean Baptiste Fabre.

3. Pierre Victor Michel.

4. M.K. Sadre, op. cit., p. 162-175.

به دست آورد، تصمیم گرفت نماینده‌ای به نام محمدرضا بی، حامل نامه و هدایایی چند برای لویی چهاردهم به فرانسه بفرستد. محمدرضا بی در ۱۹ فوریه ۱۷۱۵ در دربار فرانسه حضور یافت. در مورد مسئله نظامی گفتگوها با شکست کامل مواجه شدند. درواقع فرانسه به دلایل متعددی نمی‌خواست یا نمی‌توانست وارد جنگ تازه‌ای گردد؛ یکی از مهم‌ترین آن‌ها، همانا ضعف و ناتوانی این کشور در اثر یک جنگ طولانی بود؛ همین ضعف و ناتوانی بود که دولت فرانسه را وادار کرده بود که قراردادهای صلحی امضاء کند که تا اندازه زیادی به زیانش بود. نخستین این قراردادها که هنوز امضای آن خشک نشده بود، قرارداد صلح اوترخت^۱ بود که در سال ۱۷۱۳ بین دولت فرانسه و سنت آمپر و متحدان اروپایی‌اش منعقد شده بود و دیگری قرارداد صلحی بود که شارل ششم^۲ در راشات^۳ در سال ۱۷۱۴ منعقد نموده بود. پس فرانسه، به‌ویژه پس از مرگ لویی چهاردهم (۱۷۱۵)، سیاستی مصلحت‌گرا پیشه کرده بود که محور اصلی آن «صلح در برون و نظم و صلح در درون»^۴ بود. بنابراین برای اینکه فرانسه وارد یک کارزار نظامی تازه شود، می‌بایستی انگیزه و هدف این کارزار برای این کشور حیاتی باشد. آنچه مربوط به دیگر بخش‌های گفتگوها یعنی قرارداد تجاری و «استقرار» می‌شود، مذاکره‌کنندگان ایرانی و فرانسوی قرارداد صلح ۱۷۰۸ را پلات‌فورم گرفته، آن را کامل کرده و به‌عنوان قرارداد تجاری جدید امضاها را خود را در ۱۳ اوت ۱۷۱۵ به پای آن گذاشتند.^۵ در قرارداد یادشده شهروندان ایرانی حق تجارت در فرانسه و شهروندان فرانسوی حق تجارت در ایران و دولت‌های دو کشور حق گشودن کنسولگری در کشور یکدیگر را به دست می‌آوردند. ایران فردی به نام ژاکوب ژان^۶ را به‌عنوان کنسول ایران در مارسی^۷، و فرانسه شوالیه آنژدو گاردان^۸ نامی را به‌عنوان کنسول فرانسه در اصفهان برگزیدند. کنسول فرانسه در سال ۱۷۱۷ وارد اصفهان شد اما چند سال بعد دولت

1. Utrecht.

2. Charles VI.

3. Rastadt

4. Histoire de France / Sous la direction de J. Carpentier et F. Lebrun, Op.Cit., p. 230.

۵. به نظر می‌آید که دربار ایران این قرارداد را نپذیرفته و امضاء نکرده است.

6. Jacob jan.

7. Marseille.

8. Chevalier Ange de Gardanne.

بخش یکم: زمینه تاریخی / ۲۵

فرانسه او را فراخواند. احتمالاً دلیل فراخوان کنسول غیبت تاجر فرانسوی در ایران و شاید هم وضع نابسامان این کشور ناشی از جنگ‌های داخلی بوده است. به هر حال او ایران را در ۱۷۲۹ ترک کرد. در همین سال نادر بزرگ وارد شهر محاصره‌شده اصفهان شد و اشغالگران افغانی را از آنجا بیرون راند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

از پایان صفویان تا آغاز سروری اروپایی‌ها (۱۸۱۳-۱۷۲۲): پیمان نظامی نافرجام ایران و فرانسه

پایان دوره صفویه آغاز یک آزمایش سخت و طولانی برای ایران بود؛ هنگامی که اشغال کشور و جنگ‌های داخلی در ۱۷۲۲ می‌رفت تا ایران را با چالشی بزرگ برای موجودیت خود روبرو کند، یک جنگجوی استثنایی به نام نادر، از طایفه افشار بر رقبای خود در جنگ‌های داخلی فائق آمد و متجاوزان افغانی، ترک و روس را از کشور بیرون رانده و عظمت و بزرگی ایران که بر پایه‌های خود لرزیده بود به این کشور جاودانی باز می‌گرداند. در واقع، نادر که یکی از سران نواحی پیرامون خراسان بود، از وضع به هم ریخته و نابسامان کشور سود جسته و وارد اصفهان شده و تاج و تخت از دست رفته شاه طهماسب را به او باز می‌گرداند و سپس او را از تختش به زیر کشیده و بعد از درگذشت جانشین او یعنی عباس سوم، تاج و تخت را از آن خود نموده و در سال ۱۷۳۶ نادرشاه می‌شود. او در عرض چند سال بین‌النهرین، آذربایجان و ارمنستان را از چنگ ترک‌های عثمانی درآورد، استان‌های ساحلی دریای مازندران را از روس‌ها پس گرفت، افغان‌ها را بیرون راند و وارد هند شد و تا دهلی پیش رفت و حاکم هند را وادار به دادن باج و خراج کرد، ترکمنستان را تسخیر و خان بخارا را مجبور به تبعیت از او کرد، اما با قتل او جنگ‌های داخلی دوباره از سر گرفته شد. سرانجام نیز از این جنگ‌ها که تاج و تخت انگیزه آن بود کریم‌خان پیروز بیرون آمد و جنگ‌ها در ۱۷۵۷ پایان یافت.

در واقع کریم‌خان، که از طایفه زند بود، موفق شد از ۱۷۴۷ تا ۱۷۷۹ در بخش بزرگی از امپراتوری ایران که از دریای مازندران تا خلیج فارس را می‌پوشاند نوعی ثبات و یکپارچگی برقرار کند. او عنوان پادشاهی را نپذیرفت و تنها به عنوان وکیل بسنده کرد.

بعد از مرگ کریم خان زند دوباره بی‌نظمی و اغتشاش کشور را فرا گرفت. این بار قاجارها پیروز این نبردها بودند. آقا محمدخان قاجار که در سال ۱۷۸۶ پادشاه رسمی کشور شد، زندها را از پای درآورد، بر شیراز و اصفهان مستولی گشت، گرجستان را ویران نمود، خراسان را فتح و در آنجا آخرین بازمانده‌های نادر افشار مدعی تاج و تخت را به هلاکت رساند، اما در ۱۷۹۷ هنگامی که عازم جنگ با ترک‌های عثمانی بود، به قتل رسید.

در تمام این مدت یعنی از ۱۷۲۲ تا ۱۷۹۷ فرانسه هیچ جایی در سیاست خارجی ایران نداشت یا به عبارت دیگر کشور ایران هیچ گاهی برای نزدیکی با کشور فرانسه برنداشت، فرانسه نیز همانند ایران، به نظر نمی‌آید که در این دوره و به‌طور کلی در قرن هجدهم، مگر هر از چند گاهی، سیاست نزدیکی با ایران را دنبال کرده باشد.

برای درک بهتر جایگاه ایران در سیاست خارجی فرانسه، نگاهی گذرا به سیاست خارجی فرانسه، به‌طور اعم، ضروری به نظر می‌رسد. همان‌طور که پیش‌تر دیدیم، بعد از مرگ لویی چهاردهم، دولتمردان فرانسه صلح و ثبات و ترقی و پیشرفت در درون کشور و صلح و تنش‌زدایی در روابط بین‌المللی را جزء خطوط اصلی سیاست فرانسه در دستور کار خود قرار داده بودند. اعمال سیاست صلح و تنش‌زدایی در روابط بین‌المللی - قدرت‌های اروپایی امضاءکننده قراردادهای صلح اوترخت و راستات نیز همان سیاست را دنبال می‌کردند - در مناطق اقیانوس هند و خلیج فارس منجر به همکاری بین قدرت‌های اروپایی شد که با کمک یکدیگر بتوانند شورش بعضی از قبایل خلیج فارس را سرکوب کنند: «هلندی‌ها مسئول نظارت دریای سرخ، انگلیسی‌ها آب‌های جنوبی هند، فرانسویان خلیج فارس»^۱ شده بودند. پس در چارچوب سیاست توازن و تعامل بین قدرت‌های اروپایی، جایی که رقابت جایش را به همکاری داده بود، ایران اهمیتش را در سیاست خارجی فرانسه از دست می‌داد؛ افزون بر این، بروز جنگ‌های هفت ساله (۱۷۶۳-۱۷۵۶) بین فرانسه و انگلستان که منجر به شکست فرانسه و پیمان پاریس که این کشور را ملزم به تخلیه و ترک بیشتر نمایندگی‌های بازرگانی خود در هند و در بندرعباس می‌کرد گردید، این کشور را برای مدتی طولانی از هر نوع ابتکار و اقدامی در منطقه محروم می‌کرد و نزدیکی بین دو کشور فرانسه و ایران را به آینده‌ای نامعلوم

1. ZORGBIBE Charies, Géopolitique et histoire du Golfe, Paris: P.U.F., 1995, p.24.

موکول می‌کرد^۱.

اما در آغاز قرن نوزدهم دو کشور به دنبال هم می‌گردند اتحاد بین آنها احتمالاً به ایران اجازه خواهد داد تا گرجستان را از روس‌ها پس بگیرد. در سال ۱۸۰۲ روسیه تزاری گرجستان را ضمیمه کرد و از همین تاریخ است که بلعیدن سرزمین‌های ایران از سوی روس‌ها آغاز می‌گردد. فرانسه را که هنوز پیمان پاریس و از دست رفتن مراکز بازرگانی خود در اقیانوس هند و خلیج فارس را فراموش نکرده است امیدوار خواهد کرد ضربه‌ای کاری به انگلستان وارد نموده و او را از سودآورترین سرزمین‌های استعماری‌اش، هند، بیرون راند.

پرسش اینجاست که چگونه و در چه شرایطی این اتحاد به وقوع خواهد پیوست؟ به دنبال پیمان پاریس و خروج فرانسه از اقیانوس هند و خلیج فارس، انگلستان موفق شده بود که به تدریج بر هند مسلط و در پایان قرن هجدهم - هنگامی که به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اقتصادی، دریایی و استعماری جهان ظاهر می‌شد و این علی‌رغم شکست یا شکست‌هایی بود که در دیگر سرزمین‌های استعماری خود مانند آمریکا متحمل شده بود - به تنهایی و بلامنازع بر این شبه قاره فرمانروایی کند. ناگفته نماند که هلندی‌ها را قبیله‌های عرب خلیج فارس از منطقه بیرون رانده بودند. از این پس، یکی از نگرانی‌های اصلی انگلستان این خواهد بود که جلوی هرگونه سیاست یا عملی که از منظر دولتمردان آن کشور بتواند به تغییر وضع موجود انجامد بگیرد. امنیت هند محور اصلی دیپلماسی بریتانیا در منطقه را تشکیل خواهد داد. بدین ترتیب هنگامی که امنیت

۱. ناگفته نماند که در ۱۷۵۱، لویی پانزدهم طبیعی‌دانی به نام سیمون (Simon) را به ایران گسیل داشت تا این کشور را از دیدگاه تاریخ طبیعی مورد مطالعه قرار دهد. سیمون همچنین مأموریت داشت آمادگی ایران را برای نزدیکی با امپراطوری عثمانی بررسی کند. اتحاد ایران و ترک‌ها می‌بایست علیه روسیه هدایت شود. یک نامه از سیمون نشان می‌دهد که او در سال ۱۷۵۴ در همدان اقامت داشته است. از ۱۷۵۷ به بعد از او هیچ خبری در دست نیست. دیگر اینکه در واپسین سال‌های ۱۷۷۰، برای کسب دوستی فرانسه، یکی از مدعیان تاج و تخت ایران، در بحبوحه جنگ‌های داخلی، فرمانی را به امضاء می‌رساند که براساس آن جزیره خارک می‌بایست در اختیار فرانسه قرار گیرد. فرانسویان هرگز در آنجا مستقر نشدند؛ و سرانجام اینکه در پایان سال ۱۷۸۳ لوکنت دو فریر (le comte de Friere) ظاهراً از سوی ورسای مأموریت داشته است «اتحاد و دوستی ایجاد شده بین ایران و قدرت‌های اروپایی آلمان و روسیه را برهم زند، ایرانی‌ها و ترک‌ها را به هم نزدیک کند و آن‌ها را ترغیب کند تا نیروهایشان را به سوی مرزهای روس گسیل دادند». «به نظر می‌آید که او موفق شده بوده به پیمانی که بین کاترین (Catherine) امپراتور روسیه و علیمرادخان (یکی از مدعیان تاج و تخت در ایران) بسته شده بود پایان دهد. این پیمان دارای دو بند بوده است: به رسمیت شناختن حق حاکمیت علیمرادخان بر سراسر ایران از سوی روسیه و اجازه عبور ارتش روسیه از خاک ایران جهت رویارویی با ارتش عثمانی در ازاء بخشی از خاک عثمانی که تحت حاکمیت ایران در خواهد آمد». رک. به:

هند از سوی افغان‌ها و یا میهن‌پرستان هندی (که مورد حمایت ناپلئون که در این زمان به مصر لشکرکشی کرده بود، می‌باشند) که علیه اشغالگران بریتانیایی مبارزه می‌کردند مورد تهدید قرار گرفت، انگلستان یک سیستم امنیتی واقعی برپا کرد: یک پیمان با سلطان عمان منعقد کرد که براساس آن، سلطان عمان مانع عبور فرانسویان از خاک کشورش می‌شد و فتحعلی (۱۷۹۷-۱۸۳۴) پادشاه ایران را به فتح افغانستان و صدور فرمانی که عبور فرانسویان از خاک ایران را ممنوع می‌نمود، تشویق می‌کرد.^۱

در جنگی که پادشاه ایران به افغانستان تحمیل کرد، ارتش این کشور توانایی آسیب‌رسانی را تا مدتی از دست داد. از سوی دیگر، شکست لشکرکشی ناپلئون بنابارت به مصر، کشور فرانسه را تا مدتی از اقیانوس هند دور کرد. با این وجود و در حالی که تهدیدات افغان‌ها و فرانسوی‌ها تا اندازه‌ای رنگ باخته بود، نگرانی امنیت هندوستان برای انگلستان کماکان پابرجا بود، نگرانی که این کشور را وادار نمود دست به تدابیر امنیتی تازه ای بزند. در این راستا انگلستان در ژانویه ۱۸۰۱ پیمانی با ایران منعقد کرد، این پیمان صرف نظر از بندهای تجاری‌اش ایران را متعهد می‌کرد.

«در صورتی که امیر افغان از فکر تصرف هندوستان منصرف نگردد با امیر مزبور صلح نمی‌کند؛ در مقابل، نماینده بریتانیای کبیر قبول می‌کرد اگر چنانچه کشور ایران مورد حمله افغانه و یا دولت فرانسه قرار گیرد اسلحه و مهمات لازم به دولت ایران تحویل دهد. این معاهده با نشر یک فرمان سلطنتی در تاریخ ۱۲ شعبان ۱۲۱۵/۲۷ ژانویه ۱۸۰۱ تأیید شد.^۲

«در این فرمان به حکام و صاحبان منصب و مأمورین بنادر گمرک ایالت فارس و خوزستان دستور داده شد به منظور ایجاد مزاحمت بر ضد فرانسویانی که می‌خواهند وارد ایران شوند تصمیماتی اتخاذ کنند؛ و همچنین تأکید شد فرانسویانی را که مایلند در بنادر و سرزمین ایران اقامت کنند اخراج نمایند.^۳

کمی بعد این پیمان دلیل وجودی‌اش را از دست می‌داد زیرا قرارداد اتحاد فرانسه و

۱. مهدوی، پیشین، ص ۲۰۴-۲۰۲.

۲. نامه ۲۰ فوریه ۱۸۰۱ مالکوم به ولزلی به نقل از پیش، علی‌اکبر، تاریخ روابط سیاسی و دیپلماتیک ایران، ج یک، تهران، EDT

۱۹۶۳، ص ۱۰۲ و بعد

۳. همان.

روسیه بعد از مرگ پل یکم^۱ در مارس ۱۸۰۱ جایش را به قرارداد فرانسه و انگلستان آمین^۲ می‌داد.

آنچه مربوط به قرارداد ایران و انگلستان ژانویه ۱۸۰۱ می‌شود باید گفت هدف انگلستان واضح است؛ یعنی امنیت هندوستان، بر عکس اما انگیزه‌های دولت ایران چندان روشن نیست. آیا برای کسب نظر مساعد انگلستان در فتح افغانستان بود؟ آیا باری کسب دوستی انگلستان و تشویق ایسن کشور در کمک به ایران در چارچوب جنگ‌های ایران و روسیه بود؟ انگیزه‌های دولت ایران هر چند بود، این دولت دوباره در سال‌های ۱۸۰۵ و ۱۸۰۶ از انگلستان تقاضای کمک کرد که هر دو بار رد شدند.^۳

به هر حال حتی پیش از جواب رد انگلیسی‌ها، اندیشه انعقاد یک پیمان با فرانسویان در حال شکل‌گیری بود. شانس موفقیت انعقاد چنین پیمانی بسیار زیاد بود چرا که فرانسوی‌ها به نوبه خود و در همان موقع به چنین اتحادی می‌اندیشیدند. حتی پیش‌تر، در سال ۱۸۰۲، ناپلئون به انعقاد یک پیمان با ایران اندیشیده بود. فرستاده او به شرق مدیترانه، ژنرال سباستیان^۴، در بخشی از مأموریت خود می‌بایست ترکیه را به یک اتحاد سه جانبه بین فرانسه، ترکیه و ایران علیه روسیه تشویق کند.^۵ اما آنچه مربوط به طرح یک پیمان دو جانبه بین ایران و فرانسه می‌شود آغاز آن را سپتامبر ۱۸۰۴ می‌دانند:^۶ به

1. Paul 1.

2. Amien.

۳. انگلیسی‌ها در ازاء کمک به ایران تقاضاهایی داشتند که مورد قبول دولت ایران نبود. آن‌ها کمک خود را مشروط به واگذاری بنادر ایرانی دریای مازندران و جزایر ایرانی خلیج فارس به انگلستان دانستند؛ بینا، پیشین، ص ۱۰۷.

4. Général Sebastiani.

5. M. Afshâr, *La politique européenne en Perse*, TH, [?]: Université de Lausanne: 1921, p. 174 et s.

۶. در مورد تاریخ و منشا این اندیشه یا پروژه، نظرات متفاوتی وجود دارد. بینا، (پیشین، ص ۱۰۶ و بعد) اعتقاد دارد که پروژه اتحاد ایران و فرانسه پیش از سپتامبر ۱۸۰۷ مطرح شده بود به این شکل که یک تاجر ارمنی حامل نامه‌هایی از دولت فرانسه به ایران آمده بود ولی کسی که بتواند نامه‌ها را به فارسی برگرداند یافت نشده بود. کمی بعد در سال ۱۸۰۲، همچنین بنا به گفته بینا، ناپلئون، مارشال برون (Maréchal Brune) را مأمور می‌کند که با ایران تماس بگیرد. علی‌اکبر بینا، همچنین می‌گوید که ناپلئون مراسلاتی را با فتحعلی‌شاه آغاز کرده بود. اما مهدوی، (پیشین، ص ۲۰۸ و بعد) نظر دیگری دارد، او می‌گوید در ۱۲۱۸ ه.ق. / دسامبر ۱۸۰۳ که فتحعلی‌شاه به ایران رفته بود تا خوانین و سرکردگان آنجا را به مقاومت در مقابل روس‌ها تشویق نماید، داوود، خلیفه ارمنی کلیسای اچمیادزین که به تازگی از سفر ایتالیا و ملاقات با پاپ مراجعت کرده بود شمه‌ای درباره عظمت ناپلئون و فتوحات درخشان وی در اروپا برای فتحعلی‌شاه شرح داد و وی را به نوشتن نامه‌ای به ناپلئون و اتحاد با وی تشویق کرد. نامه فتحعلی‌شاه را دو تاجر ارمنی مخفیانه به فرانسه برده و در فوریه ۱۸۰۴ جواب آن را به تهران آوردند. ناپلئون در نامه خود به برقراری روابط دوستانه بین دو کشور اظهار علاقه کرده و پیشنهاد نموده بود که ایران و فرانسه از دو طرف به روسیه حمله کنند و کار این قدرت قلدر و زورگو را بسازند. فتحعلی‌شاه دومین نامه خود را برای ناپلئون از طریق مارشال برون سفیر فرانسه در عثمانی فرستاد و از پیشنهاد فرانسه استقبال کرد و متذکر شد که عقد قرارداد با ایران ممکن است راه لشکرکشی به هندوستان را برای فرانسه باز و دست انگلیسی‌ها را از مستعمره‌هایشان در آسیا کوتاه سازد.

دستور ناپلئون، روسو^۱ کمیسر روابط اقتصادی در بغداد و کاردانسیز^۲ کمیسر روابط تجاری در حلب مأموریت یافتند راهکاری را برای مراسلات با ایران بیابند و همچنین گزارشی از آنچه درباره این دولت می‌دانند ارسال کنند^۳. دربار ایران نیز همزمان تلاش می‌کرد تا زمینه را برای یک اتحاد هموار نماید. در این راستا احمدخان، حاکم تبریز، براساس دستورالعمل نخست وزیر، میرزا صفی مازندار، نامه‌ای به کاردانسیز در حلب فرستاد. در این نامه که در سال ۱۸۰۴ به دست او رسید، احمدخان می‌نویسد:

«.... بسیار مایلیم که کمیسر برادر دست به دست من داده تا با هم دوستی صادقانه و خلل‌ناپذیری بین دو امپراتوری برقرار کنیم»^۴.
خود فتحعلی شاه نیز در همان وقت، فردی ارمنی تبار به نام اوسپ واسیلو ویتز^۵ را مأمور کرد تا نامه‌ای را به دست نماینده دولت فرانسه در حلب برساند. او در این نامه می‌نویسد:

... پادشاه ایران علی‌رغم پس‌گرفتن بخشی از قفقاز [از روسیه] فکر نمی‌کند به اندازه کافی انتقام گرفته باشد، (پس) در اندیشه انتقام گرفتن می‌باشد. او برای این کار در نظر دارد به روسیه قشون‌کشی کند؛ و با آگاهی از غیر دوستانه بودن رابطه اعلیحضرت امپراتور فرانسه با امپراتور روسیه، پیشنهاد می‌کند که دو کشور با سواره‌نظام به روسیه لشکرکشی کنند...^۶

این دو نامه و خلاصه گفتگوهای روفن^۷، مشاور سفارت فرانسه در قسطنطنیه و اوسپ واسیلو ویتز، برای دولت فرانسه ارسال شد. با اطمینان نمی‌توان گفت که اوسپ واسیلو ویتز نماینده دولت ایران بوده است و نظرات این دولت را بیان می‌کرده است. به هر حال، در خلاصه گفتگوهای یادشده آمده است:

1. Rousseau.

2. Cardancez

3. H. Montasser – Kouhsari, Les Relations de la France et de L'Iran sous Napoléon 1er, TH [?]: Strasbourg: 1953, p.23.

4. A.A.E., Perse, T 8, fol. 208, reproduit par: ibid., p.25.

5. Ossep Vassilovitz.

6. A.A.E., Perse, T. 8, fol. 388, reproduit par: ibid., p. 25.

7. Ruffin.

«او [شاه] مایل است افسران نظامی به‌ویژه افسران توپچی را به خدمت بگیرد او نظر خوبی نسبت به مأمورین انگلیسی ندارد چرا که فکر می‌کند آنها با روس‌ها ارتباط دارند». «ارتش پر نفرت او از انضباط ارتش‌های اروپایی بویی نبرده و افسران خارجی که در اختیار ارتش ایران می‌باشند چندان تأثیری در این مورد ندارند»^۱

باری، هنگامی که این نامه‌ها به پاریس رسیدند، ناپلئون در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ به ژوبر^۲، منشی و مترجم خود فرمان داد تا راهی ایران شود تا امکان اتحاد با ایران را بررسی کند. اما چون احتمال مزاحمت ترک‌ها و پیش‌گیری از ورود وی به ایران وجود داشت، ناپلئون تصمیم گرفت ژنرال الکساندر رومیو^۳ را نیز به ایران گسیل دارد. هر یک از آنها حامل یک نامه برای فتح‌علی شاه بودند ولی محتوای هر دو نامه تقریباً یکی بود. در دستورالعمل ناپلئون به رومیو چنین آمده است:

«هدف اصلی مأموریت شما کسب اطلاعات در مورد اوضاع ایران، شخصیت و استعدادهای وزیران، قدرت و میزان فرمانبرداری ژنرال و استانداری‌ها می‌باشد؛ باید بررسی کنید و ببینید کدام یک از شخصیت‌های حاضر باهوش‌تر و خوش‌نام‌ترند، آیا استان‌ها آرام هستند، تأثیر آخرین جنگ‌های طولانی قرن گذشته بر مردم و ثروت بخش‌های گوناگون این امپراتوری چه بوده است، از زمانی که قدرت در دست حکومت فعلی متمرکز شده است، دستاوردهای مثبت در این مناطق چه بوده است. اعلیحضرت امپراتور میل دارد، اگر ممکن باشد، آگاهی دقیقی از منابع کشور از اوضاع ایران، استان به استان داشته باشند. باید مواظب باشید که تنها به اظهارنظرهای کلی بسنده کنید. اعلیحضرت امپراتور آماده است با این قدرت [ایران] وارد اتحاد شود و به رفع نیازهایش کمک کند. اما این آمادگی مشروط بر احتیاط و خویشن‌داری است. مثلاً باید دانست منافع، موقعیت و خطر ایران کدام است، نیت و احساسات شاهزاده‌ها

1. A.A.E., Perse, T. 8, fol. 389, reproduit par: ibid., p. 26 et s.

2. Joubert.

3. Alexandre Romieux.

چه هستند. برای اینکه کمک به این دولت با موفقیت روبرو شود، پیش از هر چیز و به‌ویژه باید دانست چه نوع کمکی می‌توان داد که به‌طور بایسته و شایسته سبب قدرشناسی آن گردد^۱. به امضاء تالیران^۲، پاریس ۱۰ ژرمینال سال ۱۳.

به هر حال، رومیو و ژوبِر به ترتیب در ۲۶ سپتامبر ۱۸۰۵ و ۵ ژوئن ۱۸۰۶ وارد تهران شدند^۳. آنچه مربوط به نامه‌ها می‌گردد، تنها به درج نامه‌ای که رومیو حامل آن بود و در ۳۰ مارس ۱۸۰۵ نوشته شده بود بسنده می‌کنیم^۴:

«سلام بناپارت امپراتور فرانسویان به فتحعلی‌شاه امپراتور ایرانیان.»
باید باور کنم که قوای مافوق‌الطبیعه‌ای که ناظر مقدرات کشورها می‌باشند می‌خواهند که من به کوشش‌های تو در راه تأمین قدرت امپراتوری خود یاری رسانم، زیرا در موقعی فکری به خاطر ما خطور کرد. مأمورین حامل نامه‌های ما همدیگر را در قسطنطنیه ملاقات کردند و در حینی که حاکم تو در تبریز با نماینده من در حلب مکاتبه می‌کرد من به نماینده خود مأموریت دادم با حکام سرحدی ترک رابطه برقرار سازد.

بایستی تابع الهامات یزدانی بود— زیرا خداوند شاهزادگان را برای خوشبختی ملل آفریده است و وقتی در هر چند قرنی مردان بزرگی را مبعوث می‌کند، اراده خود را برای تطبیق نقشه‌هایشان به آنها تحمیل می‌نماید و افتخارات آنان را فزونی می‌دهد و اراده ایشان را برای انجام عمل نیک قوی‌تر می‌سازد.

ما چه اختلاف نظری می‌توانیم داشته باشیم؟ ایران نجیب‌ترین ناحیه آسیا و فرانسه اولین امپراتوری مغرب زمین است. آیا سلطنت بر کشورهای که طبیعت مایل است آنها را زینت داده و با محصولات فراوان ثروتمند

1. A.A.E., Perse. T. 8 fol 243, reproduit par: Ibid., p. 30-32.

2. Talleyrand.

۳. رومیو چند روز پس از رسیدن به تهران درگذشت و ژوبِر پس از گذراندن پنج ماه حبس در زندان‌های عثمانی به تهران رسید، ترک‌ها کماکان نگران نزدیکی ایران و فرانسه بودند.

۴. نامه ناپلئون به نقل از بینا، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۰.

سازد و فرمان به مردان صنعت‌گر و باهوش و جسوری که سکنه این کشورها را تشکیل می‌دهند بهترین تقدیر نیست؟ در روی زمین امپراتوری‌هایی وجود دارند که در آنجا طبیعت ناسازگار و بی‌ثمر مایحتاج ضروری ملت‌ها را با دریغ تولید می‌کند. در این کشورها مردم مضطرب و حریص و حسود به دنیا می‌آیند. بدا به حال سکنه ممالکی که آنجا را خداوند شامل فیض خود قرار داده و از انواع نعم برخوردار ساخته ولی شاهزادگانی به آنها عنایت نمی‌کند که قادر باشند آنان را در مقابل اقدامات جاه‌طلبانه و حرص و ولع و فقر حمایت کنند.

روس‌ها که در صحاری خود در رنج و ملالند به بهترین قسمت‌های امپراتوری عثمانی دست‌اندازی می‌کنند. انگلستان در جزیره‌ای که ارزش آن برابر کوچک‌ترین ایالت امپراتوری تو نیست محبوس هستند، حرص ثروت آنان را تحریک کرده است تا در هندوستان قدرتی ایجاد کنند که روز به روز خطرناک‌تر می‌شود. این‌ها ممالکی هستند که بایستی مراقبت کرد و از آنها ترسید، نه از لحاظ اینکه قوی هستند بلکه برای اینکه احتیاج و علاقه مفرط دارند که قوی شوند.

یکی از خدمتگزاران من اولین علائم دوستی مرا به تو ابلاغ کرد. شخصی را که امروز پیش تو می‌فرستم به خصوص موظف است در پیرامون افتخارات و قدرت و احتیاجات و مخاطرات تو اطلاعی به‌دست بیاورد، شخصی است جسور و عاقل، احتیاجات رعایای تو را تشخیص خواهد داد تا بی‌باکی و شهامت آنان، با کمک صناعی که هنوز در مشرق شناخته نشده و با وضع فعلی دنیا و مغرب زمین، شناسایی آنها بر تمام ملل جهان لازم و ضروری است مورد استفاده قرار گیرد.

من اخلاق ایرانیان را می‌شناسم و می‌دانم که با نشاط و سهولت آنچه را که برای افتخارات و امنیت ایشان ضروریست می‌آموزند. ولی وقتی رعایای تو توانستند اسلحه بسازند، وقتی سربازان تو تربیت یافتند تا بتوانند در یک مانور سریع جمع شوند و متفرق گردند، وقتی یاد گرفتند

که حمله شدیدی را با آتش توپخانه متحرک پیش ببرند بالاخره وقتی سرحدات تو با قلاع متعدد محفوظ گردید و دریای خزر شاهد اهتزاز بیرق‌های نیروی دریایی ایران شد آن وقت تو یک امپراتوری غیر قابل تعرض و رعایای شکست‌ناپذیر خواهی داشت.

می‌باید روابط مفید را با تو ادامه دهم. من از تو خواهش می‌کنم خدمتگزاری را که برای تو می‌فرستم با محبت قبول کنی. من نیز اشخاصی را که به دربار من خواهی فرستاد با ملاطفت خواهم پذیرفت. من مجدداً برای تو عنایت یزدانی و یک سلطنت طولانی و متعالی و عاقبت مسعودی را آرزو می‌کنم.

در کاخ امپراتوری من در توپلری^۱ پاریس به تاریخ ۹ ژرمنال^۲ سال ۱۳ (۳۰ مارس ۱۸۰۵)

تحریر یافته در سال اول سلطنت من [ناپلئون]. وزیر روابط خارجی شارل موریس دو تالیران^۳.

بعد از پذیرفتن رومیو و ژوبر و آگاهی‌یافتن از اهداف دولت فرانسه، فتحعلی شاه محمدرضا خان را به‌عنوان نماینده ایران نزد ناپلئون فرستاد تا با او یک قرارداد اتحاد منعقد کند. در همین هنگام، دولت روسیه نگران از پیروزی‌های ناپلئون در اروپا، در فوریه ۱۸۰۶ به دولت ایران پیشنهاد پایان دشمنی و درگیری در قفقاز را داد. شاه ایران پیشنهاد صلح را رد کرد و در ژوئن ۱۸۰۷ به ناپلئون نوشت:

«امسال [....] دولت روسیه چندین بار افرادی را برای بستن یک پیمان صلح و تعیین شرایط آن نزد ما فرستاد اما ما به آنها پاسخ دادیم که مسئله صلح پیش از آنکه مورد قبول برادر عزیزمان [ناپلئون] قرار نگیرد نمی‌تواند مطرح شود»^۴.

در واقع پیشنهاد صلح روسیه یک آتش‌بس بیشتر نبود. روسیه برای اینکه بتواند بخشی از نیروهایش را از قفقاز به جبهه نبرد در اروپا منتقل کند به این ترفند روی

1. Tuileries.

2. Germinal.

3. Charles Maurice De Talleyrand.

4. A.A.E., Perse, T. 9 fol. 219, reproduite par: H. Montasser-Kouhsari, op. cit., p. 35.

آورده بود. به هر حال، برای دربار ایران، صلح بدون بازپس گرفتن گرجستان پذیرفتنی نبود و برای روسیه استرداد گرجستان اصلاً قابل بحث نبود.

در چنین شرایطی اراده شاه برای بستن پیمان اتحاد با فرانسه خدشه‌ناپذیر به نظر می‌آمد، و امپراتور فرانسه که سرمست از پیروزی‌هایش بر ارتش‌های پروس^۱ و روس بود همچنان در اتحاد با ایران مصمم بود، به فتح‌علی شاه نوشت:

«... تو نیز حمله‌ور شو بر دشمنی که در اثر پیروزی‌های من، ناتوان و ناامید در اختیار تو قرار می‌گیرد. بازپس گیر گرجستان و تمام استان‌هایی که از آن امپراتوری تو بودند، و ببند بر آنها دروازه‌های ورودی به خزر را که مدت‌های طولانی در دست آنان بود. ثروت تو دشمنان را کور کرده، با اینکه در غرب و شرق زیر فشار بودند به خود جرأت حمله به امپراتوری عثمانی را دادند. بدون شک یک قدرت غیبی، همانی که مرا به پیروزی رساند و سربلندی تو را نیز زیر نظر دارد، خواست با مسلح کردن کورکوران آنها علیه نیروهای سه امپراتوری قدرتمند [ایران، فرانسه و امپراتوری عثمانی]، نابودی‌شان را سبب شود. هر سه با هم مشورت کنیم و یک اتحاد همیشگی تشکیل دهیم. برای انعقاد پیمان در انتظار نماینده تو هستیم. در گرماگرم پیروزی‌هایم علایق خاطر خود را به تو تکرار می‌کنم و از خداوند برایت آرزوی رحمت، یک سلطنت طولانی با افتخار و یک پایان خوش می‌کنم. نوشته‌شده در کاخ امپراتوری در ورشو، ۱۷ ژانویه ۱۸۰۷.

در سومین سال سلطنت من، امضا: ناپلئون»^۲

در تمام مراسلاتی که از نظر گذرانیدیم هیچ یک از دو طرف هیچ‌گاه مسئله هند را مطرح نمی‌کنند؛ در دو نامه ناپلئون که رومیو و ژوبر به فتح‌علی شاه رساندند تنها اشاره‌ای که به هند می‌شود، آنجاست که ناپلئون خطر انگلستان را به پادشاه ایران گوشزد می‌کند و می‌گوید این خطر در هند و چین از قوه به فعل درآمده است.^۳

1. Prusse.

2. Lettre datée 17 janvier 1807 (varsovie); signée Napoléon. A. A. E., perse, T. 9, fol. 243, reproduite par: ibid., p. 38.

۳. مهدوی، پیشین، ص ۱۰۸، بر این نظر است که فتح‌علی شاه در یکی از نامه‌هایش به ناپلئون به مسئله هند اشاره کرده و پیشنهاد می‌کند که ایران می‌تواند عبور نیروهای فرانسوی را از خاک خود به سوی هند هموار سازد.

موضوع مرکزی این نامه‌ها اتحاد علیه روسیه می‌باشد، اتحاد دو جانبه ایران و فرانسه که به پیشنهاد ناپلئون می‌توانست به اتحاد سه جانبه ایران و فرانسه و امپراتوری عثمانی گسترش یابد.^۱ با این وجود هنگامی که نماینده ایران، محمدرضا خان برای عقد پیمان یادشده به ورشو رفت متوجه شد که موضوع مرکزی، نه اتحاد علیه روسیه، بلکه علیه انگلستان است. گواه چنین برداشتی خود پیمان فینکنتشتن^۲ منعقد در ۴ ماه مه در لهستان است.^۳

در این عهدنامه، تعهدات دولت فرانسه به شرح زیر است:

با این پیمان، ناپلئون تمامیت ارضی ایران را به اعلیحضرت امپراتوری ضمانت می‌کند (بند ۲)؛ او متعهد می‌شود که تمام توان خود را به کار برد تا روسیه را مجبور به خروج از گرجستان و سرزمین ایران کند. این مهم به لطف قرارداد صلحی که به میان خواهد آمد انجام خواهد شد. تخلیه مورد نظر به طور دائم منظور سیاست و نگرانی او خواهد بود؛ او متعهد می‌شود که افسران توپخانه، پیاده‌نظام و سلاح و مهمات را که امپراتور ایران درخواست کرده است در اختیار وی قرار بدهد تا بتواند ارتش خود را بر اساس اصول سیستم اروپایی سازماندهی کند (بندهای ۶ و ۷)

در ازاء تعهدات فرانسه، تعهداتی که دولت ایران پذیرفت که به آن عمل کند به شرح زیر است:

امپراتور ایران متعهد می‌شود هر نوع ارتباط سیاسی و اقتصادی را با انگلستان قطع کند و به آن کشور بدون وقفه اعلان جنگ دهد... (بند ۸)؛ اعلیحضرت امپراتوری ایران تمام نفوذش را به کار خواهد برد تا افغان‌ها و دیگر ملت‌های شرقی را متقاعد کند که علیه انگلستان به ارتش او بپیوندند و بعد از کسب اجازه عبور از سرزمین‌های آن‌ها، ارتشی را به متصرفات آن کشور گسیل خواهد نمود (بند ۱۰). امپراتور ایران راه عبور

۱. در این راستا، در آغاز ۱۸۰۷، ناپلئون دبیر اول سفارت در قسطنطنیه، لابلانش (Lablanche) را به ایران گسیل داشت تا در جهت نزدیکی دو کشور ایران و ترکیه تلاش کند.

2. Finkenstein.

۳. برای آگاهی بیشتر نسبت به عهدنامه رک به:

A.A.E., Perse, fol. 166, reproduit par H. Montasser-Kouhsari, op. cit., p.41-45.

واحدهای نظامی فرانسه از سرزمین خود را چه از دریا (خلیج فارس) و چه از خشکی به سوی هند هموار کرده و نیروهایش را به عنوان نیروهای کمکی به قشون فرانسه الحاق خواهد کرد (بندهای ۱۱ و ۱۲).

در این عهدنامه، همانطور که به روشنی دیده می‌شود، محور آن را مسئله هند تشکیل می‌دهد، مسئله‌ای که فقط برای فرانسه اهمیت داشت، (مسئله شرق و حمله به هندوستان که می‌بایستی با اتحاد با ایران انجام پذیرد، فقط یک متغیر از سیاست کلی ناپلئون بود، به عبارت دیگر، فتح هندوستان به خودی خود برای او اهمیت چندانی نداشت یا حداقل مقصود و منظور سیاست کلی او نبود. هدف فتح هندوستان، ضربه به توان اقتصادی انگلستان بود. ناپلئون می‌خواست دست این کشور را از مهم‌ترین مستعمره‌اش، از نظر اقتصادی، کوتاه کند^۱) و این در حالی بود که گرجستان و روسیه مسئله اصلی ایران و دلیل اصلی اتحاد این کشور با فرانسه بود. پس با توجه به انگیزه یا انگیزه‌های دو طرف قرارداد، می‌توان گفت که عهدنامه داری نکات گنگ و مبهمی بود، چرا که همخوانی چندانی با انگیزه‌های ناگفته یا به روشنی بیان‌نشده دو طرف نداشت. مثلاً فرانسه حل مسئله گرجستان، یعنی تخلیه نیروهای ارتش روسیه از سرزمین امپراتوری ایران را به یک پیمان صلح که در آینده‌ای نامعلوم امکان انعقاد آن وجود خواهد داشت، ارجاع می‌داد (بند ۴)، به عبارت دیگر تلاش فرانسه برای عملی کردن تعهد خود مربوط به بازستاندن گرجستان از روسیه صرفاً دیپلماتیک خواهد بود. در صورتی که تعهدات ایران به‌ویژه نظامی بودند و افزون بر این می‌بایستی بلافاصله به اجرا درآیند. از جهت دیگر بند ۴ عهدنامه نشان می‌دهد که ناپلئون درست هنگام امضای عهدنامه به صلح با روس‌ها می‌اندیشیده است. از قوه به فعل درآمدن اندیشه صلح ناپلئون، روسیه را از جمع دشمنان او خواهد زدود، در حالی که ایران با به مادیت در آوردن تعهداتش (بندهای ۸ و ۱۰) یک دشمن (انگلستان) به جمع دشمنانش اضافه خواهد نمود. به درستی، دو ماه بعد از امضای این عهدنامه، یعنی در ژوئیه ۱۸۰۷، ناپلئون در تیلست^۲ پیمان صلحی که در بند ۴ عهدنامه فینکنشتن به آن اشاره شده بود با

۱. ضربه‌زدن به توان اقتصادی انگلستان، سیاستی بود که ناپلئون از ۱۸۰۶ به بعد دنبال می‌کرد، او با محاصره اروپا، این قاره را به روی تجارت آن کشور بسته بود. برای آگاه بیشتر ر.ک. به:

L'Histoire de l'Europe / sous la direction de Jean Charpentier et Francois Lebrun, op. cit., p. 307.

2. Tilsitt.

روس‌ها منعقد کرد. البته چند روز پس از امضای عهدنامه فینکنشتن، ناپلئون یکی از دستیاران خود به نام ژنرال گاردان^۱ را به‌عنوان نماینده تام‌الاختیار روانه ایران کرد. او به همراهی یک هیأت دیپلماتیک سیزده نفره و یک هیأت نظامی سیزده نفره می‌بایست دشمنی ایرانیان را علیه روس‌ها برانگیزد و ایرانیان را به تعرض جعلی در جبهه قفقاز تشویق کند. برای نزدیکی ایران و امپراتوری عثمانی تلاش و عملیات دو امپراتوری را بین دریای سیاه و دریای خزر متمرکز کند، نیروهای ایرانی را موجب ترس و نگرانی روسیه کند، حمله نظامی فرانسه به هند را آماده و خطرانی که از جانب انگلیسی‌ها ایران را تهدید می‌کند به ایرانی‌ها گوشزد نماید. در پایان، ناپلئون دستورالعمل خود را به شکلی خلاصه و دقیق‌تر، این چنین بیان می‌کند:

«ژنرال گاردان نباید از نظر دور بدارد که نیت اصلی ما از برقراری اتحاد فرانسه، امپراتوری عثمانی و امپراتوری ایران، هموارساختن راه به سوی هند و تدارک نیروهای کمکی علیه روسیه می‌باشد.» پس ایران باید از دو زاویه منظور گردد: «دشمن طبیعی روسیه و راه عبور لشکرکشی ما به هند»^۲.

به بیان دیگر بقای پروژه ناپلئون برای هند، بسته به ادامه وضعیت جنگی بین ایران و روسیه بود، چرا که برقراری صلح بین دو کشور هر نوع انگیزه‌ای را برای ایران جهت ورود به یک اتحاد نظامی با فرانسه تشویق می‌کرد، حالت جنگی بود که بین ایران و روسیه برقرار بود وگرنه هیچ‌گونه سودی با ورود در جنگ علیه انگلستان عاید ایران نمی‌شد و در نتیجه این کشور هیچ نفع و الزامی برای دادن اجازه عبور از خاک خود را به سربازان فرانسوی نداشت. پس برقراری یک پیمان صلح بین فرانسه و روسیه می‌توانست به معنای پایان پروژه شرقی ناپلئون (در چارچوب اتحادش با ایران) و در نتیجه پایان عهدنامه ۴ ماه مه ۱۸۰۷ فینکنشتن قلمداد شود و این همان چیزی بود که روی داد. هنگامی که ژنرال گاردان به سوی ایران در حرکت بود، از قرارداد صلح تیلسیت در ژوئیه ۱۸۰۷ آگاه شد، اما کماکان به راه خود ادامه داد و در ۴ دسامبر ۱۸۰۷

1. General Gardanne.

2. ALFRED GARDANNE, Mission du Général Gardanne sous le premier empire, Paris: Sautan, 1865 in 8°, p. 81 et s. reproduit par H. Montasser-Kouhsari, op, cit., p. 47-50.

به دربار ایران رسید. پیش از رسیدن هیأت گاردان، اخبار قرارداد صلح تیلسیت به دربار ایران رسیده بود. گنگ و مبهم بودن اخبار رسیده، فتحعلی شاه را برآن داشت که عسگرخان را روانه فرانسه کند تا اطلاعات دقیق تری درباره صلح یادشده برای او به دست آورد. اما شاه منتظر بازگشت عسگرخان نماند و عهدنامه فینکنشتن را امضاء نمود. چیزی که هست، پس از قرارداد تیلسیت دستورالعمل ژنرال گاردان در ایران تغییر پیدا کرده بود؛ او دیگر نمی بایست آتش دشمنی موجود بین ایران و روسیه را شعله ورتر کند، بلکه برعکس، او مأموریت داشت تا آن آتش را خاموش کند و در جهت دوستی دو کشور با یکدیگر گام بردارد.^۱ اما دوستی بر چه پایه ای؟ ایران می خواست گرجستان را پس بگیرد، روسیه حاضر نبود یک وجب از این سرزمین فتح شده ایران را بازگرداند، در این حالت چگونه می شد این دو کشور را به هم نزدیک کرد؟ پس می توان گفت شکست مأموریت گاردان به نوعی پایان پروژه شرقی فرانسه بود. آنچه که مربوط به عهدنامه فینکنشتن می شود، بندهای مربوط به درخواست های ایران، به ویژه درخواست بازگرداندن گرجستان به ایران راه به جایی نبردند، پس بندهای مربوط به هند نیز به اجرا درنخواهند آمد. اگر چه دولت ایران گام هایی را در این مورد برداشته بود از جمله، قطع روابط سیاسی و اقتصادی با انگلستان و بیرون راندن انگلیسی ها از ایران. ناخرسندی دولت ایران «از اینکه فرانسه، متحد او، در قرارداد تیلسیت ایران را منظور نکرده است، شکوه می کرد» و اظهار می داشت که ناپلئون می توانست منافع ایران را مورد توجه قرار دهد دولت فرانسه در پاسخ گفت: «نخست اینکه در آن برهه عهدنامه فینکنشتن هنوز به امضاء شاه ایران نرسیده بود و دیگر اینکه در آن موقع شاه ایران در نزد ناپلئون نماینده معتبر نداشت».^۲ پرونده اتحاد ایران و فرانسه به این صورت بسته شد. هیأت گاردان، ناخشنود از نزدیکی ایران و انگلستان که در حال شکل گیری بود، بدون دریافت دستوری از دولت مطبوعش در ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ ایران را ترک کرد.^۳ ناپلئون که هنوز از پروژه هند چشم پوشی نکرده بود، تصمیم ژنرال گاردان را سرزنش کرد و در ۲۰ اوت ۱۸۰۹ به وزیر خارجه خود نوشت:

1. Ibid., p.57.

2. Ibid., p.57-58.

۳. ژنرال گاردان در مدت اقامتش در ایران سازماندهی ارتش ایران را به شکل اروپایی آغاز کرد. او در این مدت توانست یک ارتش کوچک پیاده نظام، یک واحد توپخانه صحرایی، یک کارخانه توپسازی و یک زرادخانه ایجاد کند.

«به او [ژنرال گاردان] بگوئید که نامه‌اش را خواندم و به نظرم پر از اشتباه بود و نشانگر عدم شناخت او از وظایفش بود. همچنان که یک سفیر نمی‌تواند بدون اجازه سفارتش را ترک کند، بدون اجازه نیز نمی‌تواند به کشورش بازگردد، به‌ویژه هنگامی که آن سفیر سفارتی را ترک کند که به روابطی از همه جهت با اهمیت آسیب رساند. پس در هر حال، بازگشت او به فرانسه بدون فرمانی از جانب من یک جنایت است. [...] نامه امپراتور ایران را برایتان می‌فرستم، پاسخ آن را از کوتاه‌ترین راه به من برسانید. به او [امپراتور ایران] بگوئید که ژنرال گاردان را به سبب ترک سفارتش سرزنش و او را مورد بی‌مهری قرار دادم و به کاردار خود دستور دادم که به پایتخت او بازگردد و اینکه در نخستین فرصت یک سفیر برای او خواهم فرستاد؛ و دیگر اینکه نامه‌اش نشانگر این است که او خوب درک کرده است که در چه اوضاع و احوالی هستم همانطور که دلایلی که او را وادار به از سرگیری روابط با انگلیسی‌ها نمود من درک می‌کنم.^۱»

این آخرین تلاش‌ها برای از سرگیری روابط بین دو کشور بی‌نتیجه ماند، جنگ ایران و روسیه به ایران اجازه نمی‌داد در انتظار یک کمک نامطمئن در چارچوب یک قرارداد که از آن نامطمئن بود بماند. کمک انگلیسی‌ها محتمل‌تر و در نتیجه از سرگیری روابط ایران و انگلستان معقول‌تر به نظر می‌رسید. انگلیسی‌ها در نخستین گام، از نفوذ خود در ایران استفاده کرده تا این کشور از پذیرفتن نمایندگان دولت فرانسه (در ژانویه ۱۸۱۰ و پایان سال ۱۸۱۰) سرباز زند. اما یکی از آثار فوری شکست پروژه نزدیکی ایران و فرانسه همانا پویایی سیاست دولت بریتانیا در ایران بود که گرانیگاه آن را امنیت هند تشکیل می‌داد. انگلیسی‌ها به‌طور همزمان دو هیأت عازم ایران نمودند: هیأت جان مالکولم^۲، فرستاده دولت هند بریتانیا و هیأت سر هارفورد جونز^۳، فرستاده جرج سوم پادشاه انگلستان. اولی بدون هیچ دستاوردی به هند بازگشت، چرا که از دولت ایران که

1. A.A.E., Perse, t. 12 fol. 148, reproduite par: ibid., p. 68 et s.

2. John Malcolm.

3. Sir Harford Jones.

می‌خواست در مقابل کمک به ایران علیه روسیه، جزیره خارک و بنادر ایرانی خلیج فارس را به دولت انگلستان واگذار کند، یعنی همان خواسته‌ای که چند سال پیش‌تر، همان دولت در ازاء همان کمک ابراز نموده بود و جواب منفی دریافت کرده بود. اما برعکس، دومین هیأت موفق شد در مارس ۱۸۰۹ یک عهدنامه دوستی «همیشگی» با شاه منعقد کند. این عهدنامه که به «مجمل جونز» معروف است، مقرر می‌داشت که دولت ایران مرزهایش را بر قشون اروپایی که به مقصد هند در حرکت باشند، ببندد. دولت انگلستان در مقابل متعهد می‌شد که هرگاه ایران درگیر جنگی با فرانسه شود، سالانه صدویست هزار تومان به خزانه دولت ایران واریز کند و این در تمام مدتی خواهد بود که جنگ به درازا بکشد.^۱ این عهدنامه به روشنی نشان می‌دهد که علی‌رغم تعلیق قرارداد فینکنشتن، انگلستان خطراتی احتمالی که می‌توانست هند را از جانب فرانسه مورد تهدید قرار دهد هنوز جدی می‌گرفت و کماکان نگران امنیت هند بود. انگلستان همچنین، حمله به هند از سوی روسیه و فرانسه را متفی نمی‌دانست.

رخدادی که بعداً به وقوع پیوست نگرانی‌های انگلستان را از بین برد. سپاه ارتش تزار در ۱۸۱۴ وارد پاریس شد و در ۱۸ ژوئن ۱۸۱۵ ناپلئون آخرین نبرد را در واترلو^۲ به دشمنانش واگذار کرد؛ و روابط ایران و فرانسه که تا اندازه زیادی رنگ باخته بود، رفت که تا یک بار دیگر از دیده‌ها پنهان شود.

۱. مهلوی، پیشین، ص ۲۱۷ و بعدی.

2. Waterloo.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

از عهدنامه گلستان تا پیروزی جشن مشروطه‌خواهی (۱۹۰۶-۱۸۱۳): فرانسه؛ مدل توسعه سیاسی

بعد از شکست پروژه اتحاد نظامی ایران و فرانسه، همانطور که دیدیم دولت ایران در استراتژی بازستاندن گرجستان از روسیه به انگلستان روی آورده بود. انعقاد پیمان «مجله»^۱ - این پیمان در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ جایش را به پیمان دیگری به نام «مفصل» داد. با این کشور در این راستا بود. افزون بر این، دولت ایران در چارچوب همان استراتژی، یک پیمان نظامی هم در ۱۰ اوت ۱۸۱۰ با امپراتوری عثمانی بسته بود. اما هیچ یک از این تدارکات مانع شکست ارتش ایران از ارتش روسیه نشد. شکستی که منجر به امضای عهدنامه گلستان در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ و واگذاری خانات قره‌داغ، شاک، شیروان، دربند، داغستان و ... به روسیه گردید. پیمان «مفصل» که در طول جنگ بی‌ثمری خود را نشان داده بود پس از انعقاد عهدنامه گلستان جایش را به پیمان دیگری داد. این پیمان که در سال ۱۸۱۴ بین ایران و انگلستان در تهران به امضاء رسیده بود، می‌بایستی پیوندهای موجود بین دو کشور را محکم‌تر کند. روح این پیمان با دو پیمان قبلی یعنی «مجله» و «مفصل» یکی بود، تنها تفاوت این پیمان با دو پیمان قبلی این بود که کمک و یارانه پیش‌بینی شده در دو پیمان یادشده که می‌بایستی هنگام اشغال ایران از سوی یک قدرت اروپایی، در اختیار دولت ایران قرار گیرد، مشروط به این شده بود که ایران متجاوز نباشد. در ازاء کمک انگلستان شاه همچنین متعهد می‌شد که راه را بر هر کشور اروپایی که قصد داشته باشد از طریق ایران هند را مورد تهدید قرار دهد ببندد، و

۱. این پیمان در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ جایش را به پیمان دیگری به نام «مفصل» داد. پیمان «مجله» و «مفصل» شباهت زیادی با یکدیگر داشتند، تنها تفاوت آن‌ها در این بود که در پیمان «مفصل» مستشاران نظامی بریتانیا عهده‌دار آموزش ارتش ایران می‌شدند. پس از قرارداد اتحاد روسیه و انگلستان در ۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲، مستشاران یادشده ایران را ترک کردند.

از نفوذ خود در ترکستان سود جوید و سران این خان‌نشین را به بستن راه بر هر ارتش بیگانه که قصد حمله به هندوستان از این سرزمین را داشته باشد، تشویق کند. این پیمان‌نامه همچنین مقرر می‌داشت که در یک جنگ احتمالی بین افغانستان و بریتانیا، ایران از انگلستان پشتیبانی خواهد کرد در صورتی که با روی‌دادن یک جنگ احتمالی بین ایران و افغانستان، انگلستان بی‌طرف خواهد ماند.^۱

اما این پیمان‌نامه نیز همانند پیمان‌نامه مفصل نشان خواهد داد که دل‌بستن به کمک بیگانه، جز خامی چیز دیگری نمی‌تواند باشد. این یک اصل کلی است و ربطی هم به اینکه انگلستان در چارچوب این پیمان‌نامه به تعهدات خود پایبند بوده است یا نه، ندارد. در واقع، وقتی جنگ‌های ایران و روسیه (۱۸۲۸-۱۸۲۶) پیش آمدند، جنگ‌هایی که باید ریشه‌هایش را در کشورگشایی‌های روسیه و اشغال بخش‌هایی از امپراتوری ایران از سوی این کشور جستجو نمود، دولت انگلستان هیچ واکنشی از خود نشان نداد، به این سبب که از دید این دولت، این ایران بوده است که جنگ را آغاز کرده بود. آنچه مهم است، این است که به دنبال این جنگ‌ها، ایران مجبور شد عهدنامه ترکمن‌چای را در فوریه ۱۸۲۸ با روسیه امضاء کند و براساس آن خانات ایروان، نخجوان، طالش، قره‌باغ و شوره‌گل را به روسیه تزاری واگذار کند. افزون بر این، ایران همچنین ناچار شد پرداخت خسارت جنگی و یک معاهده گمرکی با تعرفه ثابت پنج درصدی را بپذیرد.^۲

در مورد این معاهده گمرکی باید گفت که اجرای آن ایران را از داشتن یک سیاست گمرکی مستقل محروم و استقلال اقتصادی این کشور را به‌طور غیرمستقیم از او سلب می‌کرد. بدین شکل که عدم یک سیاست گمرکی بازار ایران را به روی صادرات روسیه باز و کالاهای داخلی که توان رقابت با کالاهای ممنوع روسی خود را نداشتند با مشکلات تقاضا روبرو شده و در نتیجه از بازار رقابتی بیرون می‌رفتند و، در ضمن حقوق گمرکی پنج درصد ثابت، دولت را از یکی از درآمدهای اصلی خود، یعنی تعرفه گمرکی محروم می‌کرد، که این خود می‌توانست پیامدهای دیگری داشته باشد: از یک سو ناچیزی درآمد دولت اجازه اصلاحات اقتصادی و زیربنایی که معمولاً دولت‌ها به

۱. مهلوی، پیشین، ص ۲۲۲-۲۲۳؛ M.Afshar, op. cit. p.179

۲. مهلوی، پیشین، ص ۲۳۲-۲۳۶؛ M.Afshar, ibid., p. 78 et s

انجام آن مبادرت می‌ورزند به او نمی‌داد. با این پیش‌فرض که دولت‌های ایران به انجام چنین کارهایی تمایل می‌داشتند؛ از سوی دیگر دولت را مقروض می‌کرد....

عهدنامه ترکمن‌چای پیامد تنها یک شکست نظامی نبود که از یک اشتباه تاکتیکی یا استراتژیکی ناشی شده باشد، این شکست بیشتر شکست سکون بود در برابر پویایی؛ این شکست، شکست جامعه‌ای بود که مسیر تاریخ را گم کرده بود، شکستی برابر یک کشور غربی که سوار بر مرکب تاریخ به پیش می‌تاخت. البته بعد از این شکست، ایرانی‌ها ناگفته به این امر اعتراف کردند، برتری ارتش روس را در مدرن‌بودن آن یافتند و برای بازستاندن سرزمین‌های از دست‌رفته دیگر سرود جنگ سر ندادند، بلکه به بازسازی ارتش اندیشیدند، بازسازی را در مدرن‌سازی دیدند و مدل مدرنیزاسیون را در فرانسه و غرب جستجو نمودند.

انگلستان که از نفوذ روزافزون روسیه در ایران نگران بود در سال ۱۸۳۴ پیمان‌نامه‌ای با ایران به امضا رساند که بر پایه آن متعهد می‌شد استقلال و تمامیت ارضی ایران را ضمانت کند. در واقع این پیمان‌نامه می‌بایست توازنی بین نفوذ روسیه و انگلستان در ایران برقرار کند. البته روس‌ها و انگلیسی‌ها از سیاست تعادل و توازن برداشت یکسانی نداشتند؛ انگلیسی‌ها امیدوار بودند از این سیاست به‌عنوان ابزاری برای پیشگیری از پیشروی روس‌ها به عمق ایران و نزدیکی آنها به مرزهای هند بهره‌برند. اما پیشگیری از پیشروی روسیه به داخل مرزهای شناخته‌شده ایران تنها یکی از جنبه‌های سیاست کلی انگلستان مربوط به هند را تشکیل می‌داد. این سیاست امنیتی که می‌توان آن را سیاست حفظ «وضع موجود» ارزیابی کرد، در تمام طول قرن نوزده و بیست، محور سیاست انگلستان در ایران خواهد بود و هیچ تغییری نخواهد کرد. در چارچوب همین سیاست، هنگامی که نیروهای ارتش ایران، هرات را که بخشی از ایران بود از افغان‌ها بازستاندند، دولت انگلستان در نوامبر ۱۸۶۵ به ایران اعلان جنگ داد و (تغییرات جغرافیایی و سیاسی برآمده از تسخیر هرات می‌توانست افغانستان را تضعیف و ارتش خود را رو در روی ارتش ایران را به دروازه‌های هند مشرف کند) ارتش خود را رو در روی ارتش ایران قرار داد و نتیجه آن رویارویی پیمان‌نامه مارس ۱۸۵۷ پاریس بود که براساس آن ایران متعهد می‌شد از هر نوع ادعایی بر شهر هرات دست بردارد.

سیاست حفظ «وضع موجود» مفهوم دیگری نیز برای انگلستان داشت: سنگ‌اندازی

در راه بازسازی و مدرن‌سازی کشور ایران و در هر راهی که می‌توانست به استحکام پایه‌های لرزان این کشور مفلوک منتهی گردد. چند مثالی که در زیر می‌آید بیانگر چنین رویه‌ای است: پس از دورشدن ناپلئون از شرق و در نتیجه دورشدن تهدیدهایی که متوجه انگلستان بود، وزیر مختار این کشور در ایران، سر گور برو^۱، در یکی از مکاتبات خود در سال ۱۸۱۴، در مورد حضور مستشاران بریتانیایی که در چارچوب پیمان ایران و انگلستان ۱۸۱۲ به ایران آمده بودند تا آموزش ارتش ایران را به عهده بگیرند چنین نوشت: «چون ناپلئون به جزیره الب^۲ تبعید شده و امنیت هندوستان تأمین گردیده و خطری متوجه آنجا نیست، بهتر است ایران در همان حال توحش و بربریت باقی بماند^۳». در ۱۸۵۰، یک وزیر مختار دیگر انگلستان به نام شیل^۴، در مورد سوخت راه‌آهن در ایران به دست یک مهندس انگلیسی به نام رابرت استفانسن^۵، به وزیر امور خارجه کشورش نوشت:

«.... ساختن راه‌آهن البته موجب افزایش قدرت ایران خواهد گشت، استعدادهای آن را که تاکنون بر اثر فقر و نیازمندی و خمودگی خفته مانده است، بیدار خواهد ساخت.... ایران را به سرحد هندوستان می‌رساند، ایرانی که قدرت و فعالیت آن با داشتن راه‌آهن خیلی بیشتر از نیروی فعلی آن خواهد بود. این خود متصرفات انگلستان در هند را به خطر تجاوز نزدیک‌تر می‌گرداند....»^۶

و یا اینکه لرد کورزون^۷، نایب‌السلطنه هند در سخنانی که در ۱۵ ژوئیه ۱۹۱۲ در مجلس لردها (اشراف) ایراد کرد، مخالفت خود را با پروژه ساخت راه‌آهن سرتاسری و نظر مساعد خود را با یک پروژه‌ای که فقط راه‌آهن «واقعاً لازم» را به ایران بدهد اعلام کرد.^۸ از «واقعاً لازم» هم البته منظور پروژه‌ای بود که منافع بریتانیا را به خطر نیاندازد.

1. Sir Gore Ouseley Brow.

2. Elbe

۳. مهدوی، پیشن، ص ۲۲۴.

4. Sheil.

5. Robert Stephenson.

۶. آدمیت، فریدون، اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، خوارزمی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۳۳۸-۳۳۷.

7. Lord Curzon.

8. Cité par, M. Afshar, op, cit., p. 148, 154.

اینجا بحث بر سر این نیست که پروژه ساخت راه‌آهن سرتاسری از غرب به شرق که انگلستان با آن مخالفت می‌کرد از نظر اقتصادی یا از دیدگاه‌های دیگر به نفع ایران بود یا نه، مسئله اصلی در اینجا مخالفت این کشور با یک طرح نوسازی کشور و انگیزه اصلی مخالفت بریتانیا همان امنیت هند است؛ این وسیله نقلیه می‌توانست مدت لازم برای رسیدن به ... هند را کاهش دهد و در نتیجه دشمن فرضی را سریع‌تر و آسان‌تر به دروازه‌های این کشور تصرف شده برساند.

البته سیاست حفظ «وضع موجود» هرگز مانع از این نبود که انگلستان همچون روسیه یک سیاست اقتصادی و بازرگانی در ایران داشته باشد؛ به‌ویژه که سیاست اقتصادی و بازرگانی یادشده، تضادی هم در عمل، با سیاست «حفظ وضع موجود» نداشت، و در نهایت نیز به انحصار روسیه و انگلستان بر تمام تجارت خارجی ایران منتهی گردید، چیزی که خود به عاملی برای همان «حفظ وضع موجود» مبدل شد. زمینه‌ساز انحصار نیز همان معاهده ترکمن‌چای ۱۸۲۸ بود. این معاهده که حقوق گمرکی ثابت پنج درصد را به تمام واردات و صادرات وضع می‌کرد. (این معاهده گمرکی سپس بر پایه اصل «ملت کامله‌الوداد» به انگلستان و فرانسه و ... گسترش یافت)، ایران را عملاً از داشتن یک سیاست اقتصادی محروم می‌کرد و دست‌های دولت این کشور را در اجرای یک سیاست گمرکی مبتنی بر حمایت از تولیدات داخلی و ملی می‌بست. بدین شکل رقابت برای کالاهای بومی غیرممکن بود، مثلاً پارچه‌های دست‌بافت ایرانی به هیچ‌وجه توان رقابت با پارچه‌های وارداتی روسی را نداشتند که به صورت مکانیکی تولید می‌شدند. اما برای اینکه انحصار بر اقتصاد و تجارت ایران کامل شود، می‌بایستی از یک سو با هر اراده نوسازی دستگاه‌های تولیدی کشور به دشمنی برخاست و یا آن را تضعیف کرد؛ و از سوی دیگر مانع ورود کشور دیگری به عرصه این بازار گردید؛ و این‌ها همان چیزی بودند که انگلیسی‌ها و روس‌ها سعی در اجرای آن داشتند، آنها ایران را حیات خلوت خود می‌پنداشتند.

فرانسویان شرایط نوین ایران پس از عهدنامه ترکمن‌چای را ظاهراً پذیرفته بودند و

۱. وزیر مختار انگلیس به امیرکبیر گفته بود: «تأسیس کارخانه تجربه پر خرجی است، بهتر این است پارچه فرنگی را به بهای ارزان‌تر وارد کنید»؛ از امیر پاسخ شنیده بود: «برپاکردن کارخانه داخلی دست‌کم این فایده را دارد که هر پولی صرف آن گردد، در خود مملکت می‌ماند ... در صورتی که حال باید برای خرید پارچه شمش طلا بدهیم»؛ به نقل از آدمیت، اندیشه...، پیشین، ص ۲۹۸.

خود را با آن وفق داده بودند. وزیر امور خارجه فرانسه مارشال سول که قوانین جدید بازی در صحنه سیاسی ایران را خوب دریافته بود، در دستورالعملی در ۱۸۳۹ به کنت دو سرسی که حامل پیام فوق‌العاده‌ای برای دربار ایران بود، چنین نوشت:

«از نقطه نظر سیاسی فقط باید نظاره کنید و زمینه را برای روابط صریح‌تر، گسترده‌تر و منظم‌تر در مقایسه با آنچه تا به حال وجود داشته است اگر عملی و لازم می‌دانید آماده کنید... شما از اهمیت روابط ما با انگلستان آنقدر آگاه هستید تا مبدا در تهران اظهار نظر نسنجیده‌ای ابراز کنید.^۱»

پس از ورود به ایران در سال ۱۸۴۰، کنت دو سرسی متوجه این امر شد که تا چه اندازه هر نوع اقدامی در این کشور دشوار است. او نخست موفق شد فرمانی از شاه بگیرد که به مسیحیان اجازه می‌داد تا آزادانه به اجرای مناسک کیش خود بپردازند. اما دیری نگذشت که شاه در اثر فشارهای روسیه و انگلستان این فرمان را باطل کرد. افزون بر این، دولت ایران کشیش‌های فرانسوی را فراخواند تا کشور را ترک کنند، و این چیزی جز شکست مأموریت کنت دو سرسی نمی‌توانست باشد.

چند سال بعد در ۱۸۴۴ فرانسویان به واقعیت عرصه سیاست ایران بیشتر آشنا شدند: دیپلمات فرانسوی مستقر در استانبول برای آگاهی از وضع مسیحیان وارد تهران شد. بعد از کسب آزادی انجام مناسک مذهبی برای مسیحیان و بازگشت کشیشان فرانسوی که ایران را در ۱۸۴۰ ترک کرده بودند، او موفق شد تا با دولت ایران یک قرارداد تجاری در ۱۸۴۷ به امضاء برساند. این قرارداد که بر پایه «ملت کامله‌الوداد» تنظیم شده بود، امتیازات تجاری و امتیازات دیگری که پیش‌تر روسیه در چارچوب عهدنامه ترکمن‌چای و انگلستان در ۱۸۴۱ از ایران کسب کرده بودند دربرداشت. اما هنگام مبادله مدارک که بعد از امضای قرارداد می‌بایست بین دو طرف انجام شود، دولت ایران از خود تردید نشان می‌داد، تردیدی که حاکی از مخالفت احتمالی روسیه و انگلستان با قرارداد مذکور بود. دولت ایران ترجیح داد تا نخست اطمینان حاصل کند که اگر این دو کشور به مخالفت برخاستند، دولت فرانسه حاضر خواهد بود از دولت ایران پشتیبانی کند یا خیر؟ پاسخ دولت فرانسه منفی بود و در نتیجه دولت ایران از تبادل مدارک سرباز زد. در

1. Comte de Sercey, -La Perse en 1839-1840, Paris: L'Artisan du livre, 1928, p. 31-33,, cité par, A.A. Siassi, La Perse au contact de l'Occident, Paris: Ernest Leroux, 1931, p. 114-119.

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۵۱

حالی که انتریک‌ها و تهدیدات انگلستان آغاز شده بود، پافشاری نماینده دولت فرانسه برای تغییر تصمیم دولت ایران تأثیری نداشت.^۱

یک بار دیگر تمایل نزدیکی دو کشور ایران و فرانسه به یکدیگر در دوره حکمرانی ناپلئون سوم^۲ روی داد که باز با مخالفت انگلستان روبرو گردید: پروسپر بوره^۳، فرستاده حاکم فرانسه، یک قرارداد دوستی و تجاری دربرگیرنده تمام امتیازاتی که در قراردادهای پیشین بین دو کشور منظور شده بود در ۱۴ ژوئن ۱۸۵۲ با دولت ایران به امضاء رساند. افزون بر این، نماینده ناپلئون سوم میل داشت پایگاهی در سرزمین‌های ایرانی خلیج فارس به دست آورد، دولت ایران با این درخواست مخالفتی نداشت ولی مخالفت انگلستان سبب شد پاسخ به این درخواست منفی باشد.^۴

نکته قابل توجه در آنچه گذشت، آمادگی دولت ایران در انعقاد قراردادهای تجاری که بیگانگان و طبعاً در جهت منافع خود تنظیم کرده بودند و در اختیار گذاشتن بخش‌هایی از سرزمین کشور برای ایجاد پایگاه به آنها است. تنها توضیحی که در مورد رفتار دولت ایران می‌توان داد این است که بدون تردید اتحاد ایران و فرانسه در سال ۱۸۰۷ هنوز در حافظه جمعی ایرانیان زنده بوده و دولت ایران نیز آن را فراموش نکرده بود؛ در نتیجه با این دست و دل‌بازی‌ها سعی می‌کرده است که کشور فرانسه را وارد عرصه سیاسی ایران نماید تا معادله ساده دوتایی روس و انگلیس را پیچیده‌تر کرده و از آن در جهت منافع ملی بهره گیرد. اما دولت فرانسه به دستورالعمل کونت دو سرسی که پیش‌تر از آن یاد کردیم (... شما از ماهیت روابط ما با انگلستان آنقدر مطلع هستید....) همچنان وفادار می‌ماند. دیری نپایید که ایرانی‌ها به محدودیت‌های سیاست فرانسه در ایران پی برده و آن را مد نظر قرار دادند. میرزا حسین‌خان که تحصیلات خود را در دهه ۱۸۴۰ در فرانسه انجام داده بود و بعدها به صدر اعظمی رسید، در نامه‌ای خصوصی به معین‌الملک، یکی از مسئولان سیاسی ایران، در ۲۷ محرم ۱۲۸۵ به او نوشت: «فرانسه را هم که خودتان بهتر می‌شناسید؛ در همه جا همانند پاریس دیده‌اید. حرف بسیار می‌زنند

۱. مهدوی، پیشین، ص ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱.

۲. در دوره حکمرانی ناپلئون بود که کنت دو گوبینو (Le Comte de Gobineau) و اوژن بوره (Eugène Bore) در سال ۱۸۵۵ سفارت فرانسه در ایران را افتتاح کردند؛ چند سال بعد، در سال ۱۸۵۸، فرخ‌خان سفارت ایران در فرانسه را افتتاح کرد.

3. Prosper Bourré.

۴. همان، ص ۳۲۲-۳۲۱.

و عمل نمی‌کنند^۱.

اگر ایران بخواهد برای رهایی از چنگال این دو قدرت بزرگ (روسیه و انگلستان) از کمک احتمالی فرانسه نیز چشم‌پوشی کند یا باید بر پاهای خود بایستد و یا اینکه دیپلماسی خود را فعال‌تر نماید و احتمالاً قدرت و یا قدرت‌های دیگری را درگیر مسائل ایران کند. تنها قدرت‌هایی که در این مقطع از تاریخ توانایی ایستادگی در برابر زیاده‌خواهی‌های دو دولت روسیه و انگلستان را داشتند و می‌توانستند و اگر می‌خواستند وارد عرصه سیاسی ایران شوند، آلمان و امپراتوری اتریش-مجارستان بودند.

در سال ۱۸۷۳، ناصرالدین شاه در نخستین سفر خود به اروپا که برای بازدید از پیشرفت‌های انجام‌شده در فرنگ برنامه‌ریزی شده بود گام‌هایی در این راستا برداشت^۲. او در جریان بازدید از آلمان، هنگام ملاقات با بیسمارک، صدراعظم آلمان، تمایل خود مبنی بر حضور آلمان در عرصه سیاسی ایران را ابراز کرده بود. اما بیسمارک که چندان میلی به درگیر شدن در مسایل غیراروپایی نداشت، اظهار کرده بود که ایران برای حفظ استقلال خود، باید تنها روی خود حساب کند، اما او آمادگی کشور خود را جهت همکاری برای مدرنیزاسیون ایران اعلام کرده بود^۳. به هر حال طی آن سفر یک پیمان دوستی بین ایران و آلمان به امضاء رسید و در ۱۸۸۵ سفارت آلمان در ایران و سفارت ایران در آلمان گشوده شد. همچنین گشایش یک مدرسه آلمانی در تهران و خرید دو کشتی آلمانی از سوی دولت ایران در ۱۸۸۵ حاصل سیاست نزدیکی بین دو کشور بود. از طرفی خرید چند کشتی و ساخت یک خط راه‌آهن در شمال ایران در گفتگوهای بین ایران و آلمان پیش‌بینی شده بود. اما همانطور که عکس‌العمل روسیه و انگلستان را نسبت به گسترش روابط ایران و فرانسه دیدیم، این جهت‌گیری تازه در سیاست خارجی ایران نمی‌توانست آن دو کشور را بی‌تفاوت بگذارد؛ فشار و تحریکات آنها ایران را وادار نمود تا از خرید کشتی‌های آلمانی، چشم‌پوشد. افزون بر این، دولت

۱. آدمیت، اندیشه‌ها... پیشین، ص ۱۶۶.

۲. شاه به محض بازگشت از نخستین سفر اروپایی خود از استخدام افسران فرانسوی که قبلاً پیش‌بینی شده بود سرباز زد. در پایان دهه ۱۸۷۰، شش فرانسوی در خدمت دولت ایران بودند؛ همان، ص ۴۳۱.

۳. موضع اتریش نیز تفاوت چندانی با موضع آلمان نداشت؛ در پی دومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا در سال ۱۸۷۸، مشاوران فنی و نظامی اتریشی در دسامبر ۱۸۷۸ وارد ایران شدند؛ همان، ص ۱۶۷، ۱۶۸.

ایران، با فرمان ۲۵ مارس ۱۸۸۹ متعهد می‌شد به مدت پنج سال، بدون اجازه دو دولت روسیه و انگلستان به ساخت راه‌آهن در شمال ایران اقدام نکند.^۱

به روشنی می‌توان دریافت که این گزینه یعنی کشاندن قدرت سومی و یا قدرت‌های بیشتری به عرصه سیاسی ایران بسیار دشوار بود؛ و ایران برای رهایی از چنگال این دو قدرت بزرگ، می‌بایست به دنبال گزینه یا گزینه‌های دیگر باشد. گزینه دیگری که برای ایران متصور بود، منطقی‌ترین گزینه شاید در این شرایط، ایستادن بر روی پاهای خود و استفاده از تمام امکانات بالقوه و بالفعل خود بود؛ دیپلماسی نیز یکی از این امکانات بود، که البته بیشتر توان دیپلماتیک کشور به جز چند موردی که دیدیم یعنی تلاش به علاقمند کردن قدرت‌های دیگر به مسئله ایران، برای حفظ آنچه از ایران مانده بود به کار می‌رفت. به سخن دیگر کاربرد این دیپلماسی در بهترین حالت، برای چیزی جز حفظ نیمه‌استقلالی که برای ایران مانده بود نمی‌توانست باشد و در بدترین حالت، کاربرد آن می‌توانست در ایجاد یک «موازنه مثبت» باشد که در نهایت می‌توانست منجر به محور ایران به عنوان یک واحد سیاسی از نقشه سیاسی گیتی گردد.

می‌ماند بر روی پاهای خود ایستادن و از امکانات بالقوه و بالفعل خود استفاده کردن، که این‌ها هم بدون داشتن علوم و تکنیک که در انحصار اروپایی‌ها بود، چندان آسوده به نظر نمی‌آید؛ و در این شرایط، کسب علوم و تکنیک غربی به عنوان امکانات و ابزاری که احتمالاً می‌توانستند برای به چالش کشیدن سلطه روسیه و انگلستان به کار گرفته شوند نیز چالشی بسیار دشوار به نظر می‌آید.

به هر حال نخستین تماس‌ها با دانش و علوم غرب بسیار ناپایدار بودند، همچون تماس‌هایی که در جریان سفر هیأت ژنرال گاردان در سال ۱۸۰۷ بین ایرانیان و فرهیختگان فرانسوی مانند اسکالون^۲، خاورشناس برقرار شده بود و منجر به آشنایی با فرهنگ و زبان فرانسه شده بود. بعدها در ۱۸۴۰، نیز دانشمندانی که کنت دو سرسی را همراهی می‌کردند و زبان‌شناسی چون اوژن بوره، استاد زبان ارمنی در کولژ دو فرانس^۳ و یا هنرمندانی چون فلاندن^۴ نقاش به ایران آمدند. البته از سوی ایران نیز گام‌هایی برای

۱. مهدوی، پیشین، ص ۳۰۲.

2. Escalons.

3. Collège de France.

4. Flandin.

آشنایی با پیشرفت و توسعه و دستاورهای غرب برداشته شده بود؛ فرستادن سه دانشجو^۱ به انگلستان در ۱۸۱۵ و پنج دانشجوی دیگر به روسیه در همان زمان و سپس پنج دانشجو به فرانسه در سال‌های ۱۸۴۰ از آن جمله‌اند.

ولی در هر حال، نخستین و جدی‌ترین^۲ گام در این راستا گشایش مدرسه دارالفنون در سال ۱۸۵۱ بود. مدرسه‌ای که به سبک اروپایی بود و از بین دروسی که در این مدرسه به شاگردان می‌آموختند، دروس نظامی و زبان فرانسوی جایگاه ویژه‌ای داشتند. استادان فرانسوی نیز در آنجا مشغول به کار بودند. در این مدرسه، که در حقیقت از مدارس روسی تقلید شده بود، افزون بر پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه، هندسه، ریاضیات، زبان‌های خارجی (روسی، انگلیسی و فرانسوی)، پزشکی، داروسازی و علوم معادن نیز آموزش داده می‌شد. دولت ایران برای تأمین کادر دبیران و استادان مدرسه، در آغاز کار، هفت اتریشی را استخدام کرده بود. اما دیری نگذشت که خارجی‌هایی که پیشتر به‌عنوان مشاور، مسئولیت‌هایی را در ایران به عهده گرفته بودند، نیز به استخدام درآمدند. فلیکس ویلیز^۳ فرانسوی که سندیکای راه‌آهن به منظور مطالعه ساخت راه‌آهن در سال ۱۸۶۵ به ایران فرستاده بود، برای تدریس علوم معادن به استخدام دولت ایران درآمد و برای تدریس موسیقی نظامی به کار گرفته شد. استانیسلاس بورووسکی^۴ لهستانی نیز برای تدریس زبان فرانسوی در این مدرسه مشغول به کار گردید.

از میان زبان‌های خارجی که در مدرسه دارالفنون تدریس می‌شد، این زبان فرانسوی بود که بیشتر شاگردان انتخاب می‌کردند. این شاگردان، بعدها، همانند چهل دانشجویی که دولت ایران در سال ۱۲۷۵ به فرانسه فرستاده بود، در برگردان آثار فرانسوی به فارسی در حوزه‌های گوناگونی مانند فلسفه، علوم، تاریخ و ادبیات نقش بزرگی ایفا کردند. از آثاری که به مرور ترجمه شدند باید نخست از گفتار در روش به کار بردن عقل^۵ اثر دکارت نام برد، برگردانی که در سال ۱۲۷۹ زیر نظر کنت دوگوبینو انجام شد.

۱. یکی از آن‌ها در جریان اقامت سه سال و نه ماه و بیست و یک روزه خود به فراگیری زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، لاتین و تاریخ، علوم طبیعی، صنعت شیشه و ساخت جوهر چاپ و مهیاکردن چاپ و حکاکی پرداخته بود. او در ضمن به عضویت یک لژ فراماسونی هم درآمد بود!

۲. برای آگاهی بیشتر در مورد رفورم و به طور کلی تلاش برای مدرنیزاسیون ایران در قرن نوزدهم رجوع شود به کارهای بسیار خوب استاد فریدون آدمیت به ویژه اندیشه ترقی (ر.ک. به کتابشناسی).

3. Félix Vauillier.

4. Stanislas Borowsky.

5. Discours dela méthode.

اضافه کنیم که کنت دوگوبینو در زمانی که سمت وزیر مختاری فرانسه را در سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۶۲ در تهران به عهده داشت، چندین سخنرانی درباره گفتار در روش به کار بردن عقل انجام داد، او درباره این سخنرانی‌ها گفته بود: «چیزی که بر بیشتر آنها [حاضرین] تأثیر گذاشت، همان اصل اساسی است که: چون فکر می‌کنم پس هستم بود.» سپس یک بخش از کتاب منشأ انواع بنا بر انتخاب طبیعی نوشته داروین را میرزا تقی‌خان انصاری کاشانی طیب و معلم دارالفنون در ۱۲۸۷ به فارسی برگرداند. شایان توجه است که در رساله فلک‌السعادة که در سال ۱۲۸۷ منتشر شد، اعتمادالسلطنه، وزیر علوم، آن را نوشته بود و معرف فکر علمی-تحلیلی خود نویسنده بود. او رساله‌اش را بر پایه تحقیقات نیوتن و با توجه به آرای دانشوران پیشین (خاصه بیرونی و فارابی) نوشته بود. موضوع اصلی رساله عقلانیت است.^۱ همچنین در همین دوره، نویسندگان ایرانی دیگری که اغلب متأثر از اندیشمندان فرانسوی بودند، نقد جامعه ایرانی را آغاز کردند: در نوشته‌های آنها به‌ویژه از جامعه‌ای قانونمند تمجید شده است، و مفاهیمی چون وطن، ملت، وطن‌پرستی و ناسیونالیسم اغلب به کار گرفته شده است. برای رهایی از بحران و نابسامانی اقتصادی که دو شاخصه بارز آن، پایین‌بودن سطح تولید کشاورزی و هجوم محصولات خارجی به بازار ایران بود، پیشرفت و ترقی در صنعت، کشاورزی، بازرگانی و همچنین انباشت سرمایه و تأسیس کمپانی‌هایی برای ساخت راه‌آهن توصیه گردیده است.

سپس برگردان آثاری در تاریخ و ادبیات پی‌درپی انجام شد؛ از آن جمله‌اند:^۲ تاریخ روسیه در دوره پترکبیر، تاریخ شارل دوازدهم، قرن لویی چهاردهم از ولتر؛ کارهایی از الکساندر دوما پدر مانند سه تفنگدار، کنت مونت کریستف و لارن مارگو؛ همچنین

۱. آدمیت، اندیشه ... پیشین، ص ۲۲-۱۸.

2. L'histoire de la Russie sous Pierre le grand, l'Histoire de Charles XII et le siècle de Louis XIV de Voltaire, Le comte de Monte-Cristo, La reine Margot et les trois mousquetaires d'Alexandre Dumas père. Mais aussi, Lesage, Gil Blas de Santilane, Fénelon et bien d'autres autres auteurs, de Jules Verne à la Comtesse de Ségur.

En poésie, les traductions des oeuvres de Leconte de Lisle et de Sully Prud'homme connaissent un réel succès.

En théâtre, celles des oeuvres de Molière, Le Misanthrope, Le médecin malgré Lui, L'étourdi, Le mariage forcé, Le Tartuffe, L'avare, Le bourgeois gentilhomme et encore d'autres.

لوزاج و ژیل بلاس از لوساژ و آثاری از فنلون و نویسندگانی چون ژول ورن و کونتس دو سگو. در شعر، ترجمه کارهای لوکنت دو لیزل و سولی پرودوم با استقبال زیادی مواجه شدند. و در تئاتر، کارهای مولیر همچون مالیخولیایی، پزشک اجباری، ناشنوا، ازدواج اجباری، لوترتوف، خسیس، شهری ماجراجو و چند کار دیگر به فارسی برگردانده شدند.

در مورد این برگردان‌ها لازم است به چند نکته اشاره کنیم: نخست اینکه همه آنها بین سال‌های ۱۸۶۰-۱۹۰۶ به فارسی انجام گرفته شده است، یعنی حد فاصل سال‌هایی که ایران جدی‌تر از سال‌های پیش از این دوره، با فرهنگ غربی آشنایی می‌یافت، سپس اینکه در همین دوره تقریباً ترجمه‌ای از روسی به فارسی نداریم و فقط چند ترجمه نادر از انگلیسی به فارسی انجام شده است و این در حالی است که زبان‌های روسی و انگلیسی نیز هر دو در دارالفنون تدریس می‌شدند.

در روند توسعه سیاسی، حضور مدل فرانسوی پررنگ‌تر از دیگر مدل‌ها بود. ملکم‌خان که تحصیلاتش را تا مقطع عالی در فرانسه انجام داده بود، در ۱۲۷۵ ق دفتر تنظیمات که تألیف خود او بود به ناصرالدین شاه تقدیم کرد. در این جزوه، موضوعاتی چون برابری افراد در برابر قانون، آزادی عقیده و تا اندازه‌ای آزادی فردی به چشم می‌خورد. دفتر تنظیمات که طرحی برای قانون اساسی بود، از پیش درآمد قانون اساسی مدون از سوی انقلابیون فرانسه در سال ۱۷۸۹ (اعلامیه حقوق بشر) و همین‌طور از خود قانون اساسی^۱ الهام گرفته شده بود. ملکم بر این عقیده بود که توضیح و درک پیشرفت و ترقی در فرانسه تنها در یک کلمه است: کتاب قانون^۲. او همچنین دست به تأسیس «فراموشخانه» زد، جایی که او و دوستانش، که تنی چند از آنها فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون بودند، در سال‌های ۱۲۷۵-۱۲۷۸ گردهم می‌آمدند و پیرامون مسائلی چون پیشرفت مادی جامعه، مشرب انسانیت، فلسفه علمی-تحقیقی (پوزیتیویسم) و اصول اعلامیه حقوق بشر و ... می‌پرداختند. «این اندیشه‌ها از پیروان اصالت عقل و دین انسانیت و مذهب علم تحقیقی اگوست کنت^۳ الهام گرفته شده بود»^۴.

۱. آدمیت، اندیشه ...، پیشین، ص ۳۱.

۲. آرین‌پور، یحیی، از صبا تا نیما، جلد ۱، (ساربروخن) انتشارات نوید، ۱۹۸۸، ص ۲۸۲.

3. Auguste Comte.

۴. آدمیت، اندیشه ...، پیشین، ص ۶۵.

در فاصله سال‌های ۱۲۸۷-۱۲۷۸ همانند سال‌های پیرامون سال‌های ۱۲۷۰ منبع اندیشه‌های نو، در وهله نخست فرانسه بود: تاریخ مختصر ناپلئون، نوشته میرزا رضا ریشار^۱ فرانسوی است. او در این کتاب اظهارنظر می‌کند که به جهت ظلم و بی‌انتظامی در امور مملکت، اهالی فرانسه شورش کردند و نظام جمهوری را ایجاد کردند. دفتر ترقیات فرانسه که نویسنده آن شناخته شده نیست، به ترقیات در فرانسه می‌پردازد. کتابچه در باب قواعد حکمرانی فرانسه را میرزا رضا ریشار از فرانسه به فارسی برگرداند. منهاج‌العلی نوشته میرزا ابوطالب اصفهانی، جامعه ایران را به نقد می‌کشد و پیشنهادهایی برای قانون اساسی ارائه می‌دهد. فصولی از قوانین ناپلئون را میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله به فارسی برگرداند.^۲ یک کلمه تیسر که در سال ۱۲۸۷ میرزا یوسف به نگارش درآورد از قانون اساسی فرانسه الهام گرفته شده بود.^۳ اما بااهمیت‌ترین نوشته این دوره ۱۲۷۸-۱۲۷۵ بدون شک دفتر تنظیمات بود. نویسنده این اثر ملک‌خان می‌باشد. «دفتر تنظیمات در واقع یک پروژه قانون اساسی است که مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده آن تفکیک قانون‌گذاری (نمایندگان مردم) از قوه مجریه (هیأت وزیران) است. این آخری باید در مقابل نمایندگان مردم پاسخگو باشد».

از سال ۱۲۷۵ رفورم‌های مطرح در دفتر تنظیمات آغاز گردید اما در ۱۲۷۸ رفورم‌ها به تعلیق درآمدند و دوره ضد رفورم آغاز شد. اما همچنان ترجمه کتاب‌های خارجی و نوشتن نقادانه نویسندگان ایرانی درباره جامعه ایرانی ادامه یافت.^۴

ده سال بعد، دوباره رفورم در دستور کار قرار گرفت. از ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۷، این رفورم‌ها همچنان متأثر از منابع فرانسوی بودند. رفورم‌های مطروحه در این دوره با نام میرزا حسین‌خان که همچون ملک‌خان تحصیلاتش را در دهه ۱۸۴۰ میلادی در فرانسه انجام داده بود گره خورده است. نوشته‌های سپهسالار حاوی مفاهیمی چون ناسیونالیسم، مشروطیت، حکومت قانون، ترقی مادی و فکری مغرب‌زمین، لزوم اخذ تمدن اروپایی و حقوق اجتماعی فرد و ... است. او همچنین در ساخت و پرداخت تفکر اقتصادی این دوره (۱۲۸۷-۱۲۹۷) نقشی برجسته داشت و از ساخت راه‌آهن، ایجاد بانک دولتی و

۱. میرزا رضا ریشار با یک ایرانی ازدواج کرده بود و در ایران می‌زیست.

۲. همان، ص ۱۰۵-۸۲.

۳. آرن پور، پیشین، ج ۱، ص ۲۴۲.

۴. این نخستین نوشته‌ها و برگردان‌ها دست‌نویس هستند، بنابراین فقط در یک دایره خیلی محدود دست به دست می‌شوند.

تشکیل کمپانی بازرگانی و حمل و نقل، صنعت، پشتیبانی از کالاهای داخلی در مقابل هجوم کالاهای خارجی به بازار ایران و اصلاح دستگاه مالیه سخن می‌گفت؛ و باز همین سپهسالار بود که در نوشته‌هایش در مقطع ۱۲۸۷-۱۲۹۷ مفاهیمی چون وطن، وطن‌پرستی، ملت و ملت‌گرایی، مشروطه، آزادی فردی، آزادی اندیشه و افکار عمومی بیشترین کاربرد را داشتند. او از متفکران فرانسوی چون سن‌سیمون^۱، اوگوست کنت، کوندورسه^۲ و روسو^۳ الهام گرفته بود^۴.

به طور کلی اصلاحاتی که سپهسالار در دوره وزارتش بین سال‌های ۱۲۸۷-۱۲۹۷ توانست به انجام برساند می‌توان این چنین خلاصه کرد: او نخست یک نظام جدید قضایی برپا نهاد که بر مجلس‌های تحقیق، تنظیم قانون، جنایات و اجرا استوار بود. مجلس اول دعاوی را مطالعه می‌کرد و گزارش خود را به محکمه عدلیه می‌فرستاد. مجلس مردم طرح قانون‌های لازم را تهیه می‌نمود و به وزیر عدلیه ارجاع می‌داد. مجلس سوم به امر جنحه و قتل رسیدگی می‌کرد. مجلس چهارم مسئول اجرای حکم صادره از عدلیه بود^۵. او سپس در مقام صدر اعظمی، یک پروژه قانون اساسی را در ۱۲ شعبان ۱۲۸۹ به شاه ارائه کرد که بر اساس آن مسئولیت اجراییه به عهده شورای وزیران گذاشته می‌شد و تصمیمات شورا با اکثریت آراء گرفته می‌شد. این پروژه را شاه تأیید کرد و «شورای وزیران» آغاز به کار کرد؛ و بالاخره در مقام وزیر جنگ، در سال ۱۲۹۱ اقدام به تشکیل یک مدرسه اتا‌ماژوری^۶ کرد؛ او همچنین از ساخت سلاح و مهمات حمایت کرد و مشاوران نظامی اتریشی را به استخدام در آورد.

در ضمن، اغلب همکاران سپهسالار از مدرسه دارالفنون و مدارس نظامی فرانسه فارغ‌التحصیل شده بودند^۷. به عبارت دیگر متأثر از افکار فرانسوی بودند؛ و در مورد

1. Saint Simon.

2. Condorcet.

3. Rousseau.

۴. آدمیت، اندیشه، پیشین، ص ۱۵۲.

۵. مردم ایران نیز از ایده‌های نو ملهم از غرب چندان دور نماندند، آن‌ها از راه‌های مختلف در جریان اوضاع قرار می‌گرفتند؛ از طریق کانال سنتی یعنی مساجد، از طریق امکانات اطلاع‌رسانی جدید همچون تلگراف که به ولایات مخابره می‌شد و به محض دریافت، با صدای بلند برای حاضرین خوانده می‌شد؛ روزنامه‌ها به‌ویژه روزنامه‌های "باکیفیت" همانند روزنامه ایران، روزنامه نظامی، وقایع عدلیه، مریخ، علمی که می‌توانستند در اختیار بخشی از باسوادان کم‌تعداد آن زمان ایران قرار گیرند.

6. Ecole d'Etat major.

۷. همان، ص ۲۵۱-۲۵۲.

خود میرزا حسین خان سپهسالار، مؤلف انگلیسی آرنولد این چنین می‌گوید: «سبک حکومت فرانسوی است که بر ذهن میرزا حسین خان استیلا دارد نه نوع انگلیسی آن»^۱. اما این تنها در حوزه سیاسی نبود که نجیبگان ایرانی، فرانسه را به عنوان مدل برمی‌گزیدند: در گردهمایی که برای تشکیل یک بانک صورت گرفته بود؛ ملکم خان گفته بود: آنچه ما اینجا ارائه می‌دهیم، چیزی نیست مگر اصول بانک پاریس و همچنین بانک‌های اروپایی^۲، و هنگامی که میرزا حسین خان سپهسالار برای کمک به بیماران و فقیران مؤسسه‌ای به وجود آورد، برای اداره و مدیریت آن از دانش پزشکان فرانسوی— که به واسطه ترجمه آثارشان در دسترس بود— استفاده می‌شد^۳. در حوزه نظامی نیز فرانسویان تأثیرگذار بودند: فرماندهی مدرسه اتامپاژوری که در سال ۱۲۸۱ میرزا حسین خان تأسیس کرده بود، به عهده میرزا عباس خان سرتیپ، فارغ‌التحصیل مدرسه نظامی پاریس گذاشته شد. لیسو^۴ و ویلیه فرانسوی نیز برای آموزش و تدریس به کار گرفته شدند. در ضمن زبان فرانسه نیز در این مدرسه تدریس می‌شد. در موسیقی نیز، باز به واسطه فرانسویان بود که ایرانی‌ها با موسیقی غربی آشنا شدند. انجمن موزیکان در ۱۲۸۶ ق به وجود آمد و می‌بایست با رهبری آلبر لومر^۵ یک بار در ماه برای اروپایی‌های مقیم تهران بنوازد.

با اشاره‌ای کوتاه به چاپ چند گاهنامه و روزنامه، دوره میرزا حسین خان سپهسالار را به پایان می‌بریم: روزنامه علمیه که به فارسی، عربی و فرانسه منتشر می‌شد، سردبیری آن را میرزا رضا ریشار به عهده داشت؛ روزنامه وطن^۶ که به فارسی و فرانسوی منتشر می‌شد سردبیری آن را بارون دو نورمان^۷ بلژیکی به عهده داشت؛ و اکو دو پرس^۸ که

1. A. ARNOLD, *Through persia by caravan*, vol. 1, London, 1877, p.219, cité par Ibid., p. 157
به نقل از همان، ص ۱۵۷

۲. همان، ص ۳۰۳.

۳. همان، ص ۲۵۶.

4. Lissu.

5. Albert Lemaire.

۶. روزنامه وطن که روزنامه‌ای بود "آزاد" یک شماره آن در نهم محرم ۱۲۹۳ / پنجم فوریه ۱۸۷۶ منتشر شد ولی بی‌درنگ بساطش را برچیدند؛ همان، ص ۳۹۰.

7. Baron de Normand.

8. L'Echo de Perse.

سردبیری آن به عهده دکتر مورل^۱ بود.

اما باز از سال ۱۲۹۷ ق دربار واپس نشست و روند اصلاحات را متوقف ساخت و حتی گاهی اصلاحات انجام پذیرفته را به زیر سوال برد. این یک گام به پیش و یک گام به پس نشان از تردید دربار به ادامه اصلاحات داشت و این تردید بدون شک از برداشتی که شاه از اصلاحات داشت ناشی می‌گردید. در واقع دربار اصلاحات می‌خواست ولی بدون دست‌زدن به امتیازات و قدرت بی‌حد و حصرش، به عبارت دیگر او اصلاحات می‌خواست بدون اصلاحات؛ پس هیچگونه توسعه سیاسی را برنمی‌تابید.

اما به هر حال اندیشه‌های فرانسوی به راه خود ادامه دادند: فصولی از قوانین ناپلئون، بعضی از قوانین اروپایی و بعضی از قوانینی که در مستعمره‌های مسلمان فرانسه و انگلیس اعمال می‌شدند مورد استفاده مجلس مؤسسان در سال ۱۹۰۶ قرار گرفتند.^۲ همانطور که آثار فریدون آدمیت نشان می‌دهد، جنبش مشروطه‌خواهی در جوهره ایدئولوژیک خود متأثر از متفکران فرانسوی و خود انقلاب فرانسه بود.^۳ تأثیرپذیری جنبش مشروطه‌خواهی از انقلاب فرانسه فقط در چارچوب مفاهیم نبود، این تأثیرپذیری در عمل نیز کاملاً مشهود بود: می‌دانیم که محمد علی‌شاه نمی‌توانست بپذیرد که مجلس بخشی از امتیازات او را سلب کند، پس در پی فرصتی بود تا امتیازات از دست رفته را باز پس بگیرد. این فرصت در ژوئن ۱۹۰۸ روی داد و او دست به کودتا زد، کودتایی که بدون شک به آن خوب اندیشیده بود؛ اما نکته اینجاست که تقریباً دو هفته پیش از اقدام به کودتا «یک جزوه کوچکی منتشر شد که آهنگی انقلابی دارد. در آن صف‌آرایی دستگاه استبداد در برابر مجلس ملی تصریح گردیده، برای مقابله با قهر استبدادی با ذکر قرینه تاریخی، اعدام شاه را مطرح می‌کند. می‌نویسد: به تجربه می‌دانیم که مستبدین هر قوم و ملت محض ابقای حکمرانی ظالمانه خویش به هر کاری دست می‌برند. از نمونه‌های مؤخر آن رفتار لویی شانزدهم است که به تهیه اسباب هدم بنیان پارلمان کوشید. چون ملت از مقاصد ملعونش خبردار شد درصدد پیش‌گیری برآمدند. او

۱. Dr. Morel.

۲. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی، نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، جلد ۶، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۱۳.

۳. اینکه دولت ایران با زبان فرانسوی پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی را به سفارتخانه‌هایش اعلام نمود، بازگوکننده تأثیر زبان و فرهنگ فرانسوی در ایران و [لنا] قابل تأمل می‌باشد؛ همان، ص ۱۷۲.

خواست محض استحکام حکومت ظالمانه خود ... از دول همجوار استمدادی کرده و با قوه استعداد آنها استقراری به سلطنت مستبده خود بدهد. مردم گرفتارش کردند و به اعدامش فرمان دادند. خیلی بیشتر و بالاتر از این‌هاست مجازات کسی که خیال چنان خیانتی به وطن و ابنای وطنش داشته باشد^۱. اگر فرض کنیم که شاه با مطالب جزوه آشنا بوده است، تا چه اندازه‌ای این واژه‌ها که بوی گیوتین دارند، او را در اراده‌اش به کودتا استوارتر نمودند؟ و یا او را واداشتند تا به فرض اینکه او دیگر تصمیم به اجرای کودتا گرفته بود- تاریخ آن را به جلو بیندازد تا از وقوع یک پدیده تاریخی همانند شاه‌کشی در انقلاب فرانسه پیش‌گیری کند؟ ما نیز پاسخی به این سؤالات نداریم، به هر حال فکر می‌کنیم که آنها ارزش مطرح کردن را داشته باشند.

برگردیم به رشته اصلی گفتارمان؛ الهام گرفتن از انقلاب فرانسه برای بعضی از مشروطه‌خواهان از این هم فراتر رفت. بدین شکل که آنها نام‌های انقلابیون نامدار فرانسوی چون روبسپیر^۲، دانتون^۳ و مرا^۴ را بر خود نهادند؛ و شاید در عمل نیز آنها سعی کرده باشند از این نامداران تقلید کنند.

خلاصه اینکه روح متفکران قرن هجدهم فرانسه و ایده‌های انقلاب این کشور در جنبش لیبرال و رژیم مشروطه ایران آشکار است. اما در حیطه عمل، انجام اصلاحات با گسترش اندیشه‌های غربی در بین نخبگان ریتیم یکسانی نداشت. به عبارت دیگر همانطور که پیشتر نیز گفته شد، دربار در انجام و یا در ادامه اصلاحات تردید داشت. چرا که منافع خود را در تضاد با اصلاحات می‌دید. با این حال، هنگامی که سخن از اصلاحاتی بود که رابطه مستقیمی با حاکمیت مطلق و امتیازات آن نداشت، یا اینکه اگر هم این چنین بود، آشارش در کوتاه مدت نمایان نمی‌شد، آنها را با گشاده‌رویی می‌پذیرفت. اینگونه است مثلاً اصلاحاتی که با توسعه مادی و اقتصادی کشور مربوط می‌شدند. اما این اصلاحات یا به عبارت بهتر تلاش در انجام اصلاحات، که به شکل انحصاری با روس‌ها و انگلیسی‌ها انجام می‌پذیرفت فقط و در درجه نخست منافع خود این دو کشور را تأمین می‌نمود. با این حال بعضی از این اصلاحات می‌توانستند در

۱. آدمیت، فریدون، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران، روشنگران، جلد ۲ [سال ؟]، چاپ ۲ ص ۳۱۸-۳۱۷.

2. Robespierre.

3. Danton.

4. Marat.

راستای سیاست ترقی‌خواهی دولت ایران نیز قرار گیرند. از میان این اصلاحات نخست می‌توان از امتیازات ساخت خطوط تلگراف خانقین-تهران-اصفهان-بوشهر به انگلیسی‌ها در هفده دسامبر ۱۸۶۲ و به دنبال آن برای حفظ موازنه، از امتیاز خطوط تلگراف سن‌پترزبورگ-تبریز-تهران در ۱۸۶۴ به روس‌ها نام برد. اما اعطاء امتیاز استثنایی به شهروند بریتانیایی، بارون ژولیوس دو روتر^۱ در هجدهم جمادی‌الاول ۱۲۸۹/۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ برای مدت هفتاد سال قابل توجه است. بر اساس این امتیازنامه، روتر حق انحصاری بهره‌برداری از تمام معادن از جمله معادن نفت، به‌جز معادن طلا و نقره و معادنی که در املاک خصوصی واقع شده بودند، به‌دست می‌آورد. در ضمن حق ساخت خط راه‌آهن و تراموای را در هر جای ایران و حق بهره‌برداری از تمام جنگل‌های دولتی و ساخت سد و کانال و ... نیز از دیگر مندرجات امتیازنامه بودند.^۲

خارق‌العاده‌بودن این امتیاز به حدی بود که پیر استعماری چون لرد کورزون^۳ را هم به صدا درآورد. او درباره این امتیاز در صفحه ۴۸۰ جلد اول کتاب خود موسوم به ایران و مسئله ایران چنین می‌گوید:

«وقتی که امتیاز روتر منتشر گشت مندرجات آن حاکی از تسلیم کامل و خارق‌العاده کلیه منابع صنعتی کشور به بیگانگان بود و این کاری بود که هیچ‌گاه در تاریخ سابقه نداشته و حتی شاید خواب آن را هم کسی نمی‌دیده است...»^۴

اما با این همه، این امتیاز همانطور که فریدون آدمیت^۵ نشان می‌دهد ربطی به آنگلو فیل بودن دربار نداشته است. پیش از عقد قرارداد، موضوع امتیازنامه بین شاه و صدراعظم مورد بحث قرار گرفته بود و احتمالاً از دید آنها این امتیازنامه می‌توانسته است توسعه اقتصادی و مادی کشور را فراهم آورد. اما این هم درست است که دربار ایران، به‌طور کلی، آمادگی بیشتری نسبت به حضور انگلستان در ایران نشان می‌داد تا حضور روسیه؛ در واقع انگلستان طمعی به سرزمین ایران نداشت، حال آنکه روسیه

1. Baron Julius de Reuter.

۲. ظریفی گفته بود تنها چیزی که فراموش کرده‌اند به ژولیوس دو روتر اعطا کنند، بدون شک تاج و تخت شاه بوده است.

3. Lord Curzon.

۴. به نقل از فاتح، مصطفی، پنجاه سال نفت ایران، تهران، پیام، ۱۳۵۸ شمسی، ص ۲۴۶-۲۴۵.

۵. آدمیت، اندیشه ترقی، پیشین، ص ۳۸۵-۳۳۵.

در پی فرصتی با بهانه‌ای بود تا ناخنک‌زدن به سرزمین ایران را از سر گیرد. اعطا امتیاز رویتز (شهروند بریتانیایی) در این چارچوب قابل درک است.^۱ البته تمایل ایران به حضور انگلستان در ایران انگیزه دیگری نیز داشت. با گسترش حضور انگلستان در ایران، دولت این کشور امیدوار بود انگلستان را به اتخاذ سیاست آشتی‌ناپذیری مقابل روسیه تزاری تشویق کند؛ روسیه تزاری در این مقطع، سیاستی بیش از پیش خشن، تهدیدآمیز و هجومی را نسبت به ایران در پیش گرفته بود.^۲

اما چه شد امتیاز رویتز؟ عمر این امتیاز بسیار کوتاه بود، دولت ایران از آن چشم پوشید و در اول صفر ۱۲۹۰/۳۰ مارس ۱۸۷۳ آن را به دلایل متعددی فسخ کرد: نخست به دلیل اینکه ژولیوس دو رویتز به نظر فردی مطمئن نمی‌آمد و نتوانست سرمایه لازم برای انجام تعهداتش فراهم آورد؛ سپس به خاطر اینکه امتیاز با استقبال مردم روبه‌رو نشد، و دست آخر اینکه با انتقاد رهبران مذهبی مواجه شد و روسیه هم با آن به مخالفت برخاست و برای اینکه از رقیب خود انگلستان عقب‌نماند از دولت تقاضای امتیاز راه‌آهن شمال ایران را نیز کرد.

اصلاحات یا تلاش برای اصلاحات که از نظر گذراندیم ناشی از اراده دولت ایران و از دید دولتمردان در جهت پیشرفت و ترقی کشور بود؛ برعکس، اصلاحاتی که از ۱۲۹۷ به بعد سعی در اجرای آن شد، عمدتاً با سرمایه‌های خارجی و در مقطع زمانی تسلط بیش از پیش نفوس گیر روسیه و انگلستان قرار داشتند، بنابراین چه از جهت منشأ و چه از جهت انگیزه و هدف تردیدآمیز به نظر می‌آیند. امتیازی که در ژانویه ۱۸۸۹ به ژولیوس دو رویتز اعطا شد در چارچوب این نوع اصلاحات یا تلاش برای اصلاحات قرار دارد. براساس این امتیاز، او حق تأسیس بانک شاهنشاهی با حق انحصاری انتشار اسکناس و حق بهره‌برداری از تمام عایدات معادن را برای مدت شصت سال به‌دست آورد. اما خیلی زود، به دلیل رعایت‌نکردن موعد مقرر برای آغاز کارها، صاحب امتیاز حق امتیازش را از دست داد. با این وجود، پس از اعطای این امتیاز به انگلیسی‌ها، امتیازاتی هم به روس‌ها داده شد. از این قرار بود امتیاز ساخت راه‌انزلی-تهران و

۱. همان.

۲. در سال ۱۸۶۱ روس‌ها پیشروی در خاک ایران را از سر گرفتند. بین سال‌ها ۱۸۷۳-۱۸۶۱ خانات تاشکند، خجند، سمرقند، بخارا، خیوا را از ایران جدا کردند و با گرفتن مرو در ۱۸۸۱ فتح سرزمین ایران در کناره شرقی دریای خزر و یا به عبارت دیگر ناخنک‌زدن به خاک ایران تقریباً پایان می‌گرفت.

راه‌آهن جلفا- تبریز در مارس ۱۸۸۹، و در پی آن امتیاز تأسیس یک بانک استقراضی روس در ماه مه ۱۸۹۰.

اما این اصلاحات و امتیازات با مخالفت رهبران مذهبی که آنها را برخلاف منافع ملی کشور می‌دانستند مواجه شد؛ و جز این نمی‌توانست باشد چرا که بعد از گذشت چند دهه، یعنی از ۱۲۶۷ ق به این سو، تنها ثمره‌ای که این اصلاحات به ارمغان آورده بودند چند کیلومتر راه بود. ضمن اینکه این‌ها نیز در خدمت روس و انگلیس و استحکام تسلط آنها بود؛ و در نتیجه هیچ تحول قابل توجهی در جامعه ایران به وجود نیاوردند. شکست اصلاحات، اصلاح‌گرایان را واداشت تا تغییر و تحول را بیرون از دربار و بدون آن به پیش برند و لازمه چنین رویه‌ای این بود که نخست خود نظام تغییر یابد. برای چنین تغییر و تحول بزرگی، شرایط نیز به نظر می‌آید مساعد بوده باشد: خشکسالی، کمبود غلات و قحطی که پی‌درپی چهره کریه خود را نمایان می‌کرد؛ بی‌عدالتی مزمن، نارضایتی بازرگانان، خزانه خالی دولت، حضور هرچه پررنگ‌تر روس و انگلیس که منجر به اولین تظاهرات با رنگ سیاسی شد؛ و بالاخره امتیاز رژی^۱ در ۲۸ رجب ۱۳۰۷ که در چنین شرایطی می‌توانست نقش چاشنی را بازی کند، شورش را علیه دولت و کمپانی صاحب امتیاز برپا کرد که به تمام شهرهای بزرگ گسترش پیدا کرد تا آنجا که دولت را در آوریل ۱۸۹۲ به فسخ آن امتیاز واداشت. در واقع، درخواست شورشیان در آغاز و در درجه نخست صنفی بود، اما بلافاصله رنگ سیاسی به خود گرفت: تهدید شاه به مرگ که در اول ماه مه ۱۸۹۶ به اجرا درآمد، تظاهرات علیه حضور و مداخلات قدرت‌های خارجی و تهدید اروپایی‌ها (به‌طور کلی مسیحیان) به مرگ^۲. اما قتل شاه، که مترادف با زنگ خطر قرمز بود، دولتمردان را به هوش نیاورد، آنها هیچ تغییری در روش حکومتی خود ایجاد نکردند. خودکامگی، سیاست خارجی منفعل، رشوه‌خواری، وضعیت بد مالی و و با مظفرالدین شاه پادشاه جدید (۱۸۹۶-۱۹۰۷) حتی بدتر شد و خالی‌بودن خزانه، دولت را به سوی قرض خارجی کشاند. نخستین قرارداد دریافت وام

۱. براساس این امتیازنامه، صاحب امتیاز حق خرید، تولید و فروش تنباکو برای مدت پنجاه سال در سرتاسر ایران را به دست می‌آورد، صاحب امتیاز که یک بریتانیایی به نام تالبوت (Talbot) بود متعهد می‌شد در مقابل امتیازات به دست آورد، سالیانه پانزده هزار لیبره استرلینگ و بیست و پنج درصد سود کمپانی را به دولت ایران بپردازد. تقریباً دویست هزار نفر از تنباکو (کشت، خرید، فروش و ...) نان می‌خوردند.

۲. رک. به آدمیت، فریدون، شورش بر امتیازنامه رژی، تهران، پیام، ۱۳۶۰ شمسی.

از بانک استقراض روس به مبلغ بیست و دو میلیون و نیم منات طلا با ربح صدی پنج به مدت هفتاد و پنج سال در ۲۸ شعبان ۱۳۱۸/ اول ژانویه ۱۹۰۰ به امضاء رسید و درآمد کل گمرک، مگر گمرک فارس و بنادر خلیج فارس، وثیقه آن گردید. دو سال بعد در ذیحجه ۱۳۱۹، دومین قرض به مبلغ ده میلیون منات از همان بانک به امضاء رسید و درآمد راه‌های شمال ایران به وثیقه گذاشته شدند.^۱ سپس نوبت وام گرفتن از انگلیس رسید،^۲ بانک شاهنشاهی ایران «مبلغ دویست هزار لیره با همان ربح صدی پنج، به مدت بیست سال به ایران قرض داد (۱۳۲۱)؛ و سال بعد در زمامداری عین‌الدوله، یکصد هزار لیره دیگر بر آن مبلغ علاوه گردید؛ و عایدی شیلات دریای خزر به گرو گزارده شده و نیز مقرر گردید که اگر درآمد شیلات کافی نباشد، اقساط قرض را از درآمد پست و تلگراف بپردازند، و باز در صورت لزوم از محل گمرک فارس و بنادر خلیج فارس تأمین گردانند»^۳.

این قرض‌ها موجب عصبانیت و خشم مردم می‌گردید، چرا که بخشی از آنها صرف هزینه سفر شاه خوشگذران و بی‌قید و بند می‌شد. از سویی امتیاز داری^۴ نیز خود در بی‌اعتباری رژیم در نزد مردم نقش به سزایی داشت: براساس این امتیاز، داری شهروند بریتانیایی، حق ویژه انحصاری کاوش، بهره‌برداری، توسعه و بازرگانی، فروش گاز طبیعی، نفت، آسفالت و را در سرتاسر گستره ایران مگر پنج استان شمالی^۵ (آذربایجان، گیلان، مازندران، گرگان، خراسان)، برای مدت ۶۰ سال به‌دست می‌آورد.^۶

این چنین بود که رژیم به سقوطش نزدیک می‌شد، رژیمی که ظاهراً دیگر هیچ کنترلی بر اوضاع نداشت. از سوی دیگر مخالفان رژیم خود را سازماندهی می‌کردند، مردم به حرکت درمی‌آمدند و سرانجام حکومت ظالمانه بدین شکل به پایان خود رسید

۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ص ۲۵-۲۴؛ آدمیت، ایدئولوژی ...، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵؛ مهدوی، پیشین، ص ۳۱۱-۳۱۰؛ افشار، پیشین، ص ۶۹-۶۸.

۲. دولت ایران، پیشتر، مجبور شده بود برای پرداخت خسارت ناشی از فسخ امتیاز رژی مبلغ پانصد هزار لیره استرلینگ در سال ۱۸۹۲ از بانک شاهنشاهی ایران وام بگیرد. در سال ۱۸۹۸ قرض دیگری را به مبلغ پنجاه هزار لیره استرلینگ از همان بانک دریافت نموده بود و برای پرداخت آن درآمد گمرکات کرمانشاه و بوشهر را به ضمانت گذاشته بود.

۳. آدمیت، ایدئولوژی ...، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۵.

4. D'Arcy

۵. یعنی منطقه نفوذ روس.

6. BALTA (P), RULLEAU (C), L'Iran insurgé, Paris: Sindbad, 1979, p. 107; M..AFSHAR, op. cit., p. 207; ۲۵۰-۲۵۴، پیشین، فاتح،

و مشروطه‌خواهان پیروزی خود را جشن گرفتند. باید تأکید کرد که پیروزی مشروطه‌خواهان معنی بسیار مهم دیگری نیز داشت: آغاز پایان یک دوره استعماری و تک‌تازی دو قدرت روس و انگلیس در ایران که دار و ندار این کشور را به تاراج می‌بردند و غرور این ملت بزرگ و تاریخی را لگدمال می‌کردند.

فصل چهارم

از پیروزی مشروطه‌خواهان تا آستانه جنگ جهانی اول: سیاست فرانسه در هماهنگی سیاست‌های روس و انگلیس در ایران

مظفرالدین شاه که در تنگنا قرار گرفته بود مجبور شد تا در چهاردهم جمادی‌الثانی ۱۳۲۴/ شنبه دوازده مرداد هزار و دویست و هشتاد و پنج فرمان گشایش مجلس شورای ملی را صادر کند، در همان جایی که مشروطه‌خواهان می‌بایست برای تدوین یک قانون اساسی به بحث و گفتگو بنشینند. نخستین اولویت نمایندگان مجلس مؤسسان پایه‌ریزی یک دولت مدرن، اندیشیدن چاره‌ای برای خالی‌بودن خزانه دولت و کوتاه‌کردن تدریجی دست استعمار روس و انگلیس بود.

در این مورد در تحلیلی هوشمندانه، شارژه دافر آلمان در تهران، ریشت هوفن^۱، در یادداشت ۴ ژوئن ۱۹۰۶ به وزیر خارجه کشورش، به ولو^۲ نوشت:

«هدف سیاست ایران یاری جستن از آلمان و بلکه از سایر دولت‌های بزرگ فرانسه و اتریش، در مقابله با تهدید نسبت به حاکمیت آن از جانب روس و انگلیس است. به علاوه، سیاستمداران ایران خواهان «اصلاحات ملی و رفورم‌های واجب» همراه تحصیل کمک خارجی هستند؛ و در راه این مقصد بیشترین اعتماد را به آلمان دارند که به عقیده آنان «همواره سیاست دوستانه‌ای نسبت به مشرق زمین پیدا کرده است»^۳.

این نگرش در سیاست خارجی ایران چندان هم تازگی نداشت، آنچه متفاوت بود شرایط مناسب و زمینه نسبتاً هموار برای اجرای آن بود، در واقع حضور مردم در صحنه و پشتیبانی آنان از دولت جدید و جدیت کسانی که سکان کشتی به آنها سپرده شده بود

1. Richthofen.

2. Bulow.

۳. آدمیت، ایدئولوژی، پیشین، ج ۲، ص ۸۷؛ برای پیشگیری از توسل به قرض خارجی، مجلس لایحه تأسیس بانک ملی را به تصویب رساند، اما به دلیل ناامنی موجود در کشور و پاپس کشیدن سرمایه‌داران به مرحله اجرا درنیامد؛ همان ص ۸۴-۷۷.

پدیده‌های نوینی بودند. با تمام این‌ها سیاست شکننده بود، چرا که همانند قرن نوزدهم وابسته به سیاست قدرت‌های بزرگ اروپایی به‌ویژه فرانسه و آلمان و کمک و «دوستی» احتمالی آنان بود؛ و پرسش اساسی در این راستا این است که آیا این دولت‌ها حاضر بودند ایران را کمک کنند تا کمر راست کند و در راه ترقی و پیشرفت گام بردارد با آگاهی به اینکه روس و انگلیس به شدت به این امر مخالفت می‌ورزیدند؟

آنچه مربوط به آلمان می‌شود آیا دولت این کشور حاضر بود نقشی را که ایران برای آن در نظر گرفته بود بازی کند؟ آلمان در سیاست مشرق‌زمین خود تلاش می‌کرد از «اندیشه توان ترک‌ها در بازسازی قدرت و بزرگی خود، پاسداری کند». ایران را در مسیر بازیابی خود، در حد ممکن تشویق و یاری رسانند. این سیاست بیسمارک صدراعظم آلمان بود. اما در واقع این مواضع روس و انگلیس بود که حد و حدود سیاست آلمان در ایران را تعیین می‌کرد، در ضمن وضعیت جغرافیای سیاسی امپراتوری عثمانی با ایران تفاوت داشت، به طوری که آلمان توانسته بود از ۱۸۸۰ در مدرن‌سازی ارتش عثمانی به‌طور چشمگیری شرکت کند و خود را در فاصله سال‌های ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ به‌عنوان یکی از سرمایه‌گذاران عمده در آن کشور تحمیل کند.^۱ با گیوم دوم^۲ که خود را دوست سیصد میلیون مسلمان اعلام نمود، سیاست آلمان در مشرق‌زمین بعد دیگری به خود گرفت. این سیاست در ایران نیز اثراتی را داشت. «در سال ۱۸۹۶ یک شرکت آلمانی به نام ونک‌هاوس^۳ نمایندگی خود را در بندر لنگه تأسیس کرد و شروع به معاملات صدف و مروارید کرد. سال بعد کنسولگری آلمان در بوشهر افتتاح شد.^۴» در سال ۱۹۰۱ شرکت ونک‌هاوس که از دولت آلمان کمک مالی می‌گرفت و دامنه عملیاتش توسعه یافته بود، مرکز نمایندگی خود را به بحرین انتقال داده و شعباتی هم در بصره و بندرعباس دایر کرد. سال بعد نخستین خط کشتیرانی بین هامبورگ و بنادر خلیج فارس دایر گردید و آلمانی‌های فعال برای کسب نفوذ در ایران شروع به اقدام نمودند.^۵ همان‌طور که می‌بینیم گسترش فعالیت آلمان در منطقه‌ای بود که انگلیسی‌ها آنجا را

1. A. Fleury, *La Pénétration allemande au moyen Orient 1919-1939*, Genève: [Leiden?], 1977, p.15, et s.

2. Guillaume II.

3. Wonckhaus.

۴. مهدوی، پیشین، ص ۳۱۶-۳۱۵.
۵. همانجا.

منطقه نفوذ خود می‌دانستند و این ممکن نبود مگر با تشویق و حسن نیت انگلستان نسبت به آن کشور. در واقع انگلیسی‌ها^۱ نگران از حضور بیش از پیش روسیه در خلیج فارس و در افغانستان، حضور آلمان را همچون یک عنصر تعدیل‌کننده نفوذ روسیه در افزایش کشور روسیه در این منطقه از دنیا قلمداد می‌کردند. اما دیری نگذشت که حضور و فعالیت‌های آلمان محدودیت خود را نشان داد. آلمانی‌ها هنگامی این موضوع را دریافتند که پروژه ساخت راه‌آهن بغداد-تهران که در ۱۸۹۸ از طرف دولت ایران پیشنهاد شده بود و می‌بایست با سرمایه‌های آلمانی به اجرا درآید، با مخالفت شدید روسیه روبرو شد.^۲ در مورد تأسیس یک بانک آلمانی در ایران نیز وضع به همین منوال بود. در واقع دولت ایران که مایل بود یک بانک بازرگانی آلمانی در ایران تأسیس شود با علاقه‌مندی و پاسخ مثبت بانک بازرگانی در سنر^۳ مواجه گردید که نماینده خود، هربرت گوتمان^۴ را به تهران فرستاد (ربیع‌الثانی ۱۳۲۵). گوتمان پیشنهاد کرد که شعبه بانک تجارت آلمان در پایتخت و در چند شهر دیگر ایران برپا گردد و ... اما باز هم دولت روسیه با ایجاد یک بانک آلمانی در ایران مخالفت ورزید و این علی‌رغم اظهارات مکرر دولت آلمان بود مبنی بر اینکه این دولت اهداف سیاسی را در ایران دنبال نمی‌کند. از دید وزیر خارجه روس، ایزولسکی^۵ منافع اقتصادی از منافع سیاسی قابل تفکیک نبود. این مطلب را او در دیداری که در اوت ۱۹۰۷ با به ولو، همتای آلمانی خود داشت به اطلاع او رسانده بود. با این همه این دولت آلمان نبود که از این پروژه چشم‌پوشی کرد، بلکه دولت ایران که دریافت بود که درخواست‌های بانک آلمانی با بعضی از بندهای قراردادهای موجود بین دولت ایران و بانک‌های روس در تضاد قرار می‌گیرد و می‌تواند منشأ درگیری تازه‌ای با روس‌ها گردد، جدیت چندانی به خرج نداد و در نتیجه این پروژه نیز از حد حرف فراتر نرفت.^۶

اما بعد از این که آلمانی‌ها قوانین تحمیلی بازی در منطقه زیر نفوذ روسیه را

۱. آدمیت، ایدئولوژی ...، پیشین، ج ۲، ص ۸۵.

۲. اضافه کنیم که آلمانی‌ها که درگیر پروژه راه‌آهن بغداد-تهران (Bagdad-bahn) بودند و در تأمین بودجه آن دچار مشکل بودند، ترجیح می‌دادند این پروژه در شرایط مناسب‌تری به آن‌ها پیشنهاد شود.

3. Dresner.

4. H. Gutmann

5. Izvolsky.

۶. آدمیت، ایدئولوژی ...، پیشین، ج ۲، ص ۹۰-۸۴.

پذیرفتند، روس‌ها موافقت کردند که آنها در این منطقه تجارت کنند: با قرارداد سن پترزبورگ^۱ (۹ اوت ۱۹۱۱)، قراردادی که نتیجه گفتگوهای پوسددام^۲ در ۴ نوامبر ۱۹۱۰ بین گیوم دوم و نیکلای دوم^۳ بود، آلمان منافع ویژه روسیه در شمال ایران را به رسمیت می‌شناخت. همانطور که پیش‌تر انگلستان در ۱۹۰۷^۴ (نگاه کنید به نقشه) چنین امتیاز ویژه‌ای را برای روسیه در شمال ایران پذیرفته بود. در عوض آلمان نیز امتیازاتی صرفاً بازرگانی در شمال ایران به دست می‌آورد. همچنین روسیه متعهد می‌شد راه‌آهن بغداد- خاقلین را به شبکه راه‌آهن ایران که قرار بود امتیازش را از دولت ایران تقاضا کند متصل نماید. با این قرارداد روسیه به مخالفتش به رهبری آلمان در پروژه بغداد- باهن پایان می‌داد.^۵ این چنین بود دوستی ادعایی آلمان به سیصد میلیون مسلمان: ایران بازبچه‌ای بیش نمی‌توانست باشد در خدمت منافع مهم و اساسی تر قدرت‌های بزرگ.

اما در این دوره سیاست فرانسه در ایران چگونه بود؟ در سال‌های پایانی قرن نوزدهم و در آستانه پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی در ۱۳۲۴ ه. ق. / ۱۹۰۶ آن کشور موفق شده بود خیلی آرام و بی‌سر و صدا، در حوزه اقتصادی نفوذ قابل توجهی کند: سطح مبادلات تجاری بین ایران و فرانسه در ۱۹۰۶ به عنوان سال مرجع در نظر گرفته می‌شود (تا پیش از جنگ نخست جهانی). در حوزه فرهنگی نیز نفوذش را استحکام و گسترش داده بود که این امر به لطف یارانه‌هایی بود که دولت فرانسه به مدارس مذهبی خود در ایران می‌پرداخت. امتیاز حفاری و کاوش در باستان‌شناسی را نیز در ۱۸۹۵ به دست آورده بود. اما در حوزه مالییه حساسیت‌ها زیاد و داستان دیگری بود. در ۱۸۹۸ فرانسه نیز همانند آلمان پیشنهاد سرمایه‌گذاری در ایران را از سوی مقامات ایرانی دریافت نمود. در واقع تقاضای ایرانی‌ها یک وام پنجاه میلیون فرانکی بود. دولت فرانسه پیشنهاد ایران را پذیرفت ولی آن را در گروی شرایط بسیار دشواری قرار داد، شرایطی حتی بسیار دشوارتر از آنچه پیش‌تر روس‌ها و انگلیس‌ها ایران را برای دریافت وام در آن گرفتار کرده بودند. این شرایط عبارت بودند از:

1. Saint Petersburg.

2. Potsdam.

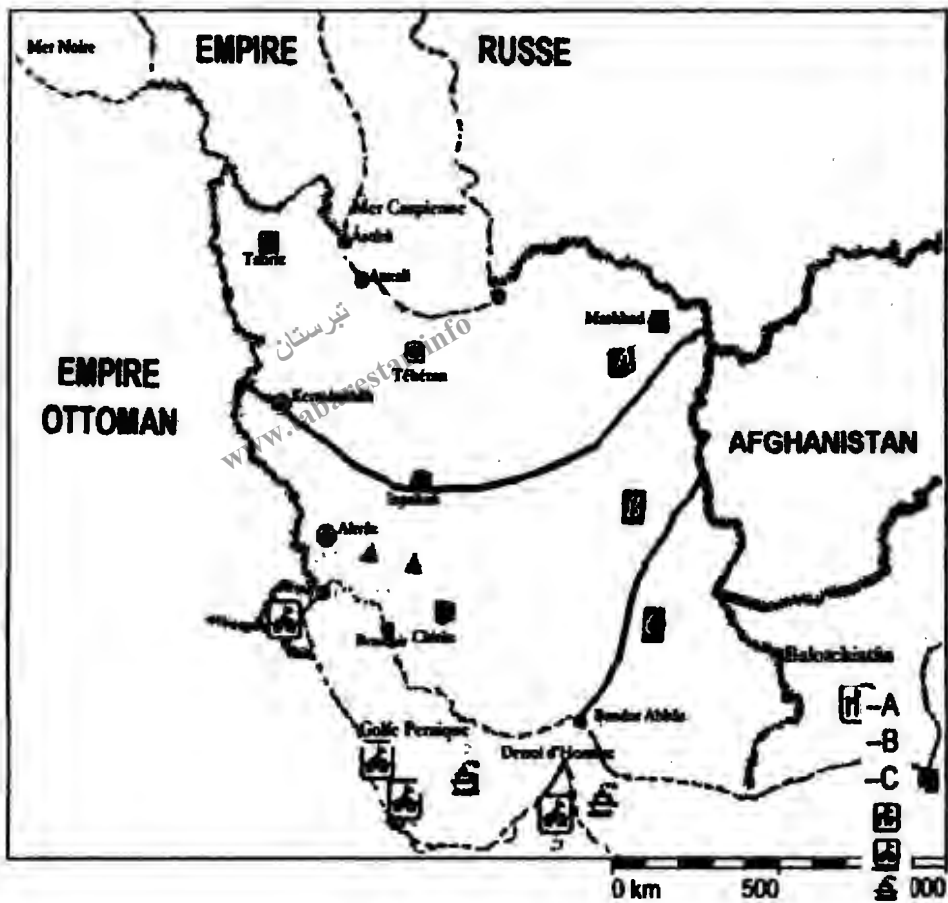
3. Nicolas II.

۴. روسیه و انگلستان در ۳۱ اوت ۱۹۰۷ قراردادی را امضاء کردند که براساس آن ایران به سه منطقه نفوذ تقسیم می‌شد: شمال منطقه نفوذ روسیه، جنوب منطقه نفوذ بریتانیا و مرکز منطقه بی‌طرف که در این منطقه نیز دو قدرت بزرگ روسیه و انگلستان با موافقت قبلی بین آن‌ها می‌توانستند امتیازاتی به دست آورند.

5. A. Fleury, op. cit., p. 26.

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۷۱

قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس و تقسیم ایران به منطقه نفوذ



منطقه نفوذ روس

منطقه آزاد

منطقه نفوذ انگلیس

متصرفات انگلیس

نفوذ گسترده انگلیس (مستعمره یا نیمه مستعمره)

حضور نیروی دریایی انگلیس

منطقه نفتی

کلان شہر

بند

۱. پنجاه درصد مأمورین گمرکات فرانسوی باشند. ۲. مهندسان فرانسوی برای کارهای عمومی استخدام شوند. ۳. شرکت‌های فرانسوی برای کسب امتیاز در اولویت باشند. اما کمی بعد دولت فرانسه که نگران بود دولت ایران نتواند بدهی خود را بپردازد، موضع خود را سخت‌تر کرد و دو شرط دیگر به شرایط قبلی اضافه نمود: ۴. متصدی پرداخت بدهی ایران از سوی فرانسه تعیین گردد و حقوق آن چهل هزار فرانک فرانسه باشد. ۵. داوری مشکلات احتمالی بین شرکت اجاره‌دار گمرکات و مقامات ایرانی کنسول‌های فرانسوی باشند.^۱

اگر مسئله قرض را استثنا کنیم، قرضی که به دلیل احتیاط فرانسوی‌ها در حالت تعلیق بود ولی می‌توانست با شرایط بسیار دشواری که آنها مقرر کرده بودند وابستگی ایران را به کشورهای استعمارگر تشدید و ناقض بیش از پیش استقلال کشور شود، سیاست فرانسه در ایران را به لطف موفقیت‌های فرهنگی و تجاری که آن کشور در ایران به دست آورده بود، می‌توان موفقیت‌آمیز ارزیابی کرد. دست کم تا سال ۱۹۰۶، اما از ۱۹۰۷-۱۹۰۶ وزارت امور خارجه فرانسه سمت و سوی دیگری به سیاست خود در ایران می‌دهد که در مقایسه با سیاستی که تا آن زمان در ایران دنبال کرده بود بیشتر به یک چرخش صد و هشتاد درجه‌ای شباهت دارد. در واقع دولت فرانسه سیاست «بی‌طرفی سستی‌اش» را کنار گذاشته و رویه‌ای را در پیش می‌گیرد که اثرات منفی آن از بعضی جهات شوم‌تر از سیاست‌های روس و انگلیس در ایران است.

این سیاست که تابع سیاست اروپایی فرانسه بود اشتغال خاطر نخستین آن عبارت بود از تشکیل اتحادهای پیشگیرانه علیه همسایه قدرتمندش یعنی آلمان. آشتی منافع روس و انگلیس در ایران در راستای این سیاست قرار داشت^۲ و برای رسیدن به این هدف:

1. A. Ghaffari, Des relations franco-persanes dans le contexte de la politique extérieure-de la IIIème République (1899-1915), Th., 3^e C.: Université Paris I: 1978, p. 84-97.

۲. از طرف دیگر دولت فرانسه در نظر داشت با این آشتی «توجه و نیروهای روسیه را به اروپا بکشاند» رک. به:

A. AFF. Etr., Pol., vol: 40 (II), année 1903-1918; Paris le 2: sept. 1911; F.F.: 131-133; cité par L. Dehghan-Nayeri, Histoire des relations économiques franco-iraniennes du XIX^e à la veille de la 1ère guerre mondiale (1847-1914), Th. C. Université Paris VII, 1981, p. 362.

«... وزارت امور خارجه فرانسه به تماس‌هایش با لندن و سن‌پترزبورگ می‌افزاید و تماس مستقیم بین دیپلمات‌های روس و انگلیس را تشویق می‌کند. دولت فرانسه را به عنوان میانجی پیشنهاد می‌نماید و گفتگوها بین روسیه و انگلستان برای رسیدن به یک مصالحه آغاز می‌شود [...] دل کاسه^۱ وزیر امور خارجه، پل کامبون^۲ سفیر فرانسه در انگلستان و بوم پار^۳ سفیر فرانسه در سن‌پترزبورگ تلاش‌شان را شدت می‌بخشند. بوم پار به همتای انگلیسی خود توصیه می‌کند گفتگوها را نخست از تبت و سپس از افغانستان^۴ آغاز و به ایران به عنوان سوزهای سخت و حساس فقط در آخرین بخش از گفتگوها بپردازد، از سوی دیگر پل کامبون توصیه می‌کند که گفتگوها سری بماند و از عدم رازداری بعضی از روزنامه‌ها به وزارت امور خارجه شکوه می‌کند»^۵.

حاصل نزدیکی روسیه و انگلستان و آشتی منافع آن دو کشور در ایران قرارداد روس و انگلیس ۳۱ اوت ۱۹۰۷ بود، قراردادی که «سازش سه گانه» بین روس‌ها، انگلیسی‌ها و فرانسویان را تکمیل می‌کرد^۶. اگر چه این «سازش سه گانه» فرانسه را به اهداف سیاست اروپایی‌اش نزدیک می‌کرد، اما محدودیت‌هایی را نیز برای آن ایجاد می‌کرد. به عنوان مثال برای اینکه دوستان انگلیسی و روسی‌اش را نرنجانند نمی‌بایست به هیچگونه فعالیت یا ابتکاری در ایران دست بزند مگر با توافق این دو قدرت بزرگ. چنین رویکردی در رابطه با مسئله قرض که از ۱۸۹۹ در تعلیق بود به روشنی دیده می‌شود: در ۱۹۰۸ دولت فرانسه، بیزو^۷، مشاور مالی فرانسوی که در استخدام دولت ایران بود از پرداختن به مسئله قرض، پیش از اینکه توافقی در این مورد بین نمایندگان سه کشور

1. Delcassé.

2. Paul Cambon.

3. Bompard

۴. تبت و افغانستان نیز کشورهایی بودند که در آنجا انگلستان و روسیه رو در روی هم قرار داشتند و همانند ایران محور گفتگوهای بودند که به قرارداد اوت ۱۹۰۷ منجر گردید.

5. A. Ghaffari, op., cit., p. 33-34.

۶. این قرارداد آخرین بخش از یک سری «سازش» بود؛ معاهده نظامی سال ۱۸۹۲ بین فرانسه و روسیه، «سازش دوستانه» در هشت آوریل ۱۹۰۴ بین فرانسه و انگلستان، با قرارداد اوت ۱۹۰۷ که حاصل تلاش فرانسویان بود، نوعی سازش سه گانه بین فرانسه، انگلستان و روسیه در ایران شکل می‌گرفت.

7. Bizot.

فرانسه، روسیه و انگلستان به انجام رسیده باشد، بر حذر داشت.^۱ باز مصداق چنین محدودیت‌هایی را در مورد تأسیس بانک ملی در ایران می‌بینیم، بانکی که تصمیم تأسیس آن را مجلس مؤسسان گرفته بود و وظیفه داشت کشور را از توسل به قرض خارجی بی‌نیاز کند. در مورد مسئله بانک و مسایلی که ربطی به مالیه داشتند، دولت ایران مایل بود از خدمات یک مشاور فرانسوی بهره بگیرد و به همین دلیل برای این مهم به کشور فرانسه رجوع کرد. دولت فرانسه از تقاضای ایران استقبال کرد و پروژه‌ای را در این مورد به این کشور ارائه کرد. اما این پروژه نمی‌توانست رضایت دولت ایران را جلب کند زیرا فراموش (!) شده بود بند مربوط به تأسیس بانک را در آن بیاورند. اما در واقع این «فراموشی» برای جلب رضایت انگلستان و روسیه و خوش‌خدمتی به آنها بود و هیچ ربطی هم به بیماری پارکینسون نداشت! به هر حال، در اثر پافشاری دولت ناشی از انقلاب مشروطه، بند مربوط به بانک در پروژه بیزو گنجانده شد. روس‌ها و انگلیسی‌ها هم که فکر می‌کردند که در هر حال این بانک تأسیس خواهد شد، با آن به مخالفت برخاستند به‌ویژه که این مهم با یک مشاور فرانسوی قرار بود به سرانجام برسد که فرض می‌شد با آنها کنار خواهد آمد. قرارداد بیزو در ژانویه ۱۹۰۸ به امضاء رسید و او به مدت ده سال در خدمت دولت ایران ماند بدون اینکه حضورش کم‌ترین نفعی برای این دولت داشته باشد؛ پیرو دستورالعمل وزیر مالیه فرانسه، او دست به کاری نمی‌زد مگر با مشورت قبلی با نمایندگان روس و انگلستان در ایران.^۲

دولت فرانسه از این نیز فراتر رفت و نماینده خود را در ایران را کاملاً در جهت منافع متضاد دو قدرت روس و انگلیس به خدمت گرفت. این گرایش از سیاست خارجی فرانسه را هنگام کشمکش (۱۹۰۹-۱۹۰۷) بین دربار و مجلس مؤسسان به روشنی می‌بینیم: توازن قوا بین این دو نهاد گاهی به این و گاهی به آن سوی سنگینی می‌کرد. در پایان دسامبر ۱۹۰۷ این نمایندگان ناسیونالیست مجلس مؤسسان بودند که در موضع قدرت قرار داشتند؛ پر واضح است که پیروزی آن‌ها، به دلایل روشن، نمی‌توانست خوشایند دولت‌های روس و انگلیس باشد، پس نمایندگان این دو دولت هر یک به‌طور مستقل بین دربار و مجلس مؤسسان میانجیگری می‌نمودند تا از وخیم‌تر

1. Ibid., p. 84-97.

۲. آدمیت، آیدنولوژی... پیشین، ج ۱، ص ۴۴۱-۴۴۰.

شدن اوضاع جلوگیری کرده و یا به عبارتی بهتر، جلوی پیروزی مجلس مؤسسان را بگیرند. یک میانجیگری دو جانبه و همزمان نمایندگان روس و انگلیس که خیلی مؤثرتر واقع شد، انجام نشد مگر به لطف زحمات وزیر مختار «بس فعال» فرانسه آقای^۱ دولا مارتینییر^۲. اما این تقلیل دهنده خواهد بود اگر تصور شود که سیاست فرانسه در ایران محدود به پذیرفتن منافع دو قدرت روس و انگلیس و یا هماهنگ نمودن سیاست این دو در ایران بود. البته این گرایش از سیاست فرانسه از حوزه عمل آن کشور در ایران می‌کاست اما سبب نمی‌شد که به دنبال منافع ویژه خود در این کشور نیز نباشد. فرانسویان سیاست خود در ایران را «بی‌طرف» می‌نامیدند. این سیاست می‌بایستی طوری به اجرا درآید که به نظر ایرانی‌ها دوستانه بیاید و دوستان انگلیسی و روسی فرانسویان را نیز نرنجانند، به عبارت دیگر «هم بز را نوازش کند و هم کلم را»^۳. به هر حال، با وجود شکت مأموریت بیزو مشاور مالی فرانسوی و رفتن او از ایران دو فرانسوی دیگر به نام‌های آقای دومورنی^۴ برای سر و سامان دادن به وزارت داخله و آقای پرنی^۵ به‌عنوان مشاور امور قضایی در سال ۱۹۱۱ به استخدام دولت ایران در آمدند.

دولت ایران که همیشه سعی کرده بود مشاورانی را به خدمت بگیرد که مستقل و یا دست کم کمتر در خدمت منافع روس و انگلیس باشند، بعد از رفتن بیزو، یک آمریکایی به نام شوستر^۶ را در ۱۹۱۱ به خدمت گرفت. او که در ایران به‌عنوان یک فرد درستکار و پرانرژی و مستقل ارزیابی می‌شد، مصمم بود نه به روس‌ها و نه به انگلیسی‌ها اجازه ندهد نظراتشان را به او دیکته کنند. به محض آمدنش «قانونی را تهیه و از مجلس گذراند (۱۳ ژوئن ۱۹۱۱) که به او اجازه می‌داد تمام درآمد امپراتوری را در یک جا متمرکز کند. به نظر می‌آمد این قانون منافع ویژه بعضی از قدرت‌های اروپایی را به مخاطره می‌انداخت: وزیر روسیه اعلام کرد که کارمندان گمرکات ایرانی نباید زیر

1. De la Martinière.

۲. آدمیت، ایدئولوژی ...، پیشین، ص ۲۵۰-۲۴۹؛ همچنین آدمیت معتقد است، میانجیگری دو جانبه دلیل دیگری هم داشت و آن برمی‌گردد به عملکرد سفارت آلمان در ارتباط با کشمکش دربار و مجلس. آن سفارت می‌خواست این کشمکش را بین‌المللی کند اما روسیه و انگلیس با این سیاست مخالف بودند، یک راه‌حل بین‌المللی می‌توانست اعتبار آلمان در ایران را بالا برد و همزمان ضربه‌ای به موقعیت آن دو قدرت که خود را متولی ایران می‌دانستند بزند. فرانسه نیز نسبت به فعالیت آلمان حساس بود.

3. Demorgny.

4. Perny.

5. Shuster.

کنترل و نظارت خزانهدار کل شوستر درآیند.^۱ سپس سفارت بلژیک اعتراض‌نامه‌ای همانند فرستاد، وزیر روسیه تا آنجا پیش رفت که تهدید کرد نظامیان روسی گمرکات شمال را اشغال خواهند کرد. سفارتخانه‌های غربی به‌ویژه آلمان، ایتالیا و فرانسه با وزیر روسیه هم‌صدایی کرده و اعتراض‌نامه‌هایی به وزیر خارجه ایران ارسال نمودند.^۲

همبستگی کشورهای اروپایی علیه اصلاحاتی که دولت ایران اقدام به انجام آنها کرده بود، نویسنده بولتن اتحاد ایران و فرانسه^۳ را بدون شک متأثر کرده بود که در بولتن سیاسی‌اش (اوت ۱۹۱۱) نوشت: "می‌بینیم تا چه اندازه ناپخردی سیاست اروپایی کار دولت ایران را پیچیده می‌کند؛ اگر دولت یک بی‌تحکی مبنی بر احتیاط انجام دهد به بی‌حرکتی متهم می‌شود، اگر بخواهد گامی به جلو بردارد چوب لای چرخش می‌گذارند. خلاصه به نظر می‌آید که از آن دولت می‌خواهند همه کار انجام دهد بدون اینکه بگذارند کاری انجام دهد."^۴

کوتاه سخن، بعد از یک سری حوادث دیپلماتیک و گسیل نیروی نظامی روس به ایران، مسئله با یک اولتیماتوم دیگر (۲۹ نوامبر ۱۹۱۱) شامل نکات زیر به پایان رسید: مرگان شوستر مشاور مالی و خزانهدار کل و همکارش آقای لوکوف^۵ به آذربایجان فرستاده شوند؛ ایران متعهد شود که از این پس افراد خارجی را بدون توافق با روسیه و انگلستان^۶ به خدمت نگیرد و این امر معطوف به ماقبل نیز می‌باشد، به عبارت دیگر بر کارمندانی که شوستر آنها را به استخدام دولت ایران درآورده بود نیز اعمال می‌شد؛ پرداخت غرامت به دولت روسیه جهت هزینه ارسال نیروی نظامی روس به ایران ... ایرانی‌ها به نشانه اعتراض مصرف محصولات روسی را تحریم کردند و در تهران، تبریز و چند شهر بزرگ دیگر به

۱. مخالفت روس با خزانهداری شوستر از جمله این بود که: شجاع‌الدوله، شاهزاده قاجار که به روس‌ها نزدیک شده بود با رژیم مشروطه به مخالفت می‌پرداخت. بعد از این که چندین بار تلاش نموده دوباره استبداد را در ایران برقرار کند، دولت ایران به شوستر دستور داد که دارای شجاع‌الدوله و سالارالدوله را ضبط کند. دولت روس از اجرای این دستورالعمل جلوگیری می‌کرد و استدلال می‌آورد که دارایی‌های شجاع‌الدوله به بانک روس (بانک استقرار ایران) سپرده شده است. به هر حال دولت ایران به ضبط دارایی نامبرده اقدام نمود. دولت روسیه که از اقدام ایران خشمگین شده بود بهانه آورد که سربازان ایرانی دو سرباز روسی را مورد تعرض قرار داده‌اند، پس به دولت ایران اولتیماتوم داد تا از آن دولت عنبرخواهی کند: M.Afshar, op. cit., p 98-100

2. Ibid.

3. Bulletin d'Union Franco-persane.

4. Ibid.

5. Lekoff.

۶. انگلستان با موضع روسیه موافق بود و به دولت ایران توصیه می‌کرد به اولتیماتوم مذکور تن دردهد.

راهپیمایی پرداختند. مجلس هم به اتفاق آراء اولتیماتوم را نپذیرفت، اما در نهایت دولت با بغضی در گلو اولتیماتوم را پذیرفت ... (پایان دسامبر ۱۹۱۱)؛^۱ با این زخم‌های هنوز التیام‌نیافته بود که ایران عرصه نبرد قدرت‌های بزرگ در طول جنگ جهانی اول می‌گردد.



نتیجه‌گیری

پیش از اینکه به دوره مورد مطالعه (۱۹۴۰-۱۹۱۷) یا مبحث اصلی این کتاب بپردازیم، مناسب می‌دانیم نیم‌نگاهی به آنچه گذشت بیندازیم تا بینیم دستاورد مدرنیاسیون یا بهتر، تلاش برای مدرنیاسیون کشور^۲ تا پیش از جنگ جهانی اول چه بوده است؟ اگر مراد از دستاورد، پیشرفت‌هایی باشند که از نقطه‌نظر کمی قابل اندازه‌گیری باشند پاسخ به آن بسیار دشوار نخواهد بود: چند کیلومتر راه، چندین موسسه اداری، یک مجلس که به دلیل فشارهای قدرت‌های خارجی، به‌ویژه روس و انگلیس هرگز نتوانست به درستی انجام وظیفه کند و...؛ در حالی که اگر مراد از آن، رشد افکار، ژرفای تأثیر اندیشه‌های نو بر جامعه ایرانی، اندیشه‌هایی که از اروپا و به‌ویژه از فرانسه وارد ایران شده بودند مانند تمایل به تهیه و تدوین یک قانون اساسی، اصلاح دستگاه عدلیه، اصلاح خزانه‌داری، اندیشه آزادی و... پاسخ به آن دشوار و از حوصله این کتاب خارج است.

در مورد آنچه مربوط به دستاوردهای کمی می‌باشد مدرنیاسیون در مجموع موفقیتی دربرداشت و شکستی آشکار بود. آیا واقعاً جز این می‌توان گفت؟ چگونه می‌توان از شکست صحبت نکرد وقتی موفقیت‌های انکارناپذیر ژاپن در پیشرفت و ترقی، در مدرنیاسیون، دائم به ما یادآوری می‌کند که می‌شد بهتر عمل کرد؟ موفقیت نسبی مدرنیاسیون در امپراتوری عثمانی نیز تا اندازه‌ای شکست این فرآیند را در ایران برجسته می‌کند. آنچه به ما اجازه می‌دهد به مقایسه ایران و این دو کشور بپردازیم وجه اشتراک یا انگیزه اصلی مدرنیاسیون در این سه کشور، در تماس با غرب و مقاومت در برابر گسترش نفوذ غرب به‌ویژه در قرن نوزدهم است. مقاومت در برابر جهان‌گشایی

۱. کسروی، احمد، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۰ شمسی، ص ۲۶۰-۲۲۳؛ زینوف، ایوان الکسیویچ، انقلاب مشروطیت ایران، اقبال، ۱۳۶۲ شمسی، ص ۱۵۷-۱۵۶.

۲. سخن خود را به مدرنیاسیون محدود می‌کنیم و به «غربی نمودن» و «غرب‌زدگی» که می‌توانند از آن جدانشدنی باشند؛ نمی‌پردازیم. از قید و شرط طرفداران و مخالفین مدرنیاسیون صحبت به میان نمی‌آوریم، مدرنیاسیون که گاهی هم با به کارگیری زور نتوانست موفقیت‌هایی در جامعه ایرانی به دست آورد.

کشورهای غربی نیاز به یک ارتش نیرومند داشت، ارتشی که بر فن و فناوری استوار باشد. ارتشی همچون ارتش کشورهای غربی، منظم، با انضباط، توانمند که بر علوم جدید بنا شده باشد. آیا غربی‌ها حاضر بودند فن و فناوری خود را به این سه کشور که به درجات مختلف متقاضی آن بودند و به درجات مختلف نیز توان ایستادگی در برابر کشورگشایی آنها را نداشتند، عرضه کنند؟ اگر فرض کنیم که نیاز به فن و فناوری و درخواست آن از جانب این سه کشور امری بدیهی و لازم تلقی می‌شد، مسئله موافقت غربی‌ها با این درخواست داستان دیگری بود. در واقع با قرارداد روابط قدرت‌های غیراروپایی (ایران، ژاپن، ترکیه) در دورنمای تاریخی با غرب، متوجه خواهیم شد که انتقال فن و فناوری به این کشورها با منافع غرب در تضاد می‌باشد؛ به عبارت بهتر، غرب هیچ نفعی نداشت که به قدرتی مانند امپراتوری عثمانی یاری کند تا به پا خیزد، همان امپراتوری که به مدت چند قرن اروپا را به وحشت انداخته بود. اینکه اروپا، در اینجا انگلستان و فرانسه موافق اصلاحات دستگاه دولتی در آن امپراتوری بودند، هیچ مغایرتی با آنچه گفته شد ندارد. در واقع غربی‌ها انگیزه‌های عینی‌تری در سر داشتند و آن همانا، قطعه‌قطعه کردن آن امپراتوری بود. در مورد ایران و روابطش با غرب باید گفت، نقش تاریخ کم اهمیت‌تر از آن بود که در روابط غرب و امپراتوری عثمانی ایفا می‌شد. اما ایران همچون امپراتوری عثمانی می‌بایست شدیداً کنترل می‌شد و هزینه‌ای می‌پرداخت: یک ایران ضعیف برای استراتژی روس‌ها و انگلیسی‌ها بسیار مناسب‌تر بود؛ روس‌ها برای ناخن‌ک‌زدن بیش از پیش به سرزمین‌های ایران در راستای حرکتشان به سوی آب‌های گرم و انگلیسی‌ها برای اینکه همه‌کاره آنجا باشند و جلوی پیشروی روس‌ها را که می‌توانست امنیت هند را به خطر بیندازد بگیرند. در مورد ژاپن نخست باید گفت که عامل تاریخی هیچ نقشی بازی نمی‌کرد و تعیین‌کننده روابط غریبا با این کشور فقط منافع اقتصادی بود؛ و حتی می‌توان گفت که این منافع برای غرب از اهمیت کمتری نسبت به منافی که در روابطشان با ایران و ترکیه در پی آن بودند برخوردار بود.

بعضی بر روانشناسی، خصوصیات اخلاقی، شخصیت و قدرت هوش و اراده اشخاصی که تاریخ مأموریت‌های خطیری (در اینجا مدرنیزاسیون) را به آنها محول می‌کند تأکید دارند؛ فریدون آدمیت (ر.ک. به اندیشه ترقی...) بر این نظر می‌باشد که فرآیند مدرنیزاسیون «کار آهن و خون است». بدون تردید رجل‌های سیاسی می‌توانند در

بعضی از گذرگاه‌های تاریخی نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت ملت‌ها بازی کنند. با این وجود اگر بخواهیم این موفقیت و یا آن شکست را تنها با عواملی که در بالا آورده شد توضیح دهیم، تقلیل‌دهنده خواهد بود. به عنوان مثال در ژاپن «اعتقاد به وحدانیت ترقی چنان گسترده بود» که بتوان موفقیت این کشور را به دلیل دیگری غیر از «غربی کردن» ارادی که تصمیم آن در آغاز دوره میجی^۱ (۱۸۶۸-۱۹۱۲) از سوی رهبران‌ش گرفته شده بود نسبت داد. در واقع این اعتقاد دلیل اصلی موفقیت ژاپن بود.^۲

در مورد امپراتوری عثمانی هم می‌دانیم که آن امپراتوری که در حال فروپاشی بود (سال‌های ۱۸۷۰^۳)، و ایران نیز به جز چند جرقه در معطاری، مینیاتور و فلسفه در قرن‌های ۱۶، ۱۷ و ۱۸^۴ به نظر می‌آید در خواب عمیقی به سر می‌برد و امیال تجددگرایانه ملکم‌خان (۱۸۶۱-۱۸۵۱) و میرزا حسین‌خان (۱۸۸۰-۱۸۷۰) به دستاورد ملموسی ختم نگردیدند. کوتاه اینکه شاید بتوان گفت تجددسازی (مدرنیزاسیون) در ژاپن با تماس غرب تحریک شده بود و بیشتر یک پدیده درونی بود و هم ژاپن از رهبرانی برخوردار بود که بتوانند این کار «آهن و خون» را مدیریت کنند و هم اینکه در آن کشور «اعتقاد به وحدانیت ترقی اینقدر گسترده بود» که زمینه انجام این پروژه را برای رهبران‌ش مساعد کند. این در حالی است که همین پدیده در ترکیه و ایران نه در جامعه و نه در نزد رهبران‌شان با استقبال زیاد رو به رو نبوده است.

بعد از جنگ، ایران روند مدرنیزاسیون را دنبال می‌کند. این کشور باید، از سوی دیگر، و همزمان با مداخلات قدرت‌های خارجی در مسائل داخلی ایران به ویژه انگلیس به نبرد پردازد و همانند پیش از جنگ، سیاست نزدیکی با دیگر قدرت‌های اروپایی همچون فرانسه و آلمان را دنبال کند. البته باید تصریح کرد که پس از عهدنامه گلستان و ترکمن‌چای، تجربیات دو رویداد مهم جنبش تنباکو و جنبش مشروطه‌خواهی موقعیت ایران را در جغرافیای سیاسی منطقه تا اندازه‌ای دگرگون کرده است و...

1. Meiji.

2. M. VIE, *Le Japon contemporain*, 3^e ed., Paris, P.U.F., 1982, (Que sais-je ?, n° 1459), p.5.

3. D. Kitsikis, *L'Empire Ottoman*, Paris, P.U.F., 1985, 128p. (Que saia-je ?, n° 2222)

4. H. Corbin: *Histoire de la philosophie islamique*, Paris, Gallimard, 1986, 548 p.; Et R. M. Savory, *L'Empire du lion et du soleil: l'épanouissement de la civilisation iranienne*, pp. 279-306, in *L'Islam: D'hier a aujourd'hui*, sous la direction de B. Lewis, Paris, Payot et Rivages, 1994, 432 p., (Petite bibliothèque payot, n° 207).

جغرافیای سیاسی جهان در فاصله بین دو جنگ

با وجودی که کشورهای آمریکای لاتین دارای برچسب کاملاً آزاد می‌باشد. سلطه اقتصادی آمریکا تقریباً انحصاری است. همچنین کشورهای آفریقایی و آسیایی به ظاهر مستقل و دارای خودمختاری سیاسی، در واقع به درجات مختلف نیمه مستعمره می‌باشند. اتحاد کشور آفریقای جنوبی که در ۱۹۱۰ استقلال یافته بود، تحت حمایتی جنوب غربی آفریقا (نامیبی) را بعد از جنگ اول به دست می‌آورد.



- ایالات متحده آمریکا و متصرفات او
- بریتانیا و متصرفات او
- فرانسه و امپراتوری او
- دیگر کشورهای اروپایی و مستعمرات آنها
- ژاپن و امپراتوری او
- شوروی و مغولستان

Source: CHALIAND (Gérard), RAGEAU (Jean-Pierre), Atlas stratégique: Géopolitique des nouveaux rapports de forces dans le monde: après-guerre froide, nouv, ed., Complexe, 1994-200 p. _

Remarque: cette carte est légèrement différente de celle d'origine, elle a été modifié par nos soins.

بخش دوم

فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه

باید پذیرفت که حتی اگر به وضوح، گذشته دور شرایط بین‌المللی، دگرگونی اقتصاد جهان در فاصله دو جنگ و تحولات داخلی ایران به عنوان و درجات مختلف روابط ایران و فرانسه را مشروط کردند، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که رویدادهای به ظاهر کم‌اهمیت توانسته باشند این روابط را متأثر کنند و گاهی چون کلیدی در گشایش درهای بسته و درک پدیده‌های تاریخی ایفای نقش کنند. از میان رویدادهایی که بر روابط ایران و فرانسه تأثیرگذار بودند به چهار مورد آنها خواهیم پرداخت: «رویداد ارومیه»، تغییر سلسله پادشاهی در ایران، مشاجره بر سر راه آهن جلفا- تبریز، و در آستانه جنگ دوم جهانی، کارزار روزنامه‌های فرانسوی علیه ایران و پادشاهش- پهلوی اول.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل یکم

رویداد ارومیه

۱. تاریخ‌نگاری «رویداد ارومیه»

آنچه ما «رویداد ارومیه» می‌نامیم مناقشه‌ای بوده است که در طول جنگ جهانی اول بین مسلمانان و مسیحیان (آسوری، جلو، ارمنی و ...) در ارومیه و اطراف آن به وقوع پیوسته است. مسبب اصلی این مناقشه و درگیری‌ها، متفقین و ترک‌های عثمانی و میسیونرهای فرانسوی و آمریکایی بوده‌اند. نه فرانسویان و نه ایرانیان به احتمال زیاد از این رویداد شناختی ندارند و تاریخ‌نویسان نیز نباید شناخت چندانی از این رویداد داشته باشند. به نظر می‌آید اما وضعیت بین‌المللی ایران، تنش و سپس گرمی روابط ایران و فرانسه در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۸۰/۱۳۶۹-۱۳۵۹ مورخین به‌ویژه غربی را به مطالعه ایران، تاریخ، فرهنگ، زبان، دین، جغرافیای سیاسی و روابط بین‌المللی‌اش و ... کنجکاو و راغب‌تر کرده باشد. رویداد ارومیه نیز یکی از موضوعاتی است که مورد توجه تاریخ‌نگاران غربی قرار گرفته است. در نتیجه تمام آثاری که تا به حال روی مسئله ارومیه انجام شده به‌جز اثر احمد کسروی، همگی کم و بیش تازه هستند و حول و حوش سال‌های ۱۹۹۰ به چاپ رسیده‌اند.

با احمد کسروی شروع کنیم، تاریخ‌نگار برجسته دوران خود و همچنین یکی از کسانی که در منطقه‌ای که این رویداد در حال انجام بوده است می‌زیسته و خود گوشه‌هایی از این رویداد را به چشم خود دیده است و شهادت تعداد از بازیگران اصلی و ساکنین منطقه را نیز گردآوری کرده است. در کتابی تحت عنوان تاریخ هجده ساله آذربایجان (رک به کتابشناسی این کتاب) که در سال ۱۳۴۰ به چاپ رسیده است، کسروی اهم این رویداد را به رشته تحریر در آورده است. اما به منابع رسمی دسترسی نداشت و یا از آنها استفاده نکرد، با این حال اثر او از مهم‌ترین آثار مکتوب تا به امروز

است. از میان نوشته‌های اخیر نخست باید از اثر خوب دانیال متی^۱ نام برد و سپس از مقاله‌ای به انگلیسی از میشل زیرینسکی^۲ یاد کرد. نویسنده این مقاله بیشتر از منابع آنگلو ساکسون استفاده کرده است که این خود به غنای تاریخ‌نگاری «رویداد ارومیه» کمک می‌کند. برای اینکه اشاره‌ای هم به او بر موروا^۳ کرده باشیم به این بسنده کنیم که کار او بیشتر در مورد آشوری‌ها و کلدانی‌های امروز است؛ و سرانجام آمبولانس فرانسوی ارومیه (۱۹۱۷-۱۹۱۸) یا تلاطم جنگ بزرگ در ایران^۴ و جنگ جهانی اول جهانی در غرب دریاچه ارومیه^۵ که هر دو از یک نویسنده‌اند؛ و بالاخره یک مقاله یک صفحه‌ای که در کتابی به نام ایران در قرن بیستم^۶ که نتیجه یک کار گروهی کارشناسان فرانسوی مسائل ایران می‌باشد، گنجانده شده است می‌توان نام برد.

در آمبولانس فرانسوی ارومیه (۱۹۱۷-۱۹۱۸) ...، نویسنده مقاله با پرسش زیر آغاز می‌کند (ص ۴۵): «بین سال‌های ۱۷۱۹-۱۹۰۷ در ارومیه چه پیش آمد تا این منطقه صحنه زد و خورد بین ایرانیان مسلمان و مسیحی شد؟» برای چه در یک دهه این چرخش خشن صورت گرفت؟ برای چه نام ارومیه در سال ۱۹۱۸ مترادف با وحشیگری، حیوانیت، قتل عام و نفرت می‌باشد، چرا؟ این پرسش‌ها و احتمالاً پرسش‌های دیگر در عرف کار تاریخ‌نگاری است و باید تاریخ‌نگار را به حقیقت رویداد نزدیک کند اما دارای یک مشکل اساسی است که در بطن رویه‌ای قرار دارد که نویسنده برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های مطرح‌شده برگزیده است. با برگزیدن چنین رویه‌ای او در واقع نمی‌خواهد یا نمی‌تواند به این پرسش‌ها پاسخ گوید، چرا که به نظر می‌آید که تاریخ‌نگاری به ذم ایشان عبارت است از جمع‌آوری «واقعیات» که کافی است آنها را

1. D. Methy, L'action des grandes puissances dans la région d'Ourmia et les Assyro-Chaldéen 1917-1918, éd. Paris: studia kurdika, n° 1-5, pp. 77-100, 1988.

2. M. Zirinsky, American presbyterian missionaries at Urmia During Great war, in: la Perse et la Grande Guerre / O. Bast-éd. Téhéran: IFRI, p. 353-372 (bibliothèque iranienne, 52), 2001.

3. H. Mauroy, Les Assyro-Chaldéens d'aujourd'hui, éd. Paris: publication du département de Géographie de l'université Paris-sorbonne, n° 6, 1978, 93p,

4. F. Hellot-Bellier, L'ambulance française d'Ourmia (1917-1918) ou le ressac de la Grande Guerre en Perse, Studia-Iranica, vol. 25,1 pp.45-82, 1 carte, 50 notes bibliogr., 1996.

5. F. Hellot-Bellier, La première guerre mondiale à l'ouest du lac d'Urmie, in: la Perse et la Grande Guerre. O. Bast-éd. Téhéran: IFRI, pp. 329-352 (bibliothèque iranienne, 52), 2001.

6. J.-P. Digard, B. Hourcade, Y. Richard, L'Iran au Xxe siècle, Paris, Fayard, 1996, p. 52-53.

کنار هم قرار داده تا گذشته آن چنان که بوده است بازسازی شود. بدون نیاز به تحلیل و بدون نیاز به پاسخگویی به چراها! با این روش البته دخالت تاریخ‌نگار در بازسازی گذشته به حداقل می‌رسد و در نتیجه بی‌طرفی و عینیت او ضمانت می‌شود. مورخ مورد نظر جز این نمی‌گوید وقتی می‌نویسد: «... اینجا صحبت از توضیح و قضاوت نیست، بلکه فقط سعی در شرح‌دادن است»^۱، به عبارت دیگر این نوع تاریخ‌نگاری پیش‌فرضی دارد مبنی بر اینکه «واقعیات» خود سخن می‌گویند. اما متأسفانه چنین پیش‌فرضی به ندرت درست از آب درمی‌آید. حتی اگر انتخاب چنین رویه‌ای ناشی از نگرانی تاریخ‌نگار برای عینیت باشد، باز این نگرانی قابل ستایش باشد که هست، این نوع تاریخ‌نگاری ما را به سر مقصد منظور که همانا درک و شناخت گذشته است نمی‌رساند. همان نویسنده در دومین مقاله‌اش به نام جنگ جهانی اول در غرب دریچه / ارومیه همچون مقاله نخست به دور پرسش‌ها می‌گردد ولی به بطن آنها وارد نمی‌شود، با این وجود او مانند شعبده‌بازان موفق می‌شود «ترک‌های بدجنس عثمانی» را مسبب اصلی پیوستن آسوری‌ها و کلدانی‌ها به متفقین معرفی کند، به عبارت دیگر آنها را مقصران تراژدی ارومیه القا کند!

در مقابل این مقالات، کتاب ایران در قرن بیستم قرار دارد. آنچه در این کتاب مربوط به ارومیه است تماماً می‌آوریم: «فرانسه تصمیم گرفته بود یک بیمارستان صحرایی که آن را آمبولانس می‌نامید برای کمک به ارتش تزار و در دورنمای جنگ علیه عثمانی‌ها به قفقاز بفرستد. این کاروان انسان‌دوستانه بسیار مجهز از نظر نیروی انسانی و سازوبرگ (شامل یک بخش جراحی، یک دستگاه رادیوگرافی، یک کابینه دندانپزشکی و ...) در نهایت به ارومیه فرستاده شد. این شهر کوچک کردستان با جمعیت فراوان مسیحی، از عقب‌نشینی نیروهای اشغالگر روسیه مقابل حمله‌ای از جانب ترکیه به سختی وحشت داشت. آمبولانس در ابتدا با استقبال خوب مسلمانان و کلدانی‌ها روبرو شد، اما خیلی زود خود را درگیر مناقشات قومی یافت که با آمدن مسیحیان جلو [از منطقه] همکاری ترک، خشم ناسیونالیست‌های تبریز به اوج خود رسید. ناسیونالیست‌ها یکی از سران کرد ایل شکاکی به نام اسماعیل آقا سیم قو را واداشتند تا مردان زیر فرمانش را علیه مسیحیان بشوراند. سراسقف^۲ آنها مار شیمون^۱ را ترور کند و یک جنگ داخلی واقعی

1. F. Hellot-Bellier, La première guerre ..., op.

2. Patriarche.

به راه اندازد. آمبولانس که همچون یک واحد آموزشی به تعلیم واحدهای نظامی مسیحی اقدام کرده بود برای اینکه مسیحیان بتوانند بعد از عقب‌نشینی متفقین از منطقه، دفاع خود را به عهده بگیرند، موفق شد با خفت و خواری زیاد از قتل‌عام‌رهایی یابد. آنچه مربوط به مردم مسیحی رها شده به حال خود می‌باشد، علی‌رغم قول‌های مکرر انگلیسی‌ها نجات خود را مدیون حرکت آنی و مرگبار به سوی همدان و بغداد بودند. با این وجود فقط نیمی از جمعیت هفتاد و پنج هزار نفری آنان زنده به مقصد رسیدند. برای کسانی که از ارومیه خارج نشده بودند قتل‌عام تا ژوئن ۱۹۱۹ ادامه یافت. با وجود چندین بازگشت از تبعید در سال‌های ۱۹۲۰، این جامعه مسیحی با قدمتی بیش از هزار سال ضربه روحی متحمل شده بود که با نسل‌کشی ارمنه‌امپراتوری عثمانی و با در نظر گرفتن تمام تناسب‌ها، برابری می‌کرد. برای فرانسه این یعنی شکست سیاست محافظت از اقلیت‌های مسیحی بود»^۲.

واقعاً نفس‌گیر است! یکی از چیزهایی که به دانشجویان سال اول تاریخ می‌آموزند این است که تاریخ‌نگاری بدون سند امکان‌پذیر نیست. اما به نظر می‌آید نویسندگان کتاب به جای اینکه به خود زحمت بدهند و سری به بایگانی‌های وزارت خارجه، نیروی زمینی ارتش و کاتولیک‌های فرانسه (نگاه کنید به کتابشناسی) بزنند، از قوه مخیله خود استفاده کرده و آنچه را دل‌های تنگشان خواسته است نوشته‌اند. چه تفاوت خارق‌العاده‌ای بین این سبک از تاریخ‌نگاری که با سند و مدرک بیگانه است و آن سبک از تاریخ‌نگاری (که پیشتر به آن اشاره شد) همان که قداست اسناد و مدارک تاریخ‌نگار را مانع می‌شود تا با پرسش‌های مکررش آن‌ها را به سخن درآورد و به راز و شاید رازهای نهفته‌شان پی ببرد، رازی که شاید به او کمک کند به حقیقت این واقعیات انبوه نزدیک شود!

برای اینکه ناموجهی متنی را که عیناً آوردیم بیشتر آشکار شود، آن را به شش بخش تقسیم می‌کنیم و توضیحاتی هم ارائه خواهیم کرد. اما به هر حال کمی دورتر خواننده خود با آنچه در ارومیه گذشته است - «رویداد ارومیه» - آشنا خواهد شد.

بخش ۱. «بیمارستان صحرایی که به ارومیه فرستاده شده خود را درگیر مناقشات

1. Mar Shimon.

2. J.-P. Digard, B. Hourcade, Y. Richard, L'Iran au Xxe siècle ..., op. cit., p. 52-53.

فرقه‌ای یافت...» در این بخش برای آشفته‌نمودن ذهن خواننده از ترفند زبان‌شناختی استفاده شده است تا نویسندگان آن کتاب بتوانند حقیقت را پنهان نگه‌دارند؛ آنها شکلی از فعل- فعل مجهول- را برگزیده‌اند که در آن فاعل یا مضاف معلوم نیست! و خواننده تیزبین باید از خود پرسد چگونه این واحد نظامی درگیر مناقشات شد، تصادفی؟ برخلاف میل خود؟ اما اگر آنها می‌خواستند آنچه اتفاق افتاده است بازگو کنند باید می‌نوشتند بیمارستان صحرایی فرانسه که یک واحد نظامی تا دندان مسلح نیز بود، پس از دریافت فرمانی از مقامات ارشد خود، برای تشکیل واحدهای نظامی از آسوریان، آرامنه و ... وارد منطقه ارومیه شده بود؛ و این با توجه به جو حاکم بر منطقه در سال‌های جنگ اول جهانی نوعی آتش‌افروزی بود و عامل اصلی و یا حداقل یکی از عوامل اصلی درگیری‌های ارومیه بود.

بخش ۲. «... ترور مار شیمون باعث و بانی جنگ داخلی واقعی گردید». اینجا باید گفت که ترور مار شیمون فقط بخشی از مناقشه قومی منطقه ارومیه بود و به هیچ‌وجه دلیل آغاز آن نبود و باعث جنگ داخلی هم نشد، بلکه باعث قتل‌عام مسلمانان گردید که واحدهای نظامی آسوری به راه انداخته بود؛ و حتی می‌توان گفت که جنگ داخلی وجود نداشت؛ چرا که آسوریان که به متفقین پیوسته بودند نخست از سوی روس‌ها در ژانویه ۱۹۱۵ و سپس از سوی متفقین بین دسامبر ۱۹۱۷ و ژانویه ۱۹۱۸ مسلح شده بودند و با قدرت منطقه را زیر سیطره خود داشتند و اراده خود را هر طور که می‌خواستند به مسلمانان تحمیل می‌کردند.

بخش ۳. «... این شهر کوچک کردستان [ارومیه] با جمعیت فراوان مسیحی، از عقب‌نشینی نیروهای اشغالگر روسیه در برابر حمله‌ای از جانب ترک‌ها به سختی وحشت داشتند...» در اینجا نویسندگان / ایران در قرن بیستم می‌خواهند بگویند که پیوستن مسیحیان (آسوری، ارمنی و ...) به متفقین و واحدهای نظامی که متفقین ایجاد کرده بودند به دلیل نگرانی آنها از حمله احتمالی ارتش امپراتوری عثمانی بوده است که خواهیم دید این نیز دروغ است. از سوی دیگر می‌خواهند به مخاطب القا کنند که در برابر یک جنگ مذهبی بین ترک‌های مسلمان و آرامنه مسیحی در امپراتوری عثمانی و در امتداد آن بین ترک‌های عثمانی مسلمان و

کلدانی‌های مسیحی در ایران قرار داریم. این حرف هم از بیخ و بن اشتباه است، به این دلیل که یکی از خصوصیات بارزی که برای امپراتوری عثمانی قائلند همانا تسامح بوده است. اقوام و ادیان تشکیل‌دهنده این امپراتوری (ترک، یونانی، مسیحی، مسلمان، یهودی و ...) قرن‌ها به‌طور مسالمت‌آمیز کنار هم می‌زیستند، از جنگ مذهبی سخن گفتن برای توضیح قتل‌عام- و یا شاید نسل‌کشی- ارامنه از سوی ترک‌ها در امپراتوری عثمانی یک سخن بیهوده است، حتی پژوهشگران ارمنی، آن‌ها را «ترمیناسیان»^۱ و «کلود موتافیان»^۲ بیشتر از «ناسیونالیسم سرزمینی» صحبت می‌کنند.^۳

بخش ۴. «... فقط نیمی از جمعیت هفتاد و پنج هزار نفری آنان [مسیحیان ارومیه] زنده به مقصد رسیدند و برای آنها که از ارومیه بیرون نرفته بودند قتل‌عام تا ژوئن ۱۹۱۹ ادامه یافت.» در مورد جمعیت مسیحیان باید گفت که ارقام متفاوتی وجود دارد، اما اغلب آنها حول پنجاه هزار نفر می‌گردد؛ و در مورد تلفات آنها هنگام عقب‌نشینی ما نمی‌دانیم رقم «نیمی از هفتاد و پنج هزار» نفر را از کجا آورده‌اند! دوکرو، وابسته نظامی فرانسه در ایران از ده هزار نفر سخن می‌گوید و می‌نویسد: «... بیش از ده هزار نفر هنگام عقب‌نشینی تلف شدند یا به زندانی مسلمانان درآمدند.»^۴ در ضمن اصل اخلاقی تاریخ‌نگاری ایجاب می‌کند که در اینجا نویسندگان محترم آن کتاب تعداد تلفات مسلمانان را نیز ذکر کنند که حداقل چند برابر تعداد تلفات مسیحیان بوده است با این تفاوت که بیشتر مسلمانان را افراد مسلح کلدانی و ارمنی، جلو و ... به قتل رسانده بودند در حالی که تلفات آسوریان و ارامنه، عمدتاً در حال فرار و شتاب و سرمای سرد زمستان روی داده بود. در مورد «... قتل‌عام تا ژوئن ۱۹۱۹ ادامه یافت» که بیشتر شبیه به تیترهای مجله پاری ماچ که از نوع مجلات هوچی‌گر، قشری، حاشیه‌پرداز و ...

1. Anahide Ter-Minassian.

2. Claude Mutafian.

3. Le Monde, daté le mardi 26 avril 1994.

4. S.H.A.T. Iran, 7N, côte 3268, rapport N° 33, – annexes IX et X – du 4 mars (date à la quelle le rapport a été reçu a Paris) 1922, signé l'attaché militaire. M. Ducrocq; ۷۶۴-۷۶۵ ص ... پیشین، کسروی تاریخ هجده ساله ...

5. S.H.A.T., Iran, 7N, côte 3268, rapport N° 33, annexe IX.

است، در واقع منظور تلفات ۲۰۰ تا ۲۷۰ نفر^۱ می‌باشد که اگر در چارچوب یک مناقشه چهار ساله قرار داده شود کم اهمیت می‌نماید، به‌ویژه که در این مدت چهار ساله واحدهای نظامی مسیحی سه قتل عام را به راه انداخته بودند که منابع مختلف تأیید کرده است؛ و این بدون در نظر گرفتن قتل و غارتی که هر روزه بر مسلمانان اعمال می‌شده است.

بخش ۵. «... جامعه مسیحی [در ارومیه] با قدمتی بیش از هزار سال ضربه روحی متحمل شده بود که با نسل‌کشی ارامنه امپراتوری عثمانی و با در نظر گرفتن تمام تناسب‌ها، برابری می‌کرد...» همچون داستان‌های هزار و یک شب نویسندگان ما هر چه خواسته‌اند گفته‌اند، بدون هیچ مستنداتی! آنها بدون شک می‌دانند که تعریف مفاهیم و به کارگیری آنها در علوم انسانی نقش کلیدی دارند و با کمی بی‌احتیاطی در کاربرد آنها راه به بیراه خواهد رفت. به کارگیری نادرست آن به ابله‌ی می‌ماند که سنگی در چاه می‌اندازد تا ده عاقل نتوانند آن را از چاه بیرون آورند. دروغ و تهمت و افترا را در یک کلمه می‌گویند، آن وقت دیگران باید با ماه‌ها تحقیق نشان دهند که آنها دروغ هستند و هیچ ربطی با تحقیق و تاریخ‌نگاری ندارند. نویسندگان آن سطور باید پاسخ دهند وقتی از «نسل‌کشی» صحبت می‌کنند چه تعریفی برای آن قائلند؟ قصد و اراده و یا عمل نابودی قوم یا ملتی؟ برای آنچه هستند؟ یا برای آنچه انجام داده‌اند؟ شمار تلفات برای به کارگیری این مفهوم تعیین‌کننده است؟ به عبارت دیگر وقتی در یک مناقشه بین گروه الف و گروه ب درصد تلفات در گروه الف نسبت به کل جمعیت گروه بیشتر از تلفات گروه ب نسبت به کل جمعیت گروه باشد می‌توان از نسل‌کشی صحبت کرد؟ در مناقشه ارومیه تعداد تلفات چقدر است؟ این تلفات ناشی از جنگ بزرگ در منطقه و یا نتایج غیرمستقیم آن مانند گرسنگی، بیماری و ... یا ناشی از درگیری قومی است؟ کشته‌شدگان از چه قومی و یا از چه ادیانی هستند؟ مسلمان؟ مسیحی؟ جلو یا آسوری؟ کرد؟ و یا آذری؟ ... کدام یک از طرف‌های درگیر قصد جان دیگری را داشته است؟ منابع و مدارک کدامند؟

بخش ۶. «... برای فرانسه این یعنی شکست سیاست محافظت از اقلیت‌های

مسیحی بود.» این هم یکی از دروغ‌های کهنه است (نگاه کنید به نامه لویی چهاردهم در بخش یکم یعنی زمینه‌های تاریخی روابط ایران و فرانسه، و آنچه بعدتر خواهد آمد). اما شکست نظامیان فرانسوی منتسب به بیمارستان صحرایی و فرار آنها از ارومیه درست است.

افزون بر آنچه گذشت اغلب کارهای تحقیقی که روی «رویداد ارومیه» انجام شده است دارای کم و کاستی‌های فراوان می‌باشند که آنها را در زیر می‌آوریم:

۱. به اندازه کافی یا به هیچ‌وجه به نقش میسیونرها در «رویداد ارومیه» نمی‌پردازند و یا اگر هم این چنین است بیشتر بر روی اعمال انسان‌دوستانه آنها تأکید دارند و به اندازه کافی یا اصلاً به نقش «مذهبی-سرباز» آنها نمی‌پردازند.

۲. بیشتر آنها ترک‌های عثمانی «بدجنس» را به عنوان جلاد و منشأ اصلی پیوستن آسوری‌ها، جلوها و ارامنه به متفقین می‌دانند، با چنین برداشتی مسئولیت متفقین را به حداقل می‌رسانند و پیوستن آسوری‌ها و ارامنه را به متفقین توجیه می‌کنند.

۳. با یک حرکت پشت دست موضوع تلفات غیرمسیحیان را کنار می‌زنند. احمد کسروی از تلفات صد و سی هزار نفری مسلمان سخن می‌گوید. این ارقام—در پایان فصل به آن‌ها خواهیم پرداخت—باید آورده شوند، این برای یک کار تحقیقی تاریخی حداقل کاریست که باید بدان پرداخت و سپس اگر لازم بود باید آنها را به نقد کشید. اما برعکس بر رنج و تلفات مسیحیان تأکید دارند: بعضی روی مهاجرت، و بعضی هم روی رنج و مصیبت زیاد آسوری‌ها تأکید دارند و این در حالی است که تلفات آسوری‌ها، جلوها و ... پیرامون ده هزار نفر می‌چرخد.

در اینجا به این فصل پایان می‌دهیم و به آنچه در ارومیه گذشته است و نه به آنچه درباره آن نوشته‌اند، می‌پردازیم.

۲. ایران در جنگ جهانی اول و آغاز «رویداد ارومیه»

همانطور که گفته شد «رویداد ارومیه» مناقشه‌ای بوده است که در طول جنگ جهانی اول بین مسلمانان و مسیحیان (آسوری، جلو، ارمنی و ...) در ارومیه و اطراف آن به وقوع پیوسته است. طرف‌های دیگر درگیر در این مناقشه، متفقین و ترک‌های عثمانی و میسیونرهای فرانسوی و آمریکایی بوده‌اند. لازم می‌دانیم که در آغاز و از همین جا منظور

و تعریف خود از واژه‌ها و مفاهیمی که به‌طور گسترده از آنها استفاده خواهیم کرد به روشنی بیان کنیم. از واژه مسلمان، ما بخشی از جمعیت ارومیه را در نظر داریم که نه آسوری و ارمنی و نه جلوی^۱ (آسوری‌های امپراتوری عثمانی که در طول جنگ به ارومیه و اطراف آن کوچ کرده‌اند) می‌باشند، یعنی کسانی که به هیچ یک از دو طرف جنگ بزرگ نیوستند.

واژه مسیحیان را به آسوریان، جلوها و ارمنی‌ها اطلاق می‌کنیم، یعنی کسانی که در همان جنگ در کنار متفقین وارد جنگ شدند. پس با یک هدف کاربردی است که از واژگان مسلمان و مسیحی استفاده خواهیم کرد و به هیچ وجه قصد وارد کردن مذهب به معنی دین و آئین را به‌عنوان یک متغیر در درگیری‌های قومی نداریم. این دقت نسبی در به کارگیری مفاهیم اشاره و نقدی نیز هست به منابع غربی که عمدتاً از آنها استفاده کرده‌ایم. در این منابع، دیپلمات و میسیونرها ... از این واژه‌ها به آن معنی که در خدمت اهداف‌شان بوده است استفاده نموده‌اند. اغلب آنها سعی کرده‌اند نقش مذهب را در این درگیری‌ها برجسته کنند تا انگیزه‌های سیاسی‌شان در خفا بماند. مثلاً وقتی از مسیحیان سخن گفته‌اند هدف‌شان انگشت نهادن بر تفاوت آنها با مسلمانان بوده است، این در حالی است که وجه اشتراک آسوری‌ها با آذری‌ها و کردان بسیار برجسته‌تر است. در

۱. کسانی که تاریخ خوانده‌اند نام‌های آسوری و کلدانی برای ایشان آشنا خواهد بود. اینان از توده‌های سامی‌نژاد بودند که در نیمه غرب آسیا بنیاد پادشاهی نهاده و بخشی بزرگی از تاریخ باستان را با داستان‌های خود پر کرده‌اند. پیش از آنکه ایران (و یا مردم ایر) از میهن خود در سرزمین‌های یخبندان شمال بیرون آیند پیشرفت جهان در دست آنان بوده، ولی سپس جای خود را به ایران (مردم ایر) داده و خود روی به نابودی گذارده‌اند، کم‌کم جز دسته‌های کوچک و پراکنده‌ای در اینجا و آنجا باز نماند. که ما اینک در کشاکش‌های جنگ جهانگیر یک دسته از آنان را در نزدیکی‌های دو دریاچه شاهی و وان می‌یابیم که زبان و خط باستان خود (آسوری یا سریانی) نگه داشته‌اند و با آن‌ها می‌گویند و می‌نویسند، ولی کیش باستان خود بت‌پرستی را از دست داده و به هنگامی که دین مسیح به ایران رسیده مسیحی گردیده‌اند. اینان همگی نژاد آسوری می‌داشتند و نام آسوری به همگی آنان گفته می‌شده، ولی نمی‌دانم نام جلو از کجا پیدا شده که آسوریان عثمانی با این نام شناخته گردیده‌اند و نام آسوری به آسوریان خاک ایران گفته شده [...]. نویسندگان اروپایی شمار اینان را به دویست هزار تن نوشته‌اند که چهار یک در ایران و بازمانده در خاک عثمانی می‌نشسته‌اند. چون کیش نستوری می‌داشته‌اند به هیچ یک از کلیساهای کاتولیک و ارتودوکس پیروی نکرده و خود کلیسای جدا با زبان سریانی می‌داشته‌اند و «سراسقف» خود را با نام مار شیمون خوانده و بس بزرگ گرفته و در همه کارها پیروی از او می‌کردند. آسوریان ایران در پیرامون ارومی در دیهانه نشسته و از مردم مهر و نوازش می‌یافته‌اند و زندگانی خوش و آسوده می‌داشته‌اند تا در زمان قاجاری که میسیونرهای آمریکایی و روس و فرانسه به ایران آمده‌اند و هر سه از ایشان در ارومی دستگاهی برپا کرده‌اند. در سایه کوشش‌های ایشان کسانی از آسوریان از کیش نستوری برگشته و به کیش‌های پروتستان و یا کاتولیک گردیده‌اند، و این میسیونرها چنانکه شیوه ایشان بوده با آنان اندیشه‌های دیگری دمیده و به دشمنی با ایرانیان برانگیخته‌اند و روزنامه‌هایی با زبان سریانی در ارومی به نام چوخو و زاهر یراباهر پراکنده می‌شد.

اما جلوهای خاک عثمانی آنان در دیه‌های خود در جنوب دریاچه وان زیسته و در پیروی از کلیسای سریانی پایدار مانده، رشته همه کارهای ایشان در دست مار شیمون بوده و خود مردم کوهستانی و دژ آگاهی بوده‌اند. مار شیمون که همیشه از یک خاندانی برگزیده می‌شد در دیه قوجانس می‌نشسته؛ کسروی، تاریخ هجده ساله... پیشین، ص ۶۲۰-۶۱۹

درگیری‌های ارومیه دین به‌طور کلی هیچ جایی ندارد. به عبارت دیگر آن‌ها سعی داشته‌اند بیشتر روی تفاوت‌ها انگشت بگذارند تا اشتراک‌ها: به‌عنوان مثال، میسیونرها، به‌عنوان پیش‌قراولان استعمار زمینه را برای سیاست "تفرقه بیانداز و حکومت کن" آماده می‌کردند و در این راستا، معمولاً اقلیت‌ها هدف مناسبی محسوب می‌شدند. مثلاً اگر تصور می‌کردند که اقلیت هدف مورد بی‌عدالتی قرار گرفته است این‌طور وانمود می‌کردند که این بی‌عدالتی به دلیل اعتقادات دینی آن اقلیت بوده است. اگر چه چنین حکمی می‌توانست گاهی هم درست باشد. پس فریاد و اوپلا سر می‌دادند و تحریکات آغاز می‌گردید.

حال به خود رویداد پردازیم. حوادث عمدتاً در ارومیه و پیرامون آن روی داده است. شهری که در شمال غربی ایران قرار دارد، یعنی منطقه جغرافیایی که هم در مجاورت روسیه و هم در مجاورت امپراتوری عثمانی قرار دارد. یعنی منطقه‌ای که از آغاز قرن و به‌ویژه از سال ۱۹۰۶ یعنی سال پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی، احساسات ناسیونالیستی در جوش و خروش بوده است. در واقع آذری‌ها که خیلی فعالانه در جنبش مشروطه‌خواهی شرکت کرده بودند، خود را ضامن پاسداری از دستاوردهای جنبش مشروطه چون قانون اساسی، اقتدار ملی و ... هر آنچه به نظر می‌آمد زیر سؤال رفته‌اند، می‌دانستند. در این راستاست که وقتی دربار با کودتای ژوئن ۱۹۰۸ کمر به پایان دادن حیات پارلمان بسته بود، آذری‌ها دولت مرکزی را به چالش کشیدند و خواستار بازگشایی مجلس شدند.^۱ در پاسخ، دولت مرکزی نیروهای نظامی را وارد میدان نمود، آنها مقاومت جانانه‌ای را سازماندهی کردند که یازده ماه به طول انجامید. یازده ماهی که نبردهای سخت کوچه به کوچه آذری‌ها و ارتش کودتا را رو در رو قرار داد. وقتی که واحدهای نظامی روسیه به بهانه حفاظت از شهروندان خارجی، در جلفا مرز ایران و روسیه متمرکز شده و خود را آماده ورود به شهر تبریز می‌کردند، شهری که پیشتر به محاصره نیروهای دولتی درآمده بود، مقاومت برای اینکه بهانه را از دست روس‌ها بگیرد و مانع ورودی آنها به شهر شود به محمد علی‌شاه پیشنهاد آشتی داد، اما در این گیرودار

۱. هنگامی که شاه دستور بازگشایی مجلس را صادر کرد، کارت‌های خوبی در دست نداشت، او در شرایط سختی بود. مبارزان ولایات گیلان و اصفهان آماده حرکت به سوی شهر تهران می‌شدند. کاری که در نهایت به اتفاق مبارزان در ژوئیه ۱۹۰۹ انجام شد و شاه به سفارت روس پناهنده گردید.

واحد‌هایی از ارتش روسیه وارد سرزمین ایران شدند. برای مقابله با واحد‌های نظامی روس، آذری‌ها یک بار دیگر در خط مقدم قرار گرفتند. روس‌ها برای اینکه دولت ایران را زیر فشار قرار دهند تا آن را مجبور به ترخیص مشاور مالی آمریکایی- در خدمت دولت ایران- به نام شوستر کنند، دست به تحریکات نظامی زدند. آذری‌ها مقاومت را سازماندهی نمودند، اما این مقاومت با وجود نبرد سهمگینی که به روس‌ها تحمیل کرد دوام چندانی نیاورد و با تبعید دسته‌ای از مبارزان آذری که تعدادی از آنها نیز راه ترکیه را پیش گرفتند، پایان یافت؛ و نیروهای روسی حاضر در منطقه که از آوریل ۱۹۰۹ هنگام محاصره شهر در آنجا مستقر شده و در سال ۱۹۱۱ تقویت گردیده بودند تا آغاز جنگ جهانی اول همانجا ماندند. انگلیسی‌ها نیز در چارچوب سیاست موازنه خود با روس‌ها چند واحد نظامی ارتش انگلستان را به جنوب ایران، منطقه نفوذ خود، ارسال کردند.

در آستانه جنگ، انزجار مردم از مداخلات نظامی کشورهای خارجی در بالاترین حد خود قرار داشت و در این فضای کاملاً نامساعد به ضرر متفقین بود که ایران عرصه نبرد جنگاوران جنگ بزرگ گردید. اما ذهنیت مردم ایران درباره آلمان کاملاً متفاوت بود.

آلمان که یکی از اجزای اصلی «قدرت‌های مرکزی» بود با تأکیدهای مکرر به «حفظ شرایط موجود و تمامیت^۱ ارضی کشورهای مشرق زمین [...] به صورت کشوری بدون اهداف امپریالیستی ظاهر می‌شد، تعلق‌خاطر مردم این منطقه نسبت به خود را به دست می‌آورد، [...] در نتیجه وقتی که این کشور جرأت می‌کند به امپراتوری‌های بزرگ انگلیس، فرانسه و روس حمله کند، این امید در میان ملت‌های مسلمان زائیده خواهد شد که با کمک رایش از چنگال امپریالیست‌ها رهایی خواهند یافت»^۲.

علی‌رغم نظر مساعد ایرانی‌ها نسبت به آلمان، هنگامی که جنگ آغاز شد ایران اعلام بی‌طرفی کرد. اما برای اینکه این بی‌طرفی از قوه به فعل درآید، لازم بود که این کشور از یک دولت مرکزی توانا و یک ارتش ملی نیرومند که بتواند ارتش‌های روس و بریتانیا

1. Dashnaksutun.

2. A.Fleury, op. cit., p.26.

مستقر در شمال و جنوب ایران را بیرون کند و امنیت مرزها را به عهده بگیرد، برخوردار باشد. در این حالت، یعنی خروج نیروهای ارتش روس و انگلیس از ایران، قدرت‌های مرکزی نیز بهانه‌ای برای کشاندن جنگ به درون ایران پیدا نمی‌کردند. اما متأسفانه ایران از چنین امکاناتی برخوردار نبود. دورنمای دیگری که برای ایران متصور بود عبارت بود از پیوستن به یکی از طرف‌های در حال جنگ: متفقین یا قدرت‌های مرکزی. اما چنین انتخابی دارای خطراتی برای ایران بود. چرا که نفع در پیروزی با متفقین یا با قدرت‌های مرکزی برای قدرت ضعیفی مانند ایران چندان اطمینان‌بخش نبود. در صورتی که با شکست هر یک از طرف‌های در جنگ، همه چیز را می‌توانست از دست بدهد. در واقع بی‌طرفی ایران بر هیچ پایه‌ای استوار نبود و این کشور هیچ ابزاری برای اعمال آن نداشت. در چنین دورنمایی بود که امپراتوری عثمانی دامنه جنگ علیه روسیه را تا سرزمین ایران گستراند؛ و باز در چنین شرایطی بود که نمایندگان ناسیونالیست مجلس از اعضای حزب دموکرات- همان کسانی که اولتیماتوم روسیه را در نوامبر ۱۹۱۱ نپذیرفته بودند- در اکتبر- نوامبر ۱۹۱۵ «کمیته دفاع ملی» تشکیل می‌دهند و در کنار آلمان وارد جنگ می‌شوند. تصریح کنیم که تشکیل «کمیته دفاع ملی» و پیوستن آن به آلمان بعد از گسترش دامنه جنگ به کشور ایران صورت گرفت و اتحاد ناسیونالیست‌های ایران با آلمان یک رابطه خیلی دور و غیرمستقیم با «رویداد ارومیه» داشت.

امپراتوری عثمانی نیز، همانند آلمان که موفق شده بود در سیاست خاورمیانه‌ای خود امیدهایی را بین مردم منطقه زنده کند و توانسته بود هنگام جنگ، امپراتوری عثمانی را با خود متحد کند^۱ و کمک و پشتیبانی‌هایی در ایران و افغانستان به دست آورد، کوشید در استراتژی جنگ خود مردم منطقه را با خود همراه کند. برای این کار، پیش از حمله به مواضع روس در قفقاز و در آذربایجان ایران با «کمیته برای گرجستان مستقل» که مورد حمایت آلمانی‌ها بود تماس گرفت و از آنها خواست با تشکیل لژیون گرجی به ارتش عثمانی بپیوندند. همچنین تلاش کرد دانشکده‌های عثمانی را هنگام کنگره دانشکسیون که در اوت ۱۹۱۴ در ارزروم در جریان بود ترغیب به شورانیدن ارامنه روسیه کند و در عوض به دانشکده‌ها قول داده شد که یک دولت خود مختار ارمنی که می‌بایست بخشی

۱. در نوامبر ۱۹۱۴ بود که امپراتوری عثمانی در کنار آلمان و اتریش وارد جنگ شد.

از ارمنستان عثمانی و بخشی از ارمنستان روسیه را بپوشاند به دست خواهند آورد. تماس‌هایی نیز با آذربایجان روس، داغستان و مسلمانان گرجستان برقرار شد؛^۱ و بالاخره در آغاز جنگ دولت عثمانی «به تحریک آلمانی‌ها اعلام جهاد کرد».^۲ اما این جهاد که در نظر داشت تمام مسلمانان را علیه متفقین بشوراند؛ نمی‌توانست تأثیری در ایران داشته باشد یا دست کم آن‌طوری که ترک‌ها آرزو می‌کردند. یعنی در کشوری شیعی که به ظاهر، به خاطر تفاوت مذهبش به مدت چهار قرن زیر تهدید و حملات همان دولت‌های عثمانی سنی‌مذهب قرار گرفته بود. البته تأثیر اعلام جهاد در منطقه یکسان نبود. مثلاً این تأثیر نزد کردهای عثمانی شاید ملموس‌تر بود، در واقع فرمان جهاد از سوی دولت عثمانی ابزاری شد برای توجیه راهزنی در دشت ارومیه که کردهای عثمانی از دوردست اعمال می‌کردند؛ البته بدون در نظر گرفتن مذهب ساکنینش. اما بعد از اعلام جهاد این فقط مسیحیان منطقه ارومیه بودند که باید گفت احتمالاً با شدت بیشتری هدف راهزنان قرار می‌گرفتند. با این همه آیا این دلیل کافی بود تا مسیحیان منطقه ارومیه به متفقین بپیوندند؟ این اتحاد که مترادف اعلام جنگ به مسلمان بیزار از انگلیس و روسیه در منطقه، یعنی به کسانی که قرن‌ها در کنار آنها زندگی می‌کردند بود؛ ریشه آن را نه در جهاد و نه در راهزنی کردها بلکه باید در شرایط آغاز جنگ اول جهانی از یک سو و فعالیت میسیونرها از سوی دیگر جست و جو کرد. در آن شرایط ویژه، آسوریان می‌بایست یا بی‌طرفی را برگزینند، به عبارت بهتر با انتخاب دیگر ساکنین منطقه خود را همساز کنند و یا به یکی از طرف‌های درگیر در جنگ بپیوندند.

در واقع آسوریان انتخاب خود را پیش از جنگ و هنگام اشغال شمال ایران از سوی روسیه، انجام داده بودند؛ بدون شک آنها این اشغال را همیشگی می‌پنداشتند و خوشحالی خود را از این بابت پنهان نکرده بودند و در آستانه جنگ بزرگ به‌عنوان نیروی کمکی به خدمت ارتش روسیه درآمد بودند.^۳

اما آسوریان عثمانی (جلو) انتخاب خود را، براساس نوشته بزیل نیکتین^۴ معاون

۱. سوتوچوسکی، ت، شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، ترجمه یاشار آیدین، استراسبورگ، جامعه فرهنگی آذربایجان، ۱۹۸۷، ص ۸۸-۸۹

2. B.Lewis, op., p. 169.

۳. کسروی، تاریخ هجده ساله پیشین، ص ۵۹۹.

4. Basile Nikitine.

کنسول روس در ارومیه، در ۱۰ می ۱۹۱۵ نمودند: «... مار شیمون آمد درباره اتحاد با روس ها گفتگو کرد و این علی رغم فشارهایی بود که جهت منصرف کردن او انجام شده بود. روس ها به او قول تفنگ و نیروی انسانی می دهند و از او می خواهند با عثمانی قطع رابطه کند، کاری که در همان تاریخ یعنی ۱۰ مه ۱۹۱۵ انجام شد»^۱.

آنچه مربوط به فعالیت میسیونرها می شود، در ابتدا باید گفت که آنها عمدتاً در آغاز قرن نوزدهم در منطقه ارومیه مستقر شده بودند. هیأت فرانسوی کمی بعد از استقرار هیأت آمریکایی به دست اوژن بوره و با کمک «لازاریست ها»^۲ در دشت ارومیه و سلماس تأسیس شد و از آنجا دامنه فعالیت هایش را به هر جای ایران که یک اقلیت مسیحی سکونت داشت مانند تبریز، اصفهان و تهران گسترش داد. در ۱۹۱۴ تشکیلات لازاریست در ارومیه عبارت بودند از ۵۴ مدرسه، ۶۵ معلم و ۱۲۹۷ شاگرد. از این تعداد شاگرد ۳۲۰ نفر آنها زبان فرانسه می آموختند. تشکیلات لازاریست در خسروا (اطراف ارومیه) شامل ۱۵ مدرسه، ۲۵ معلم و ۶۷۱ شاگرد و تشکیلات لازاریست تبریز دارای ۲ مدرسه و ۳۱۵ شاگرد بود. لازاریست های تبریز به ساخت مدرسه اکتفا نکرده و ساخت بیمارستان، موسسه خیریه و مطب مجانی از دیگر فعالیت های آن ها بود. خلاصه اینکه حوزه عملیاتی آنها جایی بود که می توانستند اقتدار اخلاقی به دست آوردند. فعالیت هایی از این دست در دراز مدت منجر به پیوندهای مستحکمی بین این «خدمتگزاران» و کسانی که از این خدمات استفاده می نمودند، می شد؛ به طوری که بالاخره این احساس نزد مسیحیان بومی به وجود آید و تقویت شود که به هم کیشان فرانسوی، آمریکایی، انگلیسی و یا روس خود نزدیک ترند تا به هموطنان مسلمانان؛ برای میسیونرها نیز این امکان به وجود آید که در مسیحیان بومی اعمال نفوذ کنند و آن ها را به خوش خدمتی وادارند. در همین راستا، شد^۳ یکی از میسیونرهای آمریکایی مستقر در ارومیه (او همچنین معاون کنسول آمریکا در ارومیه بود) به شکلی بسیار فعال در پیوستن آسوریان و ارمنه به متفقین نقش بازی کرد. کوژل رئیس «بیمارستان صحرایی» فرانسه در ارومیه در این مورد به صراحت می گوید:

1. F. Hellot-Bellier, L'ambulance française d'Ourmia..., op. cit., p.60.

2. Lazaristes.

3. Shedd.

«برای اجرای مأموریتی که به من محول شده بود هرچه می‌توانستم انجام دادم و با کمک شد رئیس نمایندگی آمریکا و نیکیتین کنسول روس، آسوری‌ها و ارامنه را برانگیختیم تا علیه ترک‌ها یعنی دشمن ما و آنها اسلحه به‌دست گیرند و به استخدام دسته‌های نظامی [آسوری، ارمنی و ... فرانسویان که در حال تشکیل بود] جدید درآیند.^۱»

درباره پیوندهای موجود بین میسیونرها و سیاست، و نوکری اولی به دومی بهتر است به گفته یکی از میسیونرها گوش فرا دهیم:

«آیا فرانسه می‌خواهد اعتبار اخلاقی خود را حفظ کند؟ آیا اهمیتی برای فتح اندیشه که دیگر ملت‌ها بر ما حسادت می‌ورزند قائل است، امری که روزی می‌تواند تأثیرش را روی مبادلات اقتصادی و اقناع ملی ما داشته باشد؟ در این حالت باید از فعالیت میسیونرها پشتیبانی کرد، کارهای آنها را تسهیل کرد و به زندگی و غرورشان احترام گذاشت. ما در آسیا یک ارتش غیرقابل قیاس در اختیار داریم، فعال و بدون چشم‌داشت که همانند آن را هیچ کشوری در اختیار ندارد. این یک اهرمی است که باید از آن استفاده شود.»^۲

آنچه در گزارش لو پر شتل^۳، مدیر دبیرستان سن‌لویی^۴ تهران بیشتر عجیب به نظر می‌رسد، نوشتن آن به دست این میسیونر کمی بعد از تراژدی ارومیه است یعنی زمانی که مسلمانان و مسیحیان منطقه ارومیه هنوز در سوگ عزیزان و نزدیکان از دست رفته‌شان نشسته‌اند و جراحی که بر روح و جسم آنان وارد شده است و هنوز التیام نیافته است.

وابسته نظامی فرانسه، دوکرو، نیز همان نگاه ابزاری را نسبت به میسیونرها دارد. او در برابر تصمیم حکومت پاپ که در نظر دارد یک فرانسوی را به‌عنوان نماینده به ایران گسیل دارد می‌گوید:

1. P. Caujole, Les tribulations d'une ambulance française en Perse, Paris, Les Gémeaux, 1922, p. 61.

2. S.H.A.T. Perse, 1k., côte 246 (fonds privés), rapport du 14 octobre 1921 signé à Téhéran par A. Châtelet.

3. Le père Châtelet.

4. Saint-Louis.

«آخرین اسقف اصفهان عالیجناب سونتاق^۱ که در ۳۱ ژوئیه ۱۹۱۸ در سرزمینی مسیحی و بین مسیحیان در ارومیه به قتل رسید یک فرانسوی آزرایی بود. بسیار ناگوار خواهد بود که در رأس هیأتی که کاملاً از فرانسویان تشکیل یافته است یک بیگانه [غیر فرانسوی] قرار گیرد. روشن است که تبلیغات فرانسوی لازاریست‌ها و خواهران مسلک سن و نسان دو پول^۲ هیچ پشتیبانی را از جانب ایشان، [فرستاده حکومت پاپ] یعنی صاحب منصبی که حداقل چیزی که در مورد آن می‌توان گفت این است که او بی‌طرف است، دریافت نکند. باید بیم این را هم داشت که او مسلک‌های جدیدی به ایران بفرستد که به خوبی مسلک‌های لازاریست و خواهران و نسان دو پول مقدس در خدمت منافع فرانسه نباشند»^۳.

هیچ چیز عجیبی در آنچه دیدیم وجود ندارد، وابسته نظامی انجام وظیفه می‌کند و میسیونر هم می‌اندیشد و عمل می‌کند، همانطور که اغلب هم‌لباسانش در طول قرن‌ها اندیشیدند و عمل کرده‌اند (ر.ک. به مارک فرو^۴)، اما آنچه شگفت‌انگیز است آوردن کلیشه‌های ابتدایی و داستان‌گونه کتاب *ایران در قرن بیستم* (ر.ک. به تاریخ‌نگاری رویداد ارومیه) همچون: «... برای فرانسه این شکست سیاست حفاظت از اقلیت‌های مسیحی بود»^۵. به عبارت روشن‌تر آنها از سیاست حفاظت اقلیت‌های مسیحی به دست فرانسه سخن می‌گویند اما خود میسیونر «پرشاتله» می‌گوید باید از آنها (اقلیت‌های مسیحی) به‌عنوان یک اهرم استفاده کرد و وابسته نظامی دوکرو هم در همان حد ابزاری از آنها سخن می‌گوید.

خلاصه دوری دو جامعه مسیحی و مسلمان هنگامی به منصه ظهور رسید که مسیحیان در پی اشغال شمال ایران در ۱۹۰۹ از سوی روس‌ها به اشغالگران پیوستند و این باعث خسران فراوان مسلمانان بود که کاری جز نظاره کردن به این نزدیکی با دشمن

1. Mgr Sontag.

2. Saint Vincent de Paule.

3. S.H.A.T., Iran, 7N, côte 3268, note N° 35 du 6 mars 1922, signé l'attaché militaire Ducrocq.

4. M. Ferro, *Histoire des colonisations, des conquêtes aux indépendances XIIIe-Xxe siècle*, Paris, Seuil, 1994, 622 p.

5. J.-P. Digard, B. Hourcade, Y. Richard, *L' Iran au Xxe siècle*, op. cit., p. 52-53. C'est nous qui soulignons.

نمی‌توانستند انجام دهند. عالیجناب سونتاق نماینده پاپ در ایران در این باره به مقام ارشد خود می‌نویسد: «... همانطور که می‌دانید دسته‌های نظامی روسیه آذربایجان را در ۱۹۱۱ اشغال کردند. در حالی که مسیحیان از این موضوع اظهار خشنودی می‌کردند، مسلمانان به تلخی تأسف می‌خوردند...»^۱ به هر حال با دانستن اینکه از این پس سرنوشت آنها به حضور اشغالگران روس گره خورده است مسیحیان آسوری و ارمنی که اشغالگران آنان را در آغاز جنگ، مسلح کرده بودند در کنار «پشتیبانان» خود هنگامی که دسته‌های نظامی عثمانی با یاری کردها و مهاجران ایرانی^۲ در نوامبر - دسامبر ۱۹۱۴ وارد سرزمین ایران می‌شدند، وارد جنگ جهانی شدند و دست به نخستین قتل‌عام مسلمانان در چارچوب یک درگیری که نزدیک به چهار سال طول کشید، زدند. این ساکنین موانا بودند که قربانیان این قتل‌عام شدند.^۳ این ماجرا را «مایکل پ - زیرنيسکی» نیز تأیید کرده است:

«پیش از اینکه امپراتوری عثمانی در اکتبر - دسامبر ۱۹۱۴ وارد جنگ شود، جنگ و گریز گسترده‌ای بین نیروهای ارتش عثمانی و روسیه در امتداد کناره غربی ارومیه در جریان بود. بیشتر این عملیات به نیروهای نامنظم کرد که از سرزمین عثمانی اقدام می‌کردند محول شده بود و این پیش درآمدی بر یک حمله سنگین که از پس آن خواهد آمد، بود. نیروهای روسی که آذربایجان را، از زمان قرارداد ۱۹۰۷ که ایران را تقسیم می‌کرد، در اشغال داشتند به حملات ارتش عثمانی عکس‌العمل نشان داده و ارتش خود را به‌طور گسترده‌ای با فراخواندن گرجی‌ها و ارمنی‌ها از قفقاز تقویت نمودند. آنها همچنین آسوری‌های ایران را مسلح کرده و آنها را در نیروهای نظامی سازماندهی کردند. ارتش جدید آسوری به روستایی نزدیک ارومیه حمله‌ور شد و مقامات روسی ایرانیان مظنون به ارتباط با ترکان عثمانی شدند و همچنین تنی چند از علما را به

1. Correspondance reproduite par J. Eyler, Lazariste Monseigneur Sontag: Martyr en Perse, imprimerie Girolid, 1996, pp. 96-106.

۲. این‌ها همان مبارزان آذری هستند که در پایان ۱۹۱۱ پس از مقاومت در مقابل ارتش روسیه مجبور به تبعید به ترکیه و مناطقی در ایران شده بودند.

۳. کسروی، تاریخ هجده ساله ...، پیشین، ص ۶۰۱

دار آویختند. بدین شکل روابط بین دو جامعه پیش از حمله عثمانی‌ها رو به خرابی نهاد^۱.

نگران از انتقام مسلمانان، با توجه به قریب‌الوقوع بودن هجوم ارتش عثمانی به آذربایجان، بخشی از مسیحیان حدود ده هزار نفر، به همراه ارتش روسیه هنگامی که این ارتش در ژانویه ۱۹۱۵ در اثر تهدید ارتش عثمانی، ارومیه، تبریز و ... را تخلیه می‌کرد، از ایران رفتند. این فرار از سرزمین آبا اجدادی را احمد کسروی دلگداز خوانده و این چنین توصیف می‌کند:

«... یازدهم دی ماه بود که روسیان ناگهان به تهی‌کردن آنجا [ارومیه] پرداختند و یک دسته از سپاهیان ایشان شهر را رها کرده و به سوی مرز پس‌نشینی کردند. فردا دوازدهم نیز بازمانده سپاهیان بیرون رفتند. ولی این پس‌نشینی آنان با یک پیش درآمد دیگری توأم بود که آن کوچیدن آسوریان و ارمنیان باشد. زیرا اینان که خود را به روسیه بسته و به پشتگرمی از آنان با هم میهنان خود بدرفتاری کرده و در چند ماه آخر دست به خونریزی و تاراج نیز باز کرده بودند. در این هنگام بر جان خود ترسیده جای ایستادن نمی‌دیدند، و این بود همین که از آهنگ ناگهانی روسیان آگاه شدند سخت بهم درآمدند و با آنکه هنگام زمستان بود بسیاری از ایشان چاره جز همراه‌شدن با روسیان و کوچیدن از ایران ندیدند، و این بود با شتاب به کار برخاسته و زندگی خود را بهم زده و آنچه توانستند برداشته و آنچه نتوانستند باز گذاشته و نزدیک به ده هزار تن از ایشان از مرد و زن و بچه از خود شهر و از آبادی‌های بیرون به راه افتادند، و چون بسیاری از ایشان عرابه و چهارپا برای سوارشدن نداشتند و بر روی برف‌ها و در توی گل‌ها پیاده راه می‌رفتند و گاهی خوراک نیز نمی‌یافتند، در میان راه زنان و بچگان آسیب فراوان دیدند و بسیاری از ایشان تاب نیاورده و از پا افتادند. در لجنزارها بسیاری از چهارپایان ناپدید شدند. این است آنچه ما دلگداز می‌نامیم. مردانشان کیفر خود را می‌یافتند، کسانی که هزار سال در کشوری آسوده زیسته و با همه جدایی

1. M.P. Zirinsky, American presbyterian missionaries at Urmia..., op., cit, p. 358-359.

در کیش هرگونه مهربانی از مردم دیده بودند چه سزیری که نمک‌شناسی نمایند، و همین که پای بیگانگان به کشور رسید با آنان گرایند و با هم میهنان خود بدخواهی نمایند و به دلخواه بیگانگان تفنگ به دست گرفته خود مردم ریزند؟!

به چنین کسانی کفر سختی بایستی و آنچه می‌دیدند و می‌کشیدند کم بوده و آنچه دل مرا به درد می‌آورد حال زنان و کودکان است که گناهی نمی‌داشتند. این درباره آسوریان است؛ ارمنیان در این جنگ به سوی فرانسه و انگلیس گراییده و کمیته دانشکشیون در تهران پیمانی با آنها بسته بوده، ما نیز ایرادی نمی‌گیریم و سخن ما در دشمنی است که با ایرانیان می‌نمودند. کسانی که قرن‌ها در ایران زیسته و از همه خوشی‌ها و آسودگی‌ها بهره‌مند شده بودند به دلخواه بیگانگان با هم میهنان خود دشمنی نشان می‌دادند. آن دلیرانی که چند سال پیش در شورش آزادی‌خواهی ایران همدوش ایرانیان جان‌فشانی نموده بودند اکنون به جای آن بدخواهی به مردم می‌نمودند. چنان که گفتیم پس‌نشین‌های روس‌ها ناگهانی بود. از این رو همگی مسیحیان آگاه نشدند و اگر شدند فرصت سفر نداشتند و از چهل و پنج هزار تن کمایش که شماره آنان در آن پیرامون‌ها بوده تنها هزار تن یا کمتر با روسیان همراهی توانستند و دیگران که بازماندند همین که از چگونگی آگاه شدند و از آن سوی آمدن کردان و ترکان را می‌شنیدند در روستاها خانه‌های خود را گذارده و با آنچه توانستند همراه آوردن از گاو و گوسفند و کاچال و خوراک رو به شهر نهادند و به باغ بیمارستان آمریکاییان درآمده و یا به سرای میسیونرهای فرانسه پناهنده شدند. تنها دو دیه گوک تپه و گلپاشان تهی نشد...^۱ .

از بین کسانی که نتوانستند فرار کنند یا به‌طور کلی نجات پیدا کنند، مورد انتقام مسلمانان قرار گرفتند که آنها را قتل‌عام کردند.^۲ حدود یک هزار نفر از مسیحیان در این اغتشاش کشته شدند.^۳

۱. کسروی، تاریخ هجده ساله ...، پیشین، ص ۶۰۶-۶۰۵.

۲. همان، ص ۶۰۸-۵۹۹.

3. Correspondance reproduite par J. Eyler, Lazariste Monseigneur Sontag..., op. cit.

اما در آوریل ۱۹۱۵ نوبت ارتش عثمانی بود که در اثر تهدید ارتش روسیه باید عقب‌نشینی و ارومیه و پیرامون آن را تخلیه می‌کرد. آسوریان و ارمنیان که پس از رفتن ترک‌ها خود را توانمندتر می‌دیدند به مسلمانان حمله کردند و بهای آنچه را ترک‌ها و کردهای عثمانی بر سر آن‌ها آورده بودند از مسلمان گرفتند، قتل و غارت چندین روز طول کشید.^۱

با آمدن دسته‌های نظامی روس و به دنبال آنها مسیحیانی که همراه آنها ارومیه و اطراف آن را در ژانویه ۱۹۱۵ ترک کرده بودند، وضعیت دوباره به نفع مسیحیان برقرار گردید که توانستند با پشتیبانی روسیه «قوانین» خود را به مسلمانان تحمیل کنند به‌ویژه که شمار آنان از بیست و پنج هزار تا شصت هزار نفر در تابستان ۱۹۱۵ افزایش یافته بود، این افزایش جمعیت مربوط است به آسوریان عثمانی (یا جلوه) که پس از پیوستن رهبران‌شان به متفقین و ترس از واکنش دولت و ارتش عثمانی گریخته و به ایران آمده بودند. این وضعیت تا اکتبر ۱۹۱۷ تغییری نخواهد کرد.

انقلاب اکتبر و در پی آن قرارداد صلح برست لیتووسک^۲ در دسامبر ۱۹۱۷ همه چیز را به زیر سوال برد. تخلیه تدریجی دسته‌های نظامی روس که از پس آن آمده، توازن قدرت را به ضرر مسیحیان تغییر داد. این‌ها بلافاصله به دعوت اجلال‌الملک، والی جدید، که برای آشتی دو جامعه از تهران فرستاده شده بود پاسخ مثبت داده و در مراسمی که به همین منظور تشکیل یافته بود شرکت نمودند. اما در واقع آتش زیر خاکسترهای همچنان گرم پنهان بود و آمادگی ظاهری مسیحیان برای آشتی تاکتیکی بود برای به تأخیر انداختن منازعات، چرا که همان هنگام آنها منتظر کمک‌هایی بودند که متفقین به آنها قول داده بودند.

۳. هیأت نظامی فرانسه و قتل عام‌های ارومیه

از هم پاشیدن ارتش روس طی ماه‌های مه-ژوئن ۱۹۱۷ آغاز شد و دسته‌های نظامی روس به مرور جبهه قفقاز و شمال ایران را ترک می‌کردند. برای نگه‌داشتن مواضع رهاشده، ستاد ارتش متفقین در قفقاز (متشکل از روس‌ها،

1. Ibid., p. 613.

2. Brest-Litovsk.

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۱۰۳

فرانسویان و انگلیسی‌ها) از همین موقع به فکر جایگزینی واحدهای درحال فروپاشی از سوی واحدهای نظامی جدید افتاد. واحدهای جایگزین قفقازی بر اساس ملیت: ارمنی، گرجستانی و ... سازماندهی شدند.

آنچه مربوط به جبهه شمال غربی ایران می‌شود ستاد ارتش متفقین در قفقاز با مسیحیان ارومیه تماس گرفت: سرهنگ شاردینی^۱ رئیس هیأت نظامی فرانسه در قفقاز، سرهنگ مارش^۲ و سرهنگ پیکارت^۳ از هیأت نظامی انگلیس آمدند آسوری‌ها را به نگه داشتن یک جبهه در آذربایجان تشویق کنند و به آنها اطمینان دهند که متفقین برای آنها اسلحه و مهمات و کادریایی از افسران و درجه‌داران^۴ تهیه خواهد کرد. بعد از این تماس، «بیمارستان صحرایی» فرانسه در قفقاز با شصت عضو^۵ به ارومیه فرستاده شد، این بیمارستان که برای انجام تبلیغات نیز آموزش دیده بود دو هدف را دنبال می‌کرد: تحریک آسوری‌ها برای به دست گرفتن اسلحه علیه دشمن یا دشمنانی که متفقین تعیین خواهند کرد و دیگری رساندن کمک پزشکی به مجروحان جنگ آن‌ها. در ماه دسامبر ۱۹۱۷ تشکیل واحدهای نظامی مسیحی تدارک دیده شده بود؛ گسفیل^۶ ستوان فرانسوی تحت فرمان سرهنگ شاردینی از تفلیس حرکت و ۲۵ دسامبر به ارومیه رسید تا خود را در اختیار فرماندهی روسیه بگذارد. او مأموریت داشت با دستیاران فرانسوی برته و پیره دورتای که هر دو از اعضای بیمارستان فرانسوی و در ارومیه مستقر شده بودند، فرماندهی روس را در سازماندهی واحدهای یادشده یاری دهند، واحدهایی که کوژول رئیس «بیمارستان صحرایی» مأموریتش را به عهده داشت. این واحدها می‌بایست به شکل زیر تشکیل شوند:

۱. دسته‌های داوطلب روسی ۲. دسته‌های آسوری پناهنده (جلو) ۳. دسته‌های آسوری ایران. دسته‌های داوطلب روسی به علت نبودن داوطلب تشکیل نشد چرا

1. Chardigny.

2. Marsh.

3. Pickart.

4. A.E.E., perse-Iran, vol. 5, note N° 4 du 13 février 1921, signée l'attaché militaire Ducrocq.

۵. متشکل از پزشک اصلی درجه یک کوژول (Caujole)، پزشک ارشد درجه یک ریبرول (Riberol)، پزشکان ارشد درجه دو ژیکه (Giguet)، بوسکه (Bousquet) و پروشو (perruchot)؛ کارشناس دارو درجه دو شاتل (Châtel)؛ افسران اداری ژویسی (Jouis) و کونه (Couet)؛ افسر مترجم برته (Berthet)؛ افسر قطار ستاد ارتش پیره دورتای (payret d'ortail)؛ و پزشکان کمکی ۲ نفر، دندانپزشک ۱ نفر، سر جوخه ۶ نفر؛ گروهبان ۹ نفر و سرباز ۴۰ نفر.

6. Gasfield.

که براساس پیمان صلح برست لیتووسک (دسامبر ۱۹۱۷) واحدهای نظامی روسیه متعهد شده بودند حداکثر تا ژانویه ۱۹۱۸ سرزمین ایران را ترک کنند. با این حال تعدادی از افسران روسی (حدود هشتصد نفر) برای تشکیل دسته‌های روسی اعلام آمادگی کردند. اما آنچه مربوط به داوطلبان آسوری و همچنین ارمنیانی که به آنها پیوستند می‌شود، حدود بیش از ده هزار نفر گردآوری و مسلح شدند و در مرکز اصلی در ارومیه و دیلمان تقسیم شدند.^۱

اما برای شروع، دو عرابه توپ، دو دسته سوارنظام، دسته‌های کمکی برای خدمات ... و تدارکات، به کار گرفته شدند... اما به دلیل نبود وقت کافی و نیروی انسانی کاردان و یا به دلیل عدم لیاقت کادرهای به کار گرفته شده، به جای دسته‌های نظامی منظم دسته‌های نظامی غیرقابل کنترل از این مراکز خارج شدند.^۲

دسته‌های نظامی که به این شکل سازمان یافته و از نظر مادی و معنوی از سوی فرانسویان حمایت می‌شدند:

از کسی اطاعت نمی‌کردند، «حتی از رهبران بومی خودشان». قتل و غارت، از ماه آوریل، برنامه هر روز بود. از این ناامنی، قتل و غارت ... که نتیجه مستقیم دسته‌های نظامی بود، حتی میسیونرها و «بیمارستان صحرایی» نیز در امان نماندند. کوژول رئیس «بیمارستان صحرایی» خاطرنشان می‌کند: «... بی‌نظمی نظامی دسته‌های آسوری و ارمنی در اوج خود می‌باشد. بیمارستان ما، هیأت‌های میسیونرهای فرانسوی و آمریکایی چندین بار مورد تجاوز سربازان مسلح قرار گرفته، که وارد آنجا شده، تا مسلمانان پناهنده را مورد تعقیب قرار دهند. ما نیز چندین بار مورد تهدید قرار گرفتیم برای اینکه مسلمانان پناهنده را پذیرفته بودیم. [...] شد مدیر هیأت میسیونرهای آمریکایی از سوی آسوریان ایروان تهدید به مرگ شده است. این افراد به حرف کسی گوش نمی‌دهند حتی به روسای بومی خودشان [...]».^۳

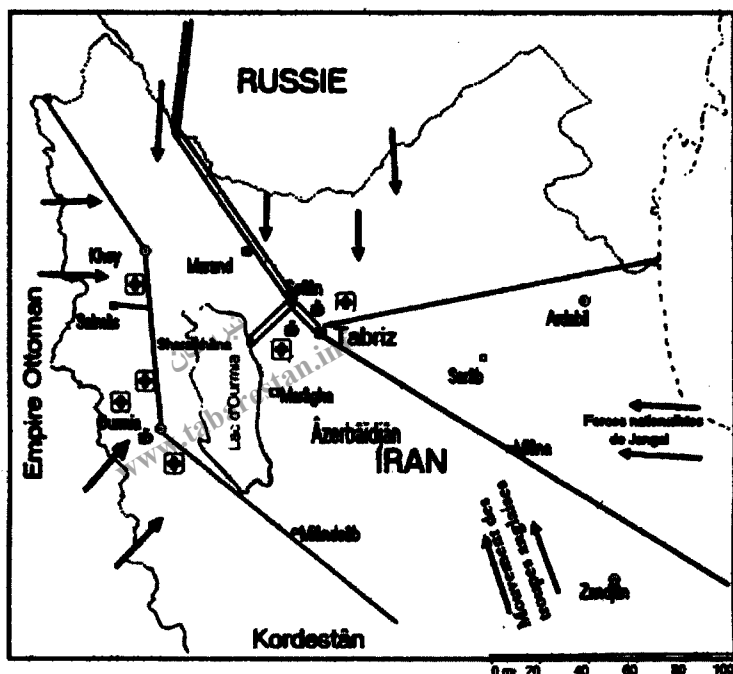
۱. مخارج این دسته‌های نظامی به عهده متفقین و هیأت میسیونرهای آمریکایی خواهد بود. کسروی، تاریخ هجده ساله ...، پیشین ص ۷۱۷.

۲. برای کارزارهای نظامی جلوها، آسوری‌ها و ارمنی‌ها علیه ساکنین غیر مسیحی ارومیه و یا علیه ترک‌های عثمانی ر.کد به:

D.Methy, op. cit.

3. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, Vol. 60, rapport annexe à la lettre N°51 du 30 avril 1918.

ارومیه و آذربایجان در جنگ



🏰 تمرکز نمایندگی‌های دیپلماتیک غربی

🏠 تمرکز فعالیت‌های میسیونرهای فرانسوی، آمریکایی، روسی و ... در آستانه جنگ دوم؛ فرانسه به تنهایی یک نماینده متناسب به پاپ، ۱۳ لازایست، ۲۱ راهبه نیکوکاری، ۷۱ مدرسه، چندین بیمارستان، چاپخانه و مطبع مجانی در ارومیه دارا می‌باشد.

← تحرک و درگیری نیروهای روسی، ترک و انگلیسی در آذربایجان و ارومیه: جز در همان آغاز جنگ، نیروهای روسی تا انقلاب اکتبر بر منطقه تسلط دارند. حرکت نیروهای انگلیسی به سوی قفقاز و حرکت بازدارنده ناسیونالیست‌های جنگلی.

= خط راه آهن جلفا- تبریز- صوفیان- شرفخانه

— راه‌های اصلی

در این شرایط دورنمای صلح بین مسلمانان و مسیحیان دورتر می‌شد و با توجه به اینکه توازن قدرت به نفع مسیحیان بود، آنها آخرین تلاش صلح بین دو جامعه از سوی اجلال‌الملک در فوریه ۱۹۱۸ را با شکست مواجه نمودند.^۱ مسلمانان در تنگنا با به دست آوردن مقادیری اسلحه که نظامیان روس در حال بازگشت به کشورشان به بهترین خریداران می‌فروختند کمی به آینده امیدوار می‌شدند ولی طرف مقابل، یعنی مسیحیان که نمی‌خواستند وضع موجود تغییر و به عبارت دیگر سلطه خود بر منطقه و مسلمانان را از دست بدهند دست روی دست گذاشته و در آخر فوریه ۱۹۱۸ به قیمت قتل عام هزاران مسلمان، شهر ارومیه را به تصرف خود درآوردند.

چند روز بعد، این شهر سلماس بود که به تصرف آنها درآمد و این بار نیز به قیمت قتل عام ساکنین مسلمان^۲ شهر، کشتاری که از سوی هیأت نظامی فرانسه و میسیونرها تأیید شده است. یکی از راهبان فرانسوی مستقر در منطقه، خواهر ماری لاپیرییر^۳ در این باره در خاطراتش می‌نویسد:

ارشاد همایون، فرمانده ارتش مسلمانان [منظور او فرمانده ژاندارمری می‌باشد، یک ژاندارمری بدون امکانات و بدون پرسنل کافی، تقریباً دوست نفر] آمد از عالیجناب خواست فردای آن روز یک گردهم‌آیی تشکیل شود: آقای شد کنسول آمریکا [قائم مقام کنسول آمریکا و بسیار فعال در سازماندهی و تهیه مخارج دسته‌های نظامی مسیحی]، آقا پدروس ژنرال ارتش آسوری‌ها [او یک جلو و رئیس طایفه و فرمانده نظامی بود]، کوژول رئیس «بیمارستان صحرایی» فرانسه، آقای نیکیتین کنسول روس [قائم مقام کنسول روس و بسیار درگیر در «رویداد ارومیه»]، و مار شیمون [سراسقف]، رئیس ارتش کوهستانی [منظور جلوها است. بر پایه تمام شواهد این جلوها از همان آغاز ورودشان به ایران در تابستان ۱۹۱۵ در ایجاد وحشت و ناامنی نقش عمده‌ای داشتند] به گفت و گو فراخوانده شدند. او اصرار دارد که مار شیمون و

۱. کسروی، تاریخ هجده ساله پیشین، ص ۷۱۹.

۲. همان .

3. La Sœur Marie de Lapeyriere.

سربازانش شهر را ترک کنند چون صحبت از این است که او می‌خواسته والی شهر شود؛ چیزی که غیر واقعی به نظر می‌آید.^۱

همچنین فرض بر این است^۲ که این دلیل مضاعفی است برای مسلمانان که می‌خواهند از شر کوهستانی‌ها [جلوها] رها شوند تا آزادانه به قتل‌عام مسیحیان بپردازند. در این میان کوهستانی‌ها باخبر می‌شوند که مسلمانان به رهبری ارشد همایون قصد دارند توپ‌ها را به تصرف خود درآورند [منظور توپ‌هایی است که متفقین در اختیار مسیحیان گذاشته‌اند و بر بلندی‌های شهر مستقر شده‌اند] و قتل‌عام را آغاز کنند. صدای تیراندازی به سوی منزل آقا پدروس شنیده می‌شود، آقا پدروس دستور می‌دهد که کسی حرکت نکند، به نظر می‌آید بیست نفر کشته شده باشند، او کسی را می‌فرستد تا کنسول روس و آقای شد را آگاه کند و پرسد آیا باید اسلحه برداشت و از خود دفاع کرد؟ به کوهستانی‌ها دستور داده می‌شود رحم نکنند، پس خود را به روی مسلمانان می‌اندازند و آنها را بی‌رحمانه می‌کشند (ص ۱-۲).

...چیزی که نگران‌کننده است این است که از حالا تا چند ماه آینده نوبت مسیحیان باشد که از دم تیغ بگذرند، افکار عمومی بر این عقیده است که نیرو خواهد رسید، به‌ویژه که کوهستانی‌ها خونریزی کردند. آنها سر یک مسلمان را از تن جدا کرده و می‌گردانند و فریاد می‌زدند «این سر مجیدالسلطنه است» آنها همچنین زنان و کودکان را تکه‌تکه کردند، رؤسای ملت‌های اروپایی [در منطقه] از بی‌رحمی‌ها بسیار ناراحت هستند، که ربطی به جنگ ندارد و مسئولیتش می‌تواند به گردن آنها بیفتد و از آنها خواسته شود حساب پس بدهند از اینکه اجازه دادند کوهستانی‌ها و ارمنی‌ها که به حرف کسی گوش نمی‌کنند و مهار نشدنی می‌باشند وارد عمل شوند؛ آنها چیزی جز غارت و کشتار نمی‌فهمند (ص ۹-۱۰).^۳

خواهر ماری لاپیرییر راست می‌گوید وقتی در خاطراتش می‌آورد: «رؤسای ملت‌های

۱. تأکید از ماست.

۲. تأکید از ماست.

3. De Lapeyriere (Sœur Marie), Compte rendu des événements qui eurent lieu en perse (année 1918-1919)

اروپایی بسیار ناراحت هستند از» اما همین رؤسا با ظرافت کم و زیاد قتل و غارت مسلمانان را توجیه می‌کنند، حتی خود خواهر ماری لاپیرییر که به نظر می‌آید نسبت به دیگر همقطاران‌اش از صداقت بیشتری برخوردار باشد در دام توجیه گرفتار است. او با به کار بردن واژگانی چون «فرض بر این است»، «قصد دارند»، «به نظر می‌آید» و... قتل و غارت‌ها را توجیه می‌کند، او می‌نویسد «فرض بر این است^۱ که این دلیل مضاعفی است برای مسلمانان که می‌خواهند از شر کوهستانی‌ها رها شوند تا آزادانه به قتل‌عام مسیحیان بپردازند». «در این میان کوهستانی‌ها با خبر می‌شوند که مسلمانان به رهبری ارشد همایون قصد دارند^۲ توپ‌ها را به تصرف خود درآورند...». از میان کسانی که خواهر ماری لاپیرییر رؤسای ملت‌های اروپایی می‌نامد، نماینده پاپ در ایران، عالیجناب سونتاق، قتل‌عام را در گزارشی که به پدر فرانسس^۳ می‌نویسد، این چنین توجیه می‌کند:

«جمعه ۲۲ فوریه ۱۹۱۸ بین ساعات ۵:۳۰-۵ صبح مسلمانان تیراندازی

را دوباره شروع کردند. برنامه‌شان به نظر می‌آید^۴ کشتن مار شیمون،

فرمانده سپاه آسوری‌ها، گرفتن توپ‌های مستقر در چاراهباش و دیگالا،

خلع سلاح مسیحیان با میل یا بر خلاف میل خود بوده باشد. اما برنامه

آنها موفق نشد ... همین که مسیحیان آسوری و ارمنی برتری پیدا کردند

شروع به غارت و آتش‌سوزی، همچنین دست به کشتار بی‌گناهان زدند.

دیشب برآورد می‌کردند که یک سوم شهر غارت شده است^۵.

این توجیهات ما را به یاد آن جمله غم‌انگیز و مشهور می‌اندازد: «همه را بکشید

خداوند بی‌گناهان را تشخیص خواهد داد».

یادداشت شاتل عضو هیأت نظامی فرانسه نیز در راستای توجیهات پیشین است با

این تفاوت که او را کنسول فرانسه در تبریز، سوگون^۶ به عدم بی‌طرفی متهم کرده است.

آقای کنسول در برنامه‌ای به وزیر مختار کشورش در تهران می‌نویسد:

۱. تأکید از ماست.

۲. تأکید از ماست.

3. père Franssen.

۴. تأکید از ماست.

5. Lettre datée 26 fév.1918 reproduite par P. Franssen Mémoires d'un missionnaire en perse (Iran) p.54 et 55.

6. Saugon.

یادداشتی «که شاتل نوشته شما را با دلایلی که باعث این بی‌نظمی شده است آشنا خواهد کرد. نظریه شاتل که همان نظریه کوژول است به روشنی به ضرر مسلمانان می‌باشد و بر این استوار است که مسلمانان در نظر داشته‌اند قتل عام مسیحیان را سامان دهند اما مسیحیان پیش‌دستی کرده و مسلمانان را به قربانیان اصلی توطئه خود تبدیل نموده‌اند»^۱. به هر حال بعد از قتل عام فوریه، آزار و اذیت، کشتار و غارت هر روزه ادامه یافت. کوژول در این مورد می‌نویسد:

«از زمان شلوغی‌های فوریه [منظور قتل عام‌های فوریه می‌باشد] تا این لحظه [آوریل] بی‌نظمی در ارومیه همچنان ادامه دارد. غارت و کشتار روز و شب بدون وقفه ادامه داشته است. سربازان [مسیحی] وارد منازل می‌شوند، به هیچ بهانه‌ای و فقط برای لذت عابریں را می‌کشند. خود سه بار شاهد این عمل بودم. مسلمانان وحشت زده دیگر جرأت نمی‌کنند از منازلشان خارج شوند، آن‌هایی که نزد ما پناه یافته‌اند نمی‌توانند به دنبال مواد غذایی بروند مگر زمانی که پرستاران ما آنها را همراهی کنند». اما برای توجیه عمل هیأت نظامی فرانسه و آرامش وجدانش کوژول اضافه می‌کند:

«اگر مسیحیان در گذشته از تسلط مسلمانان رنج کشیده‌اند، امروز جبران می‌کنند و از دروسی که به آنها [...] داده شده بود بهره می‌برند.» و درباره نتایج غیرمستقیم تشکیل واحدهای نظامی، کوژول اضافه می‌کند: «گرسنگی از مدت‌ها پیش در ارومیه بیداد می‌کند. گاهی بیش از صد تلفات در روز وجود دارد، خیابان‌ها مملو از گرسنگی است که واقعاً بیشتر شبیه اجساد متحرک، که بر سر ذرات آلوده که بر روی تاپاله و پهن می‌گندند مشاجره می‌کنند. من آنها را در حال خوردن اجساد حیوانات در حال گندیدن دیدم [...] در کرانه جنوبی دریاچه، به نظر می‌آید که وضعیت غم‌انگیز است و کردها حتی اجساد انسان‌ها را می‌خورند»^۲.

1. S.H.A.T., Iran, 7N, Côte 1662, Correspondance n° 32, Tabriz, le 16 mars 1918.

2. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918)-Perse, vol 60, rapport annexe à la lettre N° 51 du 30 avril de 1918.

می‌ماند مسئله مسئولیت‌ها، در مورد مسئولیت هیأت نظامی فرانسه نمایندگان دولت فرانسه در ایران این مسئولیت را می‌پذیرند. کنسول فرانسه در تبریز آقای سوگون، در نامه مورخ ۱۳ مارس ۱۹۱۸ به وزیر مختار کشورش در تهران آقای لوکنت^۱، نقش غیرمستقیم هیأت نظامی فرانسه را در قتل عام می‌پذیرد و اضافه می‌کند:

«این حوادث بسیار دردناک نتیجه اولین اشتباه است؛ [تشکیل واحدهای

نظامی] انجام شده که علیه آن کار چندانی نمی‌توانم انجام دهم [...]»^۲.

هم‌چنین وزیر مختار فرانسه در گزارش‌های خود از این وقایع هولناک جز پذیرش مسئولیت نمی‌تواند کار دیگری انجام دهد:

«منکر نمی‌شویم این نتیجه را که تشکیل واحدهای نظامی خیلی ناشیانه

وارد عمل شده است»^۳.

۴. به سوی تشکیل یک دولت آسوری

فراموش نشود که پروژه تشکیل دولت همانطور که دیدیم منحصر به آسوریان نبود؛ در واقع بازیگران اصلی جنگ اول، در آستانه جنگ شروع به یارگیری در منطقه کردند. از ۱۹۱۴ در امپراتوری عثمانی همچون در قفقاز، ارمنی‌ها، گرجی‌ها و آذری‌ها مورد عنایت جنگاوران قرار گرفتند که دورنمای استقلال و یا خودمختاری را برای آنها ترسیم می‌کردند و در ازاء آن از آنها می‌خواستند در این یا آن جبهه وارد جنگ شوند. مسیحی‌های ایران نیز شیفته این دورنما شدند و علیه امپراطوری عثمانی و در خدمت متفقین وارد جنگ شدند.

مسیحیان در ازاء شرکت در جنگ انتظار دریافت چه چیزی را می‌توانستند داشته باشند؟ همانطور که دیدیم، در آغاز جنگ مسیحیان جبهه خود را انتخاب کرده بودند، با پیوستن به روس‌ها میل خود را به روشنی در زندگی در کنار آنها و تحت محافظت آنها اعلام کرده بودند، همانطور که پیشتر در طول سال‌های اشغال شمال ایران (۱۹۱۴-۱۹۰۹) این چنین کرده بودند. این انتخاب نه تنها علامت بریدن از ایرانیان مسلمان یعنی

1. Lecomte.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 23.

3. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, vol. 60, télé., N° 25 du 17 mars 1918.

۱. باید مجلسی مرکب از شانزده نفر به دستور بارون استپانیانس به فوریت تشکیل شود، ۲. شهر تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلیس را اعضای منتخب تعیین نمایند، ۳. هر قدر اسلحه نزد مسلمانان است باید ظرف ۴۸ ساعت به مجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود، ۴. چهار نفر اشخاصی که مظنون هستند از قرار ذیل مجلس حاضر کنند: صدر، ارشد همایون، ارشد الممالک، حاجی صمد زهتاب، ۵. اشخاصی که به صاحب منصب روسی و صاحب منصب فرانسه و یا به یک سالدات روس هجوم آورده‌اند هر گاه مقتول و یا مغلوب بشوند باید اهالی شهر ارومیه به اهل و عیال و یا به خود آنها معاش بدهند، ۶. حکومت باید به مجلس زمان بی‌ترتیبی را توضیحات بدهد، ۷. قزاق‌های ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب منصبان روسی خودشان دعوت بشوند».

۱. ستوان گسفیل (Gasfiel) عضو هیات نظامی اوسبرگ (osberg) می‌باشد. اعضای این هیأت در روسیه، امپراتوری عثمانی و شمال ایران پراکنده و به یکی از مأموریت های اصلی‌شان یعنی تبلیغات مشغول بودند. هیأت کوزول در شمال ایران عمل می‌کرد. هیأت اوسبرگ و هیأت کوزول هر دو تحت فرماندهی سرهنگ شاردینی (Chardigny) وابسته به ستاد جبهه قفقاز عمل می‌کردند.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 23, lettre du gouverneur général d' Azerbaïdjan (Mohtasham os-saltana), annexe N°1 à la cor. N°55 du consulat de France du 6 mai 1918; et P. Caujole, Les tribulations d'une ambulance française en perse., op. cit. , p. 90-91; ۷۲۶ ص، پیشین، ...

بعد از این اولتیماتوم، مسیحیان در جهت هدفشان یعنی تشکیل دولت، شهر سلماس را نیز تصرف کردند و حاکمان بدون چون و چرای دشت ارومیه گردیدند. مار شیمون، سراسقف آنها می‌دانست که تشکیل یک دولت در چنین شرایطی، یعنی با تکیه بر استعمارگران و در جایی که از سوی مسلمانان احاطه شده است و با جمعیتی فقط حدود هفتاد هزار نفر مسیحی، به راحتی امکان‌پذیر نخواهد بود، پس به اندیشه اتحاد با کردها می‌افتد و در ۵ مارس ۱۹۱۸، در جریان ملاقاتی بین او و سیمقو از رهبران کرد که به همین منظور سازمان داده شده بود، سراسقف می‌گوید:

«این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می‌شود میهن همه ما بوده ولی جدایی در کیش ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته، اکنون می‌بایست هم‌دست شویم این سرزمین را خود به‌دست گیریم و با هم زندگی کنیم.»

و اضافه می‌کند:

«ما سپاه بسیج کرده‌ایم ولی سوار نداریم، اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار می‌دارید می‌رویم بر سر تبریز و آنجا را هم می‌گیریم.»^۱
اما در پایان ملاقات مار شیمون و دویست تن از افرادش در دامی که سیمقو و افرادش برای آنها گسترده بود افتاده و کشته می‌شوند. ۲۰ مارس مسیحیان از قتل مار شیمون آگاه می‌شوند و برای انتقام‌جویی هزاران نفر از مسلمانان را قتل‌عام می‌کنند.^۲ آقا پدروس در گزارشی به میسیونرها از شاهکار! خود این چنین می‌گوید:

«با قدرت الهی و صلیب ... ما پیروز هستیم. چریک قلعه فتح شد، برادر سیمقو و بسیاری دیگر کشته و تار و مار شدند، زن‌ها و بچه‌ها قتل‌عام و...»^۳

کوزول فرمانده هیأت نظامی فرانسه تأیید می‌کند:

«۲۰ مارس هنگامی که خبر قتل مار شیمون به دست سیمقو به ارومیه رسید قتل‌عام تمام کردان ساکن شهر شروع شد. زن و مرد و پیر، هیچ قاعده‌ای محترم شمرده نشد. حدود چهارصد الی پانصد قربانی وجود

۱. کسروی، تاریخ هجده ساله ...، پیشین ص ۷۳۹-۷۳۱.

۲. همان.

3. De Lapeyriere (Sœur Marie), Compte rendu ...op. cit., p.25.

دارد. چندین مسلمان [منظور غیر کرد] نیز همزمان قتل عام شدند. [...] روستاهای نزدیک‌تر به ارومیه از جمله کرمانلو برای دفاع از خود، از سوی مسلمانان به حالت آماده باش درآمدند، آسوری‌های ارومیه این روستاها را بمباران و ویران کردند. این حوادث در آخر ماه مارس به وقوع پیوست هنگامی که افراد دسته آقا پدروس چریک قلعه، قلعه سیمقو را تصرف و خود او را مجبور به فرار می‌کردند. تمام این عملیات همراه با قتل عام بود. پزشک پروشو را که به کرمانلو فرستادم توانسته بود مشاهده کند که به زن و بچه‌ها نیز رحم نشده و اجساد آنها به تعداد زیادی در آنجا وجود داشته است»^۱.

پس به‌طور خلاصه، پاسخ به پرسشی که مطرح کرده بودیم مبنی بر اینکه مسیحیان در ازاء شرکت در جنگ، انتظار دریافت چه چیزی را از متفقین می‌توانستند داشته باشند، این خواهد بود که مسیحیان ارومیه و اطراف آن پیش از جنگ و در آستانه جنگ با تحریکات نمایندگی‌های سیاسی و میسیونرهای مذهبی دولت‌های بیگانه، میل خود را به زیستن تحت حفاظت آنها و یا به جدایی از واحد سیاسی و جغرافیایی ایران و تشکیل یک دولت نشان داده بودند و برای نیل به این هدف، با آغاز جنگ وارد عمل شدند.

پرسش اساسی دیگر این است که متفقین چه چیزی را می‌توانستند به مسیحیان پیشنهاد دهند؟ از روسیه آغاز کنیم؛ باید گفت که جبهه آذربایجان برای این کشور از انقلاب اکتبر و به‌ویژه از دسامبر ۱۹۱۷ یعنی تاریخ پیمان صلح برست لیتووسک بین روسیه، آلمان و امپراطوری عثمانی بی‌اهمیت شده بود و در نتیجه دولت روسیه هیچ نفعی در دادن هرگونه قولی به مسیحیان نداشت. از جهت دیگر این دولت در آن زمان مشکلات عدیده‌ای ناشی از انقلاب اکتبر را داشت و بیشتر درگیر مسائل داخلی و در تکاپوی تشکیل و تثبیت دولت جدید برآمده از انقلاب اکتبر بود. آنچه مربوط به افسران داوطلب روسی که در ارومیه مانده بودند می‌شود باید گفت که آنها سربازان خودسری بیش نبودند و روسیه انقلابی را نمایندگی نمی‌کردند و یک قول احتمالی از جانب آنها

1. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, vol 60, rapport annexe à la lettre N°51 du 30 avril de 1918.

نمی‌توانست دارای وزنه سیاسی لازم برای تشویق مسیحیان برای به‌دست گرفتن اسلحه باشد، آنها در مجموع مجریان ساده‌ای بیش نبودند و واژه مزدور مناسب آنها می‌باشد. اما در مورد انگلیس، با توجه به بی‌میلی آن کشور به پشتیبانی (به همراه فرانسه) از کارزار جنگی آسوری‌ها که در چارچوب معاهده انگلیس و فرانسه ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ بیان شده بود، دولت انگلیس خود را چنان درگیر «رویداد ارومیه» نکرد. این تنها فرانسه بود که هم از نظر مادی و هم از نظر اخلاقی درگیر «رویداد ارومیه» گردید. جا دارد که تصریح شود که به نظر می‌آید، دست کم در آغاز، نه وزارت امور خارجه و نه وزارت جنگ فرانسه در جریان فرستادن هیأت نظامی فرانسه به ایران نبودند؛ به همین دلیل پاریس از کوژول، رئیس «بیمارستان صحرایی» خواست او را در جریان چگونگی و هدف عملیات قرار دهد. کوژول پاسخ داد که هیأت نظامی مسئولیت دارد برای تشکیل واحدهای نظامی منظم از داوطلبان آسوری، جلو، ارمنی، مسلمان (؟) و در مجموع تمام کسانی که می‌خواهند به آن بپیوندند اقدام کند. این واحدها که نوعی لژیون اترانژر^۱ است موظف بود: امنیت کشور را تأمین و علیه هر نوع حمله، به‌ویژه دسته‌کردان که قصد پایین‌آمدن از کوه‌ها هنگام ترک منطقه از سوی روس‌ها را داشته باشند اقدام نمایند.^۲ به نظر می‌آید که کوژول یا بسیار ساده لوح است وقتی از داوطلبان مسلمان سخن می‌گوید و یا به مقامات ارشد خود دروغ می‌گوید. او در کتابی که چند سال پس از جنگ اول جهانی در ۱۳۰۱/۱۹۲۲ تحت عنوان: مصیبت یک آمبولانس فرانسوی در ایران به چاپ رساند از ناگفته‌های دوران خدمتش در ارومیه گفته و اهداف هیأت نظامی فرانسه در ارومیه را برملا می‌کند. او در این کتاب، دیگر واحدهای نظامی مسیحی را که او و هم قطارانش تشکیل داده بودند لژیون اترانژر نمی‌خواند بلکه آنها را «دسته‌های ملی آذربایجان» می‌نامد. او دیگر از «حمله به‌ویژه کردان» صحبت نمی‌کند اما از «تاخت و تاز هزار ساله» ایرانیان و ترک‌ها می‌گوید، او دیگر از «درندگی واحدهای نظامی مسیحی» حرفی نمی‌زند اما از «رنج و مصیبت طولانی» آسوریان سخن می‌راند.^۳

۱. Légion étrangère به دسته نظامی که برای اولین بار در سال ۱۳۸۵ در الجزایر تشکیل یافت و ترکیبی می‌باشد از بیگانگانی که داخل خدمت نظام فرانسه می‌شوند اطلاق می‌گردد.

2. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, vol. 60, lettre, annexe N° 2 à la cor. N° 7 du 22 janvier 1918 du consulat de France à Tabriz.

3. P.Caujole, op. cit., avant propos et p. 69.

و همچنین می‌نویسد:

«کلدۀ آن‌طور که فکر می‌کند یک خاطره ساده گرد و خاک گرفته و دوردست نیست که در تاریکی گذشته گم شده باشد، اما یک ملت هنوز زنده، یک نژاد با زبان، مذهب و سرزمینش، مردمی که اعضای پراکنده آن زیر یوغ ترک‌ها و ایرانی‌ها ضجه می‌کشند و با شنیدن توپ‌های ما که به نام حق و آزادی طنین می‌افکنند از امید به خود لرزید.»^۱

کاربرد واژگانی چون رنج و مصیبت مسیحیان و یا واژگانی که رنج و مصیبت را تداعی کنند، درندگی واحدهای نظامی مسیحی را که با کمک فرانسویان تشکیل شده بود توجیه می‌کند و هم استفاده ابزاری که این‌ها از مسیحیان می‌کنند سرپوش می‌گذارند و به آن رنگ و بوی اخلاقی و انسان‌دوستانه می‌دهد. وزارت امور خارجه فرانسه نیز به شکل دیگری از این واژگان استفاده می‌نماید: در پاسخ به یک نامه از مجلس نمایندگان که در آن از وزارت امور خارجه پرسیده می‌شود آیا آن وزارتخانه شرکت هیأت نظامی فرانسه را در آموزش دسته‌های نظامی مسیحی تأیید می‌کند- و اضافه می‌کند اگر چنین باشد به اعتبار ما نزد ایرانیان لطمه می‌زند- پاسخ در ابتدا منفی بود اما سپس با تکیه بر نظریه «رنج و مصیبت» مسیحیان می‌افزاید:

«باید اذعان کرد که بخش بزرگ اراضی ارومیه مملو از جمعیت کلدانی، نصاری و ارمنی است. تقریباً تمام جمعیت مسیحی به کشاورزی مشغولند که در شرایط رعیت‌ها در امپراتوری رم زندگی می‌کنند، یعنی اینکه فقط از بخشی از محصول زمینی که کشت می‌کنند برخوردارند. مالکیت زمین در دست اربابان ایرانی و کرد می‌باشد. بیشتر آنها در محلی دورتر از ناحیه‌ای که املاک آنان در آن قرار دارد مستقر هستند. حتی در زمان صلح نیز، آنها از دستبرد طوایف کرد که در کوه‌های امپراتوری عثمانی زندگی می‌کنند در امان نیستند...»^۲

حال برمی‌گردیم به پرسشی که مطرح کرده بودیم: متفقین چه چیزی را می‌توانستند به مسیحیان پیشنهاد دهند؟ با توجه به آنچه گذشت و دیدیم، از میان متفقین عمدتاً

1. ibid., avant propos.

2. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918)-Perse, vol. 60, lettre du 20 avril 1918.

فرانسه درگیر رویداد ارومیه شد و چیزی جز تشکیل یک دولت آسوری با و بدون حضور دیگر قوم‌ها (مثلاً کردها) به مسیحیان نمی‌توانستند عرضه کنند و این به روشنی تأیید شده است:

«در دسامبر، کاپیتان گراسی^۱ [از انگلیس] به نام متفقین متعهد شده بود از خود مختاری آسوری‌ها در ازاء همراهی آنها در جنگ با متفقین در چارچوب واحدهای نظامی مطروحه حمایت کند، سپس گاسفیل در همین راستا عمل کرد، و آسوری‌ها و نصاری‌های ایران و ترکیه را تشویق به تشکیل یک شورای ملی آشوری واحد کردند، این شورا در ابتدا می‌بایست زمینه را برای تشکیل واحدهای نظامی هموار کند و سپس ملت را گردهم آورد و متحد کند».^۲

اما متفقین نتوانستند به قول خود عمل کنند. کوژول رئیس «بیمارستان صحرایی»، عکس‌العمل مسیحیان را بعد از آنکه هیأت نظامی فرانسه آنها را به حال خود رها کرده و از ارومیه خارج می‌شدند- و یا از ارومیه فرار می‌کردند- چنین می‌آورد:

«... [مسیحیان] عقب‌نشینی ما را همانند یک واگذاری دیدند و تأثیرش نزد خیلی‌ها تبدیل شد به یک خشونت که نزد آنها معمول است، بعضی‌ها به‌ویژه آسوری‌ها و ارمنی‌های منطقه ایروان در قفقاز در نظر داشتند در موقع عبور از روستا به آمبولانس حمله کنند...».^۳

این خلف وعده را وزیر مختار فرانسه در ایران لوکنت نیز تأیید می‌کند، او در واقع هنگامی که در ۱۹۱۹ سخن از آمدن یک وابسته نظامی به ایران بود مخالفت خود را با این موضوع ابراز و دلیلش را چنین بیان نمود:

«... نمی‌دانم چه نفعی داریم [با فرستادن یک وابسته نظامی به ایران] متحدانمان را آزوده کنیم و در آنجا امیدهایی را (همچون در ارومیه ۱۹۱۸) جان ببخشیم که به احتمال زیاد عمل نخواهیم کرد...».^۴

1. Capitaine Gracey .

2. HELLOT – BELLIER (Florence), L'ambulance française ... , op . cit . , p . 72 .

3. A.A.E. , Nouvelle série (1897–1918) – Perse, vol. 60, rapport annexe à la lettre N°52 de mai 1918.

4. A.A.E., Perse–Iran, vol. 5, télé. N°41 du 5 avril 1919.

۵. فراخوان «بیمارستان صحرایی» و پایان «رویداد ارومیه»

«از همان روزهای نخستین، پیش از آنکه هیچ پروژه تشکیل واحدهای نظامی هویدا شده باشد، آن استقبال گرم و دوستانه که عادت داشتیم همه جا با آن روبرو شویم، جای خود را به سرمای محسوسی می‌داد»^۱ این برداشتی است که کوژول رئیس «بیمارستان صحرایی» در آغاز ورود «بیمارستان صحرایی» به ارومیه داشته است. این سردی در وهله اول تبدیل به یک عکس‌العمل دیپلماتیک گردید. دولت ایران بعد از آگاهی از فعالیت‌های فراپزشکی «بیمارستان صحرایی» در ۷ ژانویه ۱۹۱۸ اعتراض‌نامه‌ای علیه فعالیت‌های بیمارستان نامبرده به نمایندگی فرانسه در تهران ارسال نمود. در این اعتراض‌نامه، تهران فعالیت‌های «بیمارستان...» را تجاوز به بی‌طرفی و استقلال ایران ارزیابی کرد.^۲ دولت فرانسه در پاسخگویی تعلل کرد، چرا که پیش از آن می‌بایست از اهداف «بیمارستان...» آگاه و مقام و یا نهادی که «بیمارستان صحرایی» را به ارومیه گسیل داشته بود، شناسایی کند. این تصمیم از سرهنگ شاردینی رئیس هیأت نظامی فرانسه در قفقاز و یا از نماینده انگلیس در قفقاز که بر اساس معاهده فرانسه و انگلیس (۲۳ دسامبر ۱۹۱۷) عملیات سرهنگ شاردینی می‌بایست در چارچوب دستورالعمل‌های او قرار گیرد، ناشی می‌شد.

حضور هیأت نظامی فرانسه در ارومیه شاید در نخستین نگاه ناقض معاهده ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ باشد چرا که چنین گفت‌وگوهایی که در چارچوب همین معاهده انجام گرفته بود، انگلیسی‌ها خود را بسیار علاقمند به تشکیل واحدهای نظامی در ارومیه نشان نداده بودند و از سوی دیگر بر اساس بند ۳ معاهده ۲۳ دسامبر^۳، ارومیه منطقه عملیاتی انگلیس بود. اما در واقع این طور نیست چرا که بند ۲ همان معاهده حیطة عمل وسیعی را به فرانسه واگذار می‌کرد. موضوع مورد مباحثه این بند پیشنهاد سازماندهی یک ارتش با هدف ایستادن مقابل دشمن بود که مورد قبول فرانسه قرار گرفت و اعتباری برای

1. P. Caujole, op. cité p. 60 – 61.

2. A.A.E., Nouvelle série (1897 – 1918) – Perse, vol. 60, télé. N°3 du 13 janvier 1918.

۳. بند ۳ معاهده فرانسه و انگلیس ۲۳ دسامبر ۱۹۱۷ مناطق عملیاتی دو طرف را به صورت زیر تأمین می‌کرد: ۱. منطقه عملیاتی انگلیس: سرزمین‌های قزاق و قفقاز، ارمنستان، گرجستان و کردستان. ۲. منطقه عملیاتی فرانسه: بسرابی، اوکراین و کریمه.

همین منظور (صد میلیون) به تصویب رسید. ارتش ایجادشده می‌بایست تحت کنترل متفقین به عملیات پردازد.^۱

انگلیسی‌ها اینجا نیز یعنی نسبت به «سازماندهی یک ارتش...» همانند پروژه تشکیل واحدهای نظامی در ارومیه خود را چندان راغب نشان نداده بودند. اما بر عکس، فرانسویان به دلایل زیر از پروژه بالا پشتیبانی کردند:

شایان توجه است که فرانسه از هیچ نیروی نظامی در منطقه قفقاز، ارومیه و... برخوردار نبود، این در حالی است که منافع زیادی برای صیانت داشت. فرانسه مهم‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در روسیه بود؛ شهروندان آن کشور بیشترین سهام راه‌آهن جلفا - تبریز - شرفخانه در آذربایجان را در اختیار داشتند. از مناطق نفتی موصل و معادن نفتی باکو نیز نمی‌شد چشم پوشید. می‌بینیم که این منافع چنان با اهمیت بودند که فرانسه به خود اجازه ندهد از نمایش عملیات بیرون ماند. از سوی دیگر برپاکردن یک ارتش در این منطقه به آن کشور اجازه می‌داد، حرکت عناصر ترک و آلمانی را به سوی افغانستان و هند با مشکل روبرو کند و این خود به متحدین فرانسه اجازه می‌داد مجبور نشوند بخشی از توان خود را از جبهه‌های غربی به این کشور گسیل دارند.^۲

درباره حضور و فعالیت نظامی فرانسه در این بخش از دنیا در یک یادداشت داخلی^۳ وزارت جنگ فرانسه چنین آمده است:

«در آغاز جنگ اقتدار نظامی فرانسه فقط با یک وابسته نظامی، ژنرال دو لاگیش^۴ در ستاد بزرگ روس نمایندگی می‌شد، ژنرال دو لاگیش که عنوان رئیس هیأت نظامی فرانسه در روسیه را یدک می‌کشید بعد از بازگشت به فرانسه جایش را به ژنرال ژنن^۵ داد. در هر حال کمبود خدمات فنی متحدین ما، آنها را واداشت که از ما تقاضای هیئت‌های ویژه‌ای نمایند، که در پایان سال ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ وارد روسیه شدند (هیأت

1. S.H.A.T., Iran , 7N , côte 800, dossier 8 Paris , le 23 déc. 1917 .

۲. رک به بخش پنجم: سیاست خارجی فرانسه در ایران .

3. S.H.A.T., Iran 7N, côte 800, dossier 7, note N° 17A, Paris, le 25 aout 1918 .

4. General du Laguiche .

5. Général Janin .

ساخت مهمات به فرماندهی پی‌یو،^۱ هیأت هوانوردی به فرماندهی برگر^۲ و هیأت ارخانجلسک^۳ تمام این هیئت‌ها تحت فرماندهی ژنرال ژنن قرار داشتند. این وضعیت تا ۱۹۱۷ ادامه پیدا کرد. هنگامی که ارتش روسیه با بحران ایجادشده ناشی از سقوط دولت امپراتوری دست و پنجه نرم می‌کرد، توان ما کاهش پیدا کرد و این باعث شد دولت فرانسه هیئت نظامی جدیدی را در سپتامبر ۱۹۱۷ تحت فرماندهی ژنرال نیسل^۴ به روسیه اعزام کند.

اعزام هیأت نظامی جدید می‌تواند به این معنا باشد که فرانسه قصد داشته است نقش مهم‌تری در منطقه ایفا کند و شاید در چارچوب این استراتژی جدید بوده است که سرهنگ شاردینی تصمیم به اعزام «بیمارستان صحرایی» به فرماندهی کوژول به ایران گرفت؛ و این که این تصمیم با اعتراض هیچ یک از مقامات لشکری مواجه نگردید گویای همین سخن است.

اما اعتراض ایران کماکان بی‌پاسخ می‌ماند. به این دلیل که ارتباطات بین پاریس و تفلیس قطع گردیده بود و در نتیجه پاریس موفق نمی‌شد فرمان عقب‌نشینی ۲۱ مارس^۵ را به سرهنگ شاردینی منتقل کند. ولی دولت ایران همچنان به دنبال راه‌حل دیپلماتیک بود که چرا که کاری بیش از این از این دولت ساخته نبود. پس ناخشنودی خود را از تجاوز آشکار به کشورش مکرراً به دولت فرانسه ابلاغ می‌نمود. در نامه مورخ ماه مارس، دولت ایران خواستار خروج «بیمارستان صحرایی» شد ولی دولت فرانسه با انکار شرکت فرانسویان در قتل‌عام ارومیه پاسخ داد: این هیأت با دسته‌های نظامی روسیه وارد ایران شده است» به عبارت دیگر تحت فرماندهی نیروهای ارتش روسیه قرار دارد، و دولت ایران پاسخ داد: اگر چنین است پس می‌بایست «بیمارستان...» با همان نیروها ایران را ترک می‌کرد (نیروهای ارتش روسیه سرزمین ایران را در اوائل ماه فوریه ۱۹۱۸ ترک کرده بودند^۶). با توجه به اینکه هیچ نشان مثبتی از سوی دولت فرانسه

1. Pyot .

2. Berger .

3. Arkhangelsk .

4. Général Nissel .

5. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, vol. 60 , télé. N° 28 du 21 mars 1918 .

6. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, vol. 60, télé. N° 25 du 17 mars 1918 .

دیده نمی‌شد، دولت ایران تغییر لحن داد و اعلام نمود که «دولت‌هایی که در تشکیل واحدهای نظامی شرکت داشته‌اند مسئول ضرر و زبانی که ایران و مردم آن متحمل شده‌اند خواهند بود»^۱.

تنش در منطقه نیز افزایش می‌یافت، عصبانیت و ناخرسندی مردم^۲ به دلیل حضور هیأت نظامی فرانسه و میسیونرها به اندازه‌ای بود که لوکنت، وزیر مختار فرانسه استفاده از زور که همتای بریتانیایی او مارلین^۳ به او توصیه می‌کرد به وزارت امور خارجه کشورش پیشنهاد نمود، ولی وزارت امور خارجه این پیشنهاد را رد کرد.^۴ کنسول فرانسه در تبریز؛ سوگون نظر دیگری داشت:

«... امروز وضعیت خطرناک‌تر از همیشه است و آخرین ذره تعلق‌خاطری که ایرانی‌ها نسبت به ما داشتند بر باد داده است [...] رفتن بهتر خواهد بود [...] برای هیأت [نظامی] کشورمان هنگام خروج از ارومیه می‌ترسم. می‌بینیم با روس‌ها چگونه رفتار می‌شود- با وجودی که رسانه‌ها علیه آنها بد نمی‌نویسند- و با یک دلهره‌ای از خود می‌پرسم چه رسوایی برای پزشکان ما هنگام خروج پیش خواهد آمد»^۵.

دستگیری شاتل^۶ (۲۴ مارس)، از اعضای «بیمارستان ...» از سوی افراد کمیته حزب ناسیونالیست دموکرات آذربایجان (که در پاییز ۱۹۱۷ تازه بازسازی شده بود)، بر برداشتی که نمایندگان فرانسه از وضعیت داشتند صحه می‌گذاشت. جا دارد پیش از پیگیری مکاتبات دیپلماتیک اشاره‌ای هم به حزب دموکرات به‌عنوان یکی از بازیگران «رویداد ارومیه» داشته باشیم، برای این کار بهتر دیدیم سخن را در اختیار سوگون کنسول فرانسه در تبریز قرار دهیم. با این کار هم تناقض‌گویی‌ها اتهامات بی‌روا، انگ‌زدن‌های ... استعمار آشکار و هم چهره واقع‌بینانه‌تری از آن حزب به‌دست خواهد

1. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) - Perse, vol. 60, télé. N°30 du 26 mars 1918.

۲. در پایان فوریه سرهای رهبران اصلی هیأت‌های مذهبی و نظامی به جایزه گذاشته شده بود؛

A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) - Perse, vol. 60, rapport annexe à la lettre N°51 du 30 avril 1918.

3. Marling.

4. A.A.E., télé. Nouvelle série (1897-1918) - Perse, Vol. 60, N° 12 du 18 février 1918.

5. A.A.E., Perse-Iran, vol. 23, lettre particulière du consul de France, M.Saugon, au ministre de France à Téhéran, M. Lecomte, du 13 mars 1918.

۶. نامه‌هایی را که از کنسولگری‌های فرانسه، انگلیس، روس و آمریکا به همراه داشت از او خواهند گرفت و خود او با پا در میانی والی آذربایجان آزاد خواهد شد.

داد. در آغاز، نمایندگان دولت فرانسه در ایران و میسیونرها در نوشته‌هایشان اعضای آن حزب را مورد ناسزا قرار داده و به آنگلوفیلی، روسوفیلی و ... متهم می‌کردند،^۱ تنها به این دلیل که با حضور هیئت‌های نظامی فرانسه در سرزمین ایران مخالفت می‌نمودند ولی در چند قدمی پایان جنگ و هنگامی که شرایط تغییر کرده بود کنسول نوشت:

«سیاستمداران روی ایده ممانعت از پیشروی ترک‌ها در آذربایجان به توافق رسیدند. روزنامه‌های دموکرات از سرزنش انگلیسی‌ها، فرانسویان، آمریکایی‌ها و ... بهره‌برداری از نفرت مردم علیه آنها دست برداشتند. سران حزب دموکرات در حال حاضر تقاضای کمک بریتانیا را دارند و در پی این می‌باشند که روس‌ها افسرانی را جهت سازماندهی یک نیروی نظامی که توانایی محافظت آذربایجان در برابر هجوم ترک‌ها داشته باشد در اختیار آنان قرار دهند. یکی از شخصیت‌های مهم دموکرات، حاجی کربلایی حریری موافق با دو شخصیت دیگر: شیخ خیابانی و میرزا اسماعیل نوبری که نهاد تصمیم‌گیری سه نفری دموکرات را تشکیل می‌دهند اعلام کردند که در مقابل هر پروژه‌ای که خواهان جدایی آذربایجان از بقیه ایران باشد با قدرت تمام خواهند ایستاد. آن نهاد همچنین تصمیم دارد یک ارتش پنج هزار نفری سازماندهی کند، و برای اینکه به ترک‌ها هیچ بهانه‌ای برای مداخله در سرزمین ایران ندهد سعی خواهد کرد راه جلوها را به سوی قفقاز باز کند. نهاد تحمل نخواهد کرد

۱. به کارگیری نسبت‌هایی با پسوند فیل همچون ژرمنوفیل، آنگلو فیل، روسوفیل در ایران به‌ویژه در نیمه نخست قرن بیستم بسیار رایج بوده است، اما همیشه با واقعیت همخوانی نداشته است و باید آن‌ها را با احتیاط بیشتری به کار بست. این واژگان که نوعی ناسزای سیاسی محسوب می‌شدند و می‌شوند، از سوی غربی‌ها به‌ویژه به غیرغربی‌ها و به کسانی اطلاق می‌شد که در جبهه مخالف بودند. مثلاً اشخاصی را که با آلمان بیشتر مراوده و تجارت داشتند به طرفداری از آلمان یا ژرمنوفیل و کسانی را که با روس‌ها مراوده بیشتری داشتند به طرفداری از روسیه یا روسوفیل و ... متهم می‌کردند. این نوع نگاه از این ناشی می‌شد که غربی‌ها خیلی به ندرت می‌پذیرفتند که غیرغربی‌ها توانایی این را داشته باشند که در راستای منافع ملی کشورشان عمل کنند. این بینش را می‌توان چنین خلاصه کرد: یا با ما هستید یا علیه ما، حد وسطی وجود ندارد، وقتی با ما نیستید به این معناست که یا ژرمنوفیل هستید یا روسوفیل و یا خیلی از فیل‌های دیگر، همیشه یک فیل به شما منسوب است. هنگامی که دیگر ژرمنوفیل نیستید این است که احتمالاً آنگلو فیل شده‌اید. این درک از روابط بین‌الملل که ریشه در طرز تفکر دوره استعماری دارد دنیا را به دو اردوگاه تقسیم می‌کرد: اردوگاه فاتحین، یعنی غربی‌ها و اردوگاه شکست‌خوردگان، یعنی دیگرانی که بنابر تعریف نمی‌توانستند به طور مستقل عمل کنند برای اینکه شکست خورده بودند. و شکست خورده بودند چون ضعیف بودند و چون ضعیف بودند وابسته بودند و در نتیجه نمی‌توانستند به طور مستقل تصمیم بگیرند و عمل کنند. گفتار و رفتارشان برای غربی‌ها نمی‌توانست قابل درک باشد. مگر در رابطه با غربی‌های دیگر یعنی همان‌هایی که شکست‌خوردگان می‌بایست الزاماً به آنها وابسته باشند.

دسته‌های جدید نظامی عثمانی وارد آذربایجان شوند و حتی تردید نخواهد کرد که علیه ترک‌ها وارد جنگ شود. بالاخره ایلات شاهسون و قره‌داغ با حزب دموکرات موافق هستند. [...] این اظهارات برای کنسول آشکار است به این سبب که سران حزب دموکرات علی‌رغم حضور دسته‌های نظامی عثمانی در خوی، تردیدی برای تعقیب و بازداشت ترکوفیل‌های تبریز و وادارکردن افسران ترک مستقر در تبریز برای ترک شهر به خود راه ندادند.^۱

حال به ادامه مکاتبات دیپلماتیک می‌پردازیم. در واقع توازن کم‌کم در عرصه درگیری‌ها تغییر می‌کرد و اعضای هیأت نظامی و به‌طور کلی غربی‌ها در شرایط نامساعدی قرار می‌گرفتند. در چنین شرایطی بود که وزیر مختار فرانسه در تهران از وزارت خارجه کشورش تقاضای فراخوان فوری هیأت نظامی را کرد و نوشت: «هیچ دلیلی نمی‌بینم حتی حیثیتی که تجربه‌ای را که اینقدر به ما صدمه زده است دنبال کنیم، فراخوان هیأت نظامی و سه افسری که با بی‌احتیاطی خود را در این کارزار به خطر انداخته‌اند فوری می‌باشد نخست برای نجات آنها و سپس رد مسئولیت، حداقل در نتایج آن».^۲

این چنین بود که در آخر ماه مارس دولت فرانسه بالاخره تصمیم گرفت فرمان تخلیه «بیمارستان صحرایی» را صادر کند. اما به سبب اختلال در ارتباطات با قفقاز، محل استقرار سرهنگ شاردینی و در دسترس نبودن نامبرده که می‌بایست فرمان تخلیه را صادر کند، این وزیر مختار فرانسه در تهران بود که در ۳ آوریل مأموریت یافت تا به این مهم بپردازد. اما این فرمان با تأخیری چند، فقط در ۲۱ آوریل به رئیس «بیمارستان صحرایی» ابلاغ گردید. اما حول و حوش ۱۰ آوریل یعنی حتی پیش از ابلاغ فرمان به کوزول رئیس «بیمارستان»، فرماندهی روسی واحدهای نظامی مسیحی عمدتاً به سبب تشکیل دسته‌های نظامی ترک پیرامون ارومیه و کمبود تدارکات، احتمال عقب‌نشینی به همراه تمام مسیحیان از جمله غیرنظامیان را مدنظر قرار داده بود؛ اما این عقب‌نشینی به درخواست سران مسیحی به چند روز بعد موکول شده بود. پس هنگامی

1. S.H.A.T., Iran, 7N, côte 1662, Correspondance n° 57, Tabriz, le 21 mai 1918.

2. A.A.E., Nouvelle série (1897-1918) – Perse, vol. 60, télé. N°30 du 26 mars 1918.

که در ۲۱ آوریل «بیمارستان صحرایی» فرمان عقب‌نشینی را دریافت کرد در وضعیتی شبیه محاصره قرار داشت چرا که واحدهایی از ارتش عثمانی در جنوب دریاچه ارومیه و گویا واحدهایی از همان ارتش نیز در شمال دریاچه ارومیه قرار داشتند، هم‌چنین می‌دانیم که جنگجویان کرد عثمانی در غرب دریاچه ارومیه و دسته‌های نظامی دولت ایران در آستانه ارومیه قرار داشتند؛ و در چنین شرایطی بود که هیأت نظامی، مسیحیان را به حال خود رها کرد: ماندن در این شرایط برای «بیمارستان ...» غیرممکن بود، رفتن خالی از خطر نبود، پس کمک دولت ایران ضروری بود! ۷ آوریل، وزیر مختار فرانسه به وزارت امور خارجه ایران نوشت و از آن تقاضا کرد... که حاکم آذربایجان را به یاری ارزشمند خود به کنسول فرانسه در تبریز سوگون دعوت نماید و افزود:

«چون به دلیل بسته‌بودن بعضی مرزها و احساس دشمنی که گذاشتند میان مردم پخش شود می‌توان چندین مشکل عینی را پیش‌بینی کرد، فکر می‌کنم دولت امپراتوری به خاطر دارند هنگامی که خروج این افسران [فرانسوی] را درخواست می‌نمود. به روی کمک دولت و مأمورانش حساب می‌کنم برای اینکه انتقال افسران ما و ابزارآلاتشان در شرایط نظم و امنیت مطلق انجام پذیرد با احترامی که شایسته یک ملت دوست است با جلب رضایت ایران اصرار دارد یک بار دیگر ارزشی که برای حفظ روابط خوبمان قائل است به این کشور ثابت کند!»

دولت ایران با این درخواست موافقت نمود و ۲۷ آوریل اقدام به تخلیه «بیمارستان صحرایی» کرد. اعضای «بیمارستان ...» «تا دندان مسلح» خلع سلاح شده و تحت حمایت مقامات محلی به سوی تبریز حرکت تا سپس به سوی همدان و از آنجا ایران را ترک و به سوی بغداد روانه شوند. اما گاسفیل از هیأت نظامی فرانسه که از اعضای «بیمارستان ...» نبود در ارومیه ماند. فرانسه کماکان امیدوار بود!

رفتن «بیمارستان صحرایی» تفسیرهایی را در روزنامه محلی تجدد (ارگان حزب دموکرات) به همراه داشت. در واقع این روزنامه رویه آشتی‌جویانه ایران در قبال دولت فرانسه و «بیمارستان صحرایی» را مورد انتقاد قرار داده و نیز تأملاتی در مورد «بیمارستان ...» داشت. در شماره ۱۱۲ این روزنامه مورخ ۵ مه در مقاله‌ای تحت عنوان

پزشکان قرن بیستم آمده است: «به خاطر نمی‌آورید که زمانی دولت‌هایی پزشکان خود را به یک کشوری می‌فرستادند که آنجا مورد نیاز بودند و برای این بود که احساسات انسان دوستانه‌شان را به این کشور ابراز کنند و از این طریق محبت و دوستی آنها را جلب کنند [...]». دولت ایران از سوی وزیر امور خارجه‌اش از وزیر مختار خود در فرانسه می‌خواهد که از وزیر امور خارجه فرانسه به خاطر فراخوانی پزشکان فرانسوی تشکر کند، چون بازگشت پزشکان ارومیه دولت ایران را از مهلکه قریب‌الوقوع می‌رهاند. بازگشت این پزشکان [...] که بنا به اظهارات خودشان تا دندان مسلح بودند ایران را از یک یوغ ترسناک رها می‌سازد. بلکه به خود بگویید! آه... یتیمان ایرانی در ارومیه، حالا آسوده بخوابید، پزشکان فرانسوی فراخوانده شده‌اند!!!^۱

اما دسته‌های نظامی مسیحی در چه وضعیتی قرار داشتند؟ آنها بلافاصله مورد یورش واحدهای نظامی دولتی قرار گرفتند که با وجود نفرتی اندک (حدود دویست سواره‌نظام) در ۲۱ و ۲۳ آوریل چندین پیروزی به‌دست آوردند. سپس ترک‌ها اول ماه مه وارد خوی شدند. شهری که در شمال ارومیه قرار دارد. پیش از این، در آغاز ماه آوریل واحدهایی از ارتش عثمانی در جنوب شهر مستقر شده بودند. به این ترتیب دسته‌های نظامی مسیحی در محاصره قرار می‌گرفتند.

در این هنگام ژنرال دانسترویل^۲ فرمانده دسته‌های نظامی بریتانیایی و واحدهای نظامی تحت فرماندهی او که از ژانویه ۱۹۱۸ در شرق دشت ارومیه در همدان حضور داشتند مأموریت داشت به سوی قفقاز پیشروی کند و به جای هم قطارش ژنرال شور^۳ قرار گیرد. اما ناسیونالیست‌های گیلان (جنگلی) مانع پیشروی آنها می‌شدند. نامه‌ای را در ۱۰ ژوئیه به آقا پدروس، فرمانده نظامی دسته‌های مسیحی ارسال و به او پیشنهاد کرد در حلقه‌های ضعیف خطوط ارتش ترک شکافی ایجاد و به واحدهای ارتش بریتانیا در همدان بپیوندد. با این عملیات او اعتقاد داشت تسلط بر راه ارومیه-همدان را به‌دست خواهد آورد و ارتش ترک در تبریز پل ارتباطی خود را از دست خواهد داد و مجبور به ترک شهر خواهد شد؛ او (در همان نامه) می‌افزاید: «سپس با ارمنی‌های پیرامون

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 23, article, annexe N°1 à la cor. (N°55) du 16 mai 1918.

2. Dunsterville.

3. Shore.

الکساندرا پل^۱ به هم خواهیم پیوست و به این شکل مانع حرکت ترک‌ها به سوی قفقاز خواهیم شد^۲. پر واضح است که در پیشنهاد ژنرال دانسترویل نگرانی نخستین برای او پیشروی به سوی قفقاز می‌باشد؛ حتی اگر با این روند امکان دریافت اسلحه و مهمات برای دسته‌های نظامی مسیحی نیز فراهم آید^۳.

در ماه ژوئن ترک‌ها در تبریز مستقر شدند، اما پیش از اینکه وارد شهر شوند متفقین با تمام پرسنل و شهروندانشان در ۱۰ ژوئن تبریز را به مقصد تهران ترک کردند. تنها پدر فرانسین از کشور هلند، که کنسولگری‌های متفقین پیش از ترک تبریز به او عنوان کنسول اسپانیا داده بودند در آن شهر مانده بود تا از جمله بتواند از منافع متفقین دفاع کند. او با این عنوان بود که با فرماندهی نظامی ترک مستقر در تبریز وارد مکاتبه شد. نخست یکی از ابلاغیه‌های فرماندهی نظامی ترک مستقر در تبریز را می‌آوریم. از ورای این ابلاغیه به بعضی از صف‌بندی‌های قومی یا ملی در دوران جنگ دوم در منطقه‌ای که ارومیه در آن قرار دارد بیشتر آشنا می‌شویم. در این ابلاغیه چنین آمده بود:

«ارمنی‌های لعنتی و هار همیشه رفتارهایی برای تجاوز به حقوق سیاسی و خدشه‌ناپذیر برادران بیچاره آذربایجانی ما انجام می‌دهند، به علاوه آنها سعی می‌کنند دست بر روی آذربایجان بگذارند. ارتش پیروز امپراتوری عثمانی برای دفاع از مذهب مقدسمان و رهایی هم‌کیشان آذربایجانی ما و همین‌طور برای نابودی ارمنی‌ها، شهر ارومیه را پیشتر به محاصره درآورده است. با توجه به پیمان صلحی که بین امپراتوری عثمانی و دولت جنوب قفقاز منعقد شده است، ارمنی‌ها دیگر نمی‌توانند از این پس با آرامش در قفقاز زندگی کنند، بر این شدند که به کمک ارمنی‌هایی بیایند که در حال حاضر از سوی ارتش پیروزمند ما محاصره شده‌اند. به همین دلیل دو هزار ارمنی از قفقاز به سوی خوی روانه شدند تا ارتش ترکیه را مورد حمله قرار دهند. اما به لطف خدا همه آنها با یک حمله کوچک قهرمانان ترک قتل‌عام شدند. احتیاجی نیست که گفته شود ارتش

1. Alexandra-Paul.

۲. کسروی، تاریخ هجده ساله پیشین، ص ۷۶۳-۷۶۲.

۳. همان.

ترک اینجاست، برای رهایی برادران بیچاره مسلمان ما در تمام ایران به‌طور کلی و در آذربایجان به‌ویژه از دست کافران...».

امضاء: فرمانده کل دسته‌های نظامی عثمانی، منیر، ۲۵ رمضان ۱۳۳۶ (۷ ژوئیه ۱۹۱۸).
در پاسخ به این ابلاغیه پدر فرانسس، کنسول کشورهای غربی به فرماندهی دسته‌های نظامی عثمانی چنین نوشت:

«عالیجناب، از دیدن اعلامیه نگران‌کننده علیه مسیحیان به‌طور دردناکی متأثر شدم. به نحو دردآوری سخنان تحریک‌آمیزی که ۵ ژوئیه در ساعت چهار صبح علیه آنها در انجمن ایراد شد در قلبم احساس کردم. از اینکه در سخنان ایرادشده بدون قائل‌شدن تمایز بین بی‌گناهان و گناهکاران همه را به یک چوب زده‌اند واقعاً متحیرم. به نظرم این نحوه بیان عجیب می‌آید وقتی می‌بینیم که کشورهای متحد ترکیه سه کشور مسیحی هستند. از اینکه از مسیحیان کشور مسیحی که علیه مسلمانان اسلحه به‌دست گرفتند و به آنها آسیب رساندند دلگیر باشید درک می‌کنم؛ اما از اینکه می‌بینم می‌خواهند همه را بدون تمایز مقصر قلمداد کنند دلم به درد می‌آید. چون کنسول هستم و همین‌طور میسیونر، برای نیکوکاری هم به مسلمانان و همه به مسیحیان، بی‌هیچ تبعیضی، به ایران آمده‌ام...»^۱

پدرفرانسس در نامه‌اش تناقض‌گویی ترک‌ها را برملا می‌کند، چون همان‌طور که او خوب می‌داند جنگ؛ جنگ مذهبی نیست ولی ترک‌ها در طول جنگ در این منطقه از این حقیقت استفاده ابزاری کردند و آن را وارونه جلوه دادند تا بتوانند ایران و به‌ویژه آذربایجان ایران را که چشم‌داشتی هم به آن داشتند با خود همراه کنند. به هر حال ترک‌ها که وضعیت را در تبریز مناسب نمی‌دیدند و نشانی از ابراز تمایل تبریزی‌ها برای ماندن آنها دریافت نکردند آنجا را ترک نمودند.

اما پدرفرانسس نیز خود دچار تناقض‌گویی می‌شود، چرا که او و هم‌فکرانش در طول جنگ برای اینکه مسیحیان منطقه را علیه مسلمانان بشوراند وای مسیحا گفتند و بر طبل جنگ کوفتند. ولی او نیز در این نامه دست روی این حقیقت می‌گذارد که جنگ واقعاً جنگ مذهبی نیست. پرواضح است که حقیقت‌گویی او از روی مصلحت است و نه از روی صداقت. او برای اینکه ترک‌ها را از انتقام‌جویی علیه ارمنی‌ها برحذر دارد این

1. P. Franssen, Mémoires d'un missionnaire... op. cit., p. 81 et s.

چنین سخن می‌گوید: به هر حال انتقامی در کار نخواهد بود و پدر فرانسس در این باره نوشت: از آن لحظه (خروج دسته‌های نظامی ترک از تبریز در آخر نوامبر ۱۹۱۸) من خوشبخت‌ترین مرد دنیا شدم به‌ویژه که این تجربه در آنچه مربوط به شهر تبریز می‌شود بدون خونریزی خاتمه یافته بود.^۱

در ارومیه حضور ترک‌ها و سپس خروج آنها طور دیگری رقم خواهد خورد. همان‌طور که دیدیم مسیحیان در ارومیه در انتظار کمک بودند اما تلاش برای کمک‌رسانی به آنها نافرجام ماند، در پایان ماه ژوئیه در اثر تهدید ترک‌ها، آنها به تعداد تقریبی پنجاه هزار نفر (مرد و زن و کودک) منطقه ارومیه را ترک و به واحدهای نظامی بریتانیایی که بین ارومیه و همدان حضور داشتند پیوستند و از آنجا به بغداد فرستاده شدند. در مورد مسیحیانی که نتوانستند فرار کنند بعضی از آنها به مؤسسات میسیونرها پناه بردند. این پناهگاه‌ها موقتی خواهند بود چرا که ترک‌ها بر اساس نوشته کسروی،^۲ و کردها «به کمک و تحریک ایرانی‌ها»، بر اساس گزارش^۳ وابسته نظامی فرانسه دوکرو، وارد ارومیه شدند و آنها را قتل‌عام کردند. (حدود ششصد نفر بر اساس گزارش وابسته نظامی و چهارصد تا پانصد نفر بر اساس خاطرات^۴ پدر فرانسس). در میان کشته‌شدگان عالیجناب سوتتاق نماینده پاپ نیز دیده می‌شد. «رویداد ارومیه» این‌گونه به پایان رسید.



تلفات جانی در «رویداد ارومیه» صد و سی هزار مسلمان و تعداد زیادی مسیحی برآورده شده است. این رقم، تلفات جانی ناشی از گرسنگی، بیماری و بیماری‌های واگیردار....، یعنی تلفات جانی غیرمستقیم مناقشات را نیز دربرمی‌گیرد. این ارقام را باید با احتیاط بسیار به کار برد چرا که در وضعیت کنون تحقیقات (درباره «رویداد ارومیه» تحقیقات به اندازه کافی انجام نشده است) بسیار مشکل است آن را با روش علمی مورد ارزیابی قرار داد. به‌ویژه که حتی یک آمار نسبی از جمعیت منطقه چه مسلمان و چه مسیحی مربوط به سال‌های کمی پیش یا کمی پس از «رویداد ارومیه» موجود نیست.

1. *ibid.*, p. 118.

۲. کسروی، تاریخ هجده ساله ...، پیشین، ص ۷۶۵-۷۶۴.

3. S.H.A.T., Iran, 7N, côte 3268, rapport N°33, annexe IX.

4. P. Franssen, *Mémoires d'un missionnaire...* op. cit., p.96 et s.

درباره تعداد مسیحیان، داده‌های مطمئنی که ما در اختیار داریم، همانا برآوردهایی هستند که (به‌ویژه میسیونرها از جمعیت آسوری‌ها انجام داده‌اند. برآوردها تقریباً حول و حوش پنجاه هزار نفر می‌چرخند. اما این ارقام تعداد آسوری‌های عثمانی (جلو) که در زمان جنگ به ارومیه مهاجرت کردند شامل نمی‌شود. جمعیت جلوها را بین بیست و پنج هزار تا شصت هزار نفر برآورد کرده‌اند. دقیق‌نبودن تعداد جلوها برآورد تلفات جانی مسیحیان را باز هم پیچیده می‌کند و ما را باز هم به احتیاط بیشتری دعوت می‌کند.

با تمام این‌ها، تلفات مسیحیان که نمایندگان سیاسی دولت‌های غربی و میسیونرها گزارش داده‌اند حدود ده هزار نفر برآورد شده است. برای تلفات جانی مسلمانان تنها احمد کسروی رقمی را ارائه می‌دهد؛ او از تلفات صد و سی هزار نفری سخن می‌گوید! این رقم به نظر خیلی بالا می‌آید اما با توجه به اینکه تاریخ‌نگار برجسته‌ای چون کسروی ارائه داده است باید اعتباری برای آن قائل بود.

سرنوشت مسیحیانی که از خشم و انتقام‌جویی مسلمانان نجات پیدا کرده بودند چنین رقم خواهد خورد: آنها به جای کسب یک واحد سیاسی جغرافیایی مستقل مجبور به ترک سرزمین اجدادی خود و در چهار گوشه جهان پراکنده شدند (ر.ک. به پیوست شماره ۲).

و اما «آزادی‌بخشان»: عالیجناب سونتاق نماینده پاپ، تنها میسنوری که مورد احترام مسلمانان بود به قتل رسید؛ شد میسیونر و قائم‌مقام کنسول آمریکا که مورد تنفر مسلمانان بود چند ماه بعد در ارومیه جان به جان آفرین بخشید؛ مزدوران روسی که واحدهای نظامی مسیحی را به همراه فرانسویان فرماندهی می‌کردند به محض رسیدن دسته‌های نظامی ترک پا به فرار گذاشتند و فرانسویان را نیز دیدیم که چگونه ارومیه را ترک کردند.

پرونده «رویداد ارومیه» با یک صحنه کمدی واقعی بسته خواهد شد. کمدی که وقاحت و بی‌شرمی را به شکل خالص آن به نمایش خواهد گذاشت: در گفت‌وگویی با ولیعهد، کنسول فرانسه در تبریز می‌گوید: «... از استقبال همراه با ملاطفت عالیجناب استفاده کرده [...] و از دولت و نمایندگان آن در این ولایت دعوت و خواهش می‌کنم صدماتی را که فرانسویان در آذربایجان متحمل شده‌اند همانند [...]، قتل عالیجناب سونتاق؟ در ارومیه و قتل یک مذهبی دیگر فرانسوی در خسروا و هم این‌طور رفتار

بدی که سال گذشته به اعضای «بیمارستان صحرایی» فرانسه در ارومیه تحمیل شده بود، جبران نمایند^۱.

با موافقت دولت ایران (!) یک کمیسیون تحقیق و تفحص تشکیل شد. کمیسیون از نمایندگان فرانسه (کنسول فرانسه در تبریز، سوگون)، آمریکا (کنسول آمریکا در تبریز، پادوک^۲) و ایران (سعیدالسلطنه) تشکیل شده بود. موضوع مورد تحقیق آخرین حوادث ارومیه بود که سبب رنج و اندوه و مرگ تعدادی از مسیحیان و مسلمانان شده بود^۳. لازم به گفتن نیست که پیشنهاد چنین کمیسینی و چنین تحقیقی که نمایندگان کشورهای که تا مغز استخوان در «رویداد ارومیه» نقش داشتند، بیشتر به یک کمدی می‌ماند. از جهت دیگر به عنوان تحقیق، یعنی آخرین حوادث ارومیه که سبب رنج و اندوه و ... نیز نباید چندان بها داد چرا که در عمل، تحقیق یک تعرض جعلی بود. تحقیق‌کنندگان با قرارداد خود در جای تحقیق‌کننده می‌خواستند خودشان مورد تحقیق قرار نگیرند؛ مانند این می‌ماند که دزدی را هنگام شکستن قفل خانه کسی غافلگیر کنند ولی او از صاحبخانه شکایت کند! خوب چنین شکایتی هم خنده‌آور است و هم نمی‌تواند مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. وضع تحقیق‌کنندگان مورد نظر ما نیز چنین است، آنها می‌دانستند که با قرارداد خود در جایگاه تحقیق‌کننده و شاکی، مرغ کشته را نیز به خنده خواهند آورد. پس کمیسیون آهسته از تحقیق بر روی آخرین حوادث ارومیه که سبب رنج و اندوه و ... به تحقیق برای پیدا کردن قاتل عالیجناب سونتاق تغییر مسیر خواهد داد و تحقیق برای یافتن قاتل آن روحانی نیز راه به جایی نخواهد برد. اما گفتنی است که از ۳۸ شاهدی که طی ۵۳ جلسه به سؤالات کمیسیون تحقیق پاسخ گفتند ۳۲ نفر مسیحی، یک نفر یهودی و فقط سه نفر از آنها مسلمان بودند.

«رویداد ارومیه» به روابط میان جامعه مسلمانان و جامعه مسیحیان تأثیر گذاشت و مسیحیان از این پس مورد اعتماد دولتمردان و مسلمانان منطقه نبودند. رویداد ارومیه بر روابط ایران و فرانسه نیز تأثیر گذاشت و روابط فرهنگی بین دو کشور بیشترین صدمه را دید.

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 10, cor., N°1 du 13 février 1919.

2. Paddock.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 21, l'enquête sur l'événement d'Ourmia de 1918 et de 1919.

آسوری‌ها که به بغداد پناه برده بودند و انگلیسی‌ها آنان را مسلح و سازماندهی کرده بودند در ۱۹۲۰ تلاش کردند^۱ به ارومیه بازگردند؛ جایی که حالا، سیمقو راهزن معروف گرد به آتش‌افروزی مشغول بود. اما پس از اینکه دولت انگلیس تقاضای آنها را در دادن قول رسمی در پشتیبانی از این فرایند نپذیرفت، بخشی از آنها از بازگشت منصرف شدند. بخش دیگری از آنها که متعلق به دار و دسته آقا پدروس بودند دست به ماجراجویی زدند. اما در مرز ایران، در برابر سختی کاروزار، بعضی از آنها از ادامه راه بازماندند. برای بقیه نیز هنگامی که، با درخواست ایران، دولت انگلیس به آنها فرمان بازگشت داد، این پایان ماجرا بود.

در کنفرانس لوزان^۲ - که از نوامبر ۱۹۲۲/آذر ۱۳۰۱ تا ژوئیه ۱۹۲۳/مرداد ۱۳۰۲ جریان داشت- رئیس دسته‌های نظامی مسیحی، آقا پدروس، سرزمینی که تا دریاچه ارومیه را پوشاند برای آسوریان تقاضا نمود. تقاضای غیرمعقولی که نتیجه‌ای را دربرداشت. این آخرین تلاش آسوریان بود!

ما این بخش را با این پرسش به پایان می‌بریم: چه رابطه‌ای بین حضور فرانسه در منطقه که قرارداد سایکس پیکو^۳ - قراردادی که امپراتوری عثمانی را بین روسیه؛ انگلستان؛ فرانسه و ... تجزیه می‌کرد- پیش‌بینی کرده بود و نقش این کشور در رویداد ارومیه وجود دارد؟ با این قرارداد بخشی از امپراتوری عثمانی، سوریه و موصل که به‌عنوان منطقه تحت نفوذ به فرانسه واگذار می‌گردید در همسایگی ارومیه قرار داشت. آیا ایجاد یک دولت مسیحی در منطقه ارومیه نمی‌توانست به امنیت نفتی منطقه موصل کمک کند؟

۱. به نظر می‌آید برای بازپس گرفتن مال و اموالشان؟

2. Lausanne.

3. Sykes picot.

فصل دوم

مشاجره بر سر راه آهن جلفا- تبریز- صوفیان- شرفخانه

این مسئله شاید به خودی خود چندان اهمیت نداشته باشد، اما نشانگر اوضاع درهم و برهم حقوقی و مالی ایران است که از یک سو انقلاب اکتبر روسیه و از سوی دیگر آزادی سیاسی ایران در فردای جنگ اول جهانی پدید آورده بود. مناجرا به این شکل است که در ۱۹۱۳ بانک استقراض روس (شعبه بانک دولتی روس) امتیاز^۱ ساخت خطوط راه آهن جلفا- تبریز- صوفیان- شرفخانه را از دولت ایران به دست می آورد. سپس یک «شرکت راه آهن جلفا- تبریز» با سرمایه چهار میلیون و پانصد هزار روبل تشکیل می شود. «بانک خصوصی» با قراردادی که در آوریل ۱۹۱۳ با شرکت نامبرده منعقد می کند سی و دو میلیون فرانک از مجموع سی و نه میلیون فرانک اوراق بهادار را به دست می آورد و آنها را فقط به مشتریان فرانسوی عرضه می کند.

راه آهن مورد بحث که ساخت آن در ۱۹۱۶ پایان یافت، در زمان جنگ در کاروزار جنگی روس ها در قفقاز و شمال ایران مورد استفاده قرار گرفت. اما در روزهای پایان جنگ ترک ها راه آهن را مورد هجوم قرار داده و بخشی از ایستگاه ها را تخریب و تمام لوازم راه آهن را با خود برده و سپس لوکوموتیوها و واگن ها را در ارمنستان، گرجستان و آذربایجان رها کرده بودند.

بعد از جنگ شرکت راه آهن مذکور توانایی مالی لازم را نداشت تا کوچک ترین گامی را حتی برای تعمیر راه آهن که بر اثر جنگ به شدت آسیب دیده بود بردارد، چه برسد به بازسازی آن تا اندازه ای که بتواند دوباره مورد بهره برداری قرار گیرد، ده میلیون فرانک بدهی داشت و سود اوراق پرداخت نشده به سه میلیون و سیصد هزار فرانک می رسید.

۱. ساخت راه آهن فقط بخشی از امتیازنامه را شامل می شد، کشتیرانی در دریاچه ارومیه و بهره برداری از معادن مختلف به ویژه زغال سنگ نیز بخش دیگری از امتیازنامه را تشکیل می دادند.

حتی اگر شرکت از نظر فنی و مالی می‌توانست امکانات لازم را برای آماده‌سازی راه‌آهن تأمین کند، مسئله بهره‌برداری از آن داستان دیگری بود. در واقع در ژانویه ۱۹۱۸ دولت شوروی تمام امتیازهایی را که دولت‌های تزاری از ایران به‌دست آورده بودند بی‌اعتبار اعلام کرد؛ و متعاقب آن در ژوئیه ۱۹۱۸ دولت ایران با یک فرمان راه‌آهن مورد نظر را زیر کنترل خود درآورد؛ و دو سال بعد آن را با استناد به بند ۱۰ معاهده ایران و شوروی فوریه ۱۹۲۱/اسفند ۱۳۰۰ به‌عنوان مال و اموال دولت ایران ضبط (تمام لوازم، تأسیسات، کارگاه‌ها و ... شاید بهتر است گفته شود آنچه از آن مانده بود) کرد.

در ابتدای سال ۱۳۰۱/۱۹۲۲ دولت فرانسه از سوی نمایندگی خود در ایران برای «تأمین ضمانت منافع فرانسه درگیر در این مؤسسه عمومی» وارد عمل شد و دولت ایران بند ۱۰ معاهده ایران و شوروی ۱۳۰۰/۱۹۲۱ را یادآوری و اضافه کرد که در نتیجه ایران «نمی‌تواند حقوق اعلام‌شده صاحبان فرانسوی اوراق بهادار را به رسمیت بشناسد». وزیر مختار جدید فرانسه، پروو^۱ به اطلاع دولت ایران رساند که بند ۱۰ معاهده مورد نظر «مالکیت امتیاز را مد نظر دارد و نه حقوق طلبکاران مؤسسه عمومی» را و دیگر اینکه «راه‌آهن جلفا- تبریز، با اینکه یک شرکت روسی می‌باشد، ولی با سرمایه‌های فرانسوی ساخته شده است. [...] روسیه نمی‌توانسته است حقوقی را به ایران منتقل کند که خود صاحب آن نبوده است»^۲. وزارت امور خارجه فرانسه چندان با استدلال حقوقی وزیر مختارش در تهران موافق نبود و بر این عقیده بود که در حقوق بین‌الملل، مسئله مسئولیت دولت‌ها در مورد بدهی که متعلق به سرزمین‌های آن دولت‌ها می‌باشد قابل بحث است و اینکه تا به امروز مسائل همیشه از طریق دیپلماتیک حل و فصل شده است.^۳ پس دولت فرانسه راه‌حل دیپلماتیک را کماکان دنبال خواهد کرد. اما در جریان یک دیدار با مسئولان ایرانی، وزیر مختار فرانسه، موگرا^۴ خاطرنشان می‌کند اگر راه‌حلی برای این مسئله پیدا نشود او «تقاضای داوری خواهد نمود». یعنی اینکه دولت فرانسه مسئله را در مجامع حقوقی بین‌الملل ذی‌صلاح مورد پیگرد قرار خواهد داد. به نظر نمی‌آید فرانسوی‌ها اقدام حقوقی برای حل مسئله انجام داده باشند، اما اقدامات

1. Prévost.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 56, cor. n°14 du 7 mai. 1922.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 57, note du 8 juillet 1925.

4. Maugras.

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۱۳۳

دیپلماتیک آنها یعنی مکاتبات با دولت ایران همچنان ادامه خواهد یافت.^۱ پاسخ تهران به ادعاهای فرانسه همواره منفی بود.^۲ آخرین اقدام رسمی دولت فرانسه در این مورد برمی‌گردد به اکتبر ۱۹۲۶ / آبان ۱۳۰۵ که آن دولت به اطلاع صمدخان وزیر مختار جدید ایران در فرانسه رساند که «برای بهتر فراهم کردن زمینه تجدید و توسعه مناسبات بین ایران و فرانسه بهتر است درخواست‌های در حال تعلیق ما حل و فصل شوند».^۳

مشاجره بر سر راه‌آهن جلفا- تبریز که به نظر نمی‌آید هیچ اثر ملموسی بر روابط ایران و فرانسه گذاشته باشد، توجه را از نقطه نظر طول عمر آن جلب می‌کند. در این باره جالب است بدانیم که در ۱۳۱۳/۱۹۳۴ این موضوع برای دولت فرانسه هنوز در حالت تعلیق قرار داشت که- به نقل از روزنامه اینفورماسیون- در پاسخ یکی از نمایندگان که درباره سرنوشت شرکت راه آهن جلفا- تبریز سؤال کرده بود، گفت: «دولت فرانسه در حال بررسی امکانات برای آنچه لازم است» می‌باشد و این در حالی است که این موضوع برای دولت ایران پایان یافته تلقی می‌شد که در پاسخ سؤال یکی از نمایندگان مجلس ایران در مورد اظهارات وزیر امور خارجه فرانسه، بند ۱۰ معاهده ایران و شوروی فوریه ۱۹۲۱/ اسفند ۱۳۰۰ را یادآوری می‌نمود.^۴

خلاصه هر دو طرف با بهترین استدلال‌های دنیا از موضع خود عقب‌نشینی نمی‌کردند؛ و صاحبان اوراق بهادار فرانسوی به دلیل اینکه دولت جدید شوروی بدهی‌های دولت تزار را نمی‌پذیرفت و ایران همچنان به بند ۱۰ معاهده ایران و شوروی استناد می‌کرد، به بازپس‌گیری سرمایه‌های خود نمی‌توانستند چندان امیدوار باشند.

۱. قابل ذکر است که دولت فرانسه همزمان با پیگیری درخواست‌هایش از ایران، اوراق بهادار شرکت راه‌آهن - جلفا - تبریز را در فهرست بدهی‌هایی که دولت سابق روس ضمانت کرده درج نموده بود.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 57 cor. n°106 du 6 oct. 1926.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 57 cor. n°75 du 16 nov. 1926.

4. A.A.E., Perse-Iran, vol. 92, Bulletin de presse n°2 de janv. 1934, journal "Setâra-ye Jahân", du 19 janv. 1934.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

تنش دیپلماتیک بین ایران و فرانسه هنگام سقوط و انقراض قاجار

در زمان آخرین پادشاه سلسله قاجار (۱۷۹۴-۱۹۲۵) بود که حضور فرانسه در ایران توسعه پیدا کرده بود. در زمان حکومت مظفرالدین شاه، فرانسه امتیاز انحصاری کاوش و حفاری باستان‌شناسی را به دست آورده بود و مدارس فرانسوی در ایران همانند روابط تجاری بین دو کشور توسعه پیدا کرده بودند. پس جای تعجب نداشت که فرانسه با حساسیت و دقت زیادی تغییر و تحولات را در ایران دنبال می‌کرد.

آخرین پادشاه قاجار، احمدشاه، وقتی تاج پادشاهی را بر سر او نهادند، چهارده سال بیشتر نداشت. غیر از سن کم او که به او اجازه نمی‌داد در روند تصمیم‌گیری نقش مهمی داشته باشد، قانون اساسی ۱۹۰۶ نیز با محروم کردن شاه از امتیاز سستی پادشاهی برای او فقط یک نقش درجه دوم در صحنه سیاسی قائل شده بود. با این وجود در سال‌های آشوب و نامطمئن بعد از جنگ یعنی زمانی که مجلس، مرکز تصمیم‌گیری بسته بود بعید نبود که او بتواند نقشی در سیاست ایران بازی کند. از این منظر است که فرانسه به سرنوشت سیاسی او اهمیت می‌داد.

با پرداختن به سفر قریب‌الوقوع احمدشاه به اروپا و فرانسه، وزیر مختار فرانسه در ایران، بوئن^۱ به وزارت خارجه کشورش نوشت: «به نفع ما خواهد بود که این مهره مهم بازی ایران را در دسترس داشته باشیم^۲». به‌ویژه که وزیر مختار اعتقاد داشت که این «مهره» - اصطلاحی که وزارت امور خارجه فرانسه استفاده می‌کرد - هنوز بسیار باارزش بود و در این مورد اصرار می‌ورزید؛ و پس از شمردن خصوصیات پادشاه، به‌ویژه «فرانسه صحبت کردن او و علاقه به تاریخ و فرهنگ فرانسه»، تصریح کرد شاه جوان

1. Bonin.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 10, télé. N°55 du 22 avril 1919.

«می‌تواند در کشوری که ما هیچ نیروی مادی در اختیار نداریم پشتیبان خیلی مهمی برای ما باشد؛ و این در زمانی که ایران در زیر فشار انگلیس به پای خود می‌لرزید و پس از آنکه نزدیک بود در بند روس و سپس آلمان از پای درآید»^۱.

پافشاری وزیر مختار فرانسه نزد وزارت امور خارجه کشورش در پذیرفتن احمدشاه هنگام سفرش به اروپا و فرانسه به این دلیل بود که این سفر در چارچوب رقابت‌های فرانسه و انگلیس سال‌های ۱۹۱۸-۱۹۱۹ انجام می‌شد. به هر حال این سفر در ۱۲ اوت ۱۹۱۹ آغاز شد. یعنی درست چند روز پس از قرارداد ایران و انگلیس در ۱۹ اوت ۱۹۱۹. این قرارداد که به نوعی ایران را تحت‌الحمایه انگلیس قرار می‌داد نمی‌توانست با مخالفت دولت فرانسه روبرو نشود و همزمان ارزش «این مهره مهم» را بالا نبرد. این «مهره» می‌توانست از دید دولت فرانسه به‌عنوان ایجاد تعادل جابه‌طلبی‌های انگلیس در ایران عمل کند. پس فرانسویان هنگام اقامت هر چند غیررسمی احمد شاه در فرانسه، استقبال بسیار شایانی از او به عمل آوردند و ... او را رئیس‌جمهور وقت فرانسه و یکی دیگر از رئیس‌جمهورهای پیشین آن کشور به حضور پذیرفتند.

اما می‌دانیم که قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ را مجلس ایران نپذیرفت و دولت کودتای فوریه ۱۹۲۱/ اسفند ۱۳۰۰ آن را بی‌اعتبار اعلام نمود و بالاخره اینکه رقابت فرانسه و انگلیس در ایران در اواخر سال ۱۹۱۹ از تب و تاب افتاد. اما این باعث نمی‌شد که احمدشاه برای فرانسه تمام ارزش خود را به‌عنوان یکی از بازیگران صحنه سیاسی ایران از دست بدهد. از این پس او می‌بایست - اگر حاضر می‌شد چنین نقشی را بازی کند - در راستای سیاست وقت فرانسه در ایران عمل کند، به عبارت دیگر جابه‌طلبی‌های پهلوی اول مرد کلیدی کودتا را متعادل کند. به‌ویژه از همان آغاز ورودش به سیاست ایران، پهلوی اول تدابیری را اتخاذ کرده بود که نشان می‌داد دوران جدیدی در ایران آغاز شده است. او پیرامون نمایندگی فرانسه (لگاسیون) نیروی نظامی مستقر کرد تا از ورود احتمالی افراد تحت تعقیب که در نظر داشتند به سفارت پناه برند و بست بنشینند - سفارتخانه‌ها نیز همانند مراکز مذهبی برای بست‌نشینی انتخاب می‌شدند - جلوگیری کند؛ شهرداری تهران نصب و استقرار تابلوهایی که به زبان خارجی نوشته شده بودند ممنوع اعلام کرد. بعدها نیز با سیاست‌هایی که اعمال کرد اراده و تصمیم

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 10 lettre n°10, daté le 13 mai 1919.

خود را برای مبارزه با امتیازاتی که دولت‌های خارجی در گذشته به دست آورده بودند نشان داد... پس برای دولت فرانسه رضاخان مردی نبود که بتوان بر روی او حساب کرد، و انتخاب یکی از جناح‌های در حال مناقشه بر سر تاج و تخت، بین رضاخان (نخست‌وزیر) و قاجارها برای آن دولت چندان دشوار نبود، ولی این انتخاب الزاماً انتخاب معقولی نبود چرا که احمدشاه در این موقع—یعنی هنگامی که در ماه اکتبر ۱۹۲۵/آبان ۱۳۰۴، پهلوی اول زمینه را برای نشستن بر تخت پادشاهی هموار می‌کرد—در فرانسه به سر می‌برد. او در واقع از نوامبر ۱۹۲۳/آذر ۱۳۰۲ یعنی تاریخ آخرین سفرش به فرانسه در این کشور زندگی می‌کرد و سواحل لاجوردی را برای اقامت خود برگزیده بود.

در چنین شرایطی دولت فرانسه دل به احیاء سلسله قاجار و بازگشت احمدشاه به ایران بسته بود. به هر حال به امید بازگشت احمدشاه، بونزون^۱ وزیر مختار جدید فرانسه در ایران به وزارت امور خارجه کشورش تلگراف زد با این متن: «جالب خواهد بود که عالیجناب را [احمدشاه] متوجه این امر نموده که تحت تأثیر این قدرت‌نمایی‌ها [دستگیری چند نفر از اطرافیان پادشاه] قرار نگیرد که به نظر بنده این اقدام نشانه نگرانی نخست‌وزیر از بازگشت ایشان می‌باشد». وزارت امور خارجه با وزیر مختارش در تهران در مورد بازگشت شاه موافق بود اما پیشنهاد او، مبنی بر وساطت مستقیم نزد شاه برای برانگیختن او در بازگشت به ایران، را رد کرد. چون به نظر وزارت خارجه وساطت مستقیم و علنی می‌توانست مسئولیت زیادی برای دولت فرانسه داشته باشد، با این حال با ایده بازگشت پادشاه موافق بود و آمادگی خود را برای هموارکردن این بازگشت اعلام نمود.^۲

اما احمدشاه نه مرد موقعیتی به آن سختی بود و نه به اندازه کافی به کار سیاسی علاقه‌مند بود تا نقشی را که می‌خواستند^۳ او در مقابل رضاخان بازی کند بپذیرد. او به نظر می‌آید ترجیح می‌داد در همان فرانسه بماند و باز به نظر می‌آید که از زندگی در سواحل لاجوردی جنوب فرانسه چندان ناخشنود نبود.

1. Bonzon.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 19, télé n°(134-135-136), du 20 oct. 1925.

۳. منظور، دولت فرانسه و نزدیکان شاه که به بازگشت او امید بسته بودند، می‌باشد.

وزیر مختار فرانسه در تهران اعتقاد داشت که دوری احمدشاه از ایران نوعی رضایت برای پهلوی اول فراهم می‌کرد اما در عین حال این دوری نوعی بدگمانی را نزد او علیه دولت فرانسه برمی‌انگیخت. دلیل این بدگمانی به نظر وزیر مختار در این بود که دولت فرانسه نه تنها یک مخالف سیاسی حکومت ایران را در کشورش پناه داده بود بلکه اطرافیان شاه، شاهزادگان و شخصیت‌های مرتبط به شاه را در آن کشور پذیرفته بود. چنین شرایطی می‌توانست تصویری در ذهن پهلوی اول ایجاد کند که عبارت بود از اینکه فرانسه به مرکزی برای تحریکات علیه او تبدیل شده است. با اطمینان از رویه دشمنانه دولت فرانسه علیه خود، رضاخان ناراضیاتی خود را نسبت به آن دولت در دیداری با وزیر مختار فرانسه، بونزون ابراز کرد: در واقع این دیدار را که در آستانه عزل احمدشاه انجام پذیرفته بود، بونزون چنین گزارش می‌دهد:

«با واژه‌های بسیار خشن از دولت فرانسه» شکایت می‌کند؛ و به‌ویژه به آن خرده می‌گیرد که: «او را جدی نمی‌گیرد»، همانطور که روزنامه‌های فرانسوی با اطلاعات نادرست ارزش ارتش او را زیر سؤال می‌برند و اضافه می‌کند: «تنها رئیس مملکت من هستم و همه در ایران بدون استثنا باید در برابر من سر فرود آورند، در چند روز آینده آن را ثابت خواهم کرد».

از آخرین جمله به راحتی می‌توان دریافت که پهلوی اول با تأکید بر اقتدارش در کشور، می‌خواهد به وزیر مختار فرانسه تفهیم کند که امید به بازگرداندن تاج و تخت به احمدشاه جوان-مرد مورد حمایت فرانسویان- یک توهم بیش نیست و اینکه از این پس باید با او کنار بیایند.

۳۱ اکتبر ۱۹۲۵/۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس به عزل سلسله قاجار رأی داد، و ۱۳ دسامبر ۲۲/ آذر مجلس مؤسسان شاهنشاهی مشروطه را به پهلوی اول می‌سپارد. اما انتخاب رضاخان به عنوان پادشاه جدید ایران که می‌بایست بدون شک به امید بازگشت احتمالی احمدشاه پایان دهد به این معنی نبود که تنش دیپلماتیک بین دو کشور ایران و فرانسه نیز پایان خواهد یافت: دولت فرانسه برخلاف دولت‌های شوروی و انگلیس در شناسایی سلسله جدید پادشاهی ایران از خود عجله نشان نداد... و در ابقاء صمدخان

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۱۳۹

به‌عنوان وزیر مختار ایران در فرانسه پافشاری نمود. در واقع دولت فرانسه، پیشتر نیز برای ابقاء صمدخان پافشاری کرده بود و وزیر مختار جدیدی را که دولت ایران هنگام نخست‌وزیری رضاخان به فرانسه فرستاده بود نپذیرفته بود. چون فرانسه صمدخان را طرفدار احمدشاه و به‌طور غیرمستقیم طرفدار فرانسه می‌پنداشت. صمدخان با حضورش در فرانسه، به اعتقاد وزارت امور خارجه این کشور، می‌توانست یک پل ارتباطی بین احمدشاه و طرفدارانش در ایران ایجاد کند.^۱

اما به هر حال ۳ ژانویه ۱۹۲۶ / ۱۰ اسفند ۱۳۰۴ صمدخان برکنار شد و به جای او یک کاردار منصوب گردید. با این کار دولت ایران نارضایتی خود را نسبت به فرانسه ابراز کرد. فرانسه نیز واکنش نشان داد و وزیر مختار خود در تهران، بونزون، را به پاریس فراخواند و به جای او اردون^۲ را به‌عنوان کاردار روانه ایران نمود. بعد کم‌کم وضعیت به حال عادی برگشت و با آمدن وزیر مختار جدید ایران به فرانسه در پاییز ۱۳۰۵/۱۹۲۶، تنش بین تهران و پاریس به نظر می‌آمد فروکش کرده باشد.

۱. وزیر مختار فرانسه در ایران در مورد صداقت و وفاداری صمدخان نسبت به احمدشاه تردید داشت، او تصور می‌کرد که صمدخان می‌تواند بازی دوگانه‌ای را پیش ببرد، هم نسبت به احمدشاه وفادار بماند و هم رضاشاه را از توطئه احتمالی علیه او در فرانسه آگاه کند.

2. Hardouin.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

مسئله روزنامه‌ها

کارزاری را که روزنامه‌های فرانسوی علیه ایران و پادشاهش، بین اکتبر ۱۹۳۶/آبان ۱۳۱۵ و آوریل ۱۹۴۰/اردیبهشت ۱۳۱۹ به راه انداخته بودند همانند بعضی از معاصران «مسئله روزنامه‌ها» می‌نامیم. مقالاتی که طی این سال‌ها روزنامه‌های فرانسوی علیه ایران نوشتند عمدتاً تحریک‌آمیز و سبب سوء تفاهم و تنش در روابط دیپلماتیک بین دو کشور ایران و فرانسه گردید. نقطه عطف این کارزار اکتبر ۱۹۳۶/آبان ۱۳۱۵ یعنی تاریخ چاپ مقاله‌ای تحریک‌آمیز علیه ایران- دقیقاً در ۱۵ اکتبر ۲۳/مهر- در مجله روو دو فرانس^۱ بود. در ماه‌های بعد مقالات دیگری از این دست در مطبوعات فرانسه به چاپ رسید. دولت ایران نخست به دولت فرانسه اعتراض نمود ولی با توجه به اینکه این دولت نمی‌توانست رضایت کامل ایران را جلب کند، دولت ایران تصمیم گرفت در ۲۸ دسامبر ۱۹۳۶/۷ دی ۱۳۱۵ وزیرمختار خود را به تهران فراخواند و سپس روابط دیپلماتیک خود را در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۸/۸ دی ۱۳۱۷ با فرانسه قطع کند.

۱. حملات روزنامه‌های فرانسوی علیه ایران در آستانه جنگ دوم جهانی

آن چیزی که در «مسئله روزنامه‌ها» بیشتر جلب توجه می‌کند در درجه نخست تعداد روزنامه‌هایی که در کاروزار شرکت کردند است: تقریباً بیست روزنامه بین اکتبر ۱۹۳۶/۲۸ مهر ۱۳۱۵ و دسامبر ۱۹۳۸/۷ دی ۱۳۱۷؛ و سی روزنامه بین اکتبر ۱۹۳۶/آبان ۱۳۱۵ تا آوریل ۱۹۴۰/اردیبهشت ۱۳۱۹؛ هر روزنامه یا مجله به‌طور متوسط یک مقاله به

۱. Revue de France.

۲. از تمام مقالات مورد نظر، یک کپی یا برش و یا تجزیه و تحلیلی در پرونده‌های آرشیو وزارت‌خانه فرانسه موجود است؛ نگاه کنید به آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه در آخر کتاب.

چاپ رسانند. در واقع مداخلات وزرات امور خارجه فرانسه آنها را از چاپ دوباره مقالاتی درباره ایران برحذر می‌داشت. در درجه دوم چیزی که جلب توجه می‌کند تنوع در شکل و محتوا و اهمیت این روزنامه‌ها یا مطبوعات است. از روزنامه‌ها و مجلاتی که در این کاروزار شرکت کردند می‌توان از روزنامه محلی کوچکی چون وژی‌رار گرونل؛ روزنامه و مجلات پر تیتراژی چون لئترانسیزان، روو دو فرانس و یا پاری دو سووار؛ یک مجله جهانگردی چون سیانس اوایاژ؛ یک روزنامه عقیدتی تندرو مانند لوور؛ روزنامه و مجلات محافظه‌کار و معتدلی چون، لوروپ نوول، لومتن و لوپتی پاریزین روزنامه و مجلاتی با گرایش چپ همچون لوان گارد، لازوستیس و لوواندروی نام برد؛ و بالاخره اینکه موضوع تمام مقالات، شاه و سیاست او و تمدن ایران بودند. دو تا از اولین مقالات را روو دو فرانس در ۱۵ اکتبر ۱۹۳۶/۲۳ مهر ۱۳۱۵ با امضای برو ویلار^۲ به شکلی کم‌اهمیت در یادداشت‌های مسافرتی ارائه کرد، نویسنده در این مقالات از ایران انتقاد کرده و گرایش‌های استعماری خود را آشکارا بیان می‌نمود:

«هیچ اروپایی که دارای قلب و هوش باشد نمی‌تواند شاهد فقر [...] برده‌داری آشکار و یا نهان، آزار و اذیت، بی‌رحمی و ناامنی که نزد انسان‌های نخستین که خود بر خود حکومت می‌کنند باشد، بدون اینکه برای آنها آرزوی استعمار و یا تحت‌الحمایگی نکند»^۳.

دولت ایران نمایندگی فرانسه در تهران را از انتشار این مقاله مطلع کرد^۴ و برای نشان‌دادن نارضایتی خود از شرکت در نمایشگاه بین‌المللی پاریس خودداری کرد. پس از این دو مقاله، مقاله سومی تحت عنوان به سوی مشهد با امضای پیر اولیویه^۵ و فوکه^۶ در سیانس اوایاژ به چاپ رسید. در این مقاله «اصل و نسب گمنام پادشاه [...] ایران» خاطر نشان گردیده بود و با لحنی طعنه‌آمیز از تلاش‌های انجام‌شده برای پیدا کردن

1. Vaugirard-Grenelle, L'Intransigeant, la Revue de France, Paris-Soir, Sciences et voyages, L'œuvre, L'Europe Nouvelle, Le Matin, Le Petit Parisien, L'Avant-Garde, La Justice, Vendredi.

2. Béraud-Villars.

۳. همین مجله در اول ژوئیه ۱۹۳۶/۱۶ دی ۱۳۱۴ مقالی را در مورد ایران تحت عنوان تولد دوباره ایران (Renaissance de l'Iran) به چاپ رسانده بود.

۴. خود شاه روزنامه‌های فرانسوی را مشترک شده بود و هر مقاله‌ای را که نام ایران در آن آمده بود دریافت می‌کرد.

5. pierre Olivier.

6. Fouquet.

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۱۴۳

اجدادی برای او سخن به میان آمده بود. اما یک مقاله کوچک تحت عنوان و ما که در واقع تحریک‌آمیزترین آنها بود - لوروپ نوول در ۱۹ دسامبر ۲۸/۱۹۳۶ آذر ۱۳۱۵ به چاپ رساند. در این مقاله که باز هدف نوک پیکان پادشاه ایران بود با یک «صنایع لفظی بدیع» به پایان می‌رسید: «اروپای بیچاره (پادشاهان = Shahs) دیگری برای شلاق‌زدن دارد^۱». در واقع شکل درست این اصطلاح اروپای بیچاره (گره‌های = Chats) دیگری برای شلاق‌زدن دارد؛ می‌باشد و مفهوم آن این است که اروپای بیچاره کارهای مهم‌تری برای انجام‌دادن دارد. می‌بینیم که نویسنده Shahs را به جای Chats نشانده است. این دو واژه دارای معانی متفاوت ولی تلفظ یکسان می‌باشند. این جابه‌جایی خواننده را به یاد اصطلاح، می‌اندازد ولی مفهوم متعارف آن به‌طور کلی عوض شده و به یک دشنام سیاسی تبدیل شده است.

هر هدفی را که لوروپ نوول^۲، روو دو فرانس و یا سیانس اوایاژ دنبال می‌کردند، انتشار این مقالات از سوی آنها در نگاه اول تصادفی و عجیب به نظر می‌آید و وزیر امور خارجه فرانسه خود از نخستین کسانی بود که از رفتار روزنامه‌های فرانسوی تعجب می‌کرد و گفت: «بدون دلیل، پشت سرهم، دو مقاله برخلاف منافع ایران و شاه به چاپ رساندند.» او به مهاجران ایرانی مظنون بود اما مدیر بخش اروپایی وزارت امور خارجه ردپای آلمانی‌ها را در این مسئله می‌دید^۳. دولت فرانسه با حسن نیت قصد داشت از تنش به وجود آمده در روابط دیپلماتیک بین دو کشور بکاهد و در این راه در حد ممکن تمام توانش را به کار می‌برد و از هیچ چیز دریغ نمی‌کرد؛ از مجله سیانس اوایاژ و همین‌طور لوروپ نوول تقاضا شد مقالاتی را در تعریف و تمجید ایران به چاپ برسانند و همزمان بخشی از مقالات قبلی را نیز اصلاح کنند^۴.

اما در این میان دولت ایران، فروهر؛ وزیر مختار خود را از فرانسه فرا خواند. هنگام بازگشت وزیر مختار، دولت فرانسه از محدودیت حیطة عمل در رابطه با آزادی مطبوعات با او سخن گفت و افزود که خواهد دید آیا ممکن است روزنامه‌های مورد

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 96, note du 9 janv. 1937.

۲. هفته‌نامه لوروپ نوول به مدیریت پرتیناکس (Pertinax) به روزنامه دست راستی لورد (l'ordre) خیلی نزدیک است اما با ناسیونال سوسیالیسم آلمان مخالف است.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 111, télé n°85 du 23 déc. 1936.

4. A.A.E., Perse-Iran, vol. 96; n°(133-134) du 24 déc. 1936.

بحث را تحت تعقیب قضایی قرار دهد؛ و تصریح نمود که البته در وضعیت کنونی قوانین کشور پیش از تعقیب تخلف احتمالی، نماینده دولت ایران در فرانسه باید شکایت‌نامه‌ای را به دادگاه ارائه کند.^۱ اما هنگامی که وابسته نظامی ایرانی در فرانسه به اطلاع تهران رساند که هنگام حضورش در وزارت دریایی فرانسه از او استقبالی به عمل آمده که به نظرش خارج از عرف و نزاکت معمول بوده است، کشمکش بالا گرفت. در واقع در وزارت جنگ به وابسته نظامی ایران گفته بودند که «مدرسه کشتی‌های جنگی» نمی‌تواند تمام بیست دانشجویی را که دولت ایران به مدرسه اعزام کرده است بپذیرد و فقط دو نفر از آنها را می‌تواند بپذیرد.^۲

دولت ایران که این حادثه کوچک را یک تحریک تغییر می‌کرد موضع خود را سخت‌تر نمود و از دولت فرانسه رسماً خواست که پلیس آن کشور به تحقیق درباره کار و زار روزنامه‌های فرانسوی علیه ایران اقدام کند و دیگر اینکه تمام بیست دانشجوی اعزامی به وزارت نیروی دریایی پذیرفته شوند و یا همه آنها فراخوانده خواهند شد.^۳ تحقیق پلیس فرانسه برای اینکه مشخص نماید که آیا تمام نویسنده‌های روزنامه‌های مورد نظر از یک منبع الهام گرفته‌اند یا نه راه به جایی نبرد و پلیس فرانسه نتیجه گرفت که توطئه‌ای وجود ندارد.

بعضی از روزنامه‌ها، همانند وزارت امور خارجه تلاش در آرام کردن وضعیت داشتند. لو متن مورخ ۱۹ ژانویه ۱۹۳۷/۲۹ دی ۱۳۱۵^۴ دوستی بسیار قدیمی بین دو کشور را یادآوری کرد و نویسنده‌های مقالات تحریک‌آمیز علیه ایران را به آماتوربسم متهم کرد و ... اما همزمان چندین روزنامه دیگر به تحریکات خود ادامه می‌دادند، مثلاً روزنامه لوپیزان دو سود و ست^۵ مورخ ۲۴ ژانویه نوشت:

«چرا باید از پادشاهی مخلوق به دست انگلستان که از جهت دیگر از آن کشور هم خوب فرمانبرداری نمی‌کند برای یک ژست، یک کلمه

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 111, télé. n°(139 a 141) du 28 déc. 1936.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 111, télé. n°(7 et 8) du 7 janv. 1937.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 111, télé. n°32 du 7 janv. 1937.

4. Petites causes, Grands Effets, Le Matin, 19 janv. 1937. Devenu, sous l'impulsion de Stéphane Lauzanne, un grand quotidien d'information, Le Matin défend des positions plutôt conservatrices.

5. Le Paysan du Sud-Ouest.

بی‌اهمیت عذرخواهی کنیم؟ آیا در پس این بهانه‌جویی یک دعوای نفتی و یا تنها میل به خوارنمودن هرچه بیشتر ما در برابر مردمان شرقی وجود دارد؟^۱

هفته‌نامه لوواندرودی نیز وارد بازی شد و مقاله‌ای را در ۱۶ آوریل ۱۹۳۷/۲۷ فروردین ۱۳۱۶ تحت عنوان نامه سرگشاده به اعلیحضرت پادشاه ایران به امضای سردبیر آن هفته‌نامه، لویی مَرْتَن شوفیه^۱ به چاپ رساند. همراه مقاله یک تصویر نیز وجود دارد. در این تصویر شاه لباس قدیمی بر تن دارد و بر روی دیوانی دراز کشیده است و در حال خواندن روزنامه لوواندرودی است. به تصویر کشیدن رضاشاه به شکل پادشاهان قدیم نباید او را برنجانند، احتمالاً برعکس باعث خشنودی او خواهد شد. اما در خود مقاله چنین آمده است:

«می‌دانیم که چند ماه پیش وقتی که یک روزنامه‌نگار با عنوان خجسته شما به شوخی پرداخته بود عصبانی شده بودید.... اما بی‌احترامی آن غرض‌آلود نبود و انگار این همه قیل و قال خشم شما را فرو نشانده است، دوباره شروع می‌کنید... نه تنها شوخی را درک نمی‌کنید بلکه آن را هضم نیز نمی‌کنید... عذرتان را متوجه می‌شوم. شوخی بی‌مزه‌ای بوده است. این پادشاه بود که او را دست می‌انداختند و نه شما! شما به عنوان پادشاهی به گونه‌ای اهمیت می‌دهید که این عنوان را گویی تازه با خود یدک می‌کشید، در حالی که برای این کار ساخته نشده است. به این عنوان اهمیت می‌دهید چون آن را از بدو تولد نداشته‌اید، بلکه او را به دست آورده‌اید. نباید با این چیزها شوخی کرد.... چون بالاخره شاه هستید و این چیز است که خودتان خواستید، اما برای چه خواستید پادشاه شوید؟ ... برای خوشبخت کردن مردم کشورتان آیا احتیاج به این لباس از مد افتاده و قدیمی داشتید؟ در زمانی که ما زندگی می‌کنیم دیگر سلسله

1. Louis-Martin CHAUFFIER, Lettre à S.M. le Shah de Perse, Vendredi, 16 avril 1937. Cette publication, présentée comme l'organe du Front Populaire, parait de novembre 1935 en novembre 1938, avec un comité directeur composé d'André Chamson, Jean Guehenno, Andrée Violis. Son tirage maximum se place en 1936, avec 100.000 exemplaires (Cl. ESTIER, La gauche hebdomadaire) 1914-962, Armand Colin, 1962, p. 266.)

پادشاهی تشکیل نمی‌دهند، اعلیحضرت این خیال جدی نیست چون زمان از سلسله‌ها سریع‌تر حرکت می‌کند و آنها را در راه از هم می‌پاشد...» مقاله با یک پیش‌بینی ظریف که نمی‌توانست سرنوشت شوم لویی شانزدهم- که انقلابیون فرانسه او را به دار آویختند- را به رضا شاه یادآوری نکند، پایان می‌یابد: «اعلیحضرت می‌بینید که تاج باعث سرگیجه می‌شود وقتی که سبب افتادن آن نمی‌شود.»

با توجه به این که مقالات پیشین درباره شاه و ایران زنگ خطر را به صدا درآورده بود، شکل و محتوای این مقاله نمی‌توانست مقامات فرانسوی را نگران نکند. در ۲۳ آوریل/ ۳ اردیبهشت ۱۳۱۶، وزیر امور خارجه فرانسه یک تلگراف رمزی به نماینده خود در تهران ارسال نمود که در آن نشان می‌دهد چگونه باید آتش را خاموش کرد. قابل توجه است که متن تلگراف تهیه‌شده از سوی مدیریت سیاسی آسیا را خود وزیر دلبوس^۱ امضاء نموده- که این امر طبیعی است- ولی بخشی از آن را تغییر داده است که این امر نادر می‌باشد. به نظر می‌آید که آقای وزیر هنوز به درستی به عمق تنش پی نبرده بوده است، وقتی می‌گوید به نظر می‌آید مقاله دعوای تازه‌ای برایمان درست کند. اما او به درستی اضافه می‌کند که دولت ایران از اینکه ما در قبال این پیشامد تنها به اظهار تأسف بستنه نمی‌کنیم بلکه شدیداً اظهار تأسف می‌کنیم باید آگاه شود. از سوی دیگر از تحریریه هفته‌نامه لوواندروی تقاضا می‌شود اثرات منفی این مقاله را جبران کند نه فقط با چاپ «اطلاعات دقیق و پر از تمجید در مورد شاه ایران» بلکه با چاپ «اطلاعات به نفع شخص شاه و ایران».

با همه این‌ها همانطور که پیش‌بینی می‌شد این مقاله با اعتراض دولت ایران مواجه شد که «نمی‌توانست بپذیرد تمام مقالاتی که اخیراً در روزنامه‌های فرانسوی به چاپ رسیده‌اند خود به خودی باشند، و به مهاجرین ایرانی مستقر در پاریس مظنون بود^۲». وزارت امور خارجه فرانسه باز مداخله کرد و از مدیریت هفته‌نامه لوواندرودی خواست که اصلاحاتی در آن مقاله به وجود آورد. هفته‌نامه لوواندرودی پذیرفت اما لحن تمسخرآمیزی به مقاله جدیدش درباره شاه داد. هنوز مشکل ایجادشده از سوی این

1. Delbos.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 112, cor. n°54 du 30 avril 1937.

هفته‌نامه حل نشده بود که چاپ دو مقاله در مورد شاه و ایران از سوی لوان گارد^۱ در تاریخ‌های ۲۹ ماه مه / ۸ خرداد و ۵ ژوئن ۱۹۳۷ / ۱۶ اردیبهشت ۱۳۱۶ دولت ایران را بر آن داشت که یکبار دیگر عدم رضایت خود را نسبت به آنچه می‌گذشت به دولت فرانسه ابلاغ کند.

دولت فرانسه یکبار دیگر تلاش نمود به رفع سوء تفاهات بپردازد و اوضاع را آرام کند. به همین منظور رئیس‌جمهوری فرانسه وارد عمل شد و نامه‌های بسیار دوستانه‌ای به رضاشاه نوشته و سناتور اونورا^۲ را مأمور اهدای «لو گران کوردون دو لژیون دو نور»^۳ به او نمود.^۴

اما تنش همچنان ادامه داشت، چرا که یک روزنامه محلی به نام وزیرار گرونل مقاله‌ای را به امضای مرسِل دو فرانس^۵ به چاپ رساند مبنی بر اینکه هنوز «نوعی شکنجه قرون وسطایی بسیار وحشیانه» در ایران اعمال می‌شود.

در عکس‌العمل به این مقاله این بار روزنامه ایرانی ایران وارد صحنه گردید و درصدد پاسخگویی برآمد. بعد از رد مطالب روزنامه فرانسوی، روزنامه ایران نوشت که «هر روز صبح اجساد اشخاصی که به نحو بسیار فجیعی به قتل رسیده‌اند از رود سن^۶ جمع‌آوری می‌شوند»^۷. عکس‌العمل روزنامه ایران که می‌دانیم یک ارگان دولتی بود به نوعی واکنش دولت ایران محسوب می‌شد و این نمی‌توانست نشانه خوبی برای به حالت عادی درآوردن روابط دیپلماتیک بین دو کشور باشد.

وزارت امور خارجه فرانسه در وضعیت بسیار دشواری قرار داشت، چون از یک سو می‌بایست پاسخگوی اعتراضات مشروع دولت ایران باشد و از سوی دیگر با تحریریه‌های روزنامه‌ها کلنجار برود. به‌ویژه که امکانات قانونی لازم هم برای سر شاخ شدن با آنان را نداشت. این وضعیت دشوار را خود وزارت خارجه چنین بیان می‌کرد:

۱. لوان گارد، هفته‌نامه جوانان کمونیست است.

2. Honnorat.

۳. Le grand cordon de la légion d'Honneur حمایتی است که از سال ۱۸۰۲ به این سو فرانسویان آن را به شخصیت‌های ملی و بین‌المللی برای قدردانی از زحمات و کارهای‌شان اهداء می‌کنند.

4. A.A.E., Perse-Iran, vol. 112, lettre du 8 juillet 1937.

5. Marcel France.

6. Seine.

7. A.A.E., Perse-Iran, vol. 112, cor. n°258 du 4 déc. 1937.

«ما فعالیت‌های بسیار زیادی در ایران داریم، راه‌حلی وجود ندارد که دهان این چند شبه‌روزنامه که اینقدر به ما لطمه می‌زنند ببندیم. ایران برای افکار عمومی جذاییتی ندارد چرا باید روزنامه‌های کوچک مدام درباره آن صحبت کنند [...]»^۱.

برای ایران که انتظار داشت گام‌های عینی در این راه برداشته شود نشانه‌های حسن نیت دولت فرانسه کفایت نمی‌کرد و تنش همچنان بر روابط دو کشور سایه افکنده بود. در چنین شرایطی یک خبر اشتباهی یا به‌طور عمد اشتباهی در مورد سفر همسر شاه ایران که در روزنامه پاری سوار به چاپ رسیده بود عکس‌العمل شدید روزنامه‌های ایرانی را برانگیخت. روزنامه اطلاعات که همچون دیگر روزنامه‌های ایران زیر کنترل اداره سانسور قرار داشتند به روزنامه پاری سوار خرده گرفت که خبر دروغین به چاپ رسانده است. در واقع این روزنامه در مقاله خود عنوان کرده بود که علیاحضرت همسر پادشاه ایران برای دیدار فرزندانش از جمله فرزند بزرگ خود ولیعهد عازم سوئیس بوده است. این در صورتی بود که به اعتقاد روزنامه اطلاعات ولیعهد شانزده ماهه است که سوئیس را ترک کرده و هیچ یک از برادران او نیز در آن کشور حضور ندارند. شاید چاپ این «خبر دروغین» خیلی مهم نباشد، به نظر می‌آید که عنوان مقاله یعنی نمایش پریانی ملکه که به نظر تمسخرآمیز می‌آید و بخشی از مقاله، آنجا که نویسنده قطار حامل ملکه را قصر متحرک نامیده است به قبای روزنامه اطلاعات برخورد کرده باشد که در واکنشی نامتناسب به روزنامه فرانسوی این چنین نوشت:

«باید پرسیده شود آیا سبکی و عیاشی و سطح ادراک ملتی که خود پرچمدار اخلاق و تمدن بوده است تا این اندازه پایین آورده است که دیگر دوستان و دشمنانش را نمی‌شناسد تا جایی که در مورد کشوری تاریخی که همیشه با آن بهترین روابط فرهنگی و معنوی را داشته است و آموزش جوانانش را به آن سپرده است، دروغ‌ها و مطالب غیراخلاقی به چاپ رساند؛ و عجیب‌تر اینکه پاریس تبدیل به مرکز فساد اخلاقی، زندگی بی‌بند و بار شده است و امروز [در آنجا] تمام عناصر فساد که نگرش غیراخلاقی آنها تمایل به انجام آنها را دارند پیدا می‌کنیم»^۲.

1. Ibid.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 112, la trad. du journal Ettelâât du 6 déc 1937.

این مقاله فرانسویان مقیم ایران را بسیار متأثر کرد. رئیس هیأت نظامی فرانسه «فکر کرد باید به ابتکار خودش نارضایتی خود را به استحضار وزیر جنگ [ایران] برساند.» و مدیر الیانس فرانسه^۱ [یک مؤسسه آموزش زبان فرانسه که عمدتاً همانطور که از نامش پیداست زبان فرانسه در آن تدریس می‌شد ولی به کارهای دیگری مانند برگزاری کنفرانس و کارهای تبلیغاتی و فرهنگی نیز می‌پرداخت] و استاد دانشکده حقوق، خود را آماده می‌کردند نزد وزیر آموزش عالی اعتراض کنند...؛ در مورد واکنش رسمی دولت فرانسه، بلانشوته^۲، کاردار سفارت تصریح می‌کرد: «اگر در چند روز آینده [توضیح] رضایت‌بخشی از وزیر امور خارجه دریافت نکردم و اگر از سوی دیگر؛ حملات ادامه پیدا کند، در نظر دارم مگر با دستورالعمل مخالف توسط اداره، به‌طور مصرانه‌تری مداخله کنم»^۳. کاردار سفارت بالاخره اعتراض نمود و اعتراض خود را در ۲۷ دسامبر تکرار کرد، ولی هیچ پاسخی از دولت ایران دریافت نکرد.

اگرچه واکنش فرانسویان مقیم ایران در برابر واکنش نامتناسب روزنامه اطلاعات قابل درک می‌باشد اما واکنش آنها در تضاد با رفتار دولت و بخشی از مطبوعات فرانسوی بود که لجام‌گسیختگی بعضی از رسانه‌ها را با اصل آزادی مطبوعات توجیه می‌کردند: یا می‌بایست این اصل را محترم شمرده و آن را در چارچوب قوانین مطبوعاتی حفظ کنند و در نتیجه با محترم‌شمردن اصل معامله به مثل واکنش روزنامه‌های ایران را نیز بپذیرند؛ و یا اصل را غیرقابل قبول دانسته و در این صورت دولت فرانسه باید آزادی بیان در فرانسه را محدود کند.

جدا از مطبوعات ایران که از این پس در برابر هر مقاله‌ای که به نظر آنها حق را در مورد ایران روا نمی‌داشت واکنش نشان می‌دادند، دولت ایران نیز نارضایتی خود را به طرق مختلف نشان می‌داد، از آن جمله بود نپذیرفتن تقاضای ویزای اعضای «توریستی انجمن فرانسوی مسافران کنجکاو». اما یکباره یک «آتش‌بس» چندین ماهه در جریان سال ۱۹۳۸ برقرار شد و به نظر می‌آید وضعیت به سوی عادی‌شدن می‌رفت؛ چرا که دولت ایران سبهدی سفیر پیشین ایران در مسکو را به‌عنوان وزیر مختار جدید ایران به

1. Alliance Francaise.

2. La Blanchetai.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 112, télé. n°238 du 9 déc. 1937.

پاریس فرستاد- وزیر مختار پیشین به تهران فراخوانده شده بود- و افزون بر این، ایران در نمایشگاه پاریس شرکت کرد.

این آرامش موقتی بود، چرا که یکبار دیگر بر خلاف انتظار، چاپ دو مقاله در لافرانس میلی‌تر^۱ و لئترانسیزان، اولی با ادعای نفوذ آلمان در ایران و دیگری با ادعای اینکه نمایشگاه هنرهای ایران در پاریس بدون موافقت شاه و حتی برخلاف میل او برپا شد، به مثابه آتشی بر چاشنی دینامیت بود. از پس این مقالات، دولت ایران بودار^۲ وزیر مختار فرانسه را احضار کرد و به او گوشزد نمود که به نفع روابط خوب دو کشور است که این‌گونه حملات علیه ایران و شخص پادشاه پایان یابد.

دولت فرانسه در پاسخ، و برای حفظ آرامش و بحرانی‌نشدن روابط بین ایران و فرانسه، در صدد دلجویی از شاه ایران برآمد و در دسامبر (۱۹۳۸) دو تلگراف برای او، یکی از سوی رئیس‌جمهور و دیگری از سوی نخست‌وزیر آن کشور ارسال و در آنها از علاقه‌شان به بازگشت روابط عادی سخن گفتند. شاه استقبال خوبی از این ابتکار کرد و در دیداری^۳ که بودار، وزیر مختار فرانسه را به حضور پذیرفته بود اظهار تمایل کرد که آغاز تازه‌ای را در روابط بین دو کشور گشایش نماید. قابل توجه است که در جریان همین دیدار، وزیر مختار فرانسه به اطلاع شاه رساند که از این پس قوانینی در فرانسه موجود است که به دولت جمهوری اجازه می‌دهد نویسندگان مقالات هتاک علیه پادشاهان و سران دولت‌های خارجی را مورد پیگرد قانونی قرار دهد.

این سخن بدون شک می‌توانست باعث خشنودی شاه شود و او را به عادی‌نمودن روابط دیپلماتیک سوق دهد. اما این امیدهای دو جانبه باز به باد خواهند رفت. مقالات

1. La France Militaire.

2. Bodard.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 113, télé. n°138 du 20 juillet. 1938.

۴. بودار، وزیر مختار فرانسه شرفیابی به حضور شاه را این چنین توصیف می‌کند: «در ابتدا تلگراف‌های رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را تقدیم شاه کردم که از من به گرمی تشکر و از من خواهش کرد که مراتب قدردانی ایشان را به اطلاع پاریس برسانم. سپس بر خلاف معمول که بیانات شاه را ایستاده گوش فرا می‌دهند، از من خواست تا بنشینم. باز بر خلاف معمول، شاه دستور داد چای تعارف کنند و از سیگارهای خودش به من تعارف کرد، او خود را از آغاز تا پایان بسیار پر عظوفت نشان داد. بعد از تکرار تمام تلخی که مقالات زهرآگین مطبوعات فرانسه علیه شخص ایشان در او برانگیخته‌اند، اظهار داشت که پس از تلاش‌هایی که برای پایان دادن حملات کریه (روزنامه‌ها) در پاریس و سفارت فرانسه در تهران انجام شد، خوشنود است که با این شرف‌یابی که برگ جدیدی در روابط ایران و فرانسه خواهد بود، موافقت نموده است»؛

A.A.E., Perse-Iran, vol. 113. cor. n°243 du 7 déc. 1938.

جدیدی در روزنامه‌های متعددی چون لو پتی پاریزین، لوس آموال^۱، لکسلسیور^۲، تقریباً چند روز بعد از ارسال تلگراف‌های رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر فرانسه به شاه و پذیرفتن وزیر مختار فرانسه از سوی او، دولت ایران را وادار نمود تا در ۲۹ دسامبر ۱۹۳۸ روابط دیپلماتیک خود را با فرانسه قطع کند. مقالات به چاپ رسیده در لوپتی پاریزین و لکسلسیور در گزارشی از یک نمایشگاه گربه‌سانان این تصویر را تلقین کرده بودند که به یک «صنایع لفظی بدیع» کمی کسل‌کننده دست زده‌اند یعنی از شاپرسان^۳ به معنی گربه‌های ایرانی، برای طبقه‌بندی بعضی از نژاد گربه‌ها استفاده کرده بودند. در حالی که مقاله لوس آموال از این هم فراتر رفته و به عنوان پادشاهی پرداخته بود. آنچه که مربوط به دو مقاله اولی می‌شد، به نظر وزارت امور خارجه فرانسه در آنها «هیچ اشاره‌ای به پادشاه ایران، نه نام او و نه عنوان او نشده است.» و براین عقیده بود که «هیچ عنصر مادی و معنوی برای پیگرد قانونی وجود ندارد.» وزیر ژرژ بونه^۴ به نظر کمی عصبانی، اضافه کرد:

«هیچ قدرتی نمی‌تواند بعضی از کلماتی که به یک شکل خوانده می‌شوند ولی املای آنها متفاوت است از زبان فرانسه پاک کند و نه مانع طبقه‌بندی بعضی از حیوانات از نژاد گربه هم چون شا پرسان یعنی گربه ایرانی گردد».

و کمی با زبان دیپلماتیک افزود:

«فرهنگ فرانسه در ایران و در نزد اطرافیان شاه خیلی متداول است، پادشاه هوش و قوه ادراک خود را ثابت کرده است، برای اینکه به کمک این توضیحات خیلی روشن بتوانید حساسیتی را که عدم شناخت کافی آنچه روی داده و یا توضیح جانبدارانه آن از سوی بعضی از عناصری که از فرانسه ترس دارند تحریک نموده است، خشی کنید».

اما در مورد مقاله سومی که در لوس آموال به چاپ رسیده بود، وزیر صریح می‌کرد که «تعریفی که این روزنامه یعنی ارگان رسمی دلقک‌ها از خود دارد، باید کافی باشد تا

1. L'Os à Moelle.

2. L'Excelsior.

3. Chats persans.

4. Georges Bonnet.

به شوخی بودن آنچه می‌گوید پی ببریم»^۱.

سرانجام برای نشان دادن اهمیتی که فرانسه برای حفظ روابط دو کشور قائل می‌بود علی‌رغم اینکه تهران وزیر مختار خود در پاریس را به ایران فراخوانده بود، آن کشور وزیر مختار خود را در تمام مدت قطع رابطه همچنان در ایران نگه داشت. با گذشت زمان، آرامش کم‌کم دوباره برقرار می‌شد و در ۲۱ فوریه ۱۹۳۹ برقراری روابط دیپلماتیک رسمیت پیدا می‌کرد.

در گزارشی بلندبالا به تاریخ ۱۲ مارس ۱۹۳۹، بودار وزیر مختار فرانسه در تهران، در جمع‌بندی خود از اوضاع فردای برقراری روابط، چنین می‌نویسد:

«خبر برقراری روابط، که به‌طور کلی به نظر می‌آمد افکار عمومی امیدوار به آن و خواهان آن بود مورد استقبال واقع شد...» به ویژه، که ولعهد ایران به قاهره می‌رود و باید از لبنان و سوریه یعنی کشورهای تحت‌الحمايه فرانسه عبور کند، برقراری روابط در تسهیل این سفر مؤثر واقع شد، در فقدان روابط می‌توانستیم از خود پرسیم که در چه شرایطی از ولعهد استقبال خواهد شد و چه پیامدهایی را در پی خواهد داشت. با برقراری روابط، بودار خاطر نشان می‌کند که استقبال باشکوهی از ولعهد از سوی مقام مسئول^۲ فرانسوی لبنان و سوریه، پویو^۳ انجام پذیرفت که به نظر می‌آید فراتر از آنچه هیأت ایرانی آرزو می‌کرد، بود. بودار همچنین اضافه می‌کند که «روابط با ایرانیان پس بدون درنگ و صمیمانه برقرار شد»؛ و در ادامه می‌نویسد: «پیشتر به اداره شرح دادم که زلزله دیپلماتیک موقعیت قدیمی و مستحکم ما را نه سست و نه واژگون کرده است. مدارس ما همچنان به کارشان ادامه می‌دهند، روزنامه‌های ایرانی که به زبان فرانسه منتشر می‌شوند و فیلم‌های فرانسوی همچنان موجودند. مؤسسات آموزشی همچون گذشته دور به انتشار فرهنگ ما ادامه می‌دهند. وضعیت منافع اقتصادی کشور ما در ایران خوب است.

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 98, télé. n°(270-272) du 29 décembre. 1938.

2. Résident général.

3. Puaux.

سفارشات زیادی به مناسبت ازدواج ولیعهد به صنایع ما داده شده است... معامله بزرگ آب‌رسانی تهران به نظر می‌آید به سود شرکت فرانسوی لارژی ژنرال^۱ که سفارشی در این راستا دریافت کرده است، در جریان می‌باشد».

با اینکه بعد از قطع روابط دیپلماتیک بین دو کشور، منافع فرانسه در ایران تقریباً زیان ندیده بود، برای استحکام بخشیدن به پیوند بین دو کشور، فرانسه هیأت ویژه‌ای به سرپرستی ژنرال وگان^۲ را در آخر آوریل به مناسبت ازدواج ولیعهد روانه ایران کرد. یکبار دیگر، فقط چند هفته بعد از آمدن هیأت ژنرال وگان به ایران، «مسئله روزنامه‌ها» دوباره روابط دو کشور را تحت‌الشعاع خود قرار داد. چاپ مقالات جدیدی در بون اوم نورمان^۳، شهر کان^۴ مورخ ۲۳ ژوئن، در پانورژ^۵ مورخ ۳۰ ژوئن، در لوور مورخ ۵ سپتامبر^۶ منجر به اعتراضات رسمی و یا غیررسمی دولت ایران گردید. دولت فرانسه حالا دیگر از امکانات قانونی برخوردار بود که پیش‌تر از آن محروم بود. در چارچوب این امکانات قانونی در ۲۳ سپتامبر دولت از «سرویس اطلاعات و مطبوعات» خواست که «اداره سانسور توجه ویژه‌ای به تمام مقالاتی که به نحوی به ایران مربوط می‌شود، داشته باشد»^۷. چاپ مقالات دیگری در روزنامه لوتو^۸ مورخ آخر مارس ۱۹۴۰، در روزنامه لاژوستیس^۹ مورخ ۵ آوریل، دولت فرانسه را بر آن داشت تا تدابیری دیگری

1. La Régie générale.

2. Général Weygand.

3. Le Bonhomme Bormand.

4. Caen.

5. Panurge.

۶. در واکنش به مقاله روزنامه لوور که عنوان کرده بود ژنرال آیرونساید (general Ironside) «رضا پهلوی را از رده سربازی بیرون و به درجه افسری و سپس به مقام شاهی می‌رساند»، سفیر ایران در پاریس اعتراض‌نامه‌ای را تقدیم وزارت خارجه فرانسه نمود. در این اعتراض‌نامه سفیر ایران می‌نویسد: «بیشتر توجه آقای شوول (Chauvel) - معاونت بخش آسیا - را به محض اینکه مطلع شدم، نسبت به این اختراع تمام ساختگی که یک روزنامه فرانسوی به چاپ رسانده است و اثرات تأسفک‌انگیزی که در ایران می‌تواند داشته باشد، جلب نمودم. اخیراً دستورالعملی دریافت کردم که به اطلاع عالیجناب برسانم که دولت پادشاهی اعتقاد دارد این مقاله از تمایلات سیاست امپریالیستی ناشی می‌شود و از دولت جمهوری تقاضا کنم که از چنین سیاستی علیه ایران دست بردارد.» واژه‌های به کار رفته در اعتراض‌نامه بیانگر این می‌باشد که تا چه اندازه دولت ایران نسبت به آنچه روزنامه‌های فرانسوی در مورد شاه و ایران می‌نوشتند، حساس بوده است.

7. A.A.E., Perse-Iran, vol. 113, note du 23 nov. 1939.

8. L'Auto.

9. La justice.

بیندیشد: ۱. «اجازه چاپ هرگونه خبر و مقاله‌ای مربوط به ایران پیش از ارجاع به امور خارجه داده نشود.» (تصمیم ۱۳ آوریل ۱۹۴۰). ۲. «از هرگونه اشاره‌ای به ایران و مسائل ایران خودداری شود.» (تصمیم ۲۳ آوریل ۱۹۴۰).

رویدادهای ماه‌های مه-ژوئن ۱۹۴۰ در فرانسه و تحول ماه‌های بعدی به «مسئله‌ای» که به‌طور دوره‌ای روابط بین دو کشور را از چند سال پیش مسموم می‌کرد خود به خود پایان می‌داد.

۲. چراهای کارزار مطبوعاتی فرانسه علیه ایران

دیدیم که دولت فرانسه به هیچ‌وجه دستی در این حملات نداشت و برعکس تلاش می‌کرد تا آنجا که مقدور بود به آنها پایان دهد. می‌توان حتی تصور کرد که بدون مداخله وزارت امور خارجه فرانسه، مسئله ابعاد دیگری به خود می‌گرفت. اما چرا این حملات؟

هنگامی که نخستین مقالات در چارچوب کارزار مطبوعاتی علیه ایران به چاپ رسیدند، دو فرض وجود داشت: ۱. عمل مهاجران ایرانی. ۲. توطئه آلمان.

نخستین فرض شکننده و سست به نظر می‌آید به‌ویژه که وقتی می‌دانیم مهاجران ایرانی طرفدار احمدشاه که توان تأثیرگذاری بر رویدادهای ایران را داشتند، از آن جمله چند شاهزاده نه چندان مشهور، حتی پیش از عزیمت به فرانسه و پیش از پیوستن سلسله قاجار به تاریخ، از تاج و تخت دل کنده بودند. از جهت دیگر در ۱۹۳۶، پهلوی اول در اوج قدرت قرار داشت و ایده بی‌ثباتی رژیم برای احیای احتمالی سلسله پادشاهی قاجار می‌بایست از منظر این شاهزادگان توهمی بیش نبوده و از نظر شاه نیز بیشتر شبیه به یک شوخی بوده باشد. بالاخره اگر فرض کنیم با به راه انداختن قیل و قال بر سر چگونگی کسب تاج و تخت و در نتیجه در بی‌اعتباری رژیم پهلوی این شاهزادگان را نفعی بود، حملات علیه نظام سلطنتی- که گاهی اتفاق می‌افتاد- و علیه ایران کمتر قابل درک می‌باشد.

آنچه مربوط به فرض دوم می‌شود، با توجه به تعداد و تنوع روزنامه‌هایی که در این حملات سهیم شدند، به اندازه فرض نخست سست و شکننده به نظر می‌رسد، اما تصور

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۱۵۵

اینکه چند تای نخست این مقالات، که زنگ آغاز کارزار را به صدا درآوردند، با شیطنت آلمانی‌ها به چاپ رسیده باشند و بقیه روزنامه‌ها به پیروی از آن چند روزنامه- چیزی که در کار مطبوعاتی گاه اتفاق می‌افتد- مقالاتی علیه ایران و سلطنت به چاپ رسانده باشند متحمل می‌باشد.

اما در این حالت باید پذیرفت که برای اینکه بقیه روزنامه‌ها از حرکت آغاز شده پیروی کنند لازم بود که زمینه‌ای برای چنین نگرشی در مورد پادشاه و ایران موجود داشته باشد، در این حالت کم‌اهمیت است که دانسته شود چه کسی و یا چه چیزی چاشنی را به آتش کشید، بلکه آن چیزی که باید دانسته شود این است که این زمینه چه بوده و چرا؟

فرانسه هیچ‌گاه نظر خوبی به رضاخان نداشت، چه هنگامی که وزیر جنگ و نخست‌وزیر بود و چه هنگامی که پادشاه بود. رفتار دولت فرانسه نسبت به او را تا استقرار رژیم جدید پادشاهی مورد مطالعه قرار دادیم، بعد از آن هم یعنی در طول تمام دوره مورد مطالعه ما یعنی تا جنگ دوم جهانی سیاست فرانسه در قبال او تغییری نخواهد کرد. مطبوعات فرانسوی در ۱۹۲۵ او را به دلیل عدم آشنایی با مسایل ایران و شاید هم برای ایجاد جنگ روانی، «جاسوس مسکو و یا آنکارا» می‌نامیدند. به ظاهر، حملات روزنامه‌ها عمدتاً متوجه شخص او بود اما در عمل سیاست او را مورد حمله قرار می‌دادند. به خصوص او کسی بود که زمینه را برای حضور منافع آلمان در ایران هموار کرده بود.^۱ البته این تنها فرانسه نبود که منافعش را به خطر افتاده می‌دید، روسیه و انگلیس هم، همین احساس را داشتند.

سؤال دیگری که ارزش پرسیدن دارد راجع به رفتار دولت ایران است. برای چه این دولت در برابر چاپ مقالاتی که به‌جز چندین استثنا قابل توجه، به علت سطحی بودن به راحتی می‌شد از آنها گذشت واکنش نشان می‌داد؟

نخستین پاسخ را می‌توان در ماهیت استبدادی رژیم پادشاهی در ایران و شخص رضاشاه جستجو کرد. او همانند هم‌قطاران خودش که جا در جای پای آنها گذاشته بود

۱. در ۱۹۲۸-۱۹۲۹ مشاوران مالی آلمانی جانشین مشاوران آمریکایی شدند، در اکتبر ۱۹۳۵ قرارداد تجاری Clearing (پایایی) بین دو کشور به امضاء رسید، قراردادی که به آلمان اجازه داد تا در آستانه جنگ به نخستین شریک تجاری ایران تبدیل گردد، در پاییز ۱۹۳۶ Schacht، وزیر دارایی آلمان به تهران سفر کرد و چند روزی را وقف اقتصاد ایران کرد...

و هم‌چنین همانند رهبران سیاسی منطقه‌ای که ایران در آن قرار داشت نمی‌توانست بپذیرد که مورد نقد قرار گیرد. او تمام صدهای مخالف را در ایران خفه کرده بود و این اندیشه که او نمی‌تواند فراتر از کشور خود این چنین عمل کند، او را سخت می‌رنجانید. به‌ویژه که بعضی از این انتقادهای که در روزنامه‌های فرانسوی به چاپ می‌رسیدند با لحنی تمسخرآمیز اصل و نسب و چگونگی به قدرت رسیدن او را نشانه می‌گرفتند.

دومین پاسخ در ارزیابی واکنش و عصبانیت رضاشاه نسبت به روزنامه‌های فرانسوی را باید در ناخرسندی و عدم اعتماد شاه به سیاست فرانسه در رابطه با به قدرت رسیدن او و استقرار نظام سلطنتی جدید پهلوی جست و جوی نمود.

علاوه بر حمایت آشکار و پنهان دولت فرانسه از احمدشاه از آن جمله پناه‌دادن شاهزادگان فراری در کشور فرانسه، روزنامه‌های فرانسوی نیز به نوعی از سیاست آن دولت دفاع کرده بودند. مثلاً روزنامه‌های لومَن مورخ ۲۰ ژوئیه ۲۹/۱۹۳۰ تیر ۱۳۰۹ و لوتام مورخ ۲۱ ژوئیه/ ۳۰ تیر، اظهارات شاهزاده حسن، بعد از مرگ برادرش احمدشاه^۱، مبنی بر اعاده سلطنت را به چاپ رسانده بودند.

در این راستا چاپ چند مقاله در روزنامه‌های ایرانی و آلمانی در آلمان، دولت ایران را واداشته بود که از دولت آن کشور نیز بخواهد به این وضعیت پایان دهد. در واقع ماهنامه انقلابی ستاره سرخ که ارگان حزب کمونیست ایران تلقی می‌شد و در پی چاپ مجله پیکار که ضد شاه محسوب می‌شد و ویژه دانشجویان ساکن آلمان بود، با به عرصه فعالیت مطبوعات نهاده بود، دولت ایران را بر آن داشت از برلین بخواهد تا به انتشار آنها پایان داده و «توطئه‌گران» را اخراج کند.^۲ برلین به دولت ایران پاسخ مثبت نداد و دولت ایران در قطع روابط دیپلماتیک به خود تردیدی راه نداد. از سوی دیگر، چاپ مقالاتی از سوی روزنامه‌نگار لئو ماتئاس^۳ که در آنها شخصیت شاه به نقد کشیده شده بود، مجدداً اعتراض دولت ایران را برانگیخت. کندی در تعقیب قضایی لئو ماتئاس سبب شد تا دولت ایران از آلمان بخواهد تا آلمانی‌هایی که در خدمت زرادخانه ایران

۱. احمدشاه در ۲۷ فوریه ۱۹۳۰/ ۸ اسفند ۱۳۰۸ در نویلی (Neuilly)، در یکی از شهرک‌های شمال پاریس از جهان رفت.
 ۲. نخستین شماره‌های پیکار و نهضت در فرانسه نیز پخش شدند: نخستین شماره پیکار در مارس ۱۹۳۱ و نخستین شماره نهضت در مارس ۱۹۳۲، اما بلافاصله بعد از پخش این نخستین شماره‌ها، وزیر کشور دولت فرانسه به دنبال تقاضای دولت ایران، پخش و فروش این مجله‌ها را در سرتاسر کشور فرانسه ممنوع اعلام کرد.

3. Léo Matthias.

بخش دوم: فراز و نشیب‌های روابط ایران و فرانسه / ۱۵۷

بودند فرا بخواند. زمانی تنها روابط دیپلماتیک بین دو کشور به حال عادی بازگشت که دولت آلمان متعهد شد فعالان سیاسی چون علوی ناشر احتمالی پیکار و فرخی ناشر مجله نهضت را اخراج و لئو ماتياس را تحت تعقیب قانونی قرار دهد.^۱

مسئله لیندنبلات^۲ نیز در همان چارچوب بازسازی سیاست خارجی ایران قابل درک است: لیندنبلات مدیر کل ملی بانک ایران به همراه فوگل^۳ دستیار آلمانی خود، مظنون به اختلاس مبلغ قابل توجهی از سرمایه بانک، تهران را به بهانه بیماری به قصد آلمان ترک کرده بود. او مجبور شد، از سوی مقامات آلمانی، به تهران بازگردد و خود را در اختیار مقامات قضایی ایران قرار دهد.^۴ او بعد از محاکمه به یک سال و نیم حبس محکوم گردید.^۵

باز در همان راستا، دولت ایران تردید نکرده بود، در ۱۹۳۵، که وزیر مختارش در آمریکا را فراخواند یا به نوعی روابط دیپلماتیک خود را با آمریکا قطع کند، به این سبب که، بعد از دستگیری وزیر مختار ایران در آن کشور، به علت رانندگی با سرعت غیرمجاز^۶، وزارت امور خارجه آمریکا نپذیرفته بود عذرخواهی کند.^۷ باز در راستای همان سیاست، جنگ لفظی دولت ایران و انگلیس از طریق مطبوعات، شایان ذکر است.

در پایان می‌توان گفت که دولت ایران در پیگیری سیاستی که ایران را همانند یک قدرت مستقل به قدرت‌های بزرگ بقبولاند، تا اندازه‌ای موفق بود چرا که، از بین قدرت‌های حاضر در صحنه سیاسی ایران، آلمان و فرانسه با دادن پاسخ مثبت به خواسته‌های دولت ایران داده نوین را در معادلات خود گنجانند و مورد شناسایی قرار دادند. البته شرایط جدید بین‌المللی و قریب‌الوقوع بودن جنگ به پیشبرد سیاست ایران کمک کرد. به نفع آلمان و فرانسه، این دو دشمن، دیرینه بود که در آستانه جنگ در

1. A. Fleury, op. cit., p. 223-224.

2. Lindenblatt.

3. Vogel.

۴. فوگل که در این حین به بیروت فرار کرده بود خودکشی کرد.

5. A. Fleuty, op. cit. p. 224.

6. A.A.E., Perse-Iran, vol 109, cor. n°183 du 30 octobre 1938.

۷. نپذیرفتن درخواست ایران از سوی آمریکا ظاهراً از این ناشی می‌شده است که همسر وزیر مختار - یک انگلیسی تبار - هنگام دستگیرش شوهرش از کلمات بسیار رکیک علیه پلیس آمریکا استفاده کرده بود.

منطقه استراتژیکی که ایران در آن قرار دارد، دوستان بیشتری داشته باشند. اما یک سؤال بی پاسخ می ماند: چه کسی در پشت صحنه «مسئله روزنامه ها» نقش آفرینی می کرد؟ چاپ مقالاتی که در پی هم آمدند، تنوع روزنامه ها و مجلات که از نظر شکل و محتوا با هم تفاوت های گاهی اساسی داشتند، تعداد روزنامه ها و مجلاتی که در کارزار شرکت کردند و بالاخره کارزار که بسیار طولانی بود، همه این ها سازماندهی و رهبری واحدی را می طلبید، اما کی و کدام؟

بخش سوم

روابط اقتصادی

تبرستان
www.tabarestan.info

الف: فرانسویان و نفت ایران
ب: روابط بازرگانی ایران و فرانسه

تبرستان
www.tabarestan.info

روابط اقتصادی الف: فرانسویان و نفت ایران

فصل یکم

نفت و خاورمیانه در دو دهه اول قرن بیستم

از اواسط قرن نوزدهم، نقش نفت در زندگی ملت‌ها بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. اما در آغاز قرن بیستم، اختراع موتور احتراقی، جای و اهمیت روزافزون اتومبیل در زندگی روزانه انسان‌ها، تغییر و تحول اساسی در سوخت کشتی‌ها و به زودی بهره‌برداری از هواپیما، دورنمای جدیدی را به روی آن خواهد گشود.^۱ با استفاده رو به رشدی که از این پس از نفت به عمل خواهد آمد، آن را به یکی از تنش‌آفرین‌ترین موضوعات پس از جنگ تبدیل خواهد کرد، ولی در طول جنگ بود که نقش استراتژیک آن پی برده شد.

بالا رفتن مصرف نفت نیروی دریایی بریتانیا هنگام جنگ در ۱۹۱۴ از صد و سی هزار تن به سیصد هزار تن در ماه از یک سو، و مشکلاتی را که نیروی دریایی آلمان در ارسال آن ایجاد کرده بود از سوی دیگر، نیروی دریایی بریتانیا را با کمبود سوخت مواجه ساخت به طوری که، مسئولان امر بر آن شدند که به اطلاع وزارت امور خارجه بریتانیا برسانند که اگر ظرف چند ماه نفت لازم ارسال نگردد متحدین جنگ را خواهند باخت. در همان موقع ارتش فرانسه نیز با کمبود سوخت مواجه بود و کلمانسو، نخست‌وزیر فرانسه، در دسامبر ۱۹۱۷ در این باره به رئیس‌جمهور آمریکا نوشت:

«نباید ارتش فرانسه را بدون سوخت گذاشت، این ارتش برای نیروی هوایی، کامیون‌ها و ... احتیاج فوری [به سوخت] دارد، تأخیر در ارسال، فرانسه را مجبور خواهد نمود به‌طور یک جانبه با آلمانی‌ها قرارداد صلح

1. A. Nouschi, Lutttes pétrolières au Proche-Orient, Paris: Flammarion, 1970, p. 14.

2. Clemenceau.

منعقد نماید...»^۱

این چند سطر به خوبی نشان می‌دهد که از این پس نفت تا چه حد می‌توانست سرنوشت ملت‌ها را رقم بزند. روشن است که از این پس، سوخت‌رسانی منظم و مستقل از تحولات سیاسی از دغدغه‌های اصلی قدرت‌های بزرگ خواهد بود.

اهمیت این دغدغه نزد قدرت‌های بزرگ یکسان نبود: در فردای جنگ، از میان هفت کمپانی نفتی بزرگ بین‌المللی، پنج‌تای آنها آمریکایی بودند (استاندارد اویل کالیفرنیا، استاندارد اویل نیوجرسی، سوکونی و کیوم که به سوکونی موبایل تبدیل خواهد شد، لوگلف اویل و تگزاس اویل)، یکی از آنها هم در واقع بریتانیایی بود که آنگلو ایرانیان اویل کمپانی و یا شرکت نفت ایران و انگلیس نام داشت و آخری هم یک کمپانی انگلیسی- هلندی به نام رویال دوچ- شل بود.^۲

از آغاز قرن تا پایان جنگ دوم جهانی، آمریکایی‌ها به تنهایی دو سوم نفت جهان را تولید می‌کردند که بخش مهم آن در خود آمریکا انجام می‌پذیرفت؟ و کمپانی انگلیسی- هلندی رویال دوچ- شل به تنهایی هفتاد و پنج درصد تولید جهانی خارج از آمریکا را در اختیار داشت.^۳ فرانسه برعکس آمریکایی‌ها و روس‌ها که دارای منابع نفتی در خاک خود هستند، تقریباً بدون منافع نفتی بود هر چند که نباید فراموش کرد این کشور چندین شرکت واردکننده نفت در اختیار داشت، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها فقط منافع در منابع نفتی که آن زمان مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفتند، داشتند: این منابع در روسیه، رومانی، ونزوئلا، مکزیک، احتمالاً آمریکا و اندونزی قرار داشتند.

خاورمیانه هنوز مقام قابل توجهی در تولید نفت نداشت؛ در ۱۹۱۴ تولید آن بیش از دویست و پنجاه هزار تن نبود، در صورتی که تولیدکننده‌های بزرگ تولیداتی فراتر از یک میلیون تن داشتند:

آمریکا ۳۳، روسیه ۹/۲، مکزیک ۳/۶، ونزوئلا ۲، رومانی ۱/۹، اندونزی ۱/۵.^۴

۱. فاتح، پنجاه سال نفت ...، پیشین، ص ۱۳۳.

2. Standard Oil of California, Standard Oil of New Jersey, la Socony Vacuum (Socony-Mobil Oil), la Gulf Oil, la Texas Oil, Anglo-Iranian Oil company, Royal Dutch-Shell.

3. D. Durand, La politique pétrolière internationale, Paris: P.U.F., 1978, p. 25.

4. Ibid., p. 5.

5. A. Nouschi, op. cit., p. 15.

با این حال، خاورمیانه به مدت طولانی از طمع قدرت‌های بزرگ در امان نماند. بعد از جنگ، تولید ایران با یک رشد صعودی از ۲۷۴۰۰۰ تن در ۱۹۱۴ به مرز ۸۹۷۰۰۰ تن در ۱۹۱۸ رسید و کم‌کم مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت. باید تصریح شود که این تولید مربوط به نفت جنوب ایران است که امتیاز آن در ۱۹۰۱ دولت وقت ایران به یک استرالیایی به نام دارسی^۱ اعطاء کرده بود و A.I.O.C. (شرکت نفت ایران و انگلیس) مورد بهره‌برداری قرار می‌داد. این امتیازنامه سرتاسر خاک ایران به‌جز پنج استان شمالی آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان را می‌پوشاند. به عبارت دیگر از این پس تنها نفت شمال ایران مورد رقابت قدرت‌های بزرگ واقع خواهد شد. فرانسه نیز فعالانه در عرصه این رقابت حضور خواهد داشت.

هنگامی که کلمانسو در گیرودار جنگ گفته بود یک قطره نفت برابر یک قطره خون ارزش دارد^۲، او بدون شک اغراق کرده بود، اما با توجه به عدم وجود نفت در فرانسه، این نکته قابل درک بود و نشانگر این بود که این کشور اهمیتی حیاتی برای این فراورده قائل بود.

اما این سخنان مانع این نخواهد شد که همان کلمانسو در دیداری در دسامبر ۱۹۱۸ با لیود جورج^۳ منطقه نفتی موصل را که در چارچوب قرارداد سایکس-پیکو^۴ مورخ ۹ مه ۱۹۱۶ به فرانسه واگذار شده بود به بریتانیایی‌ها واگذار کند، با این حال باید تصریح کرد که براساس اظهارات تاردیو^۵ که به کلمانسو بسیار نزدیک بود، فرانسه موصل را با

۱. با این قرارداد که برای مدت شصت سال منعقد شده بود، دارسی امتیاز ویژه و انحصاری جستجو، بهره‌برداری، توسعه، تجارت و فروش گاز طبیعی، نفت، آسفالت، روغن و ... را به دست می‌آورد. در مقابل او متعهد می‌شد که دو سال بعد از عقد قرارداد شرکتی تشکیل دهد و پس از آن مبلغ بیست هزار لیره استرلینگ نقد و معادل بیست هزار لیره استرلینگ دیگر از سهام شرکت مزبور را به دولت ایران تسلیم کند و همچنین مبلغی معادل ۱۶ درصد از سود خالص سالیانه شرکت را به دولت ایران بپردازد. در ۱۹۰۸ از حفر چاهی در خوزستان نفت شروع به جاری شدن کرد، در ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران و انگلیس (A.I.O.C.) تأسیس گردید و امتیازنامه دارسی را در اختیار گرفت. چند سال بعد در ۱۹۱۴، ایران با تولید ۲۷۴۰۰۰ تن در سال تنها تولیدکننده نفت در خاورمیانه بود که این میزان در ۱۹۴۰ به ۸۶۲۷۰۰۰ تن خواهد رسید. در سال ۱۹۱۴ دولت بریتانیا ۵۵ درصد سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را به خود اختصاص داد. در سال ۱۹۳۲، دولت ایران که از درآمد سالیانه ۱۶ درصد خود ناراضی بود، امتیازنامه دارسی را لغو نمود، اما چند ماه بعد در ۱۹۳۳، دوباره حقوق کمپانی را برای یک دوره شصت ساله اما فقط در یک محدوده دویست و پنجاه هزار کیلومتری و دریافت مبلغ کمی بیش از ۱۶ درصد از سود سالیانه کمپانی، مورد تأیید قرار دارد. این وضعیت تا ملی شدن نفت ایران در سال ۱۹۵۳ از سوی دکتر مصدق تغییری نکرد.

۲. فاتح، پنجاه سال نفت، پیشین، ص ۱۳۲.

3. Lloyd George.

4. Sykes-Picot.

5. A. Tardieu.

شرایط زیر واگذار می‌کرد: ۱. فرانسه سهمش را از نفت موصل به‌دست بیاورد، ۲. بریتانیا در چارچوب قرارداد ۱۹۱۶ (منهای موصل) بدون محدودیت از فرانسه پشتیبانی خواهد نمود و در صورت اعتراض آمریکایی‌ها از آن کشور حمایت خواهد کرد و ...^۱

در همان موقع، در فرانسه «کمیته عام برای نفت» به مدیریت سناتور هانری بورنژ^۲ ایجاد گردید که در ۲ نوامبر گزارشی را تسلیم دولت کرد، در این گزارش از جمله آمده بود:

«در نتیجه هم ممکن و هم درست است که استقلال او [فرانسه] در صلح تأمین شود. برای این مهم سهمی برابر تمام منابع نفتی قابل بهره‌برداری، باید از سوی بریتانیا ضمانت گردد. به این شکل، همبستگی در جنگ بر پایه انصاف ادامه خواهد داشت و حق مشروع فرانسه در شراکت مطابق با اصول کلی سیاست فرانسه و انگلیس تأمین خواهد شد».

۲۱ نوامبر بورنژ که مأموریت «مذاکره درباره سازماندهی یک سیاست نفتی اروپا» از سوی دولت به او محول شده بود عازم لندن شد. مذاکرات بر سر منابع نفتی کشف شده و اکتشافات بعدی (در روسیه، رومانی، و بین‌النهرین و ...) به قرارداد سان رمو^۳ مورخ آوریل ۱۹۲۰ منتهی گردید. در مورد بین‌النهرین، دولت فرانسه دولت بریتانیا را متعهد می‌نمود:

«در صورتی که حوزه‌های مذکور به دست دولت به بهره‌برداری برسد، دولت اعلیحضرت خواهد توانست یک سهم بیست و پنج درصد از تولید خالص نفت را به قیمت روز بازار از حوزه‌های نفتی بین‌النهرین تهیه کند. در صورتی که یک کمپانی خصوصی حوزه‌های نفتی بالا را توسعه دهد، دولت بریتانیا سهمی بیست و پنج درصدی در اختیار دولت فرانسه قرار خواهد داد. قیمت قابل پرداخت بیش از آن قیمتی که دیگر سهامداران کمپانی خواهند پرداخت، نخواهد بود. افزون بر این دولت

1. A. Nouschi, op. cit., p. 54.

2. Henry Bérenger.

3. San Remo.

فرانسه فرآورده‌های نفتی مورد توافق را از طریق لوله‌های انتقال نفت که از ایران به بین‌النهرین و از آنجا به سرزمین‌های تحت‌الحمايه فرانسه به دست A.I.O.C. کشیده خواهند شد، دریافت خواهد کرد. البته بعد از اینکه این کمپانی و دولت فرانسه در این مورد به توافق رسیدند.^۱

آمریکایی‌ها نیز سهم خود را از نفت بین‌النهرین خواستار شدند و بالاخره ۲۳/۷۵ درصد از سهام کمپانی ترکیش پترولیوم^۲ (T.P.O.C.) را با قرارداد ۳۱ ژوئیه ۹/۱۹۲۸ مرداد ۱۳۰۷ به دست آوردند. با این توافقنامه سهم فرانسه نسبت به سهمی که در چارچوب قرارداد سان رمو برایش تعیین شده بود کمی تغییر کرد و از ۲۵ درصد به ۲۳/۷۵ درصد رسید، به‌طور دقیق‌تر قرارداد ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۸ سهم هر یک از طرفها را به شکل زیر تعیین می‌کرد:

A.I.O.C. ۲۳/۷۵ درصد، رویال دوچ- شل ۲۳/۷۵ درصد، کمپانی فرانسوی نفت^۳ (C.F.P.) ۲۳/۷۵ درصد، نییر است^۴ (یک گروه آمریکایی که شامل پنج شرکت است) ۲۳/۷۵ درصد و شهروند ارمنی تبار، گلبانکیان^۵ پنج درصد آنچه مربوط به رقابت برای نفت شمال ایران می‌شود، از ۱۹۲۰ تا آستانه جنگ دوم جهانی، فرانسویان یکی از طرف‌های ثابت این عرصه خواهند بود اما در اینجا، قوانین بازی پیچیده‌تر و موانع پرشمارتر خواهند بود.

1. Ibid., p. 58.

2. Turkish Petroleum Oil Company (T.P.O.C.)

3. Compagnie française des pétroles (C.F.P.)

4. Near East.

5. Gulbenkian.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

فرانسه در عرصه رقابت نفت شمال

در فردای جنگ اول جهانی، مشکلی که تمام کابینه‌های ایرانی با آن مواجه بودند، مشکل مالی بود، خزانه خالی کشور اجازه هیچ‌گونه اصلاحاتی را به دولت نمی‌داد و به‌عنوان ابزاری برای فشار و باج‌خواهی دولت انگلیس، وام‌دهنده اصلی دولت ایران به کار می‌رفت. اصلاح دستگاه مالیه می‌توانست به دولت کمک کند تا از وابستگی‌های خود به قدرت‌های بیگانه (در اینجا انگلیس) بکاهد و به اصلاحاتی پردازد که جامعه ایران شدیداً به آنها نیاز داشت. در این راستا دولت ایران، در مه ۱۹۲۲/ خرداد ۱۳۰۱ مشاوران مالی آمریکایی را استخدام کرد. آن دولت همچنین معتقد بود که برای وارد نمودن مقداری پول به خزانه کشور، اعطای امتیاز نفت شمال یکی از راه‌های ممکن است. این راه‌حل با توجه به اینکه با از سرگیری پرداخت سهم ایران از سوی کمپانی نفت ایران و انگلیس- در طول جنگ، کمپانی سودی به دولت ایران پرداخت نمی‌کرد- و سبب بازترشدن دست دولت در چرخاندن چرخ‌های مملکت گردیده بود، به نظر جذاب می‌آمد. اما این راه‌حل موانعی را بر سر راه داشت که خود دولت ایران ایجاد کرده بود. در واقع دولت ایران بسیار با احتیاط عمل می‌کرد و تأکید می‌کرد که تنها کسانی می‌توانند در نفت شمال ایران سهمی داشته باشند که نه انگلیسی و نه روسی باشند. دولت ایران نمی‌خواست حضور قدرت‌هایی که ایران نسبت به آنها بدبین بود در کشور تشدید کند؛ برعکس...؛ به‌ویژه که دولت ایران حضور بیگانگان که به مناسبت همین نوع امتیازات در ایران مستقر شده بودند و همچون شرکت نفت ایران و انگلیس آشکارا در امور داخلی ایران دخالت می‌کردند تجربه کرده بود. احتیاط دولت ایران قابل درک است.

به هر حال احتیاط دولت ایران مانع از این نشد که شرکت نفت ایران و انگلیس در مه ۱۹۲۰ شرکتی را به نام «کمپانی نفت شمال ایران»^۱ تشکیل دهد. شرکت نفت ایران و

انگلیس امتیاز نفت شمال ایران را از یک فرد روسی ارمنی تبار به نام خوشتاریا به قیمت صد و بیست هزار لیره خریداری کرده بود، خود خوشتاریا نیز این امتیاز را در شرایط زیر به دست آورده بود: دولت ایران در ۱۹۱۶ امتیاز منابع نفتی استان‌های گیلان، مازندران و استرآباد را به مدت ۹۹ سال به نامبرده اعطاء کرده بود.^۱ او همچنین توانسته بود حق بهره‌برداری نفت در سه بخش تنکابن، کوجورو، و کالرسیتان از استان مازندران را از یک مالک بزرگ ایرانی به نام سپهسالار اعظم به دست آورد.^۲ اما این امتیازها از دید دولت ایران هیچ ارزشی نداشتند، کابینه سمسام السلطنه (۱۹۱۸) آن‌ها را لغو و نمایندگی‌های دیپلماتیک کشورهای بیگانه در تهران را از این تصمیم آگاه کرده بود. در صورتی که کمپانی رویال دوچ-شل و شرکت‌های فرانسوی با در نظر گرفتن تصمیم دولت ایران پیشنهاد فروش خوشتاریا را رد کرده بودند، شرکت نفت ایران و انگلیس این امتیاز را خریدار کرده بود با این تصور که دولت بی‌کفایت و منعقدکننده قرارداد اوت ۱۹۱۹ چشمانش را بر روی این عمل غیرقانونی خواهد بست. اما، هنگامی که دولت مشیرالدوله در تابستان ۱۹۲۰ از این معامله آگاه شد، یک بار دیگر بی‌اعتباری این امتیاز را به اطلاع دولت بریتانیا رساند. استدلال دولت مشیرالدوله این بود که این امتیازها در شرایط غیرعادی و زیر فشار روس اعطاء شده‌اند و به علاوه، بر خلاف آنچه در قانون اساسی پیش‌بینی شده است، به تصویب مجلس نرسیده‌اند. دولت بریتانیا این تعبیر را نپذیرفت.

در اختلاف موجود بین تهران و لندن، واشنگتن در دفاع از منافع ملی کشورش، از موضع ایران دفاع و به دولت بریتانیا اعتراض نمود، مبنی بر اینکه این دولت با خرید امتیاز خوشتاریا قصد انحصار منابع نفتی را دارد. به علاوه واشنگتن معتقد بود که رویه دولت بریتانیا برخلاف اصل «در باز» می‌باشد. از سوی دیگر، یک مراسله مورخ ۱۲ اوت ۱۹۲۰ وزارت امور خارجه آمریکا که به قصد وزیر مختار ایران میرزا حسن خان اعلایی نگاشته شده است به دیداری که بین دو طرف روی داده اشاره می‌کند؛ در آن دیدار بر اساس همین مراسله، وزیر مختار ایران تمایل دولت مطبوعش بر این که کمپانی‌های آمریکایی بتوانند امتیاز نفت شمال ایران را به دست آورند به اطلاع مخاطبش می‌رساند— برتری کمپانی‌های آمریکایی برای دولت ایران بدون شک از این ناشی می‌شد که

۱. امتیاز مورد تأیید نخستین کابینه وثوق‌الدوله قرار گرفت که بخش اردبیل را نیز به آن افزود.

۲. این امتیاز با فرمانی در ۱۸۹۵ برای مدت ۹۹ سال به سپهسالار اعظم اعطاء شده بود.

آمریکایی‌ها در آن دوره از تاریخ، خود را کشوری طرفدار «دیپلماسی نوین» و یک جهان آرام، جایی که «بی‌اثر بودن قدرت‌ها» جای خود را «به حقوق مشروع، به‌ویژه ملیت‌ها» خواهد داد، معرفی می‌کردند. در ضمن همان مراسله ما را از کاندیداتوری کمپانی استاندارد اوایل در سپتامبر ۱۹۲۱/مهر ۱۳۰۰ که تقدیم دولت ایران شده بود، آگاه می‌سازد.^۱

لندن به محض اطلاع از گفت‌وگویی که بین ایران و آمریکا بر سر نفت شمال در جریان بود، دوباره اعتراض‌نامه‌ای به دولت ایران ارسال کرد. این دولت در پاسخ، بی‌اعتباری امتیازهای خوشثاریان را به دولت انگلیس یادآوری کرد. دولت بریتانیا در ابتدای ماه اکتبر اعتراض خود را تجدید و امتیازهای خوشثاریا را معتبر و حقوق شرکت نفت ایران-انگلیس را پایدار اعلام کرد.

به موازات گفت‌وگوهایی که بین ایران و واشنگتن در جریان بود، تماس‌هایی نیز به همین منظور یعنی امتیاز نفت شمال ایران بین ایرانی‌ها و فرانسویان برقرار شده بود. اولین تماس بین دو طرف به ۱۷ مه ۱۹۲۰ برمی‌گردد. در این تاریخ، وزیر امور خارجه ایران در پاریس حضور داشت و «شرکت برای بهره‌برداری نفت»^۲ نامه‌ای را به او تسلیم کرد که در آن، شرکت تمایل خود را برای کسب امتیاز نفت شمال ابراز کرده بود. ما از پاسخ احتمالی دولت ایران آگاهی نداریم، اما احتمالاً با توجه به اینکه این درخواست با فضای پرتنش بین تهران و لندن ناشی از ثبت «کمپانی نفت شمال ایران» ارائه شده بود، به‌عنوان یک درخواست نامناسب از نظر زمانی مورد پیگرد قرار نگرفته است. در ماه دسامبر همان سال، شرکت فرانسوی تقاضای خود را تکرار کرد. (این بار تقاضا تسلیم سفارت ایران در پاریس شده بود) و پیشنهادهایی ارائه نمود، اما به نظر می‌آید وزیر مختار ایران در پاریس، صمدخان صلاح دیده بود تهران را از تقاضای شرکت فرانسوی مطلع نکند، احتمالاً به این دلیل که مذاکرات ایران و آمریکا در جریان بوده است. تا اینکه در ژوئیه ۱۹۲۱/مرداد ۱۳۰۰، بعد از یک سری دیدار بین دولت ایران و سفارت فرانسه در تهران، وزیر خارجه ایران، فیروز اعلام کرد:

«که اگر شرکت فرانسوی برای بهره‌برداری نفت موافقت کند مبلغ پنج

میلیون تومان ماهانه به‌عنوان پیش‌پرداخت به ایران پردازد، اکثریتی در

1. J.B. Duroselle., L'Europe de 1815 à nos jours, Paris: Ed. Milieu du monde, 1975, p. 174.

۲. فاتح، پنجاه سال نفت، پیشین، ص ۳۲۲-۳۳۰.

3. La Société pour l'exploitation des pétroles.

مجلس پیدا خواهد شد که بالا فاصله این شرکت را در برابر رقبا در اولویت قرار دهد [...]»^۱.

۱۶ اوت / ۲۵ مرداد شرکت فرانسوی با دو شرط خواسته‌های ایران را می‌پذیرفت:

۱. در برابر هرگونه اعتراض به امتیاز «خوشتاریا» ضمانت کامل داده شود.
۲. دولت ایران یک پیشنهاد جامع تنظیم خواهد نمود که در آن وسعت منطقه تحت امتیاز پیشنهادی، شرایط آن، ضمانت‌هایی که به آن مرتبط هستند و همچنین منابعی که برای تأمین پرداخت سود و استهلاک پیش‌پرداخت ماهانه در نظر گرفته شده است تصریح گردد.^۲

دولت ایران که بدون شک این شرایط را، حداقل، مبالغه‌آمیز می‌دید مذاکرات را با آمریکا دنبال کرد. علایی، وزیر مختار ایران در آمریکا وظیفه مذاکرات را بر عهده داشت. او می‌خواست آمریکایی‌ها را متقاعد کند که با پرداخت یک وام ده میلیون دلاری به دولت ایران موافقت کنند. او معتقد بود که دادن چنین وامی، به اعطای امتیاز نفت شمال به کمپانی‌های آمریکایی کمک خواهد کرد. استاندارد اویل در همین رابطه مبلغ یک میلیون دلار بدون شرط و بدون ضمانت با بهره هفت درصد به دولت ایران پرداخت نمود. در پایان مذاکرات، مجلس در ۲۲ نوامبر / ۳۰ آبان ۱۳۰۱ به حکمی رأی داد که به مدت پنجاه سال امتیاز بهره‌برداری از پنج استان شمال کشور (آذربایجان، گیلان، مازندران، استرآباد و خراسان) را به استاندارد اویل واگذار می‌کرد. کمپانی صاحب امتیاز متعهد می‌شد که این حق را به ملت یا کمپانی خارجی واگذار نکند، در غیر این صورت امتیاز خود به خود لغو خواهد شد (بند ۵). بند ۵ عمدتاً بریتانیا را در نظر داشت. البته دلایل دیگری هم وجود داشت. و به دلیل همین حساسیت بود که دولت ایران کمپانی استاندارد اویل را به شرکت فرانسوی که به نظر می‌آمد یکی از شعبه‌های شرکت نفت ایران و انگلیس باشد، ترجیح داده بود، حتی اگر واقعیت این باشد که شرکت فرانسوی بیشتر نزدیک به رویال دوچ-شیل بوده باشد.

بعد از اعتراض‌های مکرر بریتانیا، حالا این شوروی بود که حضور خود را در صحنه رقابتی شمال با اعتراض (آخر نوامبر) به تصمیم ۲۲ نوامبر مجلس اعلام کند. روس‌ها

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 49, cor. n°58 du 28 nov. 1921.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 49, note annexe à la cor. n°58 du 28 nov. 1921.

اعتراض خود را بر پایه بند ۱۳ قرارداد ایران و شوروی مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱/۷ اسفند ۱۲۹۹ تنظیم کرده بودند که مقرر می‌داشت دولت شوروی از تمام حقوق و امتیازاتی که تزارها در ایران به‌دست آورده بودند صرف نظر می‌کند، مشروط بر اینکه دولت ایران متعهد شود این حقوق و امتیازات را به قدرت دیگری واگذار نکند. مسکو عقیده داشت که حکم ۲۲ نوامبر مجلس با این بند مغایرت دارد، یعنی اعطای امتیاز متعلق به شهروند روس به یک کمپانی آمریکایی در تناقض با تعهدات ایران است. دولت ایران در پاسخ استدلال می‌کرد که امتیاز اعطاشده به خوشتاریا فاقد هرگونه وجه قانونی می‌باشد چرا که، به تصویب مجلس ایران نرسیده است^۱، از سوی دیگر خود بند ۱۳ قرارداد ایران و شوروی نیز به تصویب مجلس ایران نرسیده بود. بنابراین بند ۱۳ دلیل وجودی‌اش را در این بحث از دست می‌دهد. همین‌طور مطبوعات و دولت ایران توجه می‌دادند که اگر «پذیرفته شود که امتیاز خوشتاریا معتبر است، بعد از اینکه صاحب امتیاز یعنی خوشتاریا امتیازش را به انگلیسی‌ها واگذار کرد، حق هرگونه ادعایی از روسیه سلب می‌گردد، اگر این امتیاز اعتبار ندارد، خیلی واضح است که نمی‌تواند وارد بند قرارداد ایران و شوروی شود».

اعتراض بی‌ثمر شوروی‌ها، اعتراض تکراری بریتانیایی‌ها را در پس داشت که «اثر ناچیزی در دولت داشت»^۲. اگر در فرایند گفت‌وگوها، مذاکرات و مراسلات، شوروی‌ها و انگلیسی‌ها در موقعیت مناسبی برای به کرسی نشاندن ادعاهایشان بر نفت شمال نبودند، ولی از ابزارهایی به مراتب مؤثرتر برخوردار بودند که به آنها اجازه می‌داد دولت ایران را در تنگنا قرار دهد: از سوی شمال شوروی‌ها می‌توانستند اجازه انتقال نفت (نفتی که احتمالاً از منافع نفتی شمال ایران استخراج خواهد شد) از سرزمین خود را ندهند. از سوی جنوب، انگلیسی‌ها هم در چارچوب قرارداد داریسی، انحصار ساخت لوله‌های نفت در جنوب (منطقه تحت امتیاز) را در اختیار داشتند. از سوی شرق، هند از مستعمرات بریتانیا و از سوی غرب، عراق که تحت‌الحمایه انگلستان بود قرار داشتند. در نتیجه انتقال نفت ایران از سویی به شوروی و از سوی دیگر به انگلستان بستگی داشت. تنها راه ممکن در این شرایط، خاک ترکیه بود که آن هم، اعتقاد بر این بود که، از نظر فنی و مادی به سختی انجام‌شدنی است.

۱. فاتح، پنجاه سال نفت، پیشین، ص ۳۳۴.

حال پرسش این است که استاندارد اوایل چگونه می‌توانست نفت حاصل از منابع احتمالی شمال را به بیرون از ایران انتقال دهد؟ به دست آوردن توافق یکی از دو قدرت شوروی و بریتانیا، به عبارت دیگر هر کمپانی که می‌خواست از نفت شمال بهره‌برداری کند، توافق ضمنی یکی از این دو دولت لازم بود. در این راستا، مذاکراتی بین آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها انجام شد؛ اما با ابتکار این آخری‌ها. برداشتی که از ابتکار انگلیسی‌ها می‌توان کرد، این است که شرکت نفت ایران و انگلیس از ادعایش بر نفت شمال دست کشیده بوده است. آنچه مربوط به خود مذاکرات است انگلیسی‌ها در نظر داشتند آمریکایی‌ها را متقاعد کنند سهمی از نفت شمال را به شرکت نفت ایران و انگلیس واگذار کنند و در ازاء آن، انگلیسی‌ها حق انتقال نفت از خاک عراق را به کمپانی استاندارد اوایل اعطاء نمایند. در پایان گفت‌وگوها، استاندارد اوایل و شرکت نفت ایران و انگلیس توافق کردند شرکتی به نام «کمپانی نفتی ایران و آمریکا» تشکیل دهند. به محض آگاهی از جریان گفت‌وگوها، فرانسوی‌ها تصمیم گرفتند وارد گود شوند. در یادداشتی به تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۲۲ / ۴ فروردین ۱۳۰۱، وزارت امور خارجه فرانسه، به دولت بریتانیا نوشت که دولت فرانسه از مسئله نفت شمال ایران چشم‌پوشی نکرده است و خود را براساس رویه اجرایی میثاق سان رمو مجاز می‌داند برای تبادل نظر بین دو دولت برای یک عمل هماهنگ امیدوار باشد.

در یادداشت مورخ ۱۱ آوریل ۱۹۲۲ / ۱۲ آبان ۱۳۰۱، دولت بریتانیا تقاضای دولت فرانسه را رد کرد و اظهار داشت که این تقاضا ناشی از سوء تفاهم نسبت به سمت و سوی مذاکراتی که بین استاندارد اوایل و شرکت نفت ایران و انگلیس آغاز شده است، می‌باشد و توضیح داد که کمپانی انگلیسی از سال ۱۹۲۰ مالک امتیاز خوشتاریا بوده است و در نتیجه هر طور که بخواهد تصمیم می‌گیرد و دیگر اینکه در معاهده سان رمو به ایران اشاره نشده است.^۱

این مذاکرات حاصلی را دربرداشت به این دلیل که دولت ایران در مارس ۱۹۲۲ واشنگتن را مطلع کرد که قرارداد بین شرکت نفت ایران و انگلیس و استاندارد اوایل باعث «مشکلات سیاسی در ایران» خواهد شد.^۲ به عبارت دیگر دولت ایران حضور

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 49, cor. d'April 11th. 1922, British Embassy à Paris; voir également vol. 51, note du 26 juillet 1927.

۲. A. Nouchi, op. 70. فاتح، پنجاه سال نفت، پیشین، ص ۳۲۵.

بریتانیایی‌ها را به هر شکلی که باشد در بهره‌برداری از نفت مورد نظر نمی‌پذیرد. طولی نکشید که یک گروه جدید آمریکایی به نام سینکлер^۱ حضور خود را در عرصه رقابتی نفت شمال اعلام کرد. در دسامبر ۱۹۲۲، دولت لایحه‌ای در رابطه با اعطای نفت شمال به یک «کمپانی مستقل و خوشنام» تقدیم مجلس کرد. ۱۴ ژوئن ۱۹۲۳/۲۲ تیر ۱۳۰۲، مجلس رئوس اصلی لایحه را با شرایط زیر تصویب کرد: امتیاز نفت شمال به یک کمپانی نامشخص اعطاء خواهد شد؛ به واسطه یک گروه آمریکایی— که باید مشخص شود— یک قرض ده میلیون دلاری به ایران اعطاء خواهد شد، اعتبار امتیاز پنجاه سال خواهد بود؛ منطقه تحت امتیاز، استان‌های آذربایجان، گیلان، استرآباد و خراسان را در بر خواهد داشت و کمپانی حق انتخاب پنجمین استان یعنی مازندران را نیز دارد، ایران حق انتخاب سی درصد از سرمایه کل را برای خود محفوظ می‌دارد؛ و بالاخره سهم ایران بر پایه سود خالص محاسبه خواهد شد و حداقل شانزده درصد و می‌تواند به بیست و پنج درصد برسد. در ژوئیه، استاندارد اوایل اعلام کرد که توانایی آن را دارد که یک شرکت صددرصد آمریکایی را پیشنهاد دهد، اما این بالاخره کمپانی سینکлер بود که در ۲۲ دسامبر ۱۹۲۳ امتیاز نفت شمال ایران را به‌دست آورد.

قرارداد منعقدشده با گروه آمریکایی علی‌رغم فشارها و اعتراضات لندن و مسکو، به وضوح یک پیروزی دیپلماتیک برای ایران به شمار می‌رفت و می‌بایست به‌عنوان گامی به سوی آزادسازی سیاسی ایران در نظر گرفته شود. در این مورد، سردار سپه (شاه آینده ایران) در مقام نخست‌وزیر، در جشنی که به مناسبت امضای توافق‌نامه مذکور سازمان داده شده بود، به کاردار آمریکا اظهار داشت: «من این لحظه را یکی از بهترین لحظات تاریخ ایران می‌دانم»^۲. وزیر مختار ایران در واشنگتن در نامه‌ای سرگشاده دلایل ایران برای معامله با کمپانی‌های آمریکایی را این چنین توضیح داد: وارد کردن یک رقابت سالم در کشور جهت تزلزل یوغ اقتصادی بریتانیا و شوروی که درصدد بودند منابع ایران را به انحصار درآورند.^۳

شور و شعف ناشی از عقد قرارداد کوتاه مدت خواهد بود، در ژوئیه ۱۹۲۴ گروه

1. Sinclair.

۲. فاتح، پنجاه سال نفت، پیشین، ص ۲۳۸.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 51, note du 26 juillet 1927.

آمریکایی سینکлер از حقوقش صرف نظر کرد. در واقع پیش از اظهار تمایل برای کسب امتیاز نفت شمال، سینکлер با شوروی‌ها مذاکرات را آغاز کرده بود و امیدوار بود سهمی در بهره‌برداری از منابع نفت شوروی به‌دست آورد، و احتمالاً امیدوار بود پس از انعقاد قرارداد با شوروی‌ها، مسکو از انتقال نفت شمال از مسیر قفقاز ممانعت نکند. به هر حال، مذاکرات سینکлер با شوروی‌ها ثمره‌ای در بر نداشت و در نتیجه این شرکت آمریکایی همانند کمپانی هم‌وطن خود استاندارد اویل در برابر مشکل انتقال نفت شمال راه به جایی نبرد.

فرانسویان هرگز نفت شمال را از دستور کار خود خارج نکرده بودند و در نوامبر ۱۹۲۲ هنگامی که گروه آمریکایی وارد صحنه می‌شد، «یک گروه صددرصد فرانسوی» مزوره ادوکره^۱ از سوی یک هیأت ویژه در تهران پیشنهادهایی به دولت ایران ارائه نمود. وزیرمختار فرانسه در تهران عقیده داشت که «هرگونه تقاضایی از سوی یک گروه فرانسوی یا غیره هیچ شانسی ندارد که دولت ایران به آن پردازد»^۲، رأی ۱۳ ژوئن مجلس ۲۲/ خرداد دولت را ملزم می‌کرد فقط با یک کمپانی با ملیت آمریکایی وارد مذاکره شود. با این حال، در ژوئن ۱۹۲۳ هنگامی که مشاوران مالی آمریکایی در خدمت دولت ایران در شرایط نامناسبی قرار داشتند (آن‌ها متهم^۳ بودند قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ را اعمال می‌کنند، به معنی دیگر منافع بریتانیا در ایران را در اولویت قرار می‌دهند) و انتظار می‌رفت روابط ایران و آمریکا به سردی گراید، پوانکره^۴ نخست‌وزیر فرانسه از وزیر مختارش در تهران خواست:

«سعی کنید از شرایط حاضر استفاده کنید و امتیاز نفت شمال ایران و یا

حداقل سهمی از آن را برای گروه‌های فرانسوی قائل شوید»^۵.

این دستورالعمل نیز حاصلی دربرداشت و همانطور که دیدیم، سینکлер از نفت شمال صرف نظر نموده کرده و در نتیجه امتیاز آن همچنان موضوع مذاکرات، بگومگوها و رقابت‌ها باقی ماند.

1. Mazeret et Decrais.

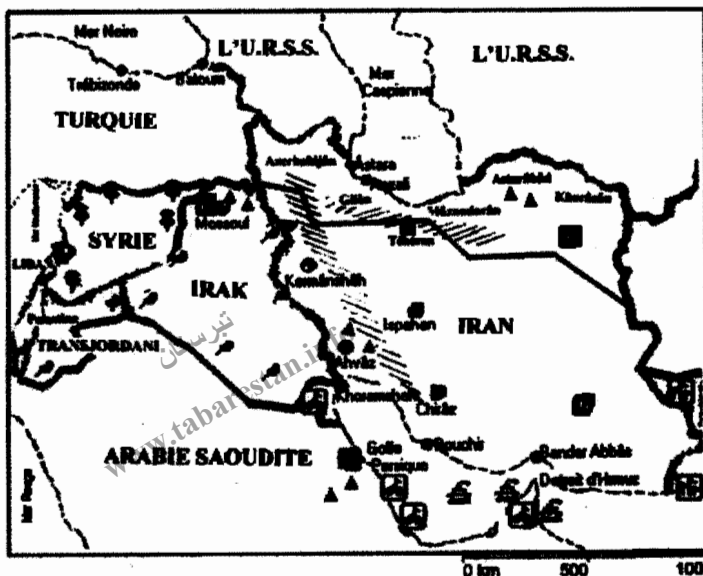
2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 49, télé. n°155 du 4 déc. 1922.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol 50, télé. n°63, du 29 mai 1923.

4. Poincaré.

5. A.A.E., Perse-Iran, vol. 50, télé. n°(050) du 2 juin. 1923.

ژئوپولیتیک نفت شمال



- A** - پنج استان «نفتی» مورد رقابت در شمال
- B** - منطقه نفتی جنوب در انحصار شرکت نفت ایران و انگلیس.
- C** - منطقه نفتی موصل در انحصار Turkish Petroleum Oil (1928)
- D** - منطقه نفتی عربستان سعودی در انحصار L'Arabian American Oil (1933)
- متصرفات انگلیس
- سرزمین‌های تحت‌الحمایه انگلیس
- نفوذ بسیار پررنگ انگلیس
- نیروی دریایی انگلیس
- سرزمین‌های تحت‌الحمایه فرانسه
- رشته کوه‌های البرز
- رشته کوه‌های زاگرس
- کلان شهر

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

نفت شمال و شرکت‌های فرانسوی

۱. «کنسرسیوم صنعتی برای شرق»^۱

در ژوئیه ۱۹۲۴، پس از کناره‌گیری گروه سینکлер، یک گروه عمدتاً فرانسوی به نام «کنسرسیوم صنعتی برای شرق» متشکل از - به‌ویژه شرکت‌های «سود لومیر»^۲، «وست لومیر»^۳ و «فرانس - سوئیس»^۴ با دولت ایران تماس گرفت^۵ و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۲۴/۶ مهر ۱۳۰۳ نماینده خود لیتینیئر^۶ را به تهران فرستاد تا ساخت راه‌آهن بین شرق و غرب ایران را مورد بررسی قرار دهد. ساخت راه‌آهن بخشی از یک پروژه وسیع‌تری به شرح زیر بود: راه‌آهن مورد نظر از یکی از بنادر سوریه، (تریپولی) آغاز و سپس از موصل عبور کرده و به تهران خواهد رسید و از آنجا تا مشهد احتمالاً تا افغانستان ادامه پیدا خواهد کرد. اما پیش از ارزیابی، نماینده شرکت می‌بایست با دولت ایران گفت‌وگو کند. در همان ملاقات اول، دولت ایران به نماینده شرکت اعلام نمود که نه تنها با این پروژه موافق است بلکه میل دارد که فرانسویان امتیاز نفت شمال را درخواست کنند و اعطاء امتیاز نفت، اعطاء مجبور ساخت یک بانک فرانسوی را نیز به همراه خواهد داشت؛ ساخت راه‌آهن مشروط به درخواست امتیاز نفت خواهد بود؛ و امتیاز نیز با همان

1. Consortium industriel pour l'Orient.

2. Sud-lumières.

3. Ouest-lumières.

4. Franco-Suisse.

۵. پیش‌تر یک گروه دیگر فرانسوی به نام Groupement financier Henri Letellier با دولت ایران وارد مذاکره شده بود. این گروه، شخصی ارمنی‌تبار به نام حاجیان را مأمور گفتگو با دولت ایران نمود و این مذاکرات در ماه مه ۱۹۲۴ بین دو طرف آغاز شد، در این مذاکرات، حاجیان طرح استقراض پنجاه میلیون دلاری را در ۳۰ سپتامبر ۱۹۲۴/۸ مهر ۱۳۰۳ تقدیم ایران کرد؛ قرار بود این قرضه در پاریس به علاقمندان عرضه شود و امتیاز نفت شمال آن را ضمانت کند و برای ساخت راه‌آهن در ایران به کار گرفته شود. دولت ایران که ظاهراً به حاجیان اعتماد لازم را نداشت به مذاکرات ادامه نداد.

6. Littinière.

شرایطی که به گروه سینکлер واگذار شده بود، اعطاء خواهد شد (از جمله ده میلیون دلار وام). به نظر می‌آید که انجام قرارداد چون از یک سوء دولت ایران کماکان برای اصلاحات نیاز به وام داشت و از سوی دیگر، مشکل انتقال نفت نیز به نظر می‌آید حل شدنی بود. در واقع نماینده دولت شوروی در تهران، در دسامبر ۱۹۲۴ به همتای فرانسوی خود اظهار کرده بود که دولت مطبوعش به اعطای امتیازات به‌ویژه امتیاز نفت از سوی دولت ایران به گروه‌های فرانسوی مخالفت نخواهد کرد و اجازه انتقال لوازم لازم برای بهره‌برداری (نفت) از طریق روسیه را خواهد داد؛ اما به‌طور تلویحی افزوده بود که در مسکو.... یک همکاری اقتصادی فرانسه و شوروی را با کمال میل مدنظر قرار خواهد داد.^۱ در ماه مه ۱۹۲۵، دولت شوروی اظهارات نماینده خود در تهران را به سفیر فرانسه در مسکو تکرار کرد، اما با واژه‌های دیگر: «جالب است دانسته شود که دولت شوروی با امتیازداران فرانسوی در ایران با کمال میل کنار خواهد آمد. می‌توان نفت‌ها را با لوله‌های انتقال نفت از باکو به باتومی منتقل کرد و یا فرانسویان نفت ایران را به روسیه تحویل داده و در ازاء آن در بندر باتومی نفت روسی را دریافت کنند؛ و دولت شوروی دیگر به دنبال کسب امتیاز در ایران نیست، اما با کمال میل از امتیازداران فرانسوی حمایت خواهد کرد و با آنها کنار خواهد آمد^۲». یکبار دیگر به نظر می‌آید که مشکل انتقال نفت می‌توانست حل شود. به شرطی که، «همکاری اقتصادی فرانسه—شوروی در ایران» به معنی سهیم‌شدن در امتیازات نباشد، چون در این صورت کنسرسیوم شانس کمی برای کسب امتیاز مورد بحث از دولت ایران را خواهد داشت. از جهت دیگر، پروژه پیشنهادی کنسرسیوم خود راه‌حلی برای انتقال نفت شمال ایران به مدیترانه را دربرداشت، و این نیز در شرایطی ممکن بود که ساخت راه‌آهنی که می‌بایست ایران و سوریه را از طریق شمال ایران به هم متصل کند با اعتراض انگلیسی‌ها مواجه نگردد. البته کنسرسیوم به این موضوع اندیشیده بود و برای همراه کردن انگلیسی‌ها در نظر داشت به آنها پیشنهاد شراکت در امتیازات مورد بحث را کند. با این فرض که می‌شد از انگلیسی‌ها جلب رضایت کرد، ایرانیان حتی حاضر به شنیدن شراکت انگلیسی‌ها در طرح مزبور نبودند. باز اگر فرض شود که کنسرسیوم

1. A.A.E., Perse-Iran, vol 51, note du 26 juillet 1927.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol 50, cor. du 5 mai 1925.

می‌توانست از پس تمام این مشکلات برآید، احتیاط بیش از اندازه‌ای که کنسرسیوم در پیش گرفته بود موفقیت در گفت‌وگوها را نامطمئن می‌کرد. تهی بودن بازار رقابت و کنارکشیدن پی‌درپی استاندارد اوئل و سینکлер نیز می‌توانست به‌عنوان فاکتور روانی منفی به رویه محتاطانه کنسرسیوم اثر بگذارد. از سوی دیگر مشکلات عینی‌تری نیز وجود داشت که کنسرسیوم پنهان نمی‌کرد، از جمله گستردگی عملیات که هر شرکت دیگری را نیز بر این وامی داشت که بیش از یک‌بار به پروژه مدنظر بیندیشد، همچنین بزرگی سرمایه‌های لازم می‌توانست کنسرسیوم را بر این وادارد که از خود پرسد «چگونه می‌توان انتقال سرمایه‌های لازم را برای چنین اقدام عظیمی به‌دست آورد؟»

با توجه به این مشکلات، کنسرسیوم برای ادامه مذاکرات تردید نشان داد و بعد از نخستین مطالعه که نماینده‌اش لیتینیر در اکتبر و نوامبر ۱۹۲۴ در محل انجام داده بود ادامه مذاکرات را از طریق مکاتبه دنبال نمود و این برای «یک اقدام با این عظمت» خیلی جدی به نظر نمی‌آمد، کنسرسیوم مدت هشت ماه از طریق مکاتبه به مذاکرات ادامه داد، این در حالی بود که دولت ایران تأکید داشت که کنسرسیوم نماینده‌ای تام‌الاختیار برای عقد قرارداد به تهران بفرستد و هنگامی که مدیر کنسرسیوم اعلام کرد که «من برای تکمیل مذاکراتی که به مدت هشت ماه از طریق مکاتبه دنبال کرده‌ام، به تهران آمده‌ام» تظاهر به برداشتن یک گام به جلو می‌کرد اما در واقع از مواضع اولیه کنسرسیوم نیز عقب‌نشینی می‌کرد. او اظهار می‌داشت که امتیاز نفت شمال برای ضمانت ساخت راه‌آهن غرب- شرق ایران کافی نخواهد بود و حتی بدون پرداخت وام (این وام همانطور که دیدیم دولت ایران تقاضا کرده بود، و خواستار ضمانت تکمیلی به واسطه وثیقه قراردادن معادن، بانک‌ها و ... می‌بود؛ به علاوه، کنسرسیوم انعقاد احتمالی قرارداد بین دو طرف را مشروط به قرارداد با ترکیه برای گذر راه‌آهن و با روسیه برای انتقال نفت می‌کرد.^۱

در برابر چنین وضعیتی، دولت ایران موضع خود را نرم‌تر کرد و از وام، که یکی از شرایط اصلی دولت در آغاز مذاکرات بود صرف‌نظر نمود؛ اما شرایط جدیدی که کنسرسیوم مطرح کرده بود نپذیرفت.^۲ کنسرسیوم از موضع خود به سختی دفاع می‌کرد

1. A.A.E., Perse-Iran, vol 50 télé. N°16 du 7 févr. 1925.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 50, télé, n°31 du 16 févr. 1925.

و هیچ‌گونه انعطافی در مواضع خود نشان نمی‌داد و در نتیجه، پرونده به خودی خود بسته شد.

غیر از دلایلی که در عدم موفقیت مذاکرات برشمردیم، دلیل دیگری نیز وجود داشت که در بطن خود پروژه قرار داشت. برای دولت ایران ساخت راه‌آهن شمال-جنوب در درجه نخست اهمیت قرار داشت^۱ و نه ساخت راه‌آهن شرق-غرب که کنسرسیوم پیشنهاد می‌کرد. با این حال کنسرسیوم به‌طور قطعی از پروژه صرف‌نظر نکرد و مدت چندین سال با دولت ایران در تماس باقی ماند؛ بدون اینکه دست‌آوردی از آن حاصل شود.

۲. «سندیکای تحقیقاتی فرانسوی-ایرانی»^۲

در ژانویه ۱۹۲۷، یک هیأت رسمی شوروی شامل بتولین مدیر «سندیکای نفت»، و پرلین، دبیر «کمیته امتیازات» وارد پاریس شده و رسماً اظهار تمایل می‌کند با گروه‌های نفتی فرانسوی «مستقل از تراست‌های آنگلو-ساکسون» جهت همکاری روسیه و فرانسه برای بهره‌برداری از «یک امتیاز بسیار بزرگ» که در تملک «سازمان‌های نفتی شوروی» بوده و در منطقه سمنان قرار دارد، تماس حاصل کند^۳. این امتیاز «بسیار بزرگ» که در شمال شرقی ایران قرار داشت در واقع دارای مساحتی نامعلوم بود و در نتیجه بحث‌برانگیز بود؛ به علاوه دولت شوروی فقط شصت و پنج درصد سهام امتیاز را در اختیار داشت و سی و پنج درصد بقیه به افراد حقیقی و خود خوستاریای معروف تعلق داشت.

نخستین پرسشی که ذهن را به خود مشغول می‌کند این است که این امتیاز کدام است و چگونه و چه وقت خوستاریا آن را به‌دست آورده بود؟ این امتیاز «کویر خوریان» نام داشت و مربوط به حوزه‌های نفتی کویر خوریان بوده است که در منطقه سمنان قرار دارد. مالک اولیه آن امین معادن بوده است. بعد از مرگ وی وارثان او امتیاز مذکور را به خوستاریا می‌فروشتند.

۱. قانونی در ۳۱ ماه مه ۱۹۲۵/۱۰ خرداد ۱۳۰۴ به تصویب مجلس ایران رسید که مالیات ویژه‌ای را بر قند و جای وضع می‌کرد. این مالیات می‌بایست برای ساخت راه‌آهن شمال-جنوب هزینه شود.

2. Syndicat franco-persan des recherches.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol 51, cor. du 26 juillet 1927.

چگونگی و زمان به دست آوردن آن کمی شبیه فیلم‌های پلیسی است:

در ۱۱ آوریل ۱۳۰۴/۱۹۲۵ آبان ۱۳۰۴ لایحه‌ای مربوط به امتیازات که انحصار خوانده می‌شد، در دستور کار مجلس قرار گرفت. این لایحه پیش‌بینی می‌کرد که (به ویژه) تمام فرمان‌هایی که به امتیازات و یا انحصار مربوط باشند و تا بیش از ۲۱ مارس ۱۳۰۴/۱۹۲۵ فروردین ۱۳۰۴ به اجرا درنیامده باشند، باطل خواهند شد (بند ۱)؛ برای موارد دیگر دولت به صاحبان امتیاز یک فرصت دو ماهه خواهد داد تا بتوانند اسناد خود را برای بررسی و ثبت به «وزارت کارهای عمومی» ارائه کنند، و بند ۵ تصریح می‌کرد که «تمام فرمان‌هایی که در فرصت اعلام شده به ثبت نرسیده باشند باطل خواهند شد». به محض انتشار رسمی این قانون، خوشتاریا که آن وقت در ایران بوده و به اعتقاد مصطفی فاتح^۱ از طرف روس‌ها مأموریت داشته به دنبال کسب امتیازات باشند، بلافاصله با وارثان امتیاز حوزه‌های نفتی کویر خوریان تماس حاصل کرده و آنها را به ثبت امتیاز مورد بحث تشویق می‌کند. پس از ثبت امتیاز، خوشتاریا آن را خریداری می‌کند.

اما این معامله دو مشکل اساسی داشت، نخست اینکه براساس آنچه بند یکم قانون انحصارات مقرر می‌داشت، امتیاز پیش از ۲۱ مارس ۱۹۲۵ به مرحله اجرا درنیامده بود. سپس اینکه امتیاز مزبور در اجاره شخصی به نام مرتضی خان قیام بوده است. به هر حال امتیاز به لطف دخالت بعضی از مسئولان سیاسی وقت به‌طور غیرقانونی به ثبت رسیده و به خوشتاریا منتقل گردیده بود. خوشتاریا در ۱۹۲۵ شرکتی با سرمایه پنج میلیون تومان تحت عنوان «شرکت نفت کویر خوریان» تشکیل می‌دهد، سپس شصت و پنج درصد سهام آن را در اختیار بانک روس و سی و پنج درصد بقیه را بین خود و ایرانیان فاسدی که در ثبت امتیاز با او همکاری کرده بودند تقسیم می‌کند.

این که دولت ایران چرا امتیاز کویر خوریان را با توجه به غیرقانونی بودن ثبت و عدم تصویب آن از سوی مجلس، قانونی اعلام کرد جای تعمق دارد. در واقع ابطال احتمالی امتیاز از سوی دولت پهلوی و طرح آن در سطح جامعه- با توجه به اینکه امتیاز مزبور زمانی به ثبت رسیده بود که دولت او زمام امور را در دست داشته است- می‌توانست از اعتبار آن دولت نزد افکار عمومی بکاهد. در نتیجه، احتمالاً دولت پهلوی اول صلاح را در این دیده بود که به نحوی با امتیاز (عمل انجام شده) کنار بیاید.

عدم افشاء امتیاز می‌توانست به این دلیل نیز باشد که «در سال ۱۹۲۶، دولت وقت از شرکت نفت ایران و انگلیس خواست که چند نفر زمین‌شناس کاردان و مجرب به سمنان اعزام و به‌طور خیلی محرمانه و پنهانی مطالعاتی درباره نفت کویر خوریان بکنند. زمین‌شناسان مزبور مطالعاتی کرده و گزارش دادند که تصور نمی‌رود در ناحیه سمنان نفتی موجود باشد و اگر هم در سابق بود به تدریج از بین رفته است»^۱.

به عبارت دیگر، دولت ایران احتمالاً با اشراف به عدم وجود نفت در حوزه‌های نفتی کویر خوریان و در نتیجه بی‌ارزش بودن «امتیاز» آن را افشا نکرده است. همچنین، دولت ایران برای این که این همکاری تحمیلی به درازا نکشد، گاه به دلیل عدم کفایت تحقیقات روس‌ها، به آنها اعتراض می‌کرد (۱۹۲۷). و گاه برای به درازا کشاندن مذاکرات و خسته‌کردن طرف مذاکره و ناامیدکردن آن، از فاکتور مساحت «امتیاز» استفاده می‌کرد، مثلاً در ژوئن ۱۹۲۹ این مساحت را چهل کیلومتر مربع، سپس هشتصد کیلومتر مربع و بالاخره پس از تحقیقات انجام‌شده که امید به یافتن نفت به قدری که قابل تجارت باشد از دست می‌رفت آن را ده هزار کیلومتر مربع اعلام کرد.

به هر حال از ۱۹۲۶ مهندسان روسی کار را آغاز نمودند و بعد از ایجاد چند حلقه چاه اظهار خوش‌بینی کردند، اما معتقد بودند که برای رسیدن به نفت، چاه‌هایی به عمق ششصد متر لازم است که برای انجام آن به نظر می‌آمد امکانات تکنیکی لازم را در اختیار نداشتند.

در این مرحله از کارها بود که هیأت روسی که پیشتر از آن سخن رفت در ژانویه ۱۹۲۷ وارد پاریس شد. هدف اعلام شده روس‌ها، استفاده از امکانات فنی و مالی فرانسویان در بهره‌برداری مشترک نفت کویر خوریان با آنها بود. اما هدف اصلی آنها دست‌یابی به نفت شمال (پنج استان) به واسطه فرانسویان بود. روس‌ها خوب می‌دانستند که دولت ایران هرگز حاضر نخواهد شد امتیاز نفت پنج استان شمالی را به آنها واگذار کند؛ این را نیز می‌دانستند که دولت ایران مایل است با فرانسویان همکاری نفتی داشته باشد. پس روس‌ها انتظار داشتند پای فرانسویان را در شمال باز کنند و فرانسویان خود زمینه را برای ترغیب دولت ایران به یک همکاری سه جانبه ایران-فرانسه-شوروی مهیا کنند. روس‌ها برای رسیدن به اهداف‌شان از ابزار دیگری نیز

استفاده می‌کردند. برای مثال، آنها در پیشنهادی که هیأت روس به پاریس آورده بود، سعی کرده بودند با گنجاندن واژه‌هایی چون «گروه‌های فرانسوی مستقل از تراست‌های آنگلو ساکسون» حساسیت‌های دولت ایران را در نظر بگیرند. آنها همچنین با هدیه پانزده از شصت درصد از سهام خود از «شرکت کویر خوریان» به دولت ایران می‌خواستند حسن‌نیت دولت خود را به ایران نشان دهند.

آنچه مربوط به درخواست روس‌ها مبنی بر تماس با گروه‌های فرانسوی می‌شود، این درخواست به تقاضای هیأت روسی و توصیه «اداره ملی سوخت مایع»^۱ و با موافقت دولت فرانسه، به یک گروه نفتی فرانسوی- بلژیکی به نام پتروفینا^۲ که به تازگی با سندیکای نفت شوروی مذاکراتی جهت واردات نفت به فرانسه انجام داده بود، ارجاع گردید. شرکت پتروفینا و روس‌ها مذاکرات را آغاز کردند، در پایان مذاکرات، ونگر^۳ مدیر شرکت پتروفینا و پیاتوکوف^۴، رئیس نمایندگی تجاری شوروی، پیش‌نویس موافقتنامه‌ای را در ۱۴ اکتبر ۱۹۲۷ به امضاء رساندند که از جمله پیش‌بینی می‌کرد:

۱. ورود گروه فرانسوی (که باید تشکیل شود) در کارهای نفت و معادنی

که روس‌ها در مناطقی غیر از سمنان یعنی در پنج استان شمالی که

احتمالاً به‌دست خواهند آورد. ۲. فرانسه یک سال فرصت خواهد داشت

نیمی از سهام شصت و پنج درصد روس‌ها در شرکت کویر خوریان را

بپذیرد یا نپذیرد. ۳. روسیه در انتقال نفت سمنان مساعدت خواهد نمود.^۵

در این پیش‌نویس آشکار است که فرانسویان با احتیاط (فرصت یکساله) گام برمی‌دارند. دلیل این احتیاط این بود که بریتانیایی‌ها هنوز مدعی منطقه سمنان بودند و آن را بخشی از منطقه تحت امتیاز شرکت نفت ایران و انگلیس می‌دانستند، به این ادعا دولت ایران در ۱۹۰۹ پاسخ داد که سمنان بخشی از استان خراسان یعنی یکی از پنج استان شمالی است؛ و از سوی دیگر «کمپانی فرانسوی نفت» (کمپانی دولتی) آماده

1. l'Office National des Combustibles liquides.

2. Pétrofina.

3. Wenger.

4. Piatokoff.

5. A.A.E., Perse-Iran, VOL. 51, procès verbal du projet d'accord du 14 oct. 1927, annexe à la note du 2 déc. 1927.

می‌شد قراردادی با شرکت نفت ایران و انگلیس به امضاء برسانند. این قرارداد در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۸ / ۹ مرداد ۱۳۰۷ به امضاء رسید. که می‌بایست به اختلاف آنها مربوط به نفت بین‌النهرین پایان دهد. به عبارت دیگر زمان برای تحریک این شرکت انگلیسی مناسب نبود. به هر حال برای مطالعه موضوع مورد بحث، ونگر یک سندیکای مطالعاتی به نام «سندیکای مطالعاتی روسیه-ایران» تشکیل داد. نتیجه مطالعات سندیکا را تشویق نمود تا در ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۸ یک قرارداد تکمیلی با روس‌ها منعقد کند که پیش‌بینی می‌کرد:

۱. سهام شرکت کویر خوریان به سه قسمت بین دولت‌های ایران، شوروی و فرانسه تقسیم خواهد شد. این بند نتیجه مذاکراتی بود که در سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۲۸ بین دولت‌های ایران و شوروی که هر یک پنجاه درصد از سهام را در اختیار داشتند، انجام پذیرفته بود؛^۱ ۲. گروه فرانسوی سهام خود را از دولت‌های شوروی و ایران خریداری خواهد کرد؛^۳ ۳. روسیه به گروه فرانسوی در انتقال سهم نفت خود از طریق دریای خزر و محور باکو-باتومی یاری خواهد رساند؛ مثلاً نفت فرانسویان را در دریای خزر تحویل بگیرد و معادل آن را به آنها در دریای سیاه نفت روسی تحویل دهد. ۴. مفاد پیش‌نویس قرارداد اکتبر ۱۹۲۷ حفظ خواهد شد؛ ۵. حق پذیرفتن یا رد سهام در شرکت کویر خوریان تا اول فوریه ۱۹۲۹ تمدید خواهد شد.^۲

چه عواملی سبب شد تا فرانسویان حاضر به بازی سناریویی شوند که روس‌ها برای آنها نوشته بودند، یعنی تلاش کنند تا امتیاز کویر خوریان را به پنج استان شمالی گسترش دهند، در حالی که آنها خوب می‌دانستند که دولت ایران مخالف هرگونه شراکتی با روس‌ها و یا انگلیسی‌ها است؟

بدون شک لذت همکاری با روس‌ها نبود که فرانسویان را به ایفای چنین نقشی وامی‌داشت، چرا که روس‌ها می‌خواستند فقط مدیریت کارها را به عهده بگیرند، در صورتی که فرانسویان می‌بایست امکانات فنی و مالی را در اختیار شرکت قرار دهند. به

۱. بانک ملی ایران تمام ۳۵ درصد سهامی که متعلق به افراد حقیقی و خوشتاریا بود خریداری کرد؛ دولت شوروی نیز ۱۵ درصد از ۶۵ درصد سهام شرکت را که در تملک داشت به ایران هدیه کرده بود، به این شکل، دولت ایران ۵۰ درصد از سهام شرکت کویر خوریان را در اختیار داشت.

نظر می‌آید نخستین عامل همانا مشکل لاینحل انتقال نفت بوده باشد: مسیر خلیج فارس همچنان در اختیار شرکت نفت ایران و انگلیس بود، مسیر سوریه- مدیترانه از نظر فنی و اقتصادی به سختی قابل اجرا بود، اگر مسیر ترابوزان^۱ - دریای سیاه هم شدنی تلقی می‌گردید، از نظر اقتصادی با صرفه نبود. تنها مسیر روسیه- دریای سیاه یا همان راه‌حل پیشنهادی که در پیش‌نویس قرارداد تکمیلی از نظر گذرانیدیم، بهترین مسیر ممکن بود. عامل دیگر این بود که فرانسویان تصور می‌کردند بدون موافقت شوروی کاری در شمال ایران نمی‌توان انجام داد. اما پیش از در اختیار داشتن منابع نفتی به دنبال حل مشکل انتقال نفت، به این می‌ماند که «پیش از آنکه شیر را بکشند پوستش را بفروشند.» این رویه کمی غیرمعقول به نظر می‌آید.

فرانسه چگونه می‌خواست ایران را به توسعه مساحت امتیاز برانگیزد؟ به هر حال در ژوئیه ۱۹۲۸، هنگامی که تیمورتاش^۲، وزیر دربار در پاریس به سر می‌برد، «مدیریت روابط تجاری» فرانسه به او اظهار می‌دارد که دولت فرانسه تمایل دارد امتیاز «شرکت کویر خوریان» به پنج استان شمالی گسترش یابد؛ و تیمورتاش در پاسخ گفته بود:

«مسئله نفت سمنان و مسئله نفت پنج استان شمالی دو مسئله جدا هستند. ایران در نظر دارد که بهره‌برداری نفت این پنج استان تحت مدیریت و با پروژه او انجام پذیرد: اگر همکاری فرانسه را بپذیرد (...)

شرایط خود را مطرح خواهد کرد. ایران می‌خواهد منافع قابل توجه‌تری نسبت به آنچه از سمنان عایدش خواهد شد به دست آورد. در واقع نفت سمنان به‌طور مجانی و بلاعوض اعطاء شده بود.»^۳

1. Trebizond.

۴. میرزا حسن‌خان تیمورتاش که تا پیش از ۱۹۲۶ به لقب سردار معظم خراسانی معروف بود، در ۱۸۸۸ به دنیا آمد. خانواده او از جمله مالکین خراسانی بود. وی در یک مدرسه نظامی روسی تحصیل کرد و چندین زبان آموخت. پس از بازگشت به تهران به نمایندگی مجلس در دوره‌های سوم و چهارم انتخاب شد. تیمورتاش از اعضای «کمیسیون مختلطی» بود که روس‌ها و انگلیسی‌ها در سال‌های ۱۹۱۶-۱۹۱۷ برای نظارت بر مالیه ایران تشکیل دادند. در ۱۹۱۹ به والی ایالت گیلان منصوب شد و به مدت یک سال در آنجا بود. وی از حامیان دیکتاتوری نظامی رضاشاه بود و از قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی فراوانی در رژیم پهلوی برخوردار بود. همکاری رضاخان و تیمورتاش در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۱ تا حدود بسیاری به نفع رضاخان تمام شد. در حالی که رضاخان بیشتر به امور نظامی رسیدگی می‌کرد، تیمورتاش نیز جوانب سیاسی امور را در دست داشت. وی در تصویب واگذاری قانون فرماندهی کل نیروی نظامی به رضاخان و حرکت بعدی که سرنگونی سلسله قاجار بود نقش مهمی ایفا کرد...؛ زرگر، علی‌اصغر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاخان، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین، ۱۳۷۲، ص ۱۳۶.

3. Ibid.

علی‌رغم جواب صریح وزیر دربار، فرانسویان همچنان امیدوار بودند. گروه فرانسوی، مذاکرات مربوط به شرکت کویر خوریان را در فوریه ۱۹۲۹ با دولت شوروی و سفیر ایران در مسکو از سر گرفت. در پایان مذاکرات هنوز دو مسئله باقی می‌ماند: وسعت مساحت تحت امتیاز و میزان مبلغی که گروه فرانسوی می‌بایست جهت خرید سهامش - که می‌بایست به سقف یک سوم کل سهام شرکت برسد - به دولت ایران بپردازد. در واقع گروه فرانسوی حدود هفده درصد از سهام را می‌بایست از دولت ایران و تقریباً همان اندازه از دولت شوروی خریداری کند. در ۳۰ ماه مه ۱۹۳۰ / ۹ خرداد ۱۳۰۹، باتین^۱، نماینده گروه فرانسوی وارد تهران شد و جهت آگاهی از حدود امتیاز به دیدار تیمورتاش رفت. در این دیدار نماینده گروه فرانسوی از فرصت استفاده کرده و تقاضای توسعه امتیاز را تکرار نمود، در پاسخ وزیر دربار چنین گفت:

به هیچ‌وجه میل ندارد که با دست خود به نفوذ روس‌ها در شمال

بیافزاید. ولی اضافه کرده بود که از همکاری فرانسه استقبال می‌کند.^۲

در مورد مساحت منطقه امتیاز کویر خوریان، باتین از شنیدن سخنان وزیر که آن را چهل کیلومتر اعلام کرده بود متعجب گردید و پاریس در واکنش به اظهارات وزیر دربار از نمایندگی خود در تهران خواست:

«همتای روسی خود را ملاقات کنید و پافشاری کنید که وارد عمل شود تا

دولت ایران را به پذیرش مساحت اعلام شده دولت شوروی یعنی ششصد

کیلومتر مربع وادار نماید. از اقدام او حمایت کنید اما دقت لازم را به کار

بگیرید تا ابتکار عمل از آن او باشد»^۳

فرانسه برای رسیدن به اهدافش شراکت احتمالی با آلمانی‌ها را در نفت شمال به جای همکاری با شوروی منتفی نمی‌دانست. در حقیقت در پیشنهاد شراکتی که بران^۴ نماینده سندیکای راه‌آهن - از آلمان - در تهران مطرح کرده بود، راه‌حل انتقال نفت برای پاریس جذاب به نظر می‌آمد. در این راه‌حل مسیری غیر از مسیر دریای خزر یا روسیه در نظر گرفته شده بود، در ضمن این راه‌حل فرانسویان را از الزام همکاری با روس‌ها رها می‌کرد، از جهت دیگر

1. Batigne.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol 51, cor. n°115 du 10 juin 1929.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol 51, télé. n°(124-125-126) du 4 juin 1929.

4. Brown.

همکاری با آلمان به فرانسه اجازه می‌داد که ادعای انگلیس بر نفت شمال را نادیده بگیرد.^۱ اما پیشنهاد آلمانی‌ها پیگیری نشد. آمادگی فرانسوی‌ها به همکاری با آلمانی‌ها معنی دیگری نیز داشت و آن این بود که فرانسویان به موفقیت سناریوی خود یعنی بسط امتیاز کویر خوریان در چارچوب ترکیب سه جانبه فرانسه-ایران و شوروی چندان امیدوار نبودند؛ و این پیش از هر چیزی به دلیل اظهارات خیلی صریح تهران مبنی بر عدم تمایل به گسترش همکاری نفتی با شوروی‌ها، و در نتیجه با فرانسویان بود، اگر اینها اصرار داشته باشند آن پروژه را با همکاری شوروی‌ها یعنی در چارچوب ترکیب سه جانبه اجرا کنند.

با توجه به آنچه دیدیم، فرانسویان برای حضور و همکاری در شرکت کویر خوریان دیگر اظهار تمایل چندانی نکردند. این شرکت همانطور که دیدیم برای فرانسویان وسیله‌ای بود تا ایرانیان را به تدریج به سویی هدایت کند که حضور روس‌ها را در نفت (احتمالی) پنج استان شمالی بپذیرند. هدف اصلی برای روس‌ها همانند فرانسویان، دستیابی به امتیاز پنج استان شمالی بود. رسیدن به این هدف مشکل انتقال نفت را نیز از میان برمی‌داشت. البته عدم تمایل گروه فرانسوی دلیل دیگری نیز داشت. به نظر می‌آید که از ژوئن ۱۹۲۸، تحقیقات انجام شده در حوزه‌های نفتی کویر خوریان چندان دلگرم‌کننده نبوده است. شوروی‌ها نیز پی برده بودند که فرانسویان در پیشبرد کارها از خود چندان رغبت نشان نمی‌دهند، آنها را سرزنش می‌کردند که در اجرای تعهداتشان یعنی سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفتی کویر خوریان عجله نمی‌کنند.^۲ از سوی دیگر تنش در روابط ایران و شوروی در سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۰، که بخشی از آن از نپذیرفتن گسترش امتیاز شرکت کویر خوریان به پنج استان شمالی از سوی ایران، ناشی می‌شد، گروه فرانسوی را بر این داشت که محتاط‌تر گام بردارد.

به طور کلی وضعیت در ۱۹۳۰ بدین گونه بود:

۱. گروه فرانسوی تمایل زیاد به ادامه حضور در «شرکت کویر خوریان» نداشت.
۲. گروه به‌طور کلی به موفقیت سه جانبه فرانسه-ایران و شوروی چه در چارچوب و چه خارج از آن شرکت تردید داشت.
۳. نومی‌دی و تردید گروه فرانسوی به معنای چشم‌پوشی مطلق از نفت شمال و همین‌طور انصراف از یک ترکیب احتمالی سه جانبه فرانسه، شوروی و ایران نبود. این

1. A.A.E., Perse-Iran, vol 51, note du 23 juillet 1929.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol 120, télé. n°608 du 8 nov. 1930.

امید همچنان وجود داشت که دولت ایران سرانجام حضور شوروی را در نفت شمال بپذیرد.

در همان موقع که فرانسویان تصور می‌کردند که «ترکیب سه جانبه» دارای شانس موفقیت بسیار کمی است، گروه فرانسوی «سندیکای تحقیقاتی فرانسوی-ایرانی» که در ۶ ژوئن ۱۹۳۰ تشکیل شده بود در رابطه با شرکت کویر خوریان اقدام به فرستادن یک هیأت علمی (زمین‌شناس، نقشه‌بردار و مکانیک) به ایران کرد. این هیأت که به‌طور رسمی مأموریت داشت حوزه‌های نفتی کویر خوریان را مطالعه کند، می‌بایست در واقع با موافقت دولت ایران امکانات نفتی شمال را به‌طور کلی مورد مطالعه قرار دهد. مطالعات می‌بایست این امکان را برای دولت ایران فراهم آورد که یک ارزیابی از اهمیت حوزه‌های نفتی این منطقه داشته باشد و «سندیکای تحقیقاتی فرانسوی-ایرانی» را قادر سازد تا برآوردی از سود ممکن، ضرر احتمالی و اهمیت شرکتی داشته باشد که قصد درگیر شدن در آن را دارد. اما بعد از یک سری تحقیقات، هیأت مزبور به سبب بحران اقتصادی دنیا به‌ویژه بحران نفت^۱، ایران را ترک کرد^۲. از این سندیکا دیگر سخنی در میان نبود تا ۱۹۳۷. در این زمان یک مراسله مورخ ۲ فوریه ما را از عدم تمایل سندیکا... به ادامه حضور در شرکت کویر خوریان آگاه می‌سازد^۳. به علاوه در همان مراسله آمده بود که سندیکا ... علاقمند است در مورد نفت تنها سه استان از پنج استان شمالی وارد گفت‌وگو شود و تقاضای خود را در اکتبر ۱۹۳۷ تقدیم دولت ایران نمود. بازگشت «سندیکا ...» به ایران و اظهار تمایل دوباره در کسب امتیاز نفت شمال را می‌توان چنین توضیح داد که:

۱. واردات فرآورده‌های نفتی فرانسه به‌ویژه از سال‌های ۱۹۴۴-۱۹۳۳، یعنی تاریخ بهره‌برداری از پالایشگاه فرانسه رشد صعودی داشته است (تا ۱۹۳۴ تهیه‌کننده اصلی فرآورده‌های نفتی فرانسه ایالات متحده آمریکا بود، سپس آمریکای لاتین و منطقه دریای سیاه- روسیه و رومانی- در یک سطح و در رده بعدی قرار داشتند و بالاخره خاور دور و خاورمیانه- هند، هلند و ایران- قرار می‌گرفتند). بین سال‌های ۱۹۳۸-۱۹۳۰ سهم خاورمیانه از ۱۷/۵ درصد به ۳۹/۹ درصد فزونی یافت. رشد واردات نفت بیانگر نیاز فزاینده فرانسه به نفت بود.

۱. ازدیاد تولید از ۱۹۲۹ به سقوط قیمت‌ها منجر شد: قیمت‌ها در مارس ۱۹۳۱ به بشکه‌ای تقریباً یک دلار و ده سنت رسید:

D. Durand, op. cit., p.22.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol 121, cor. du 9 nov. 1936.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol 121, cor. n°17, du 2 févr. 1937.

۲. «نادرشاه غافلگیرکننده و بسیار نگران‌کننده صادرات نفت روس به فرانسه»^۱

۳. به نظر می‌آمد که مشکل انتقال نفت نیز حل شده باشد، به این معنی که قرارداد جدیدی که در ۱۹۳۳ بین دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس منعقد شده بود، انحصار ساخت لوله‌های نفت را از این شرکت سلب می‌کرد، به عبارت دیگر مسیر شمال- خلیج فارس عقلانی‌ترین مسیر از نقطه نظر اقتصادی ممکن شده بود.

۴. در ژانویه ۱۹۳۷/ بهمن ۱۳۱۶ یک کمپانی آمریکایی به نام امیرانیان اوایل کمپانی^۲ امتیاز نفت استان خراسان را به دست آورده بود^۳، این نشان می‌داد که می‌شود به موضع روس‌ها توجهی نکرد^۴ و مستقیماً با تهران وارد مذاکره شد.

به هرحال در نوامبر ۱۹۳۷ وِنگِر مدیر «سندیکای تحقیقاتی فرانسوی- ایرانی» و فرخ وزیر صنایع و معادن ایران وارد مذاکره شدند. منطقه مورد مذاکره در ناحیه‌ای قرار داشت که از شمال به دریای خزر، از شرق به امتیاز ایرانیان اوایل کمپانی، از جنوب به خطی که از ایستراآباد، کاوانده و رودسر می‌گذشت، محدود می‌شد. ۸ دسامبر وِنگِر پروژه‌ای به انضمام یک پیش‌نویس که مربوط به ساخت لوله‌های انتقال نفت بود تقدیم فرخ وزیر صنایع و معادن ایران کرد. در این پروژه پیشنهاد شده بود که دولت ایران حق انحصاری تحقیق، کشف و بهره‌برداری نفت منطقه مذکور را به «سندیکای تحقیقاتی فرانسوی- ایرانی» واگذار کند. در ازاء حق اعطاء شده، «سندیکا...» چهل درصد از سهام شرکت را به نام دولت ایران به ثبت خواهد رساند. و در ضمن امکانات مالی و فنی لازم برای انجام پروژه را نیز تهیه خواهد کرد.

۲۳ دسامبر، دولت ایران در پاسخ به پیشنهاد «سندیکای...» پیشنهاد خود را این چنین مطرح کرد: دولت ایران پنجاه درصد از سهام شرکت را به خود اختصاص می‌دهد؛ شرکت متعهد می‌شود تمام سرمایه لازم جهت سازماندهی کار را تهیه و مبلغ صد هزار لییره استرلینگ از سال پنجم (چهار سال بعد از تصویب مجلس) و مبلغ دویست هزار لییره استرلینگ از سال دهم

1. A.A.E., Perse-Iran, vol 121, cor. n°250 du 23 nov. 1937.

2. Amiranian Oil C.^o

۳. در ژوئن ۱۹۳۸ امیرانیان اوایل کمپانی کارها را متوقف و اعلام کرد از حقوقش صرف‌نظر می‌کند.

۴. این به این معنا نیست که دولت وقت ایران قصد و توانایی درگیری با شوروی را داشته ولی ایران دهه ۱۹۳۰ با ایران دهه ۱۹۲۰ تفاوت بسیار عمده‌ای داشت. در دهه ۱۹۳۰ ایران دارای مالیه و سیاست نسبتاً مستقل و مقتدرانه‌ای بود، دولت ایران با اعتماد به نفس بیشتر و انعطاف کمتری به مسائل بین‌المللی ایران می‌پرداخت.

به عنوان مقرری سالیانه به دولت ایران بپردازد، و بالاخره، شرکت متعهد می شود که از سال دهم مبلغ بیست هزار لیره استرلینگ به عنوان مالیات به دولت ایران پرداخت کند.

پیشنهاد دولت ایران را ونِگر، مدیر «سندیکا...» نپذیرفت؛ و در نتیجه مذاکرات از سر گرفته شد و در ژانویه ۱۹۳۸ به پیش نویس قراردادی که مفاد اصلی آن در زیر می آید منتهی شد:

بند ۱: مقرر می داشت که دولت شاهنشاهی حق انحصاری تحقیق و استخراج نفت در منطقه تحت امتیاز و حق غیرانحصاری تبدیل و فروش آن نفت در ایران و صادرات آن به خارج از ایران را به «سندیکا...» اعطاء کند.

بند ۲: تصریح می کرد که کل مساحت امتیاز نباید بیش از هشت هزار کیلومتر مربع باشد؛ بند ۳: شرکت را متعهد می کرد که حقوق ایران را به نحو زیر بپردازد: الف. یک مقرری سالیانه برابر با چهار شلینگ برای هر تن نفتی که در ایران فروخته شود، یا به خارج صادر شود و یا در انباری جهت فروش و یا صادرات ذخیره گردد. ب. مبلغی برابر با بیست درصد از سود شرکت چهار سال پس از تصویب قرارداد در مجلس؛ این مبلغ که سالیانه پرداخت می شود در پنج سال نخست نباید کمتر از چهل هزار لیره استرلینگ و در چهار سال بعدی نباید کمتر از هشتاد هزار لیره استرلینگ و سپس تا پایان امتیاز، نباید کمتر صد و بیست هزار لیره استرلینگ باشد.^۱

اما شاه این پروژه را که وزیرش در ساخت و پرداخت آن شرکت داشت، نپذیرفت. در واقع این پروژه با پروژه ای که ایران پیشنهاد نموده بود، تفاوت عمده ای داشت، ایران در پروژه خود شرکت پنجاه درصد را مطرح می کرد، در حالی که «سندیکا...» در پروژه ای که با وزیر صنایع و معدن ایران تهیه کرده بود مشارکتی را مطرح می کرد که شبیه به فرمولی بود که دولت ایران و شرکت نفت ایران و انگلیس در قرارداد ۱۹۳۳ با آن توافق کرده بودند؛ می دانیم که این قرارداد دولت ایران را راضی نمی کرد. این اختلاف نظر اساسی به مذاکرات پایان داد و ونِگر در ۱۵ ژانویه ۱۹۳۸ ایران را ترک کرد. اما در ژوئیه ۱۹۳۸ او مجدداً با دولت ایران تماس گرفت و پیشنهاد جدیدی ارائه کرد، در این پیشنهاد او ایده شراکت پنجاه درصد را می پذیرفت اما پرداخت مقرری سالیانه که در پیشنهاد قبلی از پایان سال چهارم از تصویب قرارداد در مجلس پیش بینی شده بود به پنجمین یا ششمین سال بعد از آغاز کارها تغییر پیدا کرده بود.^۲ به

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 121, cor. n°7 du 14 janv. 1938.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 121, cor.(n°1/30.089) du 8 juillet 1938.

نظر نمی‌آید که دولت ایران به این پیشنهاد پاسخ داده باشد احتمالاً به این دلیل که با یک کمپانی هلندی در حال مذاکره بوده است. این کمپانی که اظهار تمایل کرده بود امتیاز پنج استان شمالی را به دست آورد، موفق شد در آوریل ۱۹۳۹ قراردادی با دولت ایران منعقد کند. اما جنگ همه چیز را زیر سؤال برد و کمپانی هلندی از ادامه کار سرباز زد.

دیگر حتی احتمال پیگیری مذاکرات، حداقل در آینده نزدیک، بین گروه فرانسوی و دولت ایران نمی‌رفت، در واقع ماتیس^۱ نماینده سندیکا... در ایران، که از ۱۹۲۹ علاوه بر سندیکای نامبرده، چندین شرکت دیگر^۲ را نیز نمایندگی می‌کرد، در ۱۶ ژانویه ۱۹۲۹ دستگیر شد.^۳ او از جمله متهم بود به نقض قوانین عمومی، یعنی حمل سلاح بدون مجوز نقض قوانین مالیه، یعنی قاچاق ارز- یکی از مهم‌ترین اتهامات چرا که چندین فرانسوی با افراد مورد حمایتشان متهم بودند- او هم چنین متهم بود به داشتن رابطه، از طریق نامه و امکانات دیگر با مهاجران ضدپادشاهی، و بالاخره در کیفرخواست او واژه جاسوسی درج شده بود. در مورد جاسوسی، بودار وزیر مختار فرانسه اعتقاد داشت که «منطقی‌تر این خواهد بود که موضوعی که ونگر به دنبال آن است یعنی نفت، تا اندازه‌ای به خواست روس‌ها بستگی دارد، این غیرممکن نیست که ماتیس در رابطه با الزامات دفتر تجاری خود با سفارت روس در رابطه بوده باشد و چندین کاغذ آن‌جا گذاشته باشد؛ چیزی که شاید بیش از اندازه سبب نگرانی ایرانیان می‌شود».^۴



تمایلات ملی‌گرایانه، دولت ایران را واداشت تا در نوامبر ۱۹۳۲ قرارداد داریسی را به طور یک جانبه لغو و سپس در ۱۹۳۳ با شرایط بهتری آن را به نفع ایران برقرار سازد. اما این قرارداد که دولت ایران در شرایط ویژه‌ای، به نوعی مجبور به امضای آن شده بود، رضی‌اش نمی‌کرد، چرا که همچون گذشته سود ناچیزی از سود شرکت به دولت ایران پرداخت می‌شد؛ و از سوی دیگر شرکت مزبور همچنان در امور داخلی ایران دخالت می‌کرد. در چنین شرایطی دولت ایران به درستی در اعطاء امتیاز نفت شمال محتاطانه عمل می‌کرد.

از طرفی، فرانسویان نیز با احتیاط زیاد از حد خود، شانس موفقیت مذاکرات ایران و

1. Mathis.

2. comptoir franco-iranien du commerce et du crédit, Schneider et C° du Creusot, Air France et...

۳. ماتیس آزاد می‌شود و ۲۵ مه ۱۹۳۹ ایران را ترک می‌کند.

4. A.A.E., Perse-Iran, vol 121, cor. n°51, du 20 mars 1939.

فرانسه مربوط به نفت شمال را به طور قابل توجهی کاهش می دادند، به طوری که هیچ یک از سه گروه فرانسوی که از ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۸ در عرصه رقابت حضور داشتند، موفق نشدند با دولت ایران به توافق برسند، در صورتی که در همان مقطع زمانی سه گروه آمریکایی و یک گروه هلندی در مورد نفت شمال با دولت ایران به توافق رسیدند؛ هر چند که این توافقات عملاً حاصلی دربرداشت.

جنگ دوم جهانی به شوروی اجازه داد حصار ایدئولوژیکی خود را بشکند و بدون در نظر گرفتن موازینی که طی بیست سال برای آنها شعار داده بود مانند شعار علیه امپریالیسم و دفاع از اصول برابری و برادری و ...، شمال ایران را اشغال و زیر سرنیزه های سربازان ارتش سرخ دولت «خودمختار» دست نشانده ای را بر سر کار آورد و خروج ارتش سرخ از آذربایجان را که برای حداکثر شش ماه بعد از پایان جنگ و در چارچوب قرارداد انگلیس- ایران- شوروی مورخ ژانویه ۱۹۴۲ پیش بینی شده بود، مشروط به اخذ امتیاز نفت شمال کند. احمد قوام، نخست وزیر وقت ایران با زیرکی شوروی را وادار کرد واحدهای نظامی خود را از ایران خارج کند. او سپس به دولت «خودمختار» پایان داد و در نهایت روس ها چیزی به دست نیاوردند.

ملی کردن نفت به دست دکتر مصدق، در ۱۹۵۱، در نظر داشت به طمع ورزی نسبت به نفت شمال ایران و توطئه چینی قدرت های بزرگ برای کسب آن پایان دهد و نفت جنوب، این ثروت عظیم به تاراج رفته را به صاحبان اصلی آن یعنی ملت ایران بازگرداند: کودتای ۱۹۵۳ که آمریکایی ها و انگلیسی ها سازماندهی کرده بودند، دولت ملی دکتر مصدق را واژگون کرد و به دولت کودتا اجازه داد بعد از ابطال قانون ملی کردن نفت، امتیاز نفت جنوب را بین کشورهای بزرگ از جمله فرانسه تقسیم کند. بدین شکل، ناباورانه، فرانسویان حاصل تلاشی را که برای کسب نفت شمال به خرج داده بودند، در شرایط پیش بینی نشده که در خلق آن نقشی نداشتند، نفت جنوب را به دست آوردند.

روابط اقتصادی

ب: روابط بازرگانی ایران و فرانسه

تصرف قفقاز در ۱۸۲۸ پایان یافت. این پیروزی که نشانگر برتری نظامی روس بود، با معاهده ترکمن‌چای (۱۸۲۸) رسمیت و تداوم پیدا کرد. امضای معاهده از سوی دولت ایران به مفهوم شناسایی این برتری و بیانگر پذیرفتن قواعد جدید بازی در روابط با همسایه قدرتمند خود روسیه بود. قرارداد «تجارت و استقرار» که در چارچوب این معاهده به ایران تحمیل شد یکی از قواعد جدید بازی بود. این قرارداد با تعرفه گمرکی یکسان برابر پنج درصد از ارزش کالا را هم بر واردات و هم بر صادرات مقرر می‌کرد. سپس این قرارداد گمرکی براساس بند «دولت کامله‌الوداد» تقریباً به همه دولت‌ها گسترش پیدا کرد: به فرانسه با قرارداد ۱۸۵۵، به بریتانیا با قرارداد ۱۸۶۴، و به آلمان با قرارداد ۱۸۷۳ و ...

برقراری این آیین گمرکی واقعاً «تجارت آزاد» معادل پایان استقلال گمرکی ایران بود و سبب زوال بخشی از تولید کارخانه‌ها و صنایع دستی ایران گردید. پارچه ایرانی که در تمام بازارهای شرقی شناخته شده بود، مدت زیادی در رقابت با تولیدات خارجی نتوانست دوام بیاورد، حتی ظروف سفالی - «هرچند که ایرانی‌ها در گذشته هنر سرامیک ایران را به درجه‌ای از حد کمال رسانده بودند» - سرنوشتی بهتر نداشت. تولیدات صنعتی ایران نیز نتوانست مدت زیادی در برابر رقابت محصولات وارداتی مقاومت کنند. کارخانه قند کهریزک تأسیس ۱۸۹۵، ریسندگی بزرگ تهران تأسیس همان سال، شرکت شیشه‌سازی ملی ایران تأسیس ۱۸۹۳، و ... کمی بعد ورشکست شدند؛ با نبود یک سیاست گمرکی مستقل، آنچه روی داد اجتناب‌ناپذیر بود.

حاصل از دست رفتن استقلال گمرکی و از پس آن نفوذ روزافزون سیاسی روس‌ها و انگلیس‌ها این بود که در پایان قرن نوزدهم، روس‌ها همه کاره اقتصادی ایران در شمال و انگلیسی‌ها نیز ارباب بی‌چون و چرای اقتصاد در جنوب ایران باشند. این تسلط انحصاری بر اقتصاد ایران نمی‌توانست حاصل شود مگر با اعمال زور، تهدید و ارباب؛ و با اختیارداشتن انحصار راه و ارتباطات که این دو کشور از آن سود می‌بردند که در دو

1. L. Dehghan - Nayeri, op. cit., p. 275.

2. Ibid., p. 278-279.

سطح انجام می‌گرفت: بر بعضی راه‌های تجاری داخل ایران و بر سودمندترین راه‌هایی که ایران را به دنیای خارج و به‌ویژه اروپا متصل می‌کرد.

در شمال، روس‌ها برای مساعدت به تجارتشان با ایران، چندین راه عرابه‌رو ساخته بودند (انزلی- قزوین- تهران با شاخه قزوین- همدان/ جلفا- تبریز) که به صورت زیر بهره‌برداری می‌کردند: مثلاً ... راه [انزلی- تهران] با جدول‌ها و نوشته‌های روسی، با ایستگاه بازرسی و عوارضی روسی و با حضور اتومبیل و بازرسان روسی، ادامه جای پای روس‌ها بود که از آستاراخان و از باکو، دریای خزر را طی نموده و به سرزمین ایران می‌رسید. روی این راه، روس‌ها کالاهای مختلفی خود را با همان اقدامات حمایتی، همان کرایه‌های اختصاصی و همان یارانه‌های گوناگونی که از دشت و دریا به انتهای اروپا برده بودند، حمایت و همراهی می‌کردند. از جهت دیگر کالاهای روسی از انحصار راه‌هایی که دولت روس برای آنها تأمین می‌نمود سود می‌جستند در صورتی که کالاهای اروپایی نمی‌توانستند از این راه‌ها استفاده کنند.^۱ انحصاری که روس‌ها بر راه‌هایی که از طریق آنها کالاهای ایرانی از شمال ایران- از طریق دریای سیاه- به اروپا برده می‌شدند به روش زیر اعمال می‌شد: در اصل دو راه برای انتقال کالاهای ایرانی به اروپا وجود داشت. نخستین راه، راه کاروانی تبریز- ترابوزان که راه طولانی و پرهزینه‌ای بود، برای طی کردن آن هفتاد تا صد و بیست روز لازم بود و قیمت حمل و نقل بر روی این مسیر برای هر پنجاه کیلو کالا به صد و پنجاه فرانک می‌رسید، اما با یک حق ترانزیت ساده پنج درصد در گمرک ترکیه- این مسیر اساساً مناسب حمل کالاهای سنگین و کم ارزش بود. انتقال این کالاها از طریق راه آهن باتوم- تفلیس- ایروان به دلیل کرایه سنگین آن از نظر اقتصادی با صرفه نبود.^۲ راه دوم، اصلی و بهترین به دلیل وجود راه آهنی که از آن نام بردیم، راه تبریز- جلفا- ایروان- تفلیس- باتوم بود. اما روس‌ها از ۱۸۸۵ با برقراری یک تعرفه بسیار بالا انتقال کالا از این راه را عملاً بازدارنده و غیرقابل عبور کرده بودند، در واقع می‌بایست یک حقوق گمرکی باورنکردنی و به عبارت دیگر بازدارنده پرداخت کرد.^۳

1. Victor Béar, la révolte de l'Asie, p.236, cité par M.Afshar, op. cit., p.77-78.

۲. در آغاز جنگ، این خط را روس‌ها نخست تا آستارا سبس در ۱۹۱۶ تا تبریز ادامه دادند.

۳. حمل کالا با بسته‌های پستی به شکلی خیلی محدود (سی میلیون کران در ۱۹۱۶-۱۹۱۷ که هم صادرات و هم واردات را در برمی‌گرفت) به مثابه راه‌حل استفاده می‌شد. اگرچه حمل کالا از این طریق هزینه‌ای قابل قبول داشت ولی فقط کالاهای کم وزن می‌توانستند پست شوند.

در جنوب، انگلیسی‌ها همانند روس‌ها برای تسهیل انتقال کالاهایشان به داخل ایران چندین راه عرابه‌رو ساخته بودند، از آن جمله راه اهواز- اصفهان- تهران. اما به نظر نمی‌آید که بر این راه‌ها انحصاری اعمال شده باشد. اما انگلیسی‌ها انحصار ورود به جنوب ایران از مسیر خلیج فارس را با «چهل کشتی انگلیسی در برابر یک کشتی غیرانگلیسی»^۱ در اختیار داشتند و بدین شکل می‌توان گفت انحصار تجارت از این راه را از آن خود کرده بودند.^۲

با توجه به آنچه گذشت جای تعجب نبود که تجارت ایران عمدتاً با روس‌ها و با انگلیسی‌ها انجام شود. بدین شکل در ۱۹۰۱، ۱۵/۹ درصد تجارت خارجی ایران با این دو کشور انجام می‌پذیرفت، روس‌ها با ۴۲/۵ درصد و بریتانیایی‌ها با ۳۳/۴ درصد و ۲۴/۱ درصد باقیمانده بین ترکیه با ۶/۸ درصد، فرانسه با ۶/۷ درصد، اتریش با ۲/۶ درصد، چین با ۲/۳ درصد، و آلمان ۰/۵ درصد تقسیم می‌شد. در ۱۹۱۰ انحصار تجارت خارجی ایران تقریباً در دست روس‌ها و انگلیسی‌ها بود چرا که این دو کشور به تنهایی ۸۲/۷ درصد واردات و صادرات ایران را در اختیار داشتند؛ سپس ترکیه با ۶/۱ درصد، فرانسه با ۳ درصد، آلمان با ۱/۸ درصد و اتریش تا ۱/۲ درصد در ردیف‌های بعدی قرار می‌گرفتند.^۳ این وضعیت تا جنگ جهانی اول به جز برای فرانسه و آلمان تغییری نکرد. میانگین سهم فرانسه در فاصله سال‌های ۱۹۱۴-۱۹۱۰ کاسته شد به طوری که در ۱۹۱۴-۱۹۱۳ این کشور در مقام پنجم شرکای تجارت خارجی ایران قرار گرفت. برعکس، میانگین سهم آلمان در تجارت خارجی ایران رشد کرد و این کشور در ردیف چهارم شرکای خارجی ایران قرار گرفت. در طول جنگ، همان‌طور که جدول مربوطه^۴ نشان می‌دهد، دگرگونی موقعیت کشورها قابل توجه است. به دلیل جنگ، سهم آلمان،

1. Dr. Rouire, rivalité anglo-russe au XIXème siècle en Asie, p.73; cité par M.Afshâr, op. cit, p.195-197.

۲. «در سال ۱۹۰۰ از مجموع ۲۸۳۷۰۰۰ لیره استرلینگ که معرف ارزش واردات از خلیج فارس است، فقط ۳۶۶۰۰۰ لیره استرلینگ سهم دیگر کشورها بود. سهم آلمان بیست و سه هزار و سهم روس‌ها ۵۷۲ لیره استرلینگ بود. نسبت‌ها برای صادرات نیز که ارزش آن به ۲۰۸۷۰۰ لیره استرلینگ می‌رسید تقریباً همان بودند. مقصد این کالاها به‌ویژه لندن و بمبئی بودند [...]» Ibid

۳. آمارهای تجارت خارجی ایران با کشورهای خارجی که محمد جمالزاده در گنج شایگان گردآوری کرده است و در گزارش ۲۲ ژوئن ۱۹۱۸ وزارت خارجه فرانسه باز تولید شده است (A.A.E. Perse-Iran, vol 42) با منابع دیگر همخوانی ندارند؛ اطلاعات موجود در آمار سال ۱۹۱۰ گنج شایگان با آمار سال ۱۹۱۱-۱۹۱۰ موجود در جدول صادرات و واردات ایران از ۱۹۱۸-۱۹۰۶ که در پیوست کتاب است، تفاوت دارند. به هر حال به علت دسترسی نداشتن به منابع دیگر، ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم.

۴. به طور کلی آنچه مربوط به داده‌های آماری این بخش است، ما به جدول‌هایی که در پیوست کتاب قرار دارند ارجاع می‌دهیم.

اتریش و فرانسه تقریباً به صفر رسیده است. اما آنچه قابل توجه است، موقعیت روسیه است که میانگین واردات و صادرات آن حدود شصت درصد تنزل کرده است. این نزول تماشایی عمدتاً ناشی از انقلاب اکتبر و از هم پاشیدگی زندگی اقتصادی است که از آن نتیجه می‌شد. رشد تقریباً هشتاد درصدی سهم بریتانیا نیز همان قدر تماشایی می‌باشد، این رشد چشمگیر، این کشور را با در اختیارداشتن پنجاه درصد کل تجارت خارجی ایران در ردیف نخست شرکای تجاری ایران قرار می‌دهد.

برتری موقعیت تجاری بریتانیا یک پروژه سیاسی را نیز از سوی این کشور به همراه داشت که قصد آن به چنگال درآوردن کامل ایران بود، این پروژه با توجه به این که روس‌ها درگیر مسائل داخلی خود ناشی از انقلاب اکتبر بودند، نمی‌بایست برای از قوه به فعل درآمدن، با مشکل قابل توجهی مواجه گردد. این پروژه همان قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ بود.

حضور کمرنگ روس‌ها در ایران اگرچه دست انگلیسی‌ها را در این کشور بازتر می‌گذاشت، اما همزمان حوزه عمل وسیع‌تری را نیز برای ملی‌گرایان ایران ایجاد می‌کرد که نه تنها با قرارداد اوت ۱۹۱۹ مخالفت خواهند کرد بلکه به تدریج با هرگونه نفوذ خارجی به مقابله خواهند خواست.

فصل یکم

به سوی استقلال گمرکی

فقدان استقلال گمرکی بدون شک به نفع اقتصاد ایران نبوده و گاهی نیز این فقدان می‌توانست منشأ تبعیض نسبت به بعضی از شرکای تجاری ایران باشد. این تبعیض را هنگامی که قرارداد تجاری روس و ایران ۱۹۰۳- که کشورهای انگلیس، فرانسه، آلمان و ... نیز به تدریج به آن پیوسته بودند- جایگزین قرارداد ۱۸۲۸ گردید، می‌توان مشاهده نمود. قرارداد ۱۹۰۳^۱ برای ورود کالاهای روسی به ایران امتیازاتی قائل شده بود، بدین شکل که حقوق گمرکی که معادل پنج درصد ارزش کالا بود برای بعضی از کالاها حفظ کرده بود، اما حقوق گمرکی ویژه‌ای برای بعضی دیگر از کالاها تعیین کرده بود- این در حالی است که قرارداد ۱۸۲۸، همانطور که پیش‌تر دیدیم، حقوق گمرکی پنج درصد ارزش کالا را بر تمام کالاها مقرر کرده بود. چندین فقره از کالاهای فرانسوی از این برخوردار دوگانه متضرر می‌شدند. برای مثال کنیاک، شراب بن‌دیکتن^۲ و ... فرانسوی می‌بایستی برای هر ۲/۹۷ کیلوگرم دوازده قران به‌عنوان حقوق گمرکی بپردازند، در صورتی که مشروبات الکلی روس از جمله وُدکا برای همان واحد کالا فقط چهار قران پرداخت می‌کردند.^۳

پس انگلیسی‌ها نیز برای این که از رقیب دیرینه خود، روسیه عقب‌نمانند، قرارداد گمرکی جدیدی را با ایران منعقد کردند که شبیه همان قرارداد ۱۹۰۳ بود که روس‌ها با ایران منعقد کرده بودند، تفاوت این دو قرارداد واقعاً ناچیز بود. گفتنی می‌باشد که قرارداد ۱۹۰۳ براساس بند «ملت کامله‌الوداد» - که در قراردادهایی که ایران با سایر

۱. قرارداد ۱۹۰۳ درآمد دولت ایران را کاهش می‌داد، در وهله اول با کاستن حقوق گمرکی بر واردات به میزان کمتر از پنج درصد ارزش کالا، سپس با حذف حقوق گمرکی بر اکثر کالاهای صادراتی.

2. Chartreuse Benedictine.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 42, rapport annexe à la lettre N°54 du 19 juin 1919.

کشورها منعقد کرده بود، گنجانده شده بود. بر تمام دیگر کشورها اعمال می‌گردید. قرارداد ۱۹۰۳ تا ۱۹۲۰ جاری بود، در این تاریخ یک قرارداد گمرکی جدید^۱ بین دولت ایران- دولت عاقد قرارداد اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس- و دولت بریتانیا به امضاء رسید. براساس این قرارداد^۲، انگلستان که بقیه کشورها نقش محوری او را پذیرفته بودند موافقت نمود که از حقوق گمرکی بعضی کالاهای وارداتی ایران به‌ویژه چای- یکی از اصلی‌ترین کالاهای صادراتی بریتانیا به ایران- تا اندازه‌ای کاسته شود، ولی برعکس حقوق گمرکی بیشتر کالاهای صادراتی اروپا به ایران افزایش قابل توجهی یابد^۳.

اما روسیه که انگلستان فکر می‌کرد از پای آمده است^۴، این قرارداد جدید را نپذیرفت و در ۱۹۲۱ از سوی نمایندگی خود در تهران اعلام کرد که کالاهای روسی همچنان براساس قرارداد ۱۹۰۳ ترخیص خواهند شد و این تا عقد قرارداد گمرکی ایران و شوروی که به موجب بند ۱۹ قرارداد ایران و شوروی ۲۶ فوریه ۱۹۲۱^۵ می‌بایست به اجرا درآید.

بدین شکل از ۱۹۲۲^۶ به بعد، مبادلات تجاری ایران و شوروی بر پایه قرارداد گمرکی ایران و روسیه مورخ ۱۹۰۳ دنبال خواهد شد، در حالی که مبادلات تجاری ایران با دیگر کشورها براساس قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۲۰ به اجرا درخواهد آمد.

باید اذعان داشت که حقوق گمرکی پیش‌بینی شده در قرارداد ۱۹۰۳ به مراتب کمتر از حقوق گمرکی مندرج در قرارداد ۱۹۲۰ بود. کالاهای روسی، با توجه به قیمت نازلی که در مقایسه، مثلاً با کالاهای فرانسوی، برای حمل آنها پرداخت می‌شد، در شرایط مناسب‌تر رقابتی با کالاهای دیگر کشورها قرار می‌گرفتند. مثلاً تعرفه گمرکی قند، یعنی کالایی که در سال اقتصادی ایران (اول فروردین ۱۹۲۲- ۳۰ اسفند ۱۹۲۳) با ارزشی برابر ۱۳۸۶۳۶۷۲ قران در مکان نخست صادرات فرانسه به ایران قرار داشت، به صورت

۱. یک قرارداد گمرکی نیز قرارداد اوت ۱۹۱۹ بین دو کشور ایران و انگلستان را پیش‌بینی کرده بود.

۲. این قرارداد از نقطه نظر درآمد گمرکی نسبت به قرارداد ۱۹۰۳ برای دولت ایران سودمندتر بود به علاوه دارای بندی بود که می‌توانست برای ایران دارای اهمیت باشد چرا که دست دولت را برای چانه‌زنی باز می‌گذاشت؛ این بند بازنگری قرارداد را در پایان یک دوره پنج ساله، با توافق طرفین، پیش‌بینی کرده بود.

3. A.A.E., C 189 et 190 - Perse, vol. 13. C-189-2, cor. N°137 du 4 novembre 1927.

۴. پس به نفع روسیه بود که باب مذاکرات را که قرار بود در این راستا گشایش یابد، تا آنجا که ممکن بود بسته نگه دارد.

۵. به دلیل وضع ویژه شمال ایران و اشغال بندرانزلی به دست ارتش سرخ، گمرک ایران که در مرز روس بسته شده بود در ۱۹۲۲ گشوده شد.

زیر دچار تغییر می‌شود: حقوق گمرکی برای یک تن شکر، طبق قرارداد ۱۹۰۳ برابر با ۳/۳ لیبره استرلینگ بود، در حالی که برای همان وزن شکر، بنا به قرارداد ۱۹۲۰ می‌بایست یک حقوق گمرکی برابر ۷/۷ لیبره استرلینگ یعنی با یک تفاوت ۱۳۳ درصد بیشتری پرداخت کرد. با این وجود باید تصریح کرد که نابرابری حقوق گمرکی در این دو قرارداد دارای اهمیت نسبی است و نمی‌توانست به‌طور اساسی رقابت را زیر سؤال ببرد، چرا که حقوق گمرکی در مجموع بسیار کم بود.

تغییر و تحول قابل ذکر با برقراری انحصار از سوی دولت بر واردات قند و چای آغاز گردید. قانون انحصار^۱ که در ۳۱ مه ۱۰ / ۱۳۰۴ هجری شمسی تصویب رسید، یک مالیات دو قرانی برای هر سه کیلو قند و یک مالیات شش قرانی برای هر سه کیلو چای پیش‌بینی می‌کرد. این مالیات‌ها که مستقل از مالیات گمرکی دریافت می‌شدند، می‌بایست هزینه ساخت راه‌آهن شمال- جنوب ایران گردند. قند، همان‌طور که دیدیم، یکی از کالاهای اصلی صادراتی فرانسه به ایران در پیش از جنگ را تشکیل می‌داد. در سال اقتصادی ۱۹۲۲-۱۹۲۳ این کشور مبلغی برابر با ۳۲۵۰۰۱۳۳ قران از این کالا به ایران صادر کرد. این مبلغ که سی درصد کل صادرات فرانسه به ایران را تشکیل می‌داد، در رده نخست صادرات این کشور به ایران نیز قرار می‌گرفت. چای نیز یکی از اصلی‌ترین کالاهای صادراتی بریتانیا به ایران بود. در سال اقتصادی ۱۹۲۲-۱۹۲۳ صادرات این کالا به ارزش ۵۸۶۲۹۹۵۷ قران^۲ در رده دوم صادرات آن کشور قرار داشت و حدود سیزده درصد از کل صادرات آن کشور را به ایران تشکیل می‌داد.

هر یک از این کشورها نسبت به اهمیتی که این کالاها، یعنی قند و چای در سبد صادراتیشان به ایران داشتند، نسبت به «قانون انحصار» واکنش نشان دادند. بریتانیا که امید داشت در ساخت راه‌آهن شمال- جنوب که بودجه آن می‌بایست از مالیات بر قند و شکر تأمین شود- سهم خود اعتراضی به برقراری این مالیات ویژه نکرد. اما دولت شوروی «اعتراض تندی» کرد^۳، و دولت فرانسه نیز ناخشنودی خود را در عباراتی متناسب با نفوذ سیاسی آن کشور در عرصه سیاسی ایران به اطلاع دولت ایران رساند

۱. بند ۱ قانون انحصار مقرر می‌داشت: «خرید و فروش و صادرات قند، شکر و تمام محصولات که قند اساس ساخت آن‌ها را تشکیل داده باشد و به ایران صادر می‌شوند، در انحصار دولت است. این انحصار، انحصار دولتی بر قند و چای نامیده می‌شود و نمی‌تواند به یک دولت بیگانه و نه به یک شرکت ایرانی یا خارجی واگذار شود».

2. A.A.E., Perse-Iran, vol 46, télé. N°93 du 2 juin 1925.

مبنی بر این که ایران «وظیفه دارد قند و چای کارخانه‌های فرانسوی را به اندازه منصفانه خریداری نماید».^۱ واکنش دولت فرانسه نمی‌توانست بر تصمیم دولت ایران تأثیری داشته باشد چرا که دولت فرانسه خود نیز به آن چندان اعتقادی نداشت، چون ابزار دیپلماتیک لازم برای فشار بر دولت ایران را در اختیار نداشت.

البته قرارداد ۱۸۵۵ به فرانسه اجازه می‌داد هر نوع کالایی را وارد ایران کند، حمل کند و بفروشد، اما در یک یادداشت داخلی وزارت امور خارجه فرانسه مورخ ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۵/۱۵ مهر ۱۳۰۴، استناد به قرارداد مذکور منتفی اعلام شده است. به این دلیل که، همانطور که در یادداشت آمده است، در ۱۸۹۰ هنگامی که بریتانیایی‌ها انحصار خرید و فروش تنباکو در سرتاسر سرزمین ایران را به‌دست آوردند، دولت فرانسه هیچ‌گونه مخالفتی از خود نشان نداده بود. از جهت دیگر فرانسویان نیز نوعی انحصار بر کبریت را در کشور خود برقرار کرده بودند، بدین شکل که واردات این کالا را به نوعی ممنوع کرده بودند.^۲

واکنش‌ها در برابر برقراری انحصار بر قند و چای هر چه که بود نتوانست دولت ایران را از مسیر خود منحرف کند، دولت ایران قانون انحصار را اعمال کرد و نخستین قدم را در راه استقلال گمرکی برداشت.^۳

1. A.A.E., Perse-Iran, vol 46, cor. N°46 du 10 juillet 1925.

2. Ibid.

۳. برای بررسی تأثیر قانون انحصار ۳۱ مه ۱۹۲۵ بر صادرات قند فرانسه و به طور کلی بر صادرات ایران رک. به پیوست‌های آخر کتاب.

فصل دوم

استقلال گمرکی ایران

استقرار انحصار دولتی بر قند و چای که می‌توان آن را به‌عنوان گامی برای سنجش واکنش قدرت‌های خارجی در حرکت بعدی به سوی استقلال گمرکی ارزیابی کرد، یک موفقیت بود. پس دولت ایران می‌توانست برآورد کند که مسیر استقلال گمرکی که می‌بایست به لغو قرارداد ۱۸۲۸ بیانجامد، می‌تواند جلوتر رود. پس مذاکراتی را با دولت روسیه، مرشد امپریالیست‌ها در ایران که به سختی می‌شد موضع آن را با توجه به همسایگی و هم‌مرزبودنش با ایران نادیده گرفت، آغاز کرد. روس‌ها که در این دوره به‌طور تاکتیکی از جنبش‌های ملی و ضد امپریالیست دفاع می‌کردند، گاهی انعطاف بیشتری در مقایسه با بریتانیایی‌ها (و دیگر قدرت‌ها) نسبت به ایران از خود نشان می‌دادند. حاصل این مذاکرات معاهده گمرکی بود که در یکم اکتبر ۱۹۲۷/۱۹ دی ۱۳۰۵ به امضای طرفین رسید و در ۲۳ اکتبر همان سال به تصویب مجلس رسید، این معاهده استقلال گمرکی ایران را که ۹۹ سال پیشتر در ۱۸۲۸ از او سلب شده بود دوباره به او بازمی‌گرداند. بعد از لغو قرارداد ۱۹۰۳ ایران و روسیه، نوبت لغو قرارداد گمرکی ۱۹۲۰ ایران و انگلیس بود. دولت ایران به اطلاع دولت بریتانیا و دولت‌هایی که براساس قرارداد گمرکی ۱۹۲۰ با کشور ایران تجارت می‌کردند، رساند که قصد دارد قرارداد اکتبر ۱۹۲۷ ایران و شوروی را بر بقیه کشورها گسترش دهد. آلمانی‌ها اعتراضی نکردند و نظر دولت ایران را پذیرفتند، اما انگلیسی‌ها اعلام کردند که حاضر نیستند از قرارداد گمرکی ۱۹۲۰ صرف‌نظر کنند و فرانسوی‌ها نیز اعلام کردند که ما در نظر داریم هم از مزیت‌های معاهده گمرکی ۱۹۲۷ ایران و شوروی و هم از مزیت‌های قرارداد گمرکی ۱۹۲۰ ایران و انگلیس بهره ببریم. برای دولت ایران قرارداد ۱۹۲۰ ارزش قانونی نداشت چرا که به تصویب مجلس نرسیده بود، پس از نظر او باطل بود^۱.

1. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol 1, C-189-1, télé. N° (17+18) du 9 mars 1928.

به هر حال دولت ایران که مصمم بود به مسئله گمرکی هرچه زودتر پایان دهد، از قدرت‌های خارجی دعوت به عمل آورد تا با او قرارداد گمرکی جدیدی، متفاوت با معاهده گمرکی ایران و شوروی اکتبر ۱۹۲۷ منعقد کنند. این قرارداد که از سیستم گمرکی فرانسه الهام گرفته شده بود بر پایه دو نوع حقوق گمرکی حداقل و حداکثر و یک قرارداد مبتنی بر «معامله به مثل» بنا شده بود. دولت ایران هم‌چنین اعلام کرد که کشورهایی که تا ۱۰ مه ۱۹۲۸ / ۱۳ مهر ۱۳۰۷ قرارداد پیشنهادی او را نپذیرند، تعرفه گمرکی حداکثر را به آنها اعمال خواهد نمود.^۱ به عبارت دیگر قرارداد و معاهده‌هایی که پیش از ۱۰ مه ۱۹۲۸ بین دولت ایران و کشورهای دیگر به انضاء رسیده بود همانند قرارداد «تجارت و استقرار» ایران و فرانسه مورخ ۱۲ ژوئیه ۱۸۵۵ و قرارداد تجاری ایران و انگلیس ۱۹۲۰، اعتباری نخواهند داشت. در مورد قراردادهای «استقرار» نیز دولت ایران همان‌طور که پیش‌بینی شده بود در ۱۰ مه ۱۹۲۷ کاپیتولاسیون را باطل اعلام کرد و قدرت‌های خارجی را دعوت نمود تا پیش از ۱۰ مه ۱۹۲۸ با او قراردادهای جدید «استقرار» انعقاد کنند.

با توجه به اراده ایران در لغو قراردادهای استعماری که تیمورتاش، وزیر دربار بیان کرده بود از جمله:

«ما تصمیم گرفته‌ایم که خود را از شر قرارداد ۱۹۲۰ به‌عنوان تنها مانع در راه آزادی ایران رها کنیم. ما می‌توانیم اگر بخواهیم از خود انعطاف نشان ندهیم و این قرارداد را که هرگز به تصویب مجلس نرسیده است بلافاصله باطل کنیم [...]»^۲

دولت بریتانیا بالاخره پیشنهاد ایران را پذیرفت و ۱۰ مه ۱۹۲۸ یک قرارداد گمرکی براساس سیستم اعلام‌شده با دولت ایران منعقد نمود. دیگر کشورها نیز از بریتانیا پیروی کردند^۳، به جز فرانسه که مردد بود ولی بالاخره این کشور نیز در ۱۱ مه ۱۹۲۸ یک قرارداد گمرکی موقتی برای مدت یک سال با ایران امضا کرد. بند ۳ این قرارداد مقرر می‌داشت که «هر دو طرف متقابلاً برای یکدیگر خودمختاری گمرکی قائلند. طرفین

1. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol 1, C-189-1, télé. N° (33+34) du 16 mars 1928.

2. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol 1, C-189-1, télé. N° (60+62) du 19 avril 1928.

۳. آلمان ۱۷ فوریه ۱۹۲۹ و شوروی ۱۰ مارس ۱۹۲۹ قرارداد جدید را با دولت ایران امضا کردند.

موافقت می‌کنند که محصولات زمین و صنعت هر دو کشور هنگام ورود به سرزمین دیگری تحت قوانین عالی گمرکی این سرزمین قرار گیرند. با عنایت به این که می‌توان امیدوار بود که مهلت یک ساله برای عقد کلیه قرارداد و معاهده‌های در حال مذاکره کفایت خواهد نمود، طرفین موافقت می‌کنند که متقابلاً از ۱۰ مه ۱۹۲۸ تا ۱۰ مه ۱۹۲۹ از امتیاز حقوق گمرکی حداقل و هر نوع پایین آمدن تعرفه گمرکی سود جویند. در این راستا، قرارداد حاضر که قصد دارد جریان مبادلات بین دو کشور را حفظ کند، مقررات رژیم گمرکی پیشین که بر واردات ایران و فرانسه اعمال می‌گردید تمدید می‌کند.^۱ پس قرارداد گمرکی موقت، تغییری در میزان تعرفه کالاهای صادراتی ایران به فرانسه به وجود نخواهند آورد، برعکس، برای فرانسه که از حقوق گمرکی پیش‌بینی شده قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۲۰ بهره می‌برد، تغییراتی در حقوق گمرکی صادراتی آن کشور به ایران به وجود خواهد آمد که در زیر مشاهده می‌کنیم:

اصلی‌ترین کالاهای صادراتی فرانسه به ایران در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷	ارزش به قران ^۲	تعرفه ۱۹۲۰	تعرفه حداقل ۱۹۲۸	تفاوت
پارچه‌های پشمی خالص و پارچه‌های دیگر	۱۴۲۰۶۸۰۷	۱۰ درصد ارزش کالا	۱۲ درصد ارزش کالا	افزایش ۲۰ درصد
قند	۵۸۵۵۸۹۱	هر باتمان ^۳ (۱ قران؟)	هر باتمان ۱/۵۵ قران	افزایش ۵۵ درصد
اتومبیل، کامیون، و قطعات یدکی	۳۵۷۰۹۵۹	۱۵ درصد ارزش کالا	۰	کاهش ۱۰۰ درصد
پارچه ابریشمی خالص و طبیعی	۲۵۷۳۷۷۲	باتمان ۳۰ قران	هر باتمان ۵۰ قران	افزایش ۶۶ درصد
پوشاک	۲۲۵۶۴۳۶	۱۵ درصد ارزش کالا	۲۵ درصد ارزش کالا	افزایش ۶۶ درصد
خرازی	۲۲۸۶۴۲۶	۱۵ درصد ارزش کالا	۱۰ درصد ارزش کالا	کاهش ۳۳ درصد

1. Journal officiel. 60 èmes années. N°188, 10 août 1928, p. 9190-9192

۲. یک قران در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ تقریباً برابر ۲/۹۵ فرانک فرانسه بود.

۳. یک باتمان = ۲/۹۷۰ کیلوگرم.

دولت فرانسه این تعرفه جدید^۱ را پذیرفت، با این حال امیدوار بود کاهشی، به‌ویژه در مورد کالاهایی چون پوشاک، پارچه‌های پشم خالص، پارچه‌های ابریشم طبیعی خالص به‌دست آورد. ولی برای قند که در رده دوم کالاهای صادراتی فرانسه به ایران قرار داشت تقاضای کاهش تعرفه نکرد، چون اعتقاد داشت که این کالا در برابر رقابت قند شوروی مدت زیادی دوام نخواهد آورد. در عوض، دولت فرانسه پیشنهاد نمود به تقاضای دولت ایران مبنی بر کاهش تعرفه بر صادرات قیالی ایرانی به فرانسه که به تازگی افزایش یافته بود، پاسخ رضایت‌بخشی داده شود.^۲

در مورد قرارداد تجاری و «استقرار» که قرارداد گمرکی موقتی ۱۱ مه ۱۹۲۸ پیش‌بینی کرده بود، مذاکرات آغاز شده نتوانستند در ۱۰ مه ۱۹۲۹ به سرانجام برسند، در نتیجه دو دولت توافق کردند که کالاهایشان تا پایان مذاکرات و در محدوده زمانی قرارداد موقت که تا ۱۰ مه ۱۹۳۰ تجدید گردیده بود. همچنان از رژیم «ملت کامله‌الوداد» بهره‌مند شوند. به درازا کشیدن مذاکرات و عدم موفقیت در انعقاد قرارداد تجاری و «استقرار» شاید به این دلیل بود که پس از استقرار انحصار دولتی بر تجارت خارجی در ۲۵ فوریه ۱۹۳۱ / ۶ اسفند ۱۳۰۹ و کنترل ارز و کاهش محسوس صادرات فرانسه به ایران که از آن ناشی شده بود، دولت فرانسه در انجام و به سرانجام رساندن مذاکرات عجله‌ای از خود نشان نمی‌داد. از سوی دیگر، مشکلات فنی مربوط به قرارداد «استقرار»، از جمله حفظ مالکیت ادبی و هنری، مالکیت صنعتی و مالکیت نشانه ساخت و ... در انتخاب رویه بالا مؤثر بودند؛ و بالاخره و به‌ویژه که دولت فرانسه که مایل نبود صادرات ایران را به فرانسه تسهیل کند ترجیح می‌داد مذاکرات به درازا بکشد، چون در قرارداد مورد مذاکره، خواسته دولت ایران که عبارت بود از وضع تعرفه حداقل بر تمام کالاهای صادراتی ایران به فرانسه و نه تنها بر کالاهایی که مستقیماً وارد فرانسه می‌شدند، می‌بایست منظور شود. در هر حال، مذاکرات تا آوریل ۱۹۳۷ به نتیجه نرسید. در این

۱. با یک نگاه به تابلوی بالا می‌توان دریافت که هدف از وضع تعرف حمایت از صنایع کوچک محلی مربوط به پوشاک و پارچه و ... از یک سوء و مدرنیزه کردن کشور از سوی دیگر است، چرا که صادرات اتومبیل از تعرفه معاف است. برای بررسی اثر تعرف جدید گمرکی بر صادرات فرانسه به ایران رک. به پیوست کتاب.

2. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol 3, C-189-1, cor. du 26 décembre 1928 et cor. N°120 du 21 septembre 1928.

تاریخ دولت ایران با تمدید قرارداد موقت گمرکی ۱۱ مه ۱۹۲۸ مخالفت ورزید و در نتیجه در آوریل ۱۹۳۷ قرارداد گمرکی بین دو کشور وجود نداشت و نمی‌دانیم از این تاریخ تا آستانه جنگ دوم، قرارداد گمرکی جدیدی بین دو کشور به امضاء رسیده بوده است یا نه. اما به نظر می‌آید که مبادلات بازرگانی، البته در سطح بسیار پایینی، همچنان بین دو کشور ادامه داشته است.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

انحصار دولت بر تجارت خارجی

۱. استقرار انحصار دولتی

کسب استقلال گمرکی می‌بایست به دولت ایران اجازه دهد تا بالاخره دارای یک سیاست اقتصادی شود، قانون انحصاری بر تجارت خارجی که در ۲۵ فوریه ۱۹۳۱ به تصویب مجلس رسید اساس این سیاست را تشکیل می‌داد. این قانون در نظر داشت «حمایت کالاهای ملی، بهینه‌سازی و شدت بخشیدن به تولیدات طبیعی کشور، تشویق به صادرات و محدود کردن واردات کالاهایی که برای مردم از ضرورت مطلق برخوردار نبودند یا این که به اندازه کافی در ایران یافت می‌شدند»^۱ تأمین آن که در ۱۵ دسامبر ۱۹۳۱/۲۳ آذر ۱۳۱۰ به تصویب رسید، مقرر می‌داشت که «واردات کالاهای طبیعی یا ساخته شده خارجی از هر جنسی که باشند نمی‌تواند به ایران انجام پذیرد مگر مشروط بر صادرات کالاهای طبیعی یا ساخته شده ایرانی تا سقف قیمت کالاهای صادراتی باشد، چه این صادرات را خود شخص و یا شخص دیگری انجام دهد (بند ۲۲)» و در نظر داشت تراز بازرگانی ایران را که حداقل از ۱۹۰۱ به بعد همیشه منفی بود متعادل کند، به‌ویژه که نخستین عوارض بحران اقتصادی دنیا از ۱۹۳۰ در ایران مشاهده می‌شد، نزول قیمت‌های جهانی صادرات ایران را در وضعیت بدی قرار می‌داد در حالی که واردات شدت پیدا می‌کرد.^۲ مبارزه با دامپینگ^۳ نیز می‌توانست یکی دیگر از دلایل

1. L'article unique du monopole d'Etat du commerce extérieur est publié par le Bulletin périodique de la Chambre de commerce franco-persane, N°6, mai 1931.

2. La loi du monopole et son supplément sont publiés par Ibid.

3. A. Amini., L'institution du monopole du commerce extérieur en Perse., Paris:Ed. Librairie Arthure Rousseau., 1932, p. 53-59.

4. Dumping.

استقرار انحصار باشد. با دامپینگی که دولت شوروی در ایران اعمال می‌کرد تولیدات ایرانی در شرایط دشواری قرار می‌گرفتند، به طوری که مثلاً کبریت‌سازی تبریز وادار شد بعد از هشت سال ایستادگی درهای خود را ببندد؛ تا وقتی که این کارخانه باز بود، کبریت‌های ساخت شوروی جعبه‌ای ۲۴ قران در ایران فروخته می‌شدند، اما هنگامی که کارخانه بسته شد قیمت یک جعبه کبریت به ۴۶ قران رسید.^۱

قانون انحصار فعالیت‌های تجاری را به دو بخش خصوصی و دولتی تقسیم می‌کرد. برای هر بخش، فهرستی^۲ از کالاهایی که برای واردات مجاز بودند تدوین شده بود. برای صادرات نیز وضع به همان گونه بود با این تفاوت که کالاهایی که در فهرست صادراتی بخش دولتی بودند، بخش خصوصی می‌توانستند نیز صادر کنند. اما این بخش فقط می‌توانست معادل بیست درصد از قیمت کل کالاهای (مندرج در فهرست کالاهای صادراتی بخش دولتی) صادر شده، کالا وارد ایران کند. همچنین باید تصریح شود که صادرات نفت، فرآورده‌های نفتی صنعت نفت شرکت ایران و انگلیس و شیلات آب‌های سرزمین ایران در دریای خزر که یک شرکت مختلط ایران- شوروی (وارث امتیاز لینازوف^۳ مربوط به دوران تزارها) بهره‌برداری می‌کرد، هیچ گونه حقی برای واردات به صادرکننده این کالاها نمی‌داد (بند ۲ متمم- مورخ مارس ۱۹۳۱- قانون انحصار بر تجارت خارجی). برای بخش دولتی واردات بعضی کالاها چون پول و نقره، پارچه‌های پشمی، لوازم راه‌آهن، پارچه‌های ابریشمی و کتان، پوشاک و ... در نظر گرفته شده بود و برای بخش خصوصی، واردات به میزان معینی از کالاهایی که معمولاً جای مهمی در بین کالاهای وارداتی به ایران نداشتند، تخصیص داده شده بود و این نیز ممکن نبود مگر با توافق دولت که جوازی برای این کار صادر می‌کرد.

تدابیری که در چارچوب قانون انحصار اندیشه شده بود می‌بایست به دولت ایران اجازه دهد «سیستم موازنه» را به مرحله اجرا گذارد و کنترل بیشتری بر ارز داشته باشد، ولی جریان مبادلات را مختل می‌کرد. پیشتر نیز قانون کنترل ارز مصوبه ۲۲ فوریه ۱۹۳۰ / ۳ اسفند ۱۳۰۸ مجلس - مستقل از «قانون انحصار بر تجارت خارجی»- با وابسته کردن

1. A.Amini, op. cit., p. 53-59.

۲. این فهرست‌ها براساس نیازهای کشور هر ساله تغییر می‌کردند و پیش از ماه ژوئن یعنی ماه آغاز سال اقتصادی ایران (تا سال ۱۹۳۰-۱۹۳۱ سال اقتصادی ایران از ماه مارس آغاز می‌شد) به اطلاع مردم رسانده می‌شدند.

3. Lianzoff.

واردات تعدادی از کالاها به اجازه خرید ارز، نظم مرتبط با پرداخت طلب شرکت‌های خارجی از بازرگانان ایرانی را بهم زده بود، هر چند که بند ۵ متمم قانون کنترل ارز مصوبه ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۰ / ۳۱ تیر ۱۳۰۹ مجلس، و قانون متمم «قانون انحصار بر تجارت خارجی» مصوبه ۱۱ مارس ۱۹۳۱ مجلس، راه‌حل‌هایی در این مورد پیشنهاد می‌کردند. نخستین راه‌حل به کسانی که پیش از ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۰ (تاریخ اصلاح این قانون) نسبت به شرکای تجاری خود تعهدات ارزی داشتند امکان می‌داد که از تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۳۰ تا یک مدت شش ماهه به تعهداتشان عمل کنند. دومین راه‌حل می‌بایست تسهیلاتی را برای پرداخت تعهدات ارزی بازرگانان ایرانی که بعد از ۲۲ ژوئیه به وجود آمده بود فراهم کند. در واقع این قانون، پرداخت بدهی بازرگانان ایرانی به بازرگانان خارجی با ارز حاصل از کالاهای صادراتی که بازرگانان مجاز بودند صادر کنند ممنوع نمی‌کرد، اما این راه‌حل که پرداخت تعهدات ارزی بازرگانان ایرانی را مشروط به صادرات کالاهای ایرانی از سوی آنها می‌نمود، راه‌حل خیلی معقولی نبود، چرا که خارج از اراده صرف بازرگانان ایرانی قرار داشت.^۱

تمام این تدابیر محدودکننده یعنی «انحصار دولت بر تجارت خارجی» یا «تعیین میزان واردات»، «استقرار سیستم موازنه»، «کنترل ارز» و ... که عمده‌تاً در نظر داشتند واردات کالاهای خارجی به ایران را محدود کنند، نمی‌توانستند به نارضایتی شرکای تجاری ایران دامن نزنند. البته شوروی با سیستم اقتصادی دولتی خود راحت‌تر می‌توانست خود را با رژیم اقتصادی نیمه‌دولتی که قانون انحصار در ایران به وجود آورده بود هماهنگ کند. با این وجود دولت ایران برای جلب رضایت دولت شوروی، بازرگانان این کشور را از مکلف کردن به اخذ مجوز برای واردات به ایران معاف و پنجاه و پنج درصد از واردات پنبه، شصت و پنج درصد از واردات فلزات گرانبها، پنجاه و پنج درصد از واردات محصولات شیمیایی، پنجاه و سه درصد از واردات ماشین‌آلات، پنجاه و پنج درصد از واردات وسایل موسیقی و ... را به آنها تخصیص داد.^۲ آلمانی‌ها نیز در راستای سیاست اقتصادی خود در ایران، خود را بدون مشکل با شرایط جدید هماهنگ

1. A.A.E., C 189 et 190- Perse, vol. 7, C-189-1, lettre N°2793 et N°79, annexes à la cor. N°64 du 21 avril 1931.

2. A.Fleury, op. cit., p.222.

کردند. اما فرانسه اعتقاد داشت که «استقرار این رژیم جدید توازن معمولی مبادلات بین دو کشور را برهم زده است» و «تعیین میزان واردات» و «استقرار انحصار دولتی»^۱ باعث شده است که اصلی‌ترین کالاهای فرانسوی که بیشتر به ایران صادر می‌شدند، در فهرست کالاهایی که به بخش خصوصی تخصیص داده شده بود درج نگردند. این کالاهای عبارت بودند از لوازم راه‌آهن، پول‌های نقره‌ای، پارچه‌های پشمی، توری دندان‌های، پارچه‌های ابریشمی و نخی و نوشابه‌های الکلی. پس، آن دولت تدابیر تلافی‌جویانه‌ای اتخاذ نمود که عوارض فوق‌العاده بر قالیچه‌ها (که تعرفه‌ای به اندازه کافی بازدارنده بیش از صد درصد ارزش کالا می‌پرداخت)، بر نریاک و ابریشم خام و درخواست از دولت ایران در توازن فقره به فقره مبادلات بین دو کشور و گنجاندن صادرات نفت شرکت نفت ایران و انگلیس در فهرست صادرات ایران به فرانسه از آن جمله بودند. اما گنجاندن نفت شرکت نفت ایران و انگلیس در فهرست صادرات ایران مغایر با بند ۲ قانون متمم (مورخ مارس ۱۹۳۱) «قانون انحصار بر تجارت خارجی» بود که مقرر می‌کرد صادرات فرآورده‌های صنعت نفت شرکت نفت ایران و انگلیس وارد محاسبات صادرات و واردات نمی‌شوند، به عبارت دیگر نمی‌توان معادل صادرات صنعت نفت شرکت مزبور کالا وارد ایران کرد.

دولت فرانسه، خود مانند ایران، از ژوئیه و اوت ۱۹۳۱ در جهت منافع اقتصادی کشورش تدابیری چون «تعیین میزان واردات» نخست برای واردات محصولات کشاورزی (این تصمیم به‌طور یک جانبه از سوی دولت فرانسه گرفته شد) و سپس بر واردات کالاهای صنعتی (این تصمیم پس از مذاکرات با شرکای خارجی فرانسه گرفته شد) را اتخاذ نمود که محدود کردن واردات را در نظر داشتند. دولت فرانسه هم‌چنین برای تنظیم مبادلات تجاری کشورش با کشورهایی که کنترل ارز را برقرار کرده بودند اداره‌ای به نام «اداره موازنه»^۲ ایجاد کرد. این اداره مبالغی را که واردکنندگان فرانسوی به شرکای تجاری خود بدهکار بودند جمع‌آوری و به صادرکنندگان فرانسوی و به کشورهایی که در آنجا کنترل ارز برقرار شده بود، می‌پرداخت؛ و بالاخره، دولت فرانسه در راستای سیاست اقتصادی خود، قرارداد کلیرینگ یا همان «سیستم معاوضه کالا» را

1. J.B. Duroselle, La politique..., op. cit., p. 82.

2. office de compensation.

با کشورهای مجارستان، اتریش، یونان، یوگسلاوی، و ترکیه و به امضاء رساند. به هر حال، دولت ایران در پاسخ به درخواست فرانسه، در ۸ ژوئن ۱۹۳۱/۱۵ مرداد ۱۳۱۰ راه‌حلی را پیشنهاد نمود که توسعه مبادلات تجاری بین دو کشور را در نظر داشت. این راه‌حل عبارت بود از ۱. ایجاد کارخانه‌های فرانسوی در ایران ۲. استقرار یک «سیستم معاوضه کالا». اما وابسته تجاری فرانسه، ورنازا^۱، اعتقاد داشت که پیشنهاد دولت ایران چندان سودمند نیست، به این دلیل که به نظر او، علی‌رغم برقراری قانون انحصار در ایران، فرانسه در تجارت با ایران می‌تواند در نهایت دارای تراز مثبت باشد. او هم‌چنین عقیده داشت که استقرار یک شوکت تجاری فرانسوی برای سازماندهی مبادلات - که برای «سیستم معاوضه کالا» پیشنهادی ایران لازم بود - به دلیل پیچیدگی تشریفات مربوط به قانون انحصار و رقابت، با مشکلات عدیده‌ای مواجه خواهد شد.^۲ دولت ایران پیشنهاد معامله به شکل «معاوضه‌ای» را در ۵ فوریه ۱۹۳۵ تکرار کرد ولی دولت فرانسه که ظاهراً از شرایط حاکم بر روابط تجاری بین دو کشور چندان ناخرسند نبود در مه ۱۹۳۷ با یک تأخیر بسیار زیاد به پیشنهاد دولت ایران پاسخ داد. دولت فرانسه پیشنهاد ایران را پذیرفت اما آمار سال ۱۹۳۵ را (که گمرک فرانسه تدوین کرده بود) مبنای احتساب «معاوضه» قرار می‌داد. در آمار این سال، تراز تجاری بین دو کشور ۷/۵ میلیون فرانک به سود فرانسه بود. برای این که این تراز متعادل شود، دولت فرانسه پیشنهاد کرد که فقط دو میلیون فرانک از مبلغ فوق صادرات ایران به فرانسه را بپوشاند.^۳ این توازن ناقص که دولت فرانسه پیشنهاد می‌کرد دولت ایران را که خواهان یک توازن واقعی در تجارت با فرانسه بود راضی نمی‌کرد.

با این حال دولت ایران در ژوئیه ۱۹۳۷ پیشنهاد یک قرارداد کلیرینگ جدیدی را به دولت فرانسه داد. ویژگی قرارداد کلیرینگ پیشنهادی دولت ایران در این بود که فرانسه طرف قرارداد ایران، می‌بایست بخشی از واردات خود از ایران را با ارز و بقیه را با کالا پرداخت کند در صورتی که ایران در این پیشنهاد حق داشت واردات خود از فرانسه را صددرصد با کالا پرداخت کند. دولت فرانسه اعتقاد داشت که به نفع فرانسه نیست که

1. Vernazza.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol 116, note du 8 décembre 1931.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol 111, cor. du 12 mai 1937.

پروژه کلیرینگ پیشنهادی دولت ایران را بپذیرد، و حتی به نفع این کشور نیز نیست که قراردادی با «معاوضه کامل» امضا کند^۱ و می‌افزود که از هنگام اجرای قانون انحصار بر تجارت خارجی و کنترل ارز، صادرات فرانسه به ایران بیش از صادرات ایران به فرانسه بوده است و این، علی‌رغم موانع متعددی که این قانون پیش پای تجارت فرانسه قرار داده است^۲. آشکار است که دولت فرانسه می‌توانست با شرایط حاکم بر روابط تجاری و گمرکی بین دو کشور کنار بیاید. دولت ایران، برعکس مایل بود هرچه زودتر قرارداد گمرکی بین دو کشور منعقد گردد که در آن خواسته‌هایش منعکس شود.

بدون این که دو دولت بر سر قرارداد کلیرینگ به توافق برسند، سفارت فرانسه در تهران دو قرارداد خرید تریاک، به حساب دولت هندوچین، (از مستعمرات فرانسه) در ۱۹ اکتبر ۱۹۳۷/۲۷ مهر ۱۳۱۶ و ۲۶ اکتبر ۱۹۳۸/۴ آبان ۱۳۱۷ با دولت ایران به امضا رساند و دولت هندوچین مبلغ کالای خریداری شده را به حساب «اداره موازنه اطاق بازرگانی پاریس» واریز کرد تا صرف پرداخت واردات دولت ایران از فرانسه گردد^۳.

۲. انحصار دولت بر تجارت خارجی و ارز و تجارت ایران و فرانسه

وضعیت روابط تجاری ایران و فرانسه از ۱۹۳۰ به بعد واقعاً چگونه بود؟ در مارس ۱۹۳۰ یعنی یک ماه پس از استقرار کنترل دولت بر ارز و یازده ماه پیش از برقراری انحصار دولت بر تجارت خارجی، میزان صادرات فرانسه به ایران به ۶۱۳۶۰۲۱۷ قران می‌رسید، این بالاترین سطح صادرات فرانسه به ایران بود که پیشتر هرگز به آن نرسیده بود. اما نخست کنترل ارز، و سپس برقراری کنترل تجارت خارجی همه چیز را زیر سوال بردند. قانون ۲۲ فوریه ۱۹۳۰ در مورد کنترل ارز که واردات بعضی کالاها را منوط به دریافت خرید ارز می‌کرد، جریان طبیعی مبادلات تجاری را دچار مشکل کرد و باعث افت تجارت خارجی ایران اعم از صادرات و واردات گردید. این کاهش عمدتاً مربوط به تجارت وارداتی ایران بود که از مبلغ ۹۱۹۸۵۳۶۸۵ قران در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ به ۸۱۰۵۲۸۷۴۲ قران در ۱۹۳۱-۱۹۳۰ رسید، یعنی کاهشی برابر ۱۰۸ میلیون قران، در

۱. سیستم کلیرینگ به تمام دولت‌هایی که با ایران قرارداد تجاری امضا نکرده بودند از جمله فرانسه پیشنهاد گردید.

2. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 10, C-189-1, cor. N°108 du 20 juillet 1937.

3. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 11, C-189-1, cor. N°108 du 2 juin 1939.

صورتی که در همین مدت صادرات کشور دچار افت بسیار کمی در حدود ۲۸ میلیون قران گردید: ۸۰۰۵۳۶۹۲ قران در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ اما ۴۵۹۰۰۰۰۰۰ قران در ۱۹۳۱-۱۹۳۰ بدون احتساب صادرات محصولات صنعت نفت. تعیین این که تا چه اندازه بحران اقتصادی دنیا در این کاهش دخالت داشته است کار آسانی نیست ولی به جرات می‌توان گفت که محدودیت‌های ایجاد شده از سوی قانون کنترل ارز، دلیل اصلی آن است. این کاهش، در هر حال می‌بایست در راستای خواسته‌های دولت ایران باشد، چرا که در دورنمای تعادل در تراز تجارت خارجی، از فاصله بین میزان صادرات و میزان واردات کاسته شده بود. در مورد تأثیر کنترل ارز بر تجارت صادراتی فرانسه به ایران باید گفت که بدون شک قابل توجه بود و یک افت ۳۴ میلیون قرانی را در پی داشت. به عبارت دیگر صادرات فرانسه به ایران از ۶۱۳۶۰۲۱۷ قران در سال ۱۹۳۰-۱۹۲۹ به ۲۷۱۸۵۷۹۰ قران در ۱۹۳۱-۱۹۳۰ سقوط کرد. با این حل باید توجه کرد که این سقوط نسبی است، به دلیل این که حدود پانزده میلیون قران از این مبلغ در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ برای خرید پول نقره‌ای، لوازم راه‌آهن و لکوموتیو یعنی کالاهایی که صادراتشان گاه به گاه بود، صرف شده بود. کمی بعد، استقرار انحصار بر تجارت خارجی در ۲۵ فوریه ۱۹۳۱، شبکه‌های معمولی مبادلات را به‌طور کلی مخدوش کرد به این معنا که، بخش خصوصی که قانون فوق، واردات یک سری کالا با «میزان معین» را به آن اختصاص می‌داد ولی آن را ملزم به صادرات میزانی کالا برابر مبلغ واردات می‌کرد و در شرایطی قرار می‌گرفت که مجبور بود از کشوری خرید کند که بتواند به همان‌جا بفروشد و یا احتمالاً اقدام به نوعی معاوضه کالا کند و این کشور یا کشورها می‌توانستند الزاماً فرانسه نباشند.

در مورد خود دولت نیز که بخش دیگر واردات کشور به آن تخصیص داده شده بود، می‌توانست همانند بخش خصوصی وارد شبکه سنتی و معمولی مبادلات نشود و شبکه خاص خود را با خریداران و فروشندگان و قوانین ویژه مبادلاتی مرتبط با آن ایجاد کند. این قوانین مبادلات که بر پایه‌های «سیستم موازنه» استوار بودند مغایرت چندانی با سیستم اقتصادی دولتی شوروی نداشتند؛ در نتیجه، این کشور شرایط جدید مبادلات تجاری را که ایران پیشنهاد می‌کرد، پذیرفت. آلمان نیز خود را با شرایط جدید هماهنگ کرد، اما فرانسه از خود انعطاف نشان نمی‌داد و بنابراین مبادلات تجاری بین دو کشور به میزان غیرقابل توجهی رسید. صادرات فرانسه از ۲۷۱۸۵۷۹۰ قران در ۱۹۳۱-۱۹۳۰ به

چهارده میلیون ریال در ۱۹۳۲-۱۹۳۱ نزول کرد. در پاییز ۱۹۳۳، دولت ایران متعجب از این نتایج غیرمنتظره و برای بهبود صادرات فرانسه به ایران، ورود یک سری از کالاهای فرانسوی از جمله کریشه چین، پارچه‌های ابریشمی طبیعی یا مصنوعی، پارچه‌های پشمی، پارچه‌های گلدوزی شده یا نقش‌دار و ... را به ایران آزاد کرد. این تدبیر سبب شد که واردات این کالاها در ۱۹۳۵-۱۹۳۴ به پنج میلیون ریال برسد و در نتیجه صادرات فرانسه به ایران کمی افزایش یابد و به ۱۹۴۳۱۸۹۵ ریال در ۱۹۳۵-۱۹۳۴ برسد. این رقم در ۱۹۳۶-۱۹۳۵ تقریباً دو برابر شد و به ۴۰۶۱۴۲۱۰ ریال افزایش پیدا کرد. تصریح کنیم که ۱۲۴۴۸۸۶۷ ریال از این مبلغ، هزینه واردات لوازم راه‌آهن شده بود، وارداتی که همان‌طور که گفتیم گاه به گاه بود. با این حال سال ۱۹۳۶-۱۹۳۵، بعد از استقرار کنترل ارز و انحصار دولت بر تجارت خارجی، سال پرفروغ صادرات فرانسه به ایران بود چرا که از ۱۹۳۶-۱۹۳۵ به بعد، صادرات فرانسه به ایران به سطح ناچیزی رسید و قابل توجه نبود.

سقوط صادرات فرانسه به ایران از ۱۹۴۰-۱۹۳۶ از یک‌سو از اراده دولت ایران در اجرای سخت‌گیرانه‌تر «سیستم موازنه» و از سوی دیگر، از انعطاف‌ناپذیری موضع دولت فرانسه در تدابیر گمرکی که این دولت نسبت به صادرات ایران به فرانسه اعمال می‌کرد، ناشی می‌شد. جا دارد توجه داده شود که هم چون گذشته تراز تجاری بین دو کشور ایران و فرانسه، به سود فرانسه بود؛ البته بدون در نظر گرفتن صادرات فرآورده‌های صنعت نفت ایران که شرکت نفت ایران و انگلیس به بهره‌برداری می‌رساند. اما حتی با احتساب فرآورده‌های نفتی نیز- که دولت ایران با آن مخالفت می‌کرد به دلیل این که سهم ناچیزی از سود شرکت مزبور عاید ایران می‌شد- گاهی، همانند سال اقتصادی ۱۹۳۶-۱۹۳۵ تراز تجاری بین دو کشور به سود فرانسه می‌شد. در این سال کل صادرات ایران به فرانسه مبلغی حدود ۲۸۰۷۴۳۱۶ ریال بود، از این مبلغ ۱۶۴۶۶۵۰۵ ریال آن مربوط به صادرات فرآورده‌های نفتی بود. در حالی که در همین سال صادرات فرانسه به ایران بالغ بر ۴۰۶۱۴۲۱۰ ریال می‌گردید.

صادرات فرآورده‌های نفتی ایران به فرانسه^۱

سال	به تن	به هزار فرانک
۱۹۲۱	۰۰۱۲۵۳۸	۲۰۶۱۷۶
	۰۰۱۱۰۱۲۷	۱۹۱۲۵
۱۹۲۲	۰۰۹۵۹۹۱۰	۲۳۲۳۷۲۷
	۰۰۱۶۱۶۵۹۷	۳۰۹۴۱
۱۹۲۳	۰۲۶۵۷۰	۱۷۸۲۷
	۰۰۱۸۰۰۵۷۹	۱۹۲۵۵
۱۹۲۴	۰۲۸۲۰۶۱۰	۸۱۰۶۵
	۰۰۵۶۰۹۹۱	۱۲۴۵۲
۱۹۲۵	۰۳۳۸۸۷۲	۷۷۳۵
	۰۰۳۸۱۷۱۸	۷۰۵۱
۱۹۲۶	۰۲۹۲۰۲۶	۱۲۷۸۲
	۰۰۹۲۶۰۵۳	۱۸۱۵۶
۱۹۲۷	۰۳۱۸۰۹۱	۳۱۸۵۶
	۰۰۱۵۵۸۳۶	۵۱۳۱۲
۱۹۲۸	۰۱۱۱۶۲۵	۹۱۸۱
	۰۰۱۰۸۸۸۸	۲۳۳۷۲
۱۹۲۹	۰۲۸۴۱۷	۹۸۳۱۲
	۰۰۱۸۴۳۷	۸۶۹۲۶

1. Tableau général du commerce et de la navigation* des années 1931-1939; centre des Archives Economiques et Financières.

۱. نفت خام، پالایش شده و بتزین

۲. سنگین و رسوب نفت

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

رژیم گمرکی فرانسه و صادرات ایران

فرانسه با فرمان ۳۰ ژانویه ۱۸۸۲، تعرفه حداقل را برای تمام کالاهای صادراتی ایران به فرانسه در نظر گرفت. این تعرفه زمانی لازم الاجرا بود که این کالاها به طور مستقیم، مثلاً از راه بوشهر- مarsey وارد فرانسه می شدند یا غیرمستقیم، در این حالت کشورهای که ما بین مبدأ یعنی ایران و مقصد یعنی فرانسه قرار داشتند می بایستی در داد و ستدشان با فرانسه از تعرفه حداقل بهره می بردند. پیش از جنگ، بازرگانان ایرانی یا غیرایرانی اغلب مسیر مستقیم جلفا- باتوم- مarsey را برمی گزیدند. این راه غیرمستقیم، کالاهای ایرانی را هنگام ورود به فرانسه از اعمال تعرفه حداقل بر آنها محروم نمی کرد چرا که، روسیه یعنی کشوری که کالاهای ایرانی برای رسیدن به فرانسه می بایستی از آن ترانزیت شوند نیز از همان تعرفه حداقل گمرک فرانسه سود می بردند. اما بعد از جنگ، روسیه دیگر از تعرفه حداقل بهره نمی برد، در نتیجه معدود کالاهای ایرانی نیز که از این مسیر ترانزیت می شدند- دولت شوروی بعد از جنگ عبور کالاهای خارجی از سرزمین روسیه را تقریباً ممنوع کرد- دیگر از تعرفه حداقل بهره نمی بردند، این مسئله سبب گردید که کالاهای ایرانی عمدتاً از مسیر بوشهر- بمبئی یا بغداد- بمبئی و در درجه دوم از مسیر جلفا- ترابوزان- مarsey ترانزیت شوند. البته انتخاب راه ها به این نیز بستگی داشت که این راه ها در چه فاصله ای از مراکز تولید قرار داشتند: کالاهایی که تولید آنها در شمال کشور انجام می شد به طور طبیعی می بایستی از مسیر جلفا- ترابوزان- مarsey به مقصد فرانسه ترانزیت شوند و کالاهایی که در جنوب کشور تولید می شدند می بایستی نیز، به طور طبیعی از مسیر خلیج فارس- مarsey به مقصد فرانسه ترانزیت گردند.

اما کالاهایی که از مسیر خلیج فارس- مarsey ترانزیت می شدند تعرفه حداقل شامل حالشان نمی شد برای این که انگلستان، همانند روسیه، از تعرفه حداقل بهره نمی برد.

برای حل این معضل، دولت فرانسه گام کوچکی برداشته بود که عبارت بود از قائل شدن استثنایی و موقتی تعرفه حداقل، آن هم فقط برای واردات قالی‌های ایرانی علی‌رغم ترانزیت آنها از بمبئی، مشروط بر این که قالی‌های مورد نظر دارای عاملی باشند که محل تولید در آن درج و به تایید کنسول فرانسه در بمبئی رسیده باشند. صرف‌نظر از این تدابیر آسان‌کننده ولی نسبی، و موقتی، که بر قالی‌های ایرانی اعمال می‌شد، تمام کالاهای صادراتی ایران به فرانسه برای این که تعرفه حداقل^۱ بر آنها اعمال شود می‌بایستی از راه مستقیم بوشهر-مارسی ترانزیت شوند، راهی که مشکلات خاص خود را داشت؛ ایران کشتی‌های تجاری در اختیار نداشت و به خطوط کشتیرانی خارجی وابسته بود که اکثریت آنها بریتانیایی بودند. این خطوط فقط یک‌بار در ماه (در سال ۱۹۲۶) از این مسیر کالا ترانزیت می‌کردند که کافی نبود و سبب کندی جدی مبادلات می‌گردید. این وضعیت که به زیان تجارت صادراتی ایران به فرانسه بود، دولت ایران را واداشت تا در ۲۸ فوریه ۱۹۲۳/۸ اسفند ۱۳۰۱ از دولت فرانسه بخواهد که واردات کالاهای ایرانی به فرانسه را آسان کند به این معنا که برای کالاهای ایرانی، هنگام ورود به فرانسه، علی‌رغم عبور از کشورهای که دولت فرانسه تعرفه حداکثر را بر آنها اعمال می‌کرد تعرفه حداقل را در نظر بگیرد^۲. اما تقاضای دولت ایران که در فوریه ۱۹۳۰، دسامبر ۱۹۳۳ و فوریه ۱۹۳۵ تکرار شد، حاصلی را در پی داشت. یکی از دلایلی که دولت فرانسه را وادار می‌کرد تا به تقاضای ایران پاسخ مثبت ندهد، این بود که این دولت اعتقاد داشت که با سخت‌گیری بر ورود کالاهای ایرانی از مسیرهای سنتی شمال و جنوب ایران، بازرگانان ایرانی مجبور خواهند شد راه ایران-بیروت-مارسی را برای انتقال کالاهای خود برگزینند. این راه علاوه بر این که می‌توانست تجارت ایران و سوریه را توسعه دهد-سوریه در این موقع تحت‌الحمايه فرانسه بود-باعث رونق کار خطوط کشتیرانی فرانسه که در مسیر بیروت-مارسی تردد می‌کردند، نیز گردد.

به هر حال، حتی تعرفه گمرکی حداقل نیز که بر کالاهای اصلی صادراتی ایران به فرانسه یعنی قالی اعمال می‌شد بسیار زیاد بود. این تعرفه بنا به اظهارات دولت ایران

۱. تعرفه عمومی یا حداکثر دو تا چهار برابر بیشتر از تعرفه حداقل بود؛ برای انگور سلطانیه می‌بایستی براساس تعرفه حداقل مبلغی برابر ۱۵ فرانک برای هر صد کیلوگرم و براساس تعرفه عمومی چیزی حدود ۶۰ فرانک برای هر صد کیلوگرم پرداخت می‌شد.
2. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 1, C-189-1, cor. N°6354 du 28 février 1923 et son annexe du 8 septembre 1922.

صد درصد ارزش کالا بود، و این تعرفه براساس آمار گمرک فرانسه برای سال ۱۹۲۹، برای هر مترمربع با در نظر گرفتن کیفیت قالی از ۱۲۵ فرانک تا ۳۴۰ فرانک متغیر بود:^۱

از ۲۰۱ تا ۳۰۰ ردیف ۱۲۵ فرانک بر هر مترمربع

از ۳۰۱ تا ۴۰۰ ردیف ۱۶۰ فرانک بر هر مترمربع

از ۴۰۱ تا ۵۰۰ ردیف ۲۶۰ فرانک بر هر مترمربع

از ۵۰۱ تا ۶۰۰ ردیف ۳۴۰ فرانک بر هر مترمربع

این تنها دولت ایران نبود که این تعرفه‌ها را پیش از اندازه می‌دانست، اتاق بازرگانی «فرانسه-آسیا» نیز در گردهمایی ۱۹۲۸ خود ابراز عقیده کرده بود که تعرفه‌هایی که بر قالی‌های ایرانی اعمال می‌شوند بازدارنده هستند و همین‌طور تعرفه‌های صد درصد ارزش کالا را که دولت ایران بر کالاهای لوکس صادراتی فرانسه اعمال می‌کرد نیز بازدارنده برآورده می‌کرد و اظهار می‌داشت:

«یا سعی در حمایت پارچه‌های فرانسوی ساخته شده با ماشین و کالاهای مستعمرات می‌کنیم، یا تمایل به بالا بردن درآمدهای گمرکی فرانسه می‌کنیم. در مورد نخستین گزینه [...] قالی‌های ماشینی و قالی‌های آفریقایی شمالی [مستعمرات فرانسه] به هیچ‌وجه توان رقابت با قالی‌های ایرانی را ندارند. در مورد دومین گزینه [...] آمار نشان می‌دهد که خزانه دچار مشکل است و این وضعیت تا مادامی که این موانع بر سر راه صادرات فرانسه به ایران وجود دارند ادامه خواهد داشت، چرا که مسئله ورشکستگی یک تجارت مهم است، و در نتیجه سبب نزول قابل توجه صادرات فرانسه است»^۲

در حالی که فرانسه حقوق گمرکی بر قالی‌های ایرانی را افزایش می‌داد، آلمان تعرفه‌های گمرکی بر قالی‌های ایرانی را به تدریج از هر کیلوگرم ۲۴ مارک به میزان هر کیلوگرم هشت و شش مارک کاهش می‌داد و به ۱/۸ تعرفه گمرکی دریافتی دولت فرانسه می‌رساند.^۳

1. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 3, C-189-1, cor. du 26 décembre 1928..

2. Bulletin de la chambre de commerce franco-asiatique., 4ème année, N°11, novembre 1928, p.6.

3. Ibid.

این که موانع قانونی و تعرفه‌ای جایی برای توسعه تجارت صادراتی ایرانی به فرانسه باقی نمی‌گذاشت و تجارت ایران و فرانسه را به‌طور کلی متاثر می‌کرد، انکارناپذیر است.

فصل پنجم

اجتناب ناپذیری مشکلات راه‌های تجاری

بعد از نخستین جنگ جهانی، با در نظر گرفتن ماری به عنوان نقطه حرکت و یکی از مرزهای گمرکی ایران به عنوان مقصد و یا بالعکس، می‌توانیم پنج مسیر تجاری را مشخص کنیم (ن.ک. به نقشه مربوطه)

۱. بندر فرانسوی ماری- بندر روسی باتوم (در دریای سیاه)- تقلیس- ایروان- جلفا.

۲. بندر ماری- بندر ترکیه‌ای ترابوزان (در دریای سیاه)- و بایزید- جلفا.

۳. بندر ماری- بندر بوشهر یا بندر خرمشهر.

۴. بندر ماری- بندر بصره- بندر بغداد- قصر شیرین.

۵. بندر ماری- بندر بیروت- بندر بغداد- قصر شیرین.

برای انتخاب یک مسیر از بین مسیرهای موجود، بازرگانان نه تنها عواملی چون مدت، فاصله، هزینه حمل و نقل، حق ترانزیت و کاغذبازی و مشکلات اداری و گمرکی را در نظر می‌گرفتند بلکه، به‌طور منطقی می‌بایست مزیت‌ها و مضرات این مسیرها را در رابطه با مراکز تولید و مصرف را نیز در نظر بگیرند. مزیت‌ها و مضرات این مسیرها در رابطه با مراکز تولید و مصرف مربوط به راه‌های داخلی فرانسه شاید چندان قابل توجه نبودند، چون تقریباً تمام راه‌ها از کیفیت مناسبی برخوردار بودند- در مقایسه با راه‌های ایران- و هم وسایل حمل و نقل در آن کشور پیشرفته بودند، در نتیجه به‌عنوان یک عامل منفی در قیمت تمام‌شده کالا نقش بازی نمی‌کردند؛ اما برعکس هنگامی که این مراکز مربوط به راه‌های داخلی ایران بودند، مزیت‌ها و مضرات مربوط به کیفیت راه‌ها، وسایل حمل و نقل، فاصله، مدت و هزینه حمل و نقل و ... می‌توانستند نقش بسیار مهمی در قیمت تمام‌شده کالا و در نتیجه در انتخاب یکی از مسیرهای موجود داشته باشند.

۱. مسیر مارسی- باتوم- تفلیس- ایروان- جلفا

این مسیر از نقطه نظر زمان حمل و نقل در مقایسه با پیش از جنگ مناسب‌تر بود، برای این که راه آهن باتوم- جلفا از ۱۹۱۶ به بعد تا تبریز ادامه پیدا کرده بود. با این حال، در فردای جنگ به دلیل خسارتی که در زمان جنگ به این راه آهن وارد شده بود، برای مدتی غیرقابل استفاده بود. در هر حال آنچه را که بازرگانان می‌توانستند در کوتاه شدن زمان حمل و نقل در این مسیر به دست آورند در بالا رفتن حق ترانزیت از دست می‌دادند، در واقع با استقلال کشورهای قفقاز حق ترانزیت به چهار برابر رسیده بود. بعد از «پیوستن» این کشورها به اتحاد جماهیر شوروی، ترانزیت از این مسیر از سوی دولت شوروی ممنوع گردید. اما یک شرکت روس و ایتالیایی «ایر ترانزیت»^۱ توانست، البته با محدودیت‌هایی، امتیاز حق ترانزیت از این مسیر را به دست آورد؛ این شرکت فقط مجاز بود بعضی از کالاهای ایتالیایی که در فهرستی مشخص گردیده بود فقط به مقصد ایران ارسال کند. یک شرکت روس و آلمانی به نام «روس ترانزیت» نیز توانست امتیاز ترانزیت (۱۹۲۴؟) از این مسیر را به دست آورد و این بار هم با محدودیت‌هایی این شرکت مجاز بود کالاهای متنوع و از هر کشوری، به جز کالاهایی مانند قند که خود روسیه تولید می‌کرد^۲ به ایران و دیگر کشورهای آسیایی (افغانستان، چین و ...) ارسال کند، به علاوه «روس‌ها از آلمانی‌ها می‌خواهند که از شرکت‌های حمل و نقل روسی استفاده کنند به طوری که کالاها در ایران و دیگر کشورهای آسیایی (افغانستان، چین، مغولستان و ...) نه به عنوان آنچه که هستند بلکه به عنوان کالاهای شوروی به فروش برسند؛ بازرگانان آلمانی برعکس، تمایل دارند نقش شرکت روس ترانزیت را در حد شرکت حمل و نقل نزول دهند، چون اولویت‌های روسی اعمال شده از طریق این شرکت سبب ورشکستگی شرکت‌های تجاری که در ایران مستقر شده بودند گردیده بود: تبریز، بندرانزلی (پهلوی) رشت، تهران، مشهد و ... و این روس‌ها هستند که کالاهایی که «روس ترانزیت»، ترانزیت می‌کند و بیشتر آنها آلمانی هستند به فروش می‌رسانند. خلاصه این که، مأموران روسی ارتباط مستقیم بین شرکت‌های آلمانی و شرکت‌های تجاری ایران در این کشور را غیرممکن می‌سازند»^۳.

1. Itransit.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 52, cor. N°108 du 2 octobre 1926; et vol. 43, cor N°52 du 1 er juin 1925.

3. A.Fleury, op. cit., p. 220.

به هر حال ایجاد شرکت‌های «ایر ترانزیت» و «روس ترانزیت» با تمام محدودیت‌هایی که دولت شوروی بر آنها اعمال می‌کرد بدون شک سبب رونق اقتصادی ایتالیا و آلمان می‌گردید. جا دارد تصریح شود، با توجه به این که کالاهای آلمانی به‌عنوان کالاهای شوروی فروخته می‌شدند، حقوق گمرکی برآمده از قرارداد گمرکی ایران و روسیه ۱۹۰۳ را به‌عنوان تعرفه می‌پرداختند که به مراتب کمتر از تعرفه‌ای بود که قرارداد گمرکی ۱۹۲۰ ایران و انگلیس اعمال می‌کرد و همان‌طور که پیشتر گفته شد این قرارداد به بقیه شرکای تجاری ایران نیز اعمال می‌گردید.

آنتوان فلوری^۱ ترانزیت کالاهای آلمانی و فروش آنها را در ایران به نحوی که دیدیم، مترادف با نفوذ آلمان در ایران می‌داند و مواضع شوروی و بریتانیا را در این‌باره این چنین بیان می‌کند:

«در آغاز سال‌های ۱۹۲۰، مسکو فعالیت‌های آلمان در ایران را با توجه به این که مأموران شوروی می‌توانستند داد و ستد را زیر کنترل داشته باشند، تشویق کرده بود؛ آیا قصد این نبود که با نفوذ انحصاری انگلستان رقابت شود؟ در سال‌های نخستین رایش سوم، برعکس این انگلستان است که به دلیل درگیری در مناطق دیگر، حضور آلمان در ناخن‌ک‌زدن تدریجی به بعضی از مواضعی که روس‌ها به‌دست آورده بودند با ملاطفت مشاهده می‌کند. اما، از هنگامی که آلمان خود را به‌عنوان رقیب مطرح می‌کند، نه تنها رقیب یکی از آنها بلکه هر دوی آنها، ضد حمله لندن و مسکو سازماندهی می‌شود. رقابت در ۱۹۳۷ آغاز می‌شود ولی در ۱۹۳۸ آشکار می‌گردد».

در مورد برخورد فرانسه با حضور آلمان و ایتالیا در ایران، باید گفت که این کشور حضور آنها را با نگرانی نظاره می‌کرد ولی امکانات لازم برای واکنش را در اختیار نداشت.

۲. مسیر ماریسی- تراپوزان- جلفا

وضع این مسیر در بخش قاره‌ای آن، در مقایسه با پیش از جنگ، خراب شده بود، و از سوی دیگر آزار و اذیت ادارات گمرکی ترکیه^۲ سبب می‌شد که به تدریج از اهمیت

1. Ibid., p260.

2. Ibid., p220.

آن کاسته شود، به طوری که کالاهایی که از این مسیر ترانزیت می‌شدند تقریباً از صد و شصت و هشت میلیون فرانک در ۱۹۰۳ به ۱۵۶۱۴۴۶۰۰ فرانک در ۱۹۲۸^۱ و بالاخره به نه میلیون فرانک در ۱۹۳۶^۲ برسد؛ و این علی‌رغم کوشش‌های پیوسته دولت ایران و ترکیه بود که جهت رونق ترانزیت کالا در این مسیر انجام می‌دادند. راه‌اندازی یک شرکت ترانزیت به نام «اتوبوس و کامیون دولتی» از سوی دولت ترکیه تغییری در ترافیک این مسیر به وجود نیاورد و همچنان ترافیک در این مسیر افت نمود و از ۶۸۵۹۵۱ لیتر استرلینگ در ۱۹۳۶ به ۵۴۹۳۷۷ لیتر استرلینگ در ۱۹۳۷ رسید.^۳

۳. مسیر ماری-خلیج فارس- بندر بوشهر (یا خرمشهر)

این راه که پیش از جنگ یکی از راه‌های اصلی ترانزیت کالا بین ایران و اروپا را تشکیل می‌داد، بعد از جنگ اهمیت آن فزونی یافت، دو عامل در رونق این مسیر تأثیرگذار بود: بسته‌شدن^۴ راه قفقاز و خراب‌شدن راه ترابوزان- جلفا.

البته باید گفت که این مسیر فقط مناسب کالاهایی بود که مراکز تولید و مصرف آنها در جنوب ایران قرار داشتند. به این دلیل که فاصله بوشهر از مراکز بزرگ تولید و مصرف شمال (شهرهای تهران و تبریز و ...) ایران بسیار زیاد بود و راه و ارتباطات در

۱. ارزش کالاهای فرانسوی که در ۱۹۲۸-۱۹۲۹ از این مسیر به مقصد ایران ترانزیت شده بودند به حدود پانزده میلیون فرانک می‌رسید، در همین سال مجموع صادرات فرانسه به ایران برابر ۳۹۸۳۵۹۸۶ فران بود.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 117 rapport du 4 mars 1937.

3. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 12, C-189-2, rapport du [printemps ?] 1938.

۴. بر پایه یادداشت‌های مبادله‌شده بین ایران و شوروی در مورد مقررات ترافیک، ایران حق ترانزیت آزاد صادرات از طریق شوروی به مقصد دیگر کشورها و همچنین حق ترانزیت واردات، در چارچوب فهرست‌های ویژه، از کشورهایی که شوروی با آنها قرارداد بازرگانی منعقد کرده بود به دست می‌آورد:

l'Europe Nouvelle, N°507, 29 octobre 1927, p.1457-1458.

بعدها در ۱۹۳۱، بند ۱۵ معاهده ایران و شوروی مربوط به استقرار بازرگانی و کشتیرانی (۲۷ اکتبر ۱۹۳۱) مسئله ترانزیت بین دو کشور را این‌چنین تنظیم می‌کرد: ۱. آزادی کامل ترانزیت برای تمام کالاهای دو طرف قرارداد. ۲. ترانزیت به ایران مشروط است بر الف. کشور صادرکننده کالا با شوروی یک قرارداد بازرگانی امضا کرده باشد - یک قرارداد بازرگانی در اکتبر ۱۹۲۵ بین آلمان و شوروی به امضا رسید؛ ب. کالاها باید کالاهایی از فهرست زیر باشند: ۱. ماشین‌آلات و وسایل لازم برای کارگاه و کارخانه و شرکت‌های کشاورزی، ابزار و وسایل برای ساخت و تعمیر و نگهداری مسکن و ساختمان، ابزار و وسایل برای مهیا نمودن و استفاده از راه‌ها و وسایل حمل و نقل از هر نوعی که باشند جهت نیاز شرکت‌هایی «با بهر موری عام» ۲. دارو، ابزار و وسایل جراحی و پروتز ۳. کاغذ و کاغذ چایی ۴. تخم‌نوغان ۵. وسایل روشنایی و گرمایشی ۶. دوچرخه، موتور، وسیله نقلیه و کامیون، اتومبیل و لوازم یدکی اتومبیل:

A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 12, C-189-1, cor N°144 de novembre 1933.

با این تدابیر شوروی سعی داشت از جمله، تجارت صادرات سنتی خود را در ایران همچون پارچه کتان، قند و ... که در ۱۹۲۸-۱۹۲۹ به حدود ۱۶۹ میلیون فرانک یعنی تقریباً ۵۸ درصد کل صادرات این کشور به ایران می‌رسید، حمایت کند.

وضع خوبی نبودند و در نتیجه این مسیر از نظر مسافت، زمان و هزینه حمل و نقل نمی‌توانست برای بازرگانان بهترین گزینه جهت صادرات و واردات به اروپا باشد. به فرض اگر قرار بود کالایی از بندر بوشهر به تهران (۱۶۵۰ کیلومتر) ارسال شود، تنها فاصله اصفهان- تهران (۶۰۰ کیلومتر) را می‌شد با اتومبیل طی کرد، پس به ناچار می‌بایست برای طی کردن فاصله بوشهر- اصفهان از قاطر استفاده کرد. در چنین شرایطی طی کردن مسافت بوشهر- تهران یا بالعکس حدود ۳۵ روز طول می‌کشید. با توجه به اینکه پیمودن مسیر ماری- بوشهر نیز حدود ۲۵ روز طول می‌کشید، ترانزیت کالا از ماری به تهران در مجموع نزدیک به دو ماه طول می‌انجامید. اگر از بوشهر تا تهران فقط از قاطر استفاده می‌شد مسیر ماری- بوشهر ۷۰ تا ۷۵ روز و اگر از شتر استفاده می‌شد ۸۰ تا ۸۵ روز طول می‌کشید. هزینه حمل و نقل در تمام مسیر ماری- تهران برای هر کیلوگرم به یک شلینگ می‌رسید. گفتنی است که اگر از پایانه دیگر خلیج فارس یعنی خرمشهر استفاده می‌شد، باز هزینه یک کیلوگرم کالا در تمام مسیر ماری- تهران تفاوت چندانی با هزینه مسیر ماری- بوشهر- تهران نمی‌داشت.^۱

برای این که این مسیر جذاب‌تر و رقابتی‌تر شود^۲، دولت ایران در تمام مدت فاصله بین دو جنگ در بهبود آن کشید. با برداشتن تعرفه گمرکی از واردات اتومبیل در ۱۹۲۸ توسعه وسایل حمل و نقل را در نظر داشت. اهمیت این تصمیم در این بود که در اول مه ۱۹۲۹ تنها ۸۴۳۰ وسیله نقلیه در ایران وجود داشت که شصت و پنج درصد آنها مخصوص حمل مسافر و سی و پنج درصد بقیه کامیون بودند^۳. به‌طور کلی بهبود وضع راه و ارتباطات بین خلیج فارس و شمال ایران یکی از مشغله‌های فکری و دائمی دولت ایران بود؛ بهبود، ساخت و توسعه آن در کنار ساخت راه‌آهن سرتاسری شمال- جنوب که در آستانه جنگ دوم جهانی به پایان رسید، به‌ویژه در نظر داشت تجارت ایران را از جنگال شوروی برهاند. به علاوه، باید پذیرفت که ترانزیت از خلیج فارس دارای امتیاز

۱. A.A.E., Perse-Iran, vol. 52, cor. N°108 du 2 octobre 1926.

۲. هزینه حمل و نقل در داخل ایران، بیشترین بخش هزینه حمل و نقل بین ایران و اروپا را تشکیل می‌داد، برای بعضی از کالاها این هزینه حتی به چهار برابر قیمت خرید آن می‌رسید:

Bulletin de la chambre de commerce franco-asiatique, op. cit., p.7.

۳. B. Nikitine. Structure économique de la Perse., Revue Economique Internationale, septembre 1931, p.12-17.

استراتژیک غیر قابل قیاسی بود؛ از این طریق، تجارت خارجی ایران می‌بایست نه تنها از تسلط روسیه، بلکه از هر نوع فشار و بلهوسی دولت‌های خارجی آزاد گردد.

۴. مسیر ماری-بصره-بغداد-قصر شیرین

در فردای جنگ با آماده‌شدن راه خانقین-تهران (در ۱۹۲۰) از طریق کرمانشاه-همدان-قزوین، یک راه تجارتي جدید بین ایران و اروپا گشایش می‌یافت. این مسیر پیشتر و بیشتر برای کالاهایی که منشأ یا مقصد نهایی آنها شمال غربی و مراکزی چون کرمانشاه و همدان بود مورد استفاده قرار می‌گرفت و مختص کالاهایی بود که به خاطر حجم بالا و وزن سنگین آنها، چهارپایان توان حمل آنها را نداشتند. اما پس از جنگ، همان‌طور که گفته شد، این مسیر به عنوان یک مسیر جدید گشایش یافت و گاری و اتومبیل در آن برای حمل و نقل کالا مورد استفاده قرار گرفتند. اما باید اذعان کرد که هزینه حمل و نقل در این مسیر به‌طور محسوسی گران‌تر از هزینه ماری-بوشهر (یا خرمشهر) بود.

۵. مسیر ماری-بیروت-بغداد-قصر شیرین

این مسیر سریع‌تر از مسیر ماری-بصره-بغداد-قصر شیرین بود، به این دلیل که حمل و نقل کالا در بخش قاره‌ای آن با اتومبیل و کامیون امکان‌پذیر بود و بخش آبی آن از طریق مدیترانه کوتاه‌تر از بخش آبی مسیر ماری-تهران از طریق خلیج فارس بود. در این مسیر، کامیون‌ها می‌توانستند فاصله بیروت-تهران را در مدت ۱۵ روز بپیمایند و با احتساب تقریباً ۱۰ روز برای انجام کارهای گمرکی-کالاها از منشأ تا مقصد ۴ تا ۵ بار از کامیون پایین آورده می‌شدند-فاصله بیروت-تهران را می‌شد ظرف ۲۵ روز طی کرد و با در نظر گرفتن ۱۵ روزی که برای طی کردن فاصله ماری-بیروت (از طریق مدیترانه) لازم بود، پیمودن کل مسیر ماری-بیروت-بغداد-قصر شیرین-تهران حدوداً ۴۰ روز به طول می‌انجامید. مقایسه زمان لازم برای حمل کالا در این مسیر، یعنی ۴۰ روز با زمان لازم برای حمل کالا در مسیر ماری-بوشهر (یا خرمشهر)-تهران که حدود ۶۰ روز به طول می‌انجامید، یک برد ۲۰ روزه را از نظر زمانی نشان می‌دهد. اما این مزیت نسبی است چرا که آنچه از نظر زمانی به دست آورده می‌شد در هزینه حمل

و نقل کالا از دست می‌رفت. چون فاصله بین بیروت و تهران به مراتب طولانی‌تر از مسیر بوشهر- تهران بود و در نتیجه هزینه حمل و نقل بیشتری را نیز در بر می‌داشت.^۱ در ضمن عدم وجود سرویس حمل و نقل^۲ در این مسیر از جذابیت آن می‌کاست، با این وجود این مسیر به‌عنوان بدیلی^۳ برای مسیرهای باتوم- جلفا- ترابوزان- جلفا دارای اهمیت بود. این مسیر همان‌طور که پیشتر به آن اشاره شد، مورد توجه فرانسه بود. توسعه ترافیک در این مسیر می‌توانست، از جمله، به تجارت ایران و سوریه و در نتیجه به‌طور غیرمستقیم به توسعه تجارت ایران و فرانسه کمک کند. پس در ۱۹۲۹ شرکت فرانسوی «حمل و نقل بین‌المللی- آژانس دریایی»^۴، گروهی را برای حمل و نقل کالاهای ترانزیتی به مقصد ایران از طریق سوریه به وجود آورد. اما نبود یک قرارداد بین‌المللی ترانزیت بین سوریه، عراق و ایران مشکلاتی را در این مسیر به وجود می‌آورد، مشکلاتی هم چون تخلیه و بارگیری چند باره کالا و تشریفات گمرکی^۵ خسته کننده که سبب کندی بیش از حد ترانزیت و طولانی‌شدن زمان ترانزیت می‌گردید. مشکلاتی که خیلی زود شرکت مزبور را از ادامه فعالیت بازداشت. سفارت فرانسه در تهران انگلیسی‌ها را صحنه‌گردان این مشکلات می‌دانست و بر این نظر بود که مشکلاتی که از آن یاد شد، بیشتر در خاک عراق بیداد می‌کنند و اضافه می‌کرد که منافع بریتانیایی‌ها در این است که حمل و نقل از طریق بصره را تشویق کنند و نه تسهیل ترانزیت از سرزمین‌هایی که در تحت‌الحماگی فرانسه قرار دارند.

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 52, cor. N°108 du 2 octobre 1926 et vol. 43, cor. N°42 du 1 er juin 1925, et Bulletin de la chambre de commerce franco-asiatique, op. cit., p. 6-8.

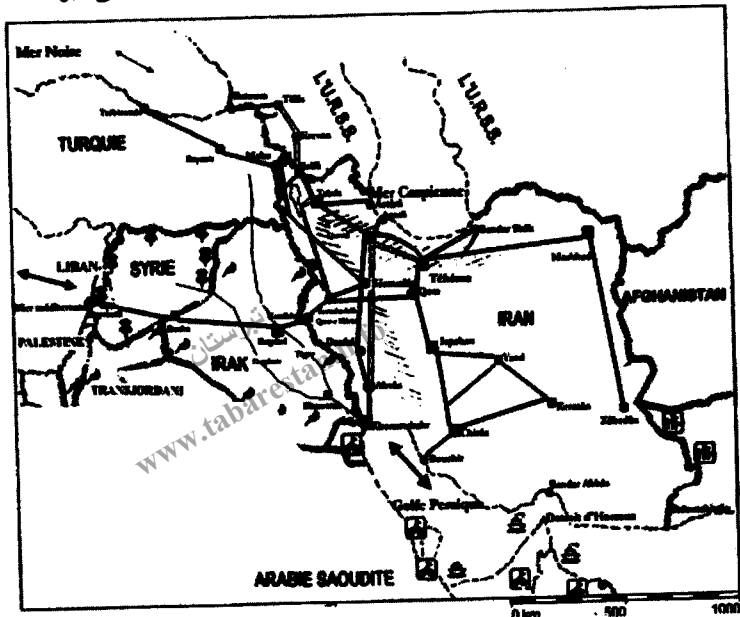
۲. شرکتی به نام NAIRN حمل و نقل بین تهران و بیروت را به عهده داشت. این شرکت دارای یک سرویس منظم حمل مسافر بود که کالا نیز می‌پذیرفت. اما هزینه حمل کالا این قدر زیاد بود که می‌توان از واژه بازدارنده استفاده کرد؛ برای هر کیلوگرم کالا چهار شلینگ دریافت می‌کرد، در صورتی که دیدیم، هزینه حمله کالا در مسیر مارسی - تهران از طریق بوشهر به بیش از یک شلینگ نمی‌رسید.

۳. در ۱۹۳۹ ایرانی برای ترانزیت کالاهای خود به خارج یا بالعکس از مسیرهای موجود یعنی جلفا - باتوم - دریای سیاه، جلفا - ترابوزان - دریای سیاه و قصر شیرین - بیروت - مدیترانه این آخری را انتخاب کرد.

4. Transport Internationaux-Agence Maritime.

5. A.A.E., C 189 et 190-Perse, vol. 12, C-189-1, sd 1, cor. N° 247 du 6 décembre 1929.

راه‌های اصلی تجاری ایران و فرانسه و راه‌های تجاری داخلی ایران



— راه‌های اصلی ایران و راه‌هایی که از طریق دریا ایران را به فرانسه متصل می‌کند.

== راه آهن

→ راه ماری- دریای سیاه- باتومی یا ترابوزان- جلفا

← راه ماری- مدیترانه- بیروت- قصر شیرین

↔ راه ماری- خلیج فارس- بوشهر یا بصره- قصر شیرین

✱ - سرزمین‌های تحت‌الحمایه فرانسه

✱ - سرزمین‌های تحت‌الحمایه انگلیس

⊠ - متصرفات انگلیس

⊠ - حضور بسیار پررنگ انگلیس

⊠ - حضور نیروی دریایی انگلیس

▨ - رشته‌کوه‌های البرز

▨ - رشته‌کوه‌های زاگرس

■ - کلان شهر

● - بندر



دیدیم که در اوایل قرن بیستم نزدیک به هشتاد درصد تجارت خارجی ایران با روسیه و بریتانیا انجام پذیرفت؛ و این دو کشور به نوعی تجارت خارجی ایران را در انحصار خود داشتند. در فردای جنگ اراده دولت ایران برای پایان دادن به این انحصار با دو مانع بزرگ روبه‌رو بود. نخست نبود استقلال گمرکی و سپس انحصاری که دو دولت روس و انگلیس بر راه‌های تجاری بین ایران و اروپا اعمال می‌کردند. آنچه مربوط به نخستین مانع می‌شود، با برقراری استقلال گمرکی در ۱۹۲۸ از بین می‌رفت؛ اما گذشتن از مانع دوم بسیار دشوارتر بود، برای این که برای آزادسازی تجارت ایران از انحصاری که روس‌ها و انگلیسی‌ها بر راه‌های که شمال ایران و جنوب ایران را به اروپا متصل می‌کرد اعمال می‌کردند و همچنین رها شدن از محدودیتی که روس‌ها بر نوع کالاهایی که از ایران به اروپا و بالعکس در مسیر جلفا- باتوم- اروپا ترانزیت می‌شد اعمال می‌کردند، می‌بایست مسیر تجارت دیگری را انتخاب کرد ... مسیر دریایی مستقیم از خلیج فارس به سوی اروپا برای دولت ایران از درجه اول اهمیت برخوردار بود و به همین سبب بود که این دولت بیشترین تلاش خود را در بهبود، ساخت و توسعه راه‌ها به‌ویژه کشیدن راه‌آهن، و مدرن‌کردن وسایل نقلیه در مسیر شمال ایران به سوی خلیج فارس به کار برد.

در مورد «انحصاری» که انگلیسی‌ها با کمپانی‌های کشتیرانی خود در مسیر خلیج فارس- اروپا اعمال می‌کردند، باید گفت که به مرور که اقتصاد ایران آزاد می‌شد و کمپانی‌های کشتیرانی غیربریتانیایی در خلیج فارس حضور پیدا می‌کردند، این انحصار رو به ضعف می‌رفت. در حالی که پیش از جنگ، چهل خط کشتیرانی بریتانیایی و فقط یک خط کشتیرانی غیربریتانیایی در این مسیر (خلیج فارس- اروپا) به ترانزیت کالا مشغول بودند. در ۱۹۳۸ وضعیت کاملاً تغییر کرده بود: چهار خط کشتیرانی بریتانیایی، چهار خط کشتیرانی ژاپنی، یک خط کشتیرانی آلمانی، یک خط کشتیرانی آمریکایی و یک خط کشتیرانی هلندی^۲ ترانزیت کالا در این مسیر را تأمین می‌کردند. گفتنی می‌باشد که

۱. در ارقام مذکور (نتیجه‌گیری) صادرات فرآورده‌های نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس را وارد محاسبات نکردیم.
2. A. E., Perse-Iran, vol. 123, cor. N°37 du 9 mars 1939.

هیچ خط کشتیرانی فرانسوی در این مسیر وجود نداشت.^۱

رهایی تدریجی تجارت ایران از انحصار روس و انگلیس، دورنمای توسعه تجارت این کشور را با دیگر کشورهای اروپایی را می‌گشود و کشورهای فرانسه و آلمان در پی کسب سهمی در بازار ایران بودند. در این راستا، در ژانویه ۱۹۲۹ فرانسه یک وابسته تجاری^۲ به ایران فرستاد و نماینده‌ای از بخش ایرانی «اتاق بازرگانی-آسیا» برای ایجاد دفتری در تهران به ایران اعزام کرد و همچنین اتاق بازرگانی فرانسه-ایران را در پاریس تأسیس کرد. در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ صادرات فرانسه به ایران به بالاترین رقم خود در تمام دوران‌ها، یعنی ۶۱۳۶۰۲۱۷ قران، یعنی برابر ۲۷ درصد کل واردات ایران رسید، صادرات ایران به فرانسه نیز در همان سال به بالاترین رقم خود در تمام دوران‌ها، یعنی به ۱۳۴۹۰۰۳۱ قران یعنی برابر ۲/۸ درصد کل صادرات ایران در سال مورد نظر رسید. تصریح کنیم که این رکوردها حاصل یک رشد تدریجی بودند، بدین صورت که بعد از رسیدن تجارت ایران و فرانسه (صادرات و واردات) به سطح پیش از جنگ (۱۹۱۴-۱۹۱۳) در ۱۹۲۴-۱۹۲۳ یعنی به ۲۶۱۰۰۲۶۳ قران یعنی برابر ۲/۴ درصد تجارت خارجی ایران، این سهم به رشد خود ادامه داده و به ۷۴۸۵۰۲۴۸ قران یعنی برابر ۵/۳ درصد کل تجارت خارجی ایران در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ رسید. آلمان نیز در این تاریخ وضعیتی مشابه فرانسه داشت و سهم آن در تجارت خارجی ایران کمی بیشتر از سهم فرانسه یعنی برابر شش درصد بود. بعد از برقراری کنترل بر ارز در فوریه ۱۹۳۰ و انحصار بر تجارت خارجی در فوریه ۱۹۳۱، آلمان بدون دشواری خود را با سیستم موازنه پیشنهادی دولت ایران هماهنگ و سهمش در تجارت ایران از ۱۹۳۳-۱۹۳۲ به شکل پایداری رشد کرد، و بعد از قرارداد کلیرینگ بین دو کشور، این رشد شدت بیشتری پیدا کرد. دولت فرانسه، برعکس، نتوانست یا نخواست با سیستم موازنه پیشنهادی دولت ایران کنار بیاید، در نتیجه بعد از ۱۹۳۱-۱۹۳۰ مبادلات تجاری بین دو کشور ایران و فرانسه به شدت افت کرد و سرانجام به مرز نابودی رسید.

۱. با این حال باید از پروژه کنسرسیوم صنعتی برای شرق در ۱۹۲۴ نام برد. در این پروژه، ساخت راه‌آهن شرق - غرب به قصد اتصال ایران به سوریه پیش‌بینی شده بود. انجام این پروژه می‌توانست ایران را از طریق مدیترانه به فرانسه متصل کند مذاکرات برای انجام پروژه مزبور بین دولت ایران و کنسرسیوم از یک‌سال طول کشید اما سرانجام دولت ایران پروژه راه‌آهن سراسر شمال - جنوب را برگزید.

۲. سفارت شوروی در تهران دارای یک پرسنل تجاری با حدود ۱۵۰ عضو بود. آلمان از ۱۹۲۹ - ۱۹۲۸ چندین کارشناس و مشاور در بخش‌های مالی در اختیار دولت ایران گذاشته بود. در ضمن دارای چند شرکت تجاری نیز در ایران بود.

اما دلایل دیگری در عدم توسعه تجاری در بین دو کشور سهیم بودند: به نظر می‌آید که کالاهای صادراتی ایران به فرانسه برای فرانسویان چندان جذاب نبودند^۱، صادرات ایران به فرانسه پس از جنگ، مگر در ۱۹۲۹-۱۹۲۸ که به ۲/۸ درصد کل صادرات ایران رسید، حول و حوش یک درصد می‌چرخید؛ از سوی دیگر به‌ویژه از ۱۹۳۱-۱۹۳۰ به بعد، کالاهای فرانسوی برای ایرانیان ضروری نبودند به این معنی که از این تاریخ به بعد، در چارچوب قانون انحصار دولت بر تجارت خارجی^۲، دولت ایران کالاهایی که با فرایند صنعتی شدن کشور ارتباط داشتند نسبت به کالاهای «مصرفی جاری» در اولویت قرار می‌داد، به طوری که بین ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۸، تقریباً هشتاد کارخانه در ایران ایجاد شد (سی و نه کارخانه آلمانی و فقط یکی- شاید دو کارخانه- از آنها فرانسوی بودند). افزون بر دلایلی که ذکر شد، شاید خاطره بد ایرانیان از خرید بعضی کالاهای فرانسوی (همچون خرید هواپیما که در بخش چهارم به آن خواهیم پرداخت) نیز در عدم توسعه تجارت ایران و فرانسه بی‌تأثیر نبودند. شاید بتوان گفت که عمده‌ترین عامل عدم توسعه تجارت بین دو کشور «عادت محتاطانه صنعتگران فرانسوی» و انعطاف‌ناپذیری بیش از اندازه آنها بوده است.

خلاصه کنیم، آلمان کشوری که فرانسه با حساسیت زیادی سیاست آن را در ایران دنبال می‌کرد، کشوری که فرانسه آن را رقیب اصلی و حتی دشمن خود می‌دانست، در ۱۹۳۸-۱۹۳۹^۳ با یک سهم ۴۴/۸ درصد در صادرات و یک سهم ۳۹/۶ درصد در واردات، مقام نخست را در تجارت خارجی ایران به‌دست آورد، در صورتی که در همان سال، فرانسه با ۱/۷ درصد در صادرات و یک درصد در واردات، مکانی بهتر از یازدهمی^۴ در تجارت خارجی ایران کسب نکرد. جالب توجه است که بریتانیا با ۱۸/۱

۱. این عدم جنابیت با بحران اقتصادی دنیا (۱۹۲۹-۱۹۳۳) تشدید گردید. تأثیر این بحران بر تجارت فرانسه تا اندازه‌ای بود که واردات این کشور از ۸۸۲۳/۳ میلیون فرانک در ۱۹۳۰ به ۴۶۷۴/۷ میلیون فرانک در ۱۹۳۵ سقوط کرد. این رقم در ۱۹۳۸ به بیش از ۵۴۶۷/۹ میلیون فرانک رسید. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به:

J.Marseille., *Empire colonial et capitalisme francais*. Paris, Albin Michel, 1984, p.48.

۲. به‌ویژه از ۱۹۳۵ به بعد، مهم‌ترین معاملات یا از سوی دولت یا از جانب شرکت‌های ایجاد و کنترل‌شده و یا بانک ملی ایران انجام می‌شدند.

۳. برای آمار سال ۱۹۳۸-۱۹۳۹ ر.ک. به: A.Fleury, op. cit., p.393.

۴. در پایان سال ۱۹۳۹ و آغاز ۱۹۴۰، وزارت امور خارجه فرانسه و سفارت این کشور در ایران در مورد یک فرصت مناسب برای ایجاد گروهی با هدف توسعه مبادلات تجاری ایران و فرانسه از طریق کلیرینگ با هم مشورت می‌کردند و این در شرایطی بود که انسداد راه‌های تجاری از سوی متفقین، تجارت ایران و آلمان را فلج کرده بود:

درصد در صادرات و ۱۷/۴ درصد در واردات، علی‌رغم نزول آشکار و قابل توجه سهم این کشور در تجارت با ایران، توانست رتبه دوم را در بین شرکای تجارت خارجی ایران به‌دست آورد و شوروی، به فاصله زیادی از بریتانیا و آلمان با ۵/۶ درصد و شانزده درصد واردات، مکانی بهتر از مکان سوم در تجارت خارجی ایران به‌دست نیاورد، به عبارتی دیگر انحصاری که دو دولت بریتانیا و روسیه در گذشته بر تجارت خارجی ایران اعمال می‌کردند، شکسته شده بود. کمرنگ‌شدن نقش نسبی ولی قابل توجه این دو قدرت در تجارت ایران، دو قدرتی که در گذشته سعی کرده بودند قیومیت سیاسی و اقتصادی تمام عیاری بر ایران اعمال کنند، محور فرانسه از منظر تجاری، و حضور آلمان؛ و در چه مکانی! مطمئناً تماشایی‌ترین تغییرات را در تجارت بین‌المللی ایران در فاصله دو جنگ تشکیل می‌دهند.

بخش چهارم

سهم فرانسه در مدرنیزاسیون ایران

الف: تأثیر فرهنگ فرانسه در ایران

ب: مشارکت فرانسه در مدرنیزاسیون ارتش ایران

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

سهم فرانسه در مدرنیزاسیون ایران

الف: تأثیر فرهنگ فرانسه در ایران

پیش از بررسی تأثیر فرهنگی فرانسه در ایران، جا دارد که خیلی گذرا بر یک تضاد انگشت گذاریم. از میان قرن نوزدهم تا تقریباً ۱۹۴۰، در تلاش در فرایند تجدیدسازی (مدرنیزاسیون) کشور، ایرانی‌ها به‌طور گسترده‌ای از دانش فرانسوی بهره بردند؛ و می‌توان گفت که تأثیر فرهنگی فرانسه در ایران تا این تاریخ به نوعی با موافقت دولتمردان ایرانی انجام پذیرفت. دولت فرانسه نیز در راستای سیاست توسعه فرهنگی خود، سعی در استقرار و توسعه مدارس و ... و در نتیجه افزایش نفوذ فرهنگی کشور خود در ایران بود، اما این الزاماً با تمایلات دولت ایران همخوانی نداشت. در هر حال، نفوذ فرهنگی فرانسه می‌بایست از یک سو با رشد ناسیونالیسم ایرانی و توسعه مدارس مدرن ایرانی، و از سوی دیگر با حضور و نفوذ فرهنگی دیگر قدرت‌های خارجی حاضر در ایران دست و پنجه نرم کند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل یکم

فرانسه به عنوان الگوی تجدد (مدرنیته)

واژه الگو می‌تواند القا کند که در بین الگوهای حاضر برای ایرانی‌ها، الگوی فرانسوی خود را تحمیل کرده است. اما در واقع یکی از انگیزه‌های اصلی برای انتخاب فرانسه به عنوان الگو، سیاسی بود. برای اینکه انگلستان و روسیه در ایران حضور بیشتری نداشته باشند، ایرانی‌ها ترجیح می‌دادند کمک‌های علمی و فنی لازم برای پیشرفت و ترقی کشورشان را بیشتری در کشورهای «بی‌طرف» همانند فرانسه، آلمان و اتریش جست و جو کنند. از میان گزینه‌های مورد نظر ایران، همان‌طور که در بخش یکم کتاب دیدیم، از نیمه دوم قرن نوزدهم، این فرانسه بود که در اولویت قرار داشت. تأثیر این الگوسازی یا تأثیرپذیری از فرهنگ فرانسه که در جنبش مشروطه‌خواهی دیدیم، در سال‌های پس از پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی ابعاد جدیدتری پیدا کرد، به این معنا که اندیشمندان ایرانی با تولیدات بومی ملهم از تفکرات غربی و عمدتاً فرانسوی، به‌طور مستقیم در پخش و توسعه فرهنگ فرانسه در ایران شرکت کردند.

در این مورد می‌توان از تولیدات فلسفه سیاسی و اجتماعی نام برد که بیشتر از اندیشه‌های فرانسوی الهام گرفته شده بودند.^۱ در ادبیات نیز شاهد آغاز تحولات چشمگیری بودیم. جمال‌زاده^۲ که در دانشگاه دیژون^۳، در فرانسه تحصیل کرده بود—داستان کوتاهی نوشت به نام یکی بود یکی نبود—سبکی که در نوشتن این داستان به کار رفته بود، تا آن زمان در ایران ناشناخته بود؛ سبکی روان، سبکی بدون لفاظی و غیرآکادمیک بود.

دولت‌های ایرانی ناشی از انقلاب مشروطه و پس از آن در انتشار فرهنگ فرانسه در

۱. آدمیت، ایدئولوژی...، ج ۱، پیشین، ص ۲۰۶-۲۰۵.

2. Dijon.

ایران سهمیم بودند. آنها در چارچوب مدرنیزاسیون کشور عمدتاً از مشاوران فرانسه استفاده نمودند. در ۱۹۰۸ بیزو^۱ را به عنوان مشاور مالی، و در ۱۹۱۱ دمورنی^۲ را برای سازماندهی وزارت داخله و پرنی^۳ را به عنوان مشاور وزارت دادگستری به خدمت گرفتند. این آخری حدود پانزده سال در خدمت دولت ایران بود. سازماندهی دادگاه‌ها و دادسرای‌های گوناگون تهران و چند شهر بزرگ دیگر زیر نظر او انجام گرفت. قوانین محاکمات مدنی و هم‌چنین برگردان فارسی قوانین که بعدها از آنها استفاده می‌شود نیز از کارهای اوست.^۴ باز در همان راستا، دولت ایران برای اینکه پرسنل نهادهای جدید (مدرن) خود را از بین ایرانیان انتخاب کند و نه لایحه‌ای را در ۱۹۱۰ جهت اعزام دانشجویان ایرانی به اروپا تقدیم مجلس نمود. در این لایحه ارسال سالانه سی دانشجو به اروپا پیش‌بینی شده بود و در ۱۹۱۱ در چارچوب همان لایحه که به تصویب مجلس رسیده بود، نخستین گروه سی نفری دانشجویان ایرانی به اروپا اعزام گردیدند^۵ که بیست و چهار نفر از آنها راهی فرانسه شدند. پس از جنگ نیز هم‌چنان از فرهنگ و دانش فرانسویان برای پیشرفت و ترقی ایران بهره گرفته شد. در آموزش نقش فرانسویان بی‌بدیل بود: در نشست (۱۹۱۸) در وزارت آموزش و پرورش فرانسه که در آن چند تن از مسئولان فرانسوی از جمله کویل^۶ مدیر آموزش عالی فرانسه، پتی‌دوتالیس^۷ مدیر «اداره ملی دانشگاه‌ها» و صمدخان وزیر مختار ایران در فرانسه حضور داشتند. صمدخان اظهار تمایل می‌کند که فرانسه در امر آموزش، ایران را یاری کند؛ او بعد از اینکه تشریح کرد چگونه ایران از هم‌اکنون عناصر لازم برای سازماندهی یک آموزش فرانسوی را در اختیار دارد، به شدت به ادامه کاری که پیش از جنگ در تهران آغاز شده بود و تأسیس یک دانشگاه فرانسوی که ساخت آن از نظر اصولی بلامانع بود، اصرار ورزید.^۸ برای این مهم، «کمیته ایران و فرانسه» در نظر داشت وضعیت آموزش در ایران را بررسی کند و

1. Bizot.

2. Demorgny.

3. Perny.

4. A.A. Siassi, op.cit., p. 144-149.

۵. به دلیل مشکلات مالی، دولت ایران از ادامه اجرای این قانون سر باز زد.

6. Coville.

7. Petit-Dutallis.

8. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, cor. du 25 mai 1918.

یک روش کلی تهیه و یک عمل مشترک در نظر بگیرد.^۱

حضور فرهنگی فرانسه در ایران در دهه ۱۹۲۰ باز هم پررنگ‌تر می‌شود. در مدرسه دارالفنون از این پس دروس عمدتاً به زبان فرانسه بودند. دبیران ریاضیات، فیزیک، شیمی و علوم طبیعی فرانسوی بودند و زبان فرانسه را یک دبیر ایرانی و یک دبیر فرانسوی تدریس می‌کردند. اگر چه تدریس زبان فرانسه در محدود مدارس ابتدایی جدید مانند مدرسه دختران تهران و مدرسه تدین، نوبری و دولتی در تبریز، پیش از آن که در ۱۹۲۰ ممنوع گردد، اجباری بود، در مدرسی که متوسطه تلقی می‌شدند، همچون مدرسه تپ قزاق‌ها، مدرسه ژاندارمری، مدرسه ارامنه و ... تدریس زبان فرانسه بیش از پیش جای پر اهمیت‌تری پیدا می‌کرد.^۲ البته نباید «دبیرستان فرانسوی-ایرانی» را از یاد برد، این دبیرستان که به ابتکار یک هیأت غیرمذهبی فرانسوی بنا شده بود درهایش را در ۱۹۲۸ گشود. در این دبیرستان درس‌ها عمدتاً به زبان فرانسه بود و دبیران ایرانی و فرانسوی به تدریس مشغول بودند و درس تاریخ به عهده دبیر ایرانی بود. در ۱۹۲۹-۱۹۲۸، شمار دبیرستان‌های ایرانی به بیست و پنج عدد می‌رسید، دو زبان خارجی، عربی و یکی از زبان‌های فرانسوی، روسی و یا آلمانی اجباری بودند. در اصل شاگردان آزاد بودند یکی از این چهار زبان را انتخاب کنند، اما در واقع این تنها زبان فرانسه بود که تدریس می‌شد. استادان زبان فرانسه همه ایرانی بودند مگر در آخرین سال دبیرستان‌های اصلی تهران یعنی دارالفنون، ثروت و شرف.

از ۱۹۲۸-۱۹۲۹ سه دبیر فرانسوی در این دبیرستان‌ها مشغول به کار بودند.^۳ حضور فرانسه در آموزش عالی بسیار پررنگ‌تر بود. فرانسویان سازماندهی آموزش و تدریس زبان فرانسه در این نهادها را به عهده داشتند: در دانشکده پزشکی^۴ که پیش از جنگ گشایش یافته بود، استادان فرانسوی تدریس می‌کردند، دانشکده حقوق را که در ۱۹۲۰ پرنی، مشاور حقوقی دولت ایران افتتاح کرده بود، لوسیو^۵، رئیس دانشکده، قانون

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, cor. du 20 mars 1919.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, rap. annexe à la dépêche N°66 du 5 oct. 1920.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, note annexe à la dépêche N°3 du 16 janv. 1929.

4. در دانشکده پزشکی تدریس بخشی از دروس به فرانسه و در دانشکده حقوق تقریباً تمام دروس به فرانسه انجام می‌شد.

A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, note annexe à la dépêche N°9 du 16 janv. 1929.

5. Lesueur.

اساسی را تدریس می‌کرد، و دوفاسا^۱، حقوق مدنی و مرل^۲ حقوق بین‌الملل. چندین مشاور حقوقی نیز به‌عنوان دستیار با آنها همکاری می‌کردند. ناگفته نماند که برنامه‌های دانشکده از دانشکده‌های فرانسوی الهام گرفته شده بود. دانشکده مامایی را یک خانم پزشک فرانسوی مدیریت می‌کرد، و در مورد دانشکده‌های دیگر نیز باید گفت که کاربرد و تدریس زبان فرانسه در آنها بیشتر جلب توجه می‌کرد. به‌عنوان مثال برای ورود به دانشکده علوم سیاسی و دانشکده نظام، آشنایی به زبان فرانسه الزامی بود^۳. زبان فرانسه یکی از دروس اصلی مدرسه عالی کشاورزی و دانشکده بازرگانی بود. در مدرسه عالی تربیت معلم تدریس بخشی از دروس به زبان فرانسه انجام می‌پذیرفت^۴. افزون بر این‌ها، در سازماندهی اداره باستان‌شناسی، خدمات بهداشتی، ارتش و ... از توانایی‌های فرانسویان بهره گرفته می‌شد. از ۱۹۲۸ به بعد، دانشجویان بورسیه ایرانی که به دانشگاه‌های فرانسوی اعزام می‌شدند با دستی پر از آموخته‌های جدید به کشورشان بازمی‌گشتند و فرهنگ فرانسه را در ایران اشاعه می‌دادند.

1. Duffoussat.

2. Merle.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, note annexe à la dépêche N°66 du 5 oct. 1920.

4. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, note annexe à la dépêche N°3 du 16 janv. 1929.

فصل دوم

سیاست توسعه فرهنگی و تحول تأسیسات آموزشی فرانسه در ایران

سیاست توسعه فرهنگی فرانسه در راستای «مأموریت تمدن‌ساز»^۱ ادعای ژول فری نخست‌وزیر فرانسه که در بحث و گفت‌وگوی پارلمانی ۲۸ ژوئیه ۱۸۸۵ از آن سخن گفته بود و «عدالت و نیکوکاری»^۲ که ژان ژورس، دولتمرد دیگر فرانسوی در ۱۸۸۴ به زبان آورده بود قرار داشت. این «توسعه‌گرایی» که در پایان قرن نوزدهم در چارچوب یک اندیشه استعماری به نام «آثار فرانسه در شرق» به مدیریت وزارت امور خارجه نهادینه شده بود، منطقه‌ای که امپراتوری عثمانی، مصر، یونان، کُرت، قبرس، بلغارستان، رومانی، اتیوپی و ایران را در برمی‌گرفت، مورد هدف قرار می‌داد. این امر را می‌بایست عمدتاً نهادها و مدارس مذهبی که از وزارت امور خارجه کشور خود نیز کمک دریافت می‌نمودند- هفتصد هزار فرانک در ۱۸۹۲ و یک میلیون و سیصد هزار فرانک در ۱۹۱۴- و در درجه دوم مدارس غیرمذهبی «الیاس فرانسز»^۳ که آنها نیز از طرف دولت فرانسه حمایت می‌شدند، انجام دهند.

«الیاس فرانسز» که در ۱۸۸۴ تأسیس شده بود، هدفش انتشار زبان فرانسه در مستعمره‌ها و در خارجه، «احیای اعتبار فرانسه که پس از ۱۸۷۰ [شکست از پروس] مخدوش گردیده بود، جانی دوباره بخشیدن به فرهنگ فرانسه و مبارزه با نفوذ بیش از پیش فرهنگ آلمانی بود». در پایان قرن نوزدهم، تعداد مدارس «الیاس فرانسز» به حدود سیصد می‌رسید که عمدتاً در خاور نزدیک، آمریکای لاتین، آمریکا و آفریقا مستقر شده

1. Jules Ferry, débats parlementaires, 28 juillet 1885, cité par R. Giratdet, Le Nationalisme français, Paris: Ed: Seuil, 1983, p. 102-104.

2. Jean Jaurès, Discours pour l'Alliance française, Albi, 1884, cité par Ibid., p. 94-96.

3. Alliance française.

بودند. افزون بر این‌ها، «هیأت لائیک» نیز وجود داشت که هدف اصلی آن پشتیبانی از مؤسسات غیرمذهبی برای «انتشار زبان فرانسه و روح و اندیشه‌های فرانسه مدرن» بود.^۱

بدین شکل، برداشت ما از «آثار فرانسه در خارجه» نه تنها مدارس مذهبی کاتولیک که کشیشان و راهبان اداره می‌کردند و مدرسه‌های «الیانس فرانسز» و «هیأت لائیک» که غیرمذهبی بودند، بلکه همین‌طور مدارس «الیانس ایزرایلیت اونیورسل»^۲ که مدارس مذهبی یهودی بودند و هزینه آنها را عمدتاً یهودیان سرتاسر دنیا تأمین می‌کردند، است. به عبارت دیگر تمام مؤسسات آموزشی که هدف اصلی آنها انتشار زبان فرانسه و «روح و اندیشه‌های فرانسوی» بود مورد نظر ما می‌باشند.

۱. مؤسسات مذهبی کشیشان «لازاریست و راهبان نیکوکاری»

حضور میسیونرهای فرانسوی در ایران به آغاز قرن هفدهم برمی‌گردد. ابتدا این کشیش‌های کپوسن از سلک سن فرانسوا^۳ بودند که از ۱۶۲۸ در ایران مستقر شدند. اما مؤسسات مذهبی آموزشی و امدادسانی از کارهای کشیشان لازاریست و راهبان نیکوکاری بودند. با این وجود نخستین مدرسه فرانسوی در ایران را اوژن بوره، استاد زبان ارمنی در کولژ دو فرانس، تأسیس کرد. این مهم در چارچوب مأموریتی علمی در آسیا قرار می‌گرفت که «آکادمی ادبیات»^۴ تصمیم آن را گرفته بود. اما این مدرسه در خدمت لازاریست‌ها قرار داده شد که مدیریت آن را در ۱۸۴۰ به عهده گرفتند. به زودی مدارس مذهبی دیگری در نقاطی که اقلیت‌های مذهبی بیشتر متمرکز بودند، تأسیس شد. در آخرین دهه قرن نوزدهم توسعه این نوع مدارس سرعت گرفت، نخست از نظر کیفی: علوم (حساب، جبر، هندسه، فیزیک، شیمی، علوم طبیعی، تاریخ، جغرافی و دروس ویژه حسابداری) برای اولین بار جای مهمی در برنامه آموزشی مدارس پیدا کرد و تدریس دین از اجرای مناسک مذهبی و آموزش تاریخ دینی فراتر رفت. از نقطه نظر

1. S. Berstein, p. Milza, Histoire de la France au 20ème siècle (1930-1945), Tome 1, Bruxelles: complexe, 1991, p. 203-204.

2. Alliance Israélite Universelle.

3. Saint-Francois.

4. Académie des inscriptions et des belles lettres.

کمی، در نخستین دهه قرن بیستم، تعداد شاگردان در این مدارس به بالاترین میزان یعنی ۳۳۲۶ نفر رسید؛ اما در آستانه جنگ جهانی اول و با نزدیک شدن صدای چکمه‌ها، تعداد شاگردان به میزان پانزده درصد کاهش یافت. وضعیت مؤسسات مذهبی مسیحی در آستانه جنگ به شرح زیر بود^۲:

تهران	۱ مدرسه: کولژ سن لویی ^۳	۳۵۰ تا ۴۰۰ شاگرد
تبریز	۱ مدرسه پسرانه ۱ مدرسه دختران	۱۶۰ شاگرد ۱۵۵ شاگرد
اصفهان	۲ مدرسه پسرانه ۱ مدرسه دختران	۲۷۲ شاگرد ۱۳۰ شاگرد
ارومیه	۵۰ مدرسه که ۴۸ تایی آنها در روستا می‌باشند.	۱۲۱۶ شاگرد
خسروا	۱۱ مدرسه: ۱۰ مدرسه در روستاها و یک نهاد تربیت کشیش	۳۲۵ شاگرد

همان‌طور که در جدول دیده می‌شود در مجموع ۶۸ مدرسه وجود داشت که ۵۸ مدرسه در روستاها و ده مدرسه نیز در شهر قرار داشتند و ۲۷۹۴ شاگرد در آنها مشغول تحصیل بودند. جنگ صدمات جبران‌ناپذیری به این مدارس و نهادهای دیگر مذهبی وارد نمود، به‌ویژه آن‌هایی که در ارومیه و خسروا قرار داشتند. آذربایجان همان‌طور که دیدیم، به یکی از عرصه‌های نبرد در جنگ جهانی اول تبدیل شده بود. از ۶۸ مدرسه موجود که ۶۲ مدرسه در این منطقه جغرافیایی قرار داشتند و ۱۶۷۷ شاگرد از مجموع ۲۷۹۴ شاگرد کل مدارس را در خود جای داده بودند، تقریباً هیچ باقی نماند، آنها صدها درصد تخریب شده بودند. در دیگر مدارس فرانسوی نیز وضع چندان تعریفی نداشت، در تبریز در اثر جنگ و نبود پرسنل، مدرسه پسرانه با ۱۶۰ شاگرد مجبور به تعطیل شد؛ و در اصفهان همین‌طور به دلیل جنگ و نبود پرسنل که به فرانسه فراخوانده

1. Archives des Congrégations, Les rapports d'Aristide Chatelet: Lazaristes en Perse, publiés dans la revue de l'histoire des Missions.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, rap. annexe à la dépêche N°66 du 5 oct. 1920.

3. Collège Saint-Louis.

شده بودند، مدارس این شهر نیز که سه مدرسه و جمعاً ۴۰۲ شاگرد در آنها مشغول به تحصیل بودند، تعطیل گردید. می‌توان گفت که در طول جنگ نود درصد این مدارس تخریب شده بودند و هشتاد درصد شاگردان نیز مدارس را ترک کرده بودند، و این به این معنا بود که کشیش‌های لازاریست و ... می‌بایست کار خود را بعد از جنگ از صفر شروع کنند. اما این بار کار دشوار به نظر می‌رسید. آنها می‌بایست با کمبود بودجه، با ناسیونالیسم ایرانی‌ها و به‌ویژه بی‌اعتمادی و بدبینی به میسیونرها که از آتش‌بیاران «رویداد ارومیه» بودند، دست و پنجه نرم کنند. به هر حال، چند سال پس از جنگ، مجموع شاگردان مدارس مذهبی کشیشان «لازاریست» و «راهبان نیکوکاری» به ۷۰۶ تن رسید^۱ که کمی بیشتر از مجموع شاگردان در فردای جنگ یعنی ۵۵۰ نفر، ولی بسیار کمتر از مجموع ۲۷۹۴ شاگرد در آستانه جنگ بود. این افزایش نسبی نیز ناشی از گشایش مؤسسات و مدارس جدید به‌ویژه در تهران بود که در زیر مشاهده می‌کنیم:

تهران

۱. کولژ سن لویی با ۲۴۳ شاگرد (۱۸۹ نفر از آنها مسلمان بودند) به صورت زیر تقسیم می‌شدند:

یک کلاس برای کودکان: ۴۳ شاگرد

یک آموزش ابتدایی: ۱۸۰ شاگرد

یک آموزش متوسطه: ۲۲۰ شاگرد (سوم و چهارم دبیرستان)

۲. مدرسه ژاندارک^۲ با ۲۱۱ شاگرد (تقریباً ۸۰ نفر از آنها مسلمان بودند)

یک آموزش برای گواهینامه ابتدایی: ۱۲۴ شاگرد

یک آموزش برای گواهینامه ابتدایی: ۷۵ شاگرد

یک آموزش برای گواهینامه سیکل اول دبیرستان: ۱۲ شاگرد

سه مدرسه شبانه‌روزی: ۵۲ شاگرد

اصفهان

یک مدرسه: ۲۰۰ شاگرد

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, rapport annexe à la dépêche N°82 du 15 décembre. 1923.

2. Jeanne d'Arc.

در داده‌های بالا به مؤسسات مذهبی تبریز، ارومیه، خسروا اشاره نشده است، به دلیل این که هنوز کار خود را از سر نگرفته بودند اما این مؤسسات نیز به تدریج فعالیت خود را آغاز کردند و براساس یک یادداشت مورخ ۱۶ ژانویه ۱۹۲۹^۱، مجموع کل مؤسسات مذهبی فرانسوی «لازاریست» در ایران، دارای ۱۲۴۸ شاگرد بودند که به ترتیب زیر تقسیم می‌شدند:

تهران	۱. کولژ سن لویی ۲. مدرسه ژاندارک	۲۷۰ شاگرد ۳۱۵ شاگرد
تبریز	دو مدرسه	۲۲۰ شاگرد
اصفهان	دو مدرسه	۱۱۰ شاگرد
ارومیه	- چند دبستان - مؤسسه تربیت کشیش - مدرسه تربیت معلم	۲۳۹ شاگرد ۲۲ شاگرد ۱۸ شاگرد

استقرار دوباره مدارس فرانسوی در ارومیه و تبریز به این معناست که حداقل بخشی از آسوریان که در رابطه با «رویداد ارومیه» خانه و کاشانه خود را رها کرده بودند، به ارومیه بازگشتند، و دیگر این که آرامش بین جامعه مسلمانان و جامعه مسیحیان برقرار گردید. یک مراسله مورخ ۲۶ اوت ۱۹۳۲/۴ شهریور ۱۳۱۱ به افزایش قابل توجه شاگردان به میزان صددرصد اشاره می‌کند، از این قرار که تعداد شاگردان از ۱۲۴۸ نفر در ۱۹۲۹ به ۲۵۰۰ نفر در ۱۹۳۲ افزایش یافته است که هزار نفر آن مربوط به مدارس روستاهای منطقه ارومیه می‌باشند^۲. اما این افزایش کمی به نظر بحث‌برانگیز می‌آید به سبب این که ارقام ارائه‌شده در مراسله اوت ۱۹۳۲ خیلی شسته و رفته می‌باشند و به نظر غیرواقعی می‌آیند و دیگر این که چنین افزایشی، با توجه به این که از سال ۱۹۲۹ دولت ایران تدابیری را برای محدودکردن عرصه فعالیت میسیونرها و مدارس خارجی به‌ویژه مدارس مستقر در آذربایجان اتخاذ کرده بود، به نظر محتمل نمی‌آید. اما اگر

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, note annexe à la dépêche N°3 du 16 janv. 1929.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 129, dépêche N°118 du 26 août. 1932.

فرض کنیم که یادداشت ۱۶ ژانویه ۱۹۲۹/۲۶ دی ۱۳۰۷ شاگردانی که در روستاها مشغول به تحصیل بودند احتمالاً به دلیل وضع بد راه و ارتباطات که به‌ویژه در زمستان جمع‌آوری اطلاعات را مشکل می‌ساخته، منظور نکرده است، این افزایش قابل قبول است. پس اگر این فرض را بپذیریم، می‌توانیم همچنین بپذیریم که در ۱۹۳۲ تعداد کل شاگردان این مدارس به ۲۵۰۰ نفر رسید و در نتیجه می‌توانیم بگوییم که توسعه این مدارس از نقطه نظر کمی به سطح پیش از جنگ یعنی ۲۷۹۴ نفر نزدیک شد، بدون آنکه با آن برابری کند.

۲. مدارس مذهبی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل»

نخستین مدرسه نهاد «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» در ۱۸۹۸ در تهران تأسیس شد. این نهاد، سپس حیطه فعالیت خود را به دیگر شهرها گسترش داد و پی‌درپی مدرسه‌ای در هر یک از شهرهای همدان، اصفهان، کرمانشاه، شیراز و ... تأسیس کرد. مجموع شاگردان این مدارس در پیش از جنگ به چهار هزار نفر می‌رسید.^۱ این مدارس یهودی نیز از صدمات ناشی از جنگ دور نماند، به این معنا که دفتر مرکز «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» در پاریس نتوانست کمکی را که هر ساله برای مؤسسات خود در ایران تخصیص می‌داد، ارسال کند. کمکی که می‌بایست برای پرداخت حقوق معلمان و کرایه تأسیسات هزینه گردد. این امر سبب بسته‌شدن مدرسه شیراز و کاهش شاگردان تمام مدارس و احتمالاً بسته‌شدن بعضی کلاس‌های درس در دیگر مدارس گردید و در نتیجه تعداد شاگردان نیز کاهش پیدا کرد و در ۱۹۱۹ به ۲۵۱۲ نفر رسید^۲ که در مدارس شهرهای زیر مشغول به تحصیل بودند:

	مدرسه تهران	مدرسه همدان	مدرسه اصفهان	مدرسه سنه	مدرسه کرمانشاه	مدرسه شیراز
پسران	۴۶۶	۴۶۹	۴۳۱	۲۵۵	۲۳۸	؟
دختران	۱۷۲	۱۹۱	۲۱۷	۵۴	۳۹	؟

۱. E. Lesueur, Les Anglais en Perse, Paris: Ed: Renaissance du Livre, 1921, p.93.

۲. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, rap. annexe à la dépêche N°66 du 5 oct. 1920.

در ۱۹۲۰ یعنی یک سال بعد، وضع باز هم به همان دلایلی که در بالا آورده شد، بدتر شد. تعداد شاگردان پسر مدرسه اصفهان به هشتاد و تعداد شاگردان دختر این مدرسه به چهل نفر رسید.^۱ اما همین که مشکل مالی برطرف شد، وضع رو به بهبودی نهاد، به طوری که در ۱۹۲۹ هم تعداد مدارس و هم تعداد شاگردان به نحو قابل توجهی افزایش پیدا کرد. این افزایش را در جدول^۲ زیر می‌توانیم ببینیم:

شهرها	پسران	دختران	مجموع
تهران	۷۵۰	۴۰۰	۱۱۵۰
همدان	۶۰۰	۳۰۰	۹۰۰
اصفهان	۵۰۰	۲۰۰	۷۰۰
شیراز	۴۵۰	۱۵۰	۶۰۰
کرمانشاه	۲۵۰	۱۵۰	۴۰۰
سنه	۱۲۵	۷۵	۲۰۰
یزد	۲۰۰	-	۲۰۰
گلپایگان بروجرد نهاوند دماوند			۵۵۰
کل	۲۸۷۵	۱۲۷۵	۴۷۰۰

توجه داشته باشیم که این ارقام بسیار تقریبی هستند و دیگر این که تعداد شاگردان این مدارس از چهار هزار نفر، یعنی از بالاترین سطح در پیش از جنگ گذشته و به چهار هزار و هفتصد نفر در ۱۹۲۹ رسیده است. توسعه مدارس یهودی هرگز به این سطح نرسیده بود و از این سطح فراتر نیز نرفت. اما به هر حال سال ۱۹۲۹ در واقع آغاز پایان مدارس یهودی و تمام مدارس مذهبی در ایران خواهد بود.

1. Ibid.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, note annexe à la dépêche N°3 du 16 janv. 1929.

۳. مدارس غیر مذهبی

این مؤسسات که جای بسیار ناچیزی نسبت به مدارس مذهبی در ایران اشغال کرده بودند رشد و توسعه چندانی نداشتند.

• الیانس فرانسو: این مدرسه عمدتاً یک آموزشگاه زبان فرانسه بود و در ۱۹۰۰ در تهران تأسیس شد. تعداد شاگردان در سال نخست بیش از بیست نفر نبود ولی در ۱۹۱۵ به ۴۹۹ نفر رسید. این آموزشگاه نیز از صدمات جنگ دور نماند و تعداد شاگردانش در اثر جنگ به ۲۱۵ نفر در ۱۹۱۹ رسید. این تعداد با کمی رشد به ۲۲۶ نفر در ۱۹۲۰ رسید.^۱ از این تاریخ به بعد، در آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه هیچ سندی نسبت به این مدرسه به دست نیامد و فقط می‌دانیم که در ۱۹۲۹ بودجه‌ای برای این مدرسه تخصیص داده شده است و این نشانگر این است که این مدرسه احتمالاً هنوز به کار مشغول بوده است. می‌توان تصور کرد که اسناد و مدارک موجود در آرشیوهای وزارت امور خارجه مربوط به این مدارس در اثر بمباران‌های ناشی از جنگ دوم جهانی در آتش سوخته باشند، چیزی که با توجه به نابودی بخشی از اسناد وزارت امور خارجه فرانسه در اثر جنگ دوم، محتمل به نظر می‌آید.

• «دبیرستان فرانسوی- ایرانی»: این دبیرستان در ۱۹۲۸ از سوی «هیأت لائیک» در تهران گشایش یافت. در آغاز کار حدود صد دانش‌آموز در این دبیرستان ثبت‌نام کردند. به نظر می‌آید سرویس‌های رسمی ذینفع چندان توجه‌ای به این مؤسسه نداشته‌اند، به این دلیل که این دبیرستان توسعه شایانی نداشت و در ۱۹۳۴ تعداد شاگردان آن به بیش از صد و پنجاه نفر هم نمی‌رسید.

۴. شرایط عمومی فعالیت و رشد مؤسسات آموزشی فرانسوی در ایران

تأسیس مدارس و نهادهای مذهبی «لازاریست و ...» در شهرهایی چون تهران، اصفهان، (به‌ویژه) ارومیه و ... یعنی در مناطقی که اقلیت‌های مسیحی ساکن و متمرکز بودند، و تأسیس مدارس مذهبی یهودی نیز در شهرهایی چون تهران، اصفهان، همدان،

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, rap. annexe à la dépêche N°66 du 5 oct. 1920.

شیراز و .. یعنی در مناطقی که اقلیت‌های یهودی از نظر جمعیتی قابل توجه بودند نشانگر این است که این مدارس و نهادها بیشتر اقلیت‌های مذهبی را مورد هدف قرار داده بودند. آیا می‌شود نتیجه گرفت که شاگردانی که در مؤسسات مسیحی «لازاریست و...» تحصیل می‌کردند مسیحی و شاگردانی که در مدارس یهودی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» به تحصیل مشغول بودند یهودی بودند؟ نبود آمار دقیق نسبت به مذهب شاگردان به ما اجازه نمی‌دهد به‌طور دقیق به این پرسش پاسخ دهیم. اما می‌توانیم بگوییم که از ۴۷۰۰ شاگرد مدارس یهودی در ۱۹۲۹، تقریباً پنجاه نفر مسلمان و از مجموع ۲۵۰۰ شاگرد مدارس «لازاریست و...» در ۱۹۲۹ حدود چهارصد نفر مسلمان بودند. جا دارد تصریح گردد که از این چهارصد نفر، دویست و پنجاه نفر در دو مدرسه تهران ژاندارک و سن‌لویی به تحصیل مشغول بودند. اگر شاگردان مسلمان این دو مدرسه را وارد محاسبات خود نکنیم - علت آن را بعداً توضیح خواهیم داد - حدود ۹۸ درصد شاگردانی که در مدارس مسیحی و یهودی تحصیل می‌کردند مسیحی و یهودی بودند.

حضور بسیار اندک شاگردان مسلمان در مؤسسات مذهبی مسیحی «لازاریست و...» و به‌ویژه در مدارس یهودی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» را می‌توان چنین توضیح داد که این مدارس در اصل برای اقلیت‌های مذهبی منظور شده بودند و از سویی نیز، پدران و مادران شاگردان مسلمان به احتمال بسیار زیاد اشتیاقی به فرستادن فرزندانشان به چنین مدرسی - مدرسی که بیشتر شاگردان آنها مسیحی و یهودی بودند - از خود نشان نمی‌دادند؛ و مهم‌تر از همه این که، روحانیت که انحصار آموزش را در ایران داشت نمی‌توانست حضور شاگردان مسلمان را در چنین مدرسی با بی‌تفاوتی نظاره کند؛ حضور بااهمیت شاگردان مسلمان در دو مدرسه تهرانی ژاندارک و کولژ سن‌لویی یک استثنا است. در واقع این مدارس با ایجاد کلاس‌های مخصوص برای شاگردان مسلمان، حضور آنها را در چنین مدرسی ممکن و آسان ساخته بودند. وجود کلاس‌های مخصوص باعث می‌شد که از سوءظن مسلمانان به این مدارس که مسیحیان و یا یهودیان اداره می‌کردند، کاسته شود.

حمایت دولت ایران از این دو مدرسه بسیار بااهمیت بود. حمایت مالی که دولت از این دو مدرسه می‌کرد می‌توانست مثلاً برای ساخت کلاس‌های جدید هزینه و سبب

توسعه آنها گردد؛ و حمایت معنوی دولت سبب می‌شد که مسلمانان با تردید این مدارس نگاه نکنند. در واقع حمایت مالی و معنوی دولت از این مدارس، به نوعی مهر تأیید بر بلامانع بودن تحصیل در این دو مدرسه بود؛ و نباید فراموش کرد که چنین اتفاقی، یعنی حضور نسبتاً پرشمار مسلمانان در مدارس مذهبی در تهران روی داده بود. تهران، پایتخت، که همانند تمام شهرهای بزرگ، چارچوب‌های اخلاقی و مذهبی در آن انعطاف بیشتری داشت به‌ویژه که، شاگردان این دو مدرسه بیشتر از خانواده‌های نخبه ایرانی و شاید هم خیلی مدرن بودند، به عبارت دیگر کمتر درگیر تعصبات و پیش‌داوری‌های آن زمانه بودند. و سرانجام این که تحصیل در این مدارس انگیزه کارکردی داشت به این معنا که شناخت زبان فرانسه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ یک برگ برنده محسوب می‌شد و برای استخدام در بعضی ادارات مانند گمرک، دادگستری و ... از الزامات بود.

پرسش دیگر این است که این مؤسسات تا چه اندازه به اهدافشان رسیدند؟ به عبارت دیگر تا چه میزان توانسته بودند جمعیت بچه‌های در سن تحصیل ۵ تا ۱۴ سال اقلیت‌های مسیحی و یهودی را پوشش دهند؟ به سبب نداشتن شمار جمعیت بچه‌های محصل نمی‌توانیم پاسخ دقیق ارائه دهیم، اما حداقل می‌توان به پاسخ نسبتاً درست و قابل قبولی رسید: جمعیت یهودیان و مسیحیان ایران در ۱۹۲۰ به ترتیب حدود پنجاه هزار^۱ و ده هزار نفر برآورده شده است. اما این برآورد مربوط به شمار مسیحیان مربوط به پیش از «رویداد ارومیه» است و در نتیجه تعداد آسوریانی که در رابطه با این رویداد، ایران را ترک کرده و به دیگر کشورها مهاجرت نموده بودند لحاظ نمی‌کند. اگر جمعیت مسیحیانی که مهاجرت نکردند و بخشی از آن‌هایی هم که مهاجرت کرده بودند ولی به تدریج به سرزمین خود بازگشته بودند حدود پنجاه هزار نفر تخمین بزنیم، برای جمعیت دو اقلیت مذهبی مسیحی و یهودی رقمی حدود صد هزار نفر را خواهیم داشت که این رقم نیز خود یک برآورد است. برای محاسبه شمار کودکان و نوجوانان در حال تحصیل، لازم است که شاگردانی که در مدارس مذهبی مسیحیان آمریکایی مشغول به تحصیل و حدود ۲۵۰۰ نفر و ۴۶۵۰ شاگرد یهودی مدارس یهودی «الیانس ایزراییلیت اونیورسل» و ۲۱۰۰ شاگرد مسیحی مدارس «لازاریست و ...»، در مجموع

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, rapport du 4 juin 1922.

۹۲۵۰ شاگرد در تمام این مدارس خواهیم داشت. نسبت ۹۲۵۰ نفر کودک و نوجوان در حال تحصیل به کل جمعیت صد هزار نفری اقلیت‌های مذهبی مسیحی و یهودی حدود ۹/۳ درصد می‌شود، که بسیار قابل توجه است اگر در نظر بگیریم که نسبت کودکان و نوجوانان در سن تحصیل (۵ تا ۱۴ سال) در یک جامعه اوایل قرن بیستم به میزان توسعه‌یافتگی ایران حدود بیست درصد کل جمعیت آن جامعه می‌باشد.^۱ حتی می‌توانیم بگوییم که ۹/۳ درصد بهترین میزان ممکن است اگر در نظر بگیریم که تمام کودکان و نوجوانان در سن تحصیل به دلایل متعددی نمی‌توانستند تحصیل کنند، مانند فاصله زیاد بین محل زندگی و محل تحصیل که گاهی وجود داشت، وضع بد راه‌ها، نبودن مدرسه در تمام نقاطی که اقلیت‌ها زندگی می‌کردند و به کارگیری بچه‌ها در مزارع. برای پی‌بردن به اهمیت پوشش ۹/۳ درصد کودکان و نوجوانان در سن تحصیل که مدارس مذهبی موفق شده بودند به آن نائل شوند، باید این میزان را (۹/۳ درصد) با نسبت کودکان و نوجوانان مسلمان در حال تحصیل به کل جمعیت ایران (حدود ۸ میلیون نفر در اوایل قرن بیستم) که چیزی حدود ۱/۸ درصد می‌شود مقایسه کنیم.

این موفقیت به دست آمده از نقطه نظر کمی، نباید ما را بر آن دارد که کمبودهای فنی، مادی و عملی این مدارس را از نظر دور بداریم، تمام این مدارس «لازاریست و ...» و «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» به جز چندین استثنا، مدارس ابتدایی بودند؛ و برنامه‌های آموزشی آنها از برنامه‌های آموزشی مدارس فرانسوی تقلید شده بود و تمام دروس تقریباً به زبان فرانسه و گاهی نیز به زبان مادری شاگردان (فارسی، عربی، آسوری و ...) ارائه می‌شد. پرسنل مؤسسات مسیحی «لازاریست و ...» عمدتاً از میسیونرها تشکیل شده بود. از بومیان ارمنی یا آسوری و معلمان مسلمان هنگامی که در این مؤسسات کلاس یا کلاس‌هایی برای شاگردان مسلمان دایر شده بود، نیز کمک می‌گرفتند. البته برای ایجاد یک کادر بومی، میسیونرهای «لازاریست و ...» یک مدرسه تربیت معلم و یک مدرسه تربیت کشیش ایجاد کرده بودند. پرسنل مدارس یهودی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» به جز مدیران که از ملیت سوری و مراکشی بودند، از یهودیان ایرانی تشکیل

۱. ما نیز همچون ژاک توبی درصد جمعیت کودکان و نوجوانان در سن تحصیل (۵ تا ۱۴ سال) مربوط به کشور فرانسه در ۱۷۹۰، یعنی حدود ۲۰ درصد کل جمعیت را در نظر می‌گیریم. رک. به:

J. Thobie, "La France a-t-elle une politique culturelle dans l'Empire ottoman à la veille de la première mondiale?" Relations internationales, N°25, printemps 1981, p. 25.

شده بود که معمولاً آموزش معلمی نداشتند. از نقطه نظر مالی، بیشتر این مدارس زندگی سختی داشتند و نوع تأمین مالی مدرسه یهودی همدان در این مورد بسیار جالب است: جامعه یهودی به طور مستقیم در تأمین مالی مدرسه شرکت می کرد، مالیاتی غیرمستقیم برگوشت برای ایجاد تعادل در بودجه مدرسه اعمال می شد و اشخاص حقیقی در تأمین تغذیه بچه های فقیر شرکت می کردند. البته دیگر مدارس یهودی نیز وضعیت مشابهی و گاهی حتی بدتر داشتند.

وضعیت مدارس مسیحی «لازاریست و ...» از نقطه نظر مالی تفاوت چندانی با وضعیت مدارس یهودی نداشت؛ به استثنای دو مدرسه تهرانی ژاندارک و کولژ سن لویی که علاوه بر کمک سالانه دولت فرانسه که دیگر مدارس «لازاریست و ...» نیز دریافت می کردند، کمکی هم از دولت ایران دریافت می کردند. افزون بر دولت های فرانسه و ایران، شاگردان نیز در تأمین هزینه این دو مدرسه شرکت داشتند.

«الیانس فرانسیز» نیز وضعیتی همانند وضعیت این دو مدرسه داشت، این مؤسسه علاوه بر کمک سالیانه دولت فرانسه، از دولت ایران نیز کمکی دریافت می نمود. شاگردان نیز با پرداخت شهریه در هزینه آن سهیم می شدند. اما علی رغم اینکه شاگردان این مؤسسه از خانواده های مرفه تهرانی بودند، شهریه ورودی به این مدرسه را قابل توجه می دانستند. در ۱۹۲۰ بودجه مدرسه به صورت زیر تأمین گردید: کمک دولت ایران ۲۱۳۰۷ قران برابر ۴۳ درصد کمک دولت فرانسه ۱۴۲۶۰ قران برابر ۲۹ درصد و شهریه شاگردان ۱۳۸۶۰ قران برابر ۲۸ درصد.

زندگی مالی این مدارس به ما اجازه می دهد که تصویری هم نسبت به منشأ فرهنگی و اجتماعی شاگردان داشته باشیم. می توان تصور کرد که شاگردان مسلمانی که در مدارس یهودی و مسیحی (به ویژه مدارس مسیحی تهران) تحصیل می کردند، عمدتاً از طبقات مرفه جامعه بودند و از نظر فرهنگی و اجتماعی شباهت های زیادی با هم داشتند.

از نظر فنی نیز این مدارس بدون اشکال نبودند: مدارس یهودی «الیانس ایزراییلیت اونیورسل» از نظر قانونی صلاحیت صدور مدرک تحصیلی را نداشتند، در نتیجه در پایان دوره ابتدایی، شاگردان برای گرفتن مدرک ششم ابتدایی می بایست امتحان نهایی را در مدرسه «الیانس فرانسیز» تهران و تحت نظارت سفارت فرانسه در این شهر بگذرانند.

اما می‌دانیم که بیشتر مدارس یهودی در شهرستان‌ها قرار داشتند (حدود ۳۵۵۰ از مجموع ۴۷۰۰ شاگرد در مدارس شهرستان‌ها تحصیل می‌کردند) و می‌دانیم که وضع راه‌ها مناسب نبود، وسایل حمل و نقل به اندازه کافی وجود نداشت و سرعت آنها کم و هزینه مسافرت با آنها گران بود، و در نتیجه آمدن به تهران دشوار بود و هر خانواده‌ای حاضر نمی‌شد چنین مسافرت پرخطرهای، طولانی و گران را انجام دهد. روشن است که در چنین شرایطی شمار شاگردان یهودی که موفق به حضور در امتحانات که در «الیانس فرانسز» انجام می‌شد، چندان زیاد نمی‌توانست باشد، پانزده شاگرد در ۱۹۲۰ و سی و شش شاگرد در ۱۹۳۴-۱۹۳۳، به عبارت دیگر فقط تعداد کمی از این شاگردان با در دست داشتن مدرک تحصیلی مدرسه را ترک می‌کردند. بقیه که بدون مدرک پایان تحصیل دوره ابتدایی مدارس را ترک می‌کردند، پرواضح بود که برای آنها مرحله بعدی یعنی دوره متوسطه وجود نداشت و به نوعی پایان تحصیل بود؛ و به نوعی نیز آغاز فراموشی زبان فرانسه بود که به احتمال قوی خوب آموخته بودند؛ چون اگر درست است که در سنین کودکی زود می‌آموزیم، که زود هم فراموش می‌کنیم. در مورد کودکانی که موفق به دریافت مدرک تحصیلی می‌شدند باید گفت که فقط بخشی از آنها موفق می‌شدند وارد دبیرستان‌های فرانسوی یا ایرانی بشوند که فراوان هم نبودند و وقتی هم وجود داشتند فقط برای سه سال اول دبیرستان کلاس داشتند. ادامه تحصیل در این دبیرستان‌ها اگرچه فقط برای سه سال ممکن بود، حداقل به این شاگردان اجازه می‌داد تا آموخته خود و زبان فرانسه را کامل‌تر و عمیق‌تر نموده و به راحتی فراموش نکنند. از میان دبیرستان و مؤسسات موجود می‌توان به کولژ سن‌لویی که سیکل (سه سال) اول دبیرستان را تأمین می‌کرد، دارالفنون که مهم‌ترین آنها بود و فقط در آن بخشی از درس‌ها به فرانسه تدریس می‌شد و دبیرستان فرانسوی-ایرانی که همچون کولژ سن‌لویی فقط سیکل اول دبیرستان را تأمین می‌کرد، اشاره نمود. در مورد شاگردان نیز باید گفت، چه مسلمانان بودند، چه مسیحی و چه یهودی، اگر این راه پرفراز و نشیب را طی می‌کردند و موفق می‌شدند وارد دانشگاه نیز شوند، این امکان را داشتند یا وارد سیستم آموزشی شوند یا در اداره گمرک، یا در سیستم قضایی و یا در ارتش به کار گرفته شوند. افزون بر این، بعضی از شاگردان مدارس مسیحی «لازاریست و ...» برای تدریس در همین مدارس، آموزش آموزگاری می‌دیدند، و بعضی دیگر آموزش کشیشی

را طی می‌کردند و بالاخره بخش دیگری از آنها در مؤسسات میسیونرها همچون بیمارستان، مؤسسه خیریه به کار گرفته می‌شدند.

عدم تناسب و نقص امکانات مادی و معنوی و مختصات محدود جمعیت مورد هدف، ما را بر آن می‌دارد که بگوییم امکانات و تدابیر به کار بسته شده در اندازه سیاست بلند پروازانه «توسعه فرهنگی فرانسه» که مدنظر دولتمردان فرانسوی قرار داشت، نبود.

فصل سوم

محدودیت‌های توسعه فرهنگی فرانسه در ایران

۱. وزنه ملی‌گرایی

ایران که از ۱۵۰۱ هرگز در سیطره قدرت‌های خارجی قرار نگرفته بود، باید پس از ۱۸۱۳ با حضور ملال‌آور دو کشور انگلستان و روسیه که روز به روز بر نفوذ خود در ایران می‌افزودند و در تمام امور آن دخالت می‌کردند، به مقابله برخیزد. واکنشی که ایرانیان در برابر چنین تعرضی از خود نشان دادند شعار «دخالت خارجی بس است»، بود که یکی از خواست‌های محوری دوران مشروطیت را تشکیل می‌داد. در سال‌های ۱۹۳۰ هنگامی که دخالت بیگانان در امور ایران رو به افول گذاشته بود، دولت ایران مایل بود روابط خارجی خود را طوری بازسازی کند که در چارچوب آن عزت و احترامی که شایسته و درخور یک کشور بزرگ و تاریخی چون ایران باشد، لحاظ گردد. همزمان، گسترش فرهنگ غرب سبب گردید نگرانی‌های دیگری چون حفظ زبان و فرهنگ ملی و ... نیز پدیدار شوند.

این ملی‌گرایه نه آن نوع ملی‌گرایی است که به سوی یک وطن‌دوستی افراطی هدایت می‌شود، و نه آن نوع ملی‌گرایی که برای بیان «خواسته‌های استقلال‌طلبانه ملت‌های به زنجیر کشیده شده (مستعمرات و ...) به کار می‌رود» و نه بالاخره آن سیستم فکری که عمدتاً «دفاع از ارزش‌های ملی و منافع ملی رادر اولویت نظام سیاسی قرار می‌دهد». پس ملی‌گرایی مورد نظر ما که بعضاً می‌تواند با تعاریف بالا منافاتی نداشته باشد، بیشتر یک به پا خیزی ملی است و این خود بیشتر به وطن‌دوستی نزدیک است تا تعریف‌های دیگری از ملی‌گرایی که در بالا آوردیم.

پس از جنگ نیز اندیشه‌های فرانسوی و یا برداشتی که بعضی از ایرانیان از این

اندیشه‌ها داشتند هم چون درک آنها از مفهوم ملی‌گرایی، همچنان بر زندگی سیاسی اجتماعی ایرانیان تأثیر گذاشت. به عنوان مثال پهلوی اول در سخنرانی که به مناسبت اعزام یک گروه دانشجویی ایرانی به فرانسه، ایراد کرد، گفت:

«شما را به یک کشور جمهوری چون فرانسه می‌فرستم تا وطن دوستی را

در آن‌جا بیاموزید و الگو قرار دهید، امیدوارم با دو دستاورد به ایران باز

گردید: عشق به وطن و کسب علم، یعنی انگیزه اصلی اعزام شما»^۱

به تأثیرگذاری غیرمستقیم فرانسویان بر حس وطن‌دوستی ایرانیان که عمدتاً به واسطه ترجمه فارسی آثار اندیشمندان فرانسوی انجام می‌شد باید تأثیرگذاری مستقیم و ارادی که گاهی فرانسویان مقیم^۲ ایران به آن دست می‌زدند نیز افزود. یکی از مکان‌هایی که ایرانی‌ها و فرانسویان گاهی دور هم جمع می‌شدند «الیانس فرانسز» بود، جایی که این مؤسسه گاه به گاه اقدام به برگزاری کنفرانس‌هایی که می‌توانست مورد علاقه ایرانیان باشد، می‌نمود. در یکی از این کنفرانس‌ها در اول دسامبر ۱۹۲۰، شتله مدیر کولژ سن‌لویی تهران چنین گفت:

«با تماس با ادبیات ما، شاگردان عزیز ما خواهند آموخت که اگر اندیشه

بد انسان را به اسارت می‌کشاند، اندیشه متعادل به سوی آزادی رهنمون

می‌نماید. به واسطه تاریخ ما، آنها خواهند دید چگونه یک ملت توانمند

می‌شود، چگونه هنگامی که چیزی نمانده تا نگویند گردد، با شهامت و

عشق به وطن به پا می‌خیزد و حرکتش را به سوی بالاترین ایده‌آل‌ها از

سر می‌گیرد»^۳.

این گفتمان که می‌تواند احساسات ملی را برانگیزد و به یک فراخوان برای شورش شباهت دارد، بعد از قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ که در نظر داشت از ایران یک تحت‌الحمایه بسازد، ایراد شده است. در واقع فرانسویان، در غیاب روس‌ها از صحنه سیاسی ایران، قصد داشتند نقش با اهمیت‌تری نسبت به پیش از جنگ در ایران ایفا کنند و در نتیجه از سیاست انگلستان در ایران که به قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ منجر

۱. هدایت، مهدیقلی، خطرات و خاطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگانی من، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۱ شمسی، چاپ سوم، ص ۳۸۴.

۲. در ۱۹۰۵ فقط چندین فرانسوی در تهران زندگی می‌کردند، در فردای جنگ فرانسویان مقیم ایران بالغ بر هشتاد نفر بود.

3. E.Lesueur, op. cit., p.93.

شده بود ناخرسند بودند. باستان‌شناسی نیز که فرانسویان انحصار حفاری و کاوش آن را داشتند یکی از ابزارهای بود که آنها به واسطه آن در رشد ملی‌گرایی در ایران تأثیر می‌گذاشتند. این تأثیرگذاری غیرمستقیم بود هنگامی که باستان‌شناسان گذشته غرورانگیز کشور تاریخی و تمدن‌ساز ایران را از پس خاک بیرون می‌کشیدند و مستقیم بود، هنگامی که باستان‌شناسان در برابر یک ناسیونالیسم موجود، سعی می‌کردند آن را بر پایه‌های قابل‌رویتی استوار کنند. باستان‌شناسان فرانسوی گیرشمن^۱ در کنفرانسی که درباره شاهپور، پادشاه ساسانی برگزار شده بود «... با درایت احساس مدعونی که بیشتر آنها ایرانی بودند مد نظر قرار داد، توانست یک موفقیت درخشانی به دست آورد»^۲. در این کنفرانس، علی‌اصغر حکمت وزیر آموزش و پرورش و اعضای دیگر هیأت دولت و شخصیت‌های گوناگون ایرانی حضور داشتند.

ادبیات و فرهنگ و هنر یکی از عرصه‌هایی بود که ملی‌گرایی در آن بیشتر خود را نشان می‌داد و طنین رساتری داشت و پیشتر در مجلس مؤسسان ناشی از انقلاب مشروطه، نوایی از آن شنیده شده بود. در جریان جلسه پنجم ذیحجه ۱۳۲۴ قمری / ۱۲ دی ماه ۱۲۸۴ شمسی این مجلس^۳ که از جمله به بررسی قرارداد داری اختصاص داده شده بود، توجه داده می‌شود که اگر تفاوتی بین سند فارسی این قرارداد و سند فرانسوی آن وجود دارد، چنین می‌گوید: «کدام معتبر است؟ غالباً این امتیازنامه‌ها را صاحب امتیاز می‌نویسد و یک تقدیمی می‌دهد که او را معتبر نمایند نه اصل را، غرض این است که ملت بداند تفصیل کترات و امتیازنامه‌های ما را با خارجه که به چه ترتیب است و چگونه تقلبات می‌کنند... همچون چیزی نشده است که زبان خارج را اولویت به زبان خودشان باشد.» اما چند دقیقه بعد این خود رئیس مجلس است که به خاطر استفاده از واژه فرانسوی مورد سرزنش قرار می‌گیرد؛ آقای سید محمدتقی یکی دیر از نمایندگان در انتقاد از رئیس مجلس می‌گوید: «کمیسر را بعضی نمی‌دانند خوبست به فارسی بفرمایید» و سعدالدوله در پاسخ: «من زبانم عادت کرده است نمی‌توانم مدتی فکر کنم برای معنی یک لفظ، پانزده سال است غیر از این نمی‌توانم بگویم، عذر می‌خواهم بعدها

1. Ghirshman.

2. A.A.E., vol. 131, cor. du 28 janvier 1938.

آقایان بدانند که من چه می‌گویم مقصود از کمیسر چیست؛ و هم (کمیسیون) و (کمپانی) این‌ها فرانسه است».

بعدها در ۱۹۲۲، جمال‌زاده که پیشتر از آن یاد کردیم، در داستان کوتاه خود فارسی شکر است، نگرانی‌های خود را در برابر نفوذ بیش از پیش زبان و فرهنگ فرانسه (یا خارجی) به تصویر می‌کشد. در این داستان کوتاه او غرب‌زده‌های ایرانی را که در گفت‌وگوهای روزانه‌شان به طور بی‌رویه‌ای از واژه‌های فرانسوی مانند آبسولومان، پوزیتیف، نگاتیف، کومیک، دسپوتیزم، کونستیتوسیون، تری بونال و استفاده می‌کنند، مورد انتقاد قرار می‌دهد.^۱

مطبوعات نیز در برابر نفوذ روزافزون زبان و فرهنگ فرانسه واکنش نشان داده و نگرانی‌های خود را بروز می‌دهند. روزنامه شاهین در شماره ۱۵ مه ۱۹۳۴ / ۲۵ اردیبهشت ۱۳۱۳ خود تحت عنوان پارک عمومی و موسیقی خارجی می‌نویسد: «یک ملت برای زبان، رسومات و سنت‌های خود احترام قائل می‌شود؛ فولکلور، موسیقی و ترانه‌ها بخشی از آنها هستند. یک موسیقی و یک ترانه خارجی هر چه باشند، خارجی هستند».^۲ روزنامه سهند نیز در مقاله‌ای تحت عنوان اگر ایرانی هستید، به فارسی سخن بگویید، می‌نویسد: «... میسیونرهای خارجی ... از ضعف آموزشی ملی ما سود بردند و با کتاب‌های فرانسوی یا انگلیسی روشن و دقیق خود جوانان ایرانی را شیفته خود ساختند. به طوری که آنها به مؤسسات میسیونرها هجوم بردند. نتیجه این می‌شود که یک ایرانی که در درس زبان فرانسه شاگرد اول است، چند سطر از زبان فارسی را به درستی نمی‌تواند بخواند! جوانان به تدریج روح ملی خود را از دست می‌دادند».^۳ روزنامه تبریز هم به این موضوع می‌پردازد و در مقاله‌ای تحت عنوان گویندگان و نویسندگان ما، به ایرانیانی که اغلب از نویسندگان خارجی نقل قول می‌کنند، خرده می‌گیرد و می‌نویسد: «بعضی از آنها که یک مسافرت سه ماهه به اروپا انجام داده‌اند از تعریف غرب خسته نمی‌شوند. چیزی که آنها کم دارند عشق به وطن و غرور ملی است [...] به جای نقل قول از سعدی، حافظ، فردوسی و دیگر نابغه‌های ادبی خودمان، در

۱. آرین‌پور، پیشین، ج ۱، ص ۲۸۸-۳۸۳.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 92, Bulletin de presse N°9 du 15 mai 1934.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 97, Bulletin de presse N°18 de septembre 1937, Shahand du 16 septembre 1937.

گفته‌ها و نوشته‌هایشان به نویسنده‌های خارجی، مانند^۱ گوته، شکسپیر، هوگو، لامارتین، مولییر و .. رجوع می‌کنند»^۲.

دولت نیز وارد عمل می‌شود و در مورد استفاده بی‌رویه از واژه‌های خارجی^۳ به ادارات هشدار می‌دهد و اعلام می‌کند که «به زودی مجمع دانشمندان زبان‌شناس برای زدودن واژه‌های خارجی به‌ویژه عربی تشکیل خواهد شد...»^۴

همچنین، استفاده از تابلوهایی که به زبان خارجی نوشته شده‌اند، نمایش فیلم‌هایی که عنوان خارجی دارند- فیلم‌ها عمدتاً فرانسوی بودند- و نسب پلاک‌های غیر فارسی بر سر در منازل را ممنوع اعلام کرد^۵. بالاخره در دستورالعملی که در ۱۷ اوت ۱۹۳۷ / ۲۶ مرداد ۱۳۱۶ در روزنامه اطلاعات انتشار یافت از تمام مؤسسات ایرانی و خارجی می‌خواست کتاب‌ها و مراسلات خود را به زبان فارسی تدارک ببینند^۶. با این اقدام، دولت ایران ضربه کاری را بر نهادهایی که وظیفه اشاعه زبان خارجی را در ایران داشتند وارد نمود.

آشکار است در فضایی که اعاده ارزش به زبان ملی در دستور کار بود، مدارس فرانسوی مانند دیگر مدارس خارجی نمی‌توانستند از تبعات دستورالعمل بالا برای مدت طولانی محفوظ بمانند. جا دارد تصریح گردد که محدودیت‌های که بر مدارس خارجی اعمال می‌شد فقط ناشی از نگرانی در حفظ زبان و فرهنگ ملی نبود؛ بلکه یک دلیل سیاسی نیز داشت. در واقع این مدارس که در گذشته با حسن نیت دولت ایران به تدریج در کشور تأسیس شده بودند، با مستمسک قراردادن رژیم کاپیتولاسیون به سختی به حاکمیت ایران تن می‌دادند. سفارت فرانسه در تهران، بارها در ۱۹۲۰-۱۹۱۹ با استناد با رژیم کاپیتولاسیون، با بازرسان وزارت آموزش و پرورش برای بازدید از مدارس به مخالفت برخاسته و استدلال کرده بود که براساس «قراردادها مؤسسات خارجی نمی‌توانند تحت چنین بازرسی‌هایی قرار گیرند مگر با حضور نمایندگان سفارت»^۷. این برای دولت ایران پذیرفتنی نبود.

1. Goethe, Shakespeare, Hugo, Lamartine, Molière.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 98, Bulletin de presse N°15 d'août 1939, Tabriz du 10 août 1939.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 98, Bulletin de presse N°15 d'août 1939, Tabriz du 10 août 1939.

۴. ابلاغیه وزارت آموزش و پرورش که در روزنامه تبریز مورخ ۱۷ آوریل ۱۹۳۵ انتشار یافته بود.

5. A.A.E., Perse-Iran, vol. 111, cor. N°21 du 4 février 1937.

6. A.A.E., Perse-Iran, vol. 129, cor. N°140 du 18 août 1937.

7. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, rapport annexe à la dépêche N°66 du 5 octobre 1920.

پس تصمیم دولت ایران در محدود کردن فعالیت‌های این مدارس از یک سو از دغدغه فرهنگی و از سوی دیگر از اراده دولت در اعمال حق حاکمیت خود بر مؤسسات و نهادهایی که فعالیتشان را هیچ قانونی پیش‌بینی نکرده بود ناشی می‌شد؛ و بالاخره شاید مهم‌ترین انگیزه دولت در محدود کردن عرصه فعالیت این مدارس، شک و تردیدی بود که بعد از «رویداد ارومیه» نسبت به ماهیت فعالیت میسیونرها در اذهان عمومی و دولتمردان ایران ایجاد شده بود. مدارس مذهبی «لازاریست و ...» و دیگر مدارس خارجی که در آغاز فعالیت خود مترادف با مکان‌های دانش جدید بودند، پس از رویداد ارومیه مراکز تحریک و تکبر را تداعی می‌کردند. بدبینی به میسیونرها و مدارس مذهبی سبب گردید تا همان فردای جنگ، دولت ایران برای حضور و وجود آنها درصدد چاره‌اندیشی باشد. در ۱۹۲۰، وزارت آموزش و پرورش بر اساس حکمی «تدریس زبان‌های خارجی را در تمام مدارس ابتدایی ایران ممنوع کرد»^۱. با توجه به این که تمام مدارس فرانسوی در این هنگام ابتدایی بودند، اجرای این حکم می‌توانست با پایان فعالیت این مدارس یا به عبارت بهتر با نبودن دلیل وجودی آنها مترادف باشد. اما این حکم، از جمله به سبب وضعیت بحرانی ایران پس از جنگ، یعنی هنگامی که مشکلات داخلی و خارجی اصلی‌ترین دل‌مشغولی‌های دولت را تشکیل می‌دادند به مرحله اجرا درنیامد، مگر در مورد چند مدرسه ایرانی که در آنها تدریس زبان فرانسه اجبار بود. با این حال دولت ایران هم چنان به محدود کردن فعالیت‌های مدارس خارجی مصمم بود. برای دوری جستن از درگیری با قدرت‌های خارجی که از محدود شدن فعالیت‌های این مدارس ناخشنود بودند، شرایطی را ایجاد کرد که این مدارس خود دست از فعالیت بردارند و به نوعی بسته شوند. از جمله، بارها اعلام کرد که مدارک پایان تحصیلی که این مدارس صادر می‌کنند برای دولت ایران فاقد ارزش است؛ و دیگر اینکه ادارات دولتی را مکلف نمود که از استخدام دارندگان مدارکی که مورد قبول دولت نیستند پرهیز کنند.^۲ این تدابیر بدون شک می‌توانستند تأثیرگذار باشند چرا که هرگونه انگیزه کاربردی این مدارس را نزد شاگردان خنثی می‌کرد و سرانجام به افول و شاید بسته شدن خود به خودی آنها منجر می‌شدند و این همان چیزی بود که دولت

1. Ibid.

2. Ibid.

ایران خواستان آن بود. هنگامی که دولت موفق شد بر اوضاع داخلی مسلط شود و راهزنان و آشوبگران را بر سر جای خود بنشانند به شکل جدی‌تری با این مسئله برخورد کرد، به‌عنوان مثال در ۱۰ مه ۱۹۲۷/۱۲ مهر ۱۳۰۶ «قرارداد استقرار» که بر رژیم کاپیتولاسیون استوار بود لغو کرد تا حق کنترل و نظارت دولت بر مؤسسات و نهادهای خارجی به چالش کشیده نشود. در ۱۹۲۹، بدون اینکه در انتظار نتایج تدابیری که اتخاذ نموده بود بماند، دولت ایران مدارس خارجی را به بستن تهدید کرد و در پی آن مصالحه زیر به‌دست آمد: در کلاس‌های ابتدایی مدارس خارجی «لازاریست و...»، «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» و ...؛ فرانسه به‌عنوان زبان خارجی در کنار زبان عبری در مدارس یهودی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» و در کنار زبان ارمنی و یا آسوری در بعضی از مدارس مسیحی «لازاریست و...» تدریس می‌شود. زبان فارسی ۲۰ تا ۲۲ ساعت در هفته زبان اصلی است و زبان فرانسه ۶ تا ۹ ساعت تدریس می‌شود. در کلاس آمادگی برای ورود به سیکل دوم دوره متوسطه نه تنها فرانسه تدریس می‌شود، بلکه بخشی از دروس نیز به فرانسه تدریس می‌شوند (۱۵ تا ۲۰ ساعت در هفته).^۱ این مصالحه که از ساعات تدریس زبان فرانسه به‌طور محسوسی و حتی بنیادین می‌کاست، دولت ایران را به‌طور کامل راضی نمی‌کرد چون همان‌طور که گفته شد هدف نهایی دولت بستن کامل مدارس بود. بخشنامه مورخ اوت ۱۹۳۲ که همان هدف را نشانه رفته بود مدیران مدارس خارجی را از پذیرفتن شاگردان دوره ابتدایی یا ملیت ایرانی منع می‌کرد.^۲ وقتی می‌دانیم که نود و پنج درصد شاگردان این مدارس در دوره ابتدایی تحصیل می‌کردند و تقریباً نود و پنج درصد آنها تابعیت ایرانی داشتند، اجرای دقیق و سخت‌گیرانه بخشنامه نمی‌توانست نتیجه‌ای جز بسته‌شدن این مدارس داشته باشد.^۳ واکنش قدرت‌های خارجی نسبت به این بخشنامه را وزیر مختار فرانسه چنین بیان می‌کند:

«در مورد یک اعتراض قانونی [...] نباید به آن فکر کرد» و می‌افزاید:

«روس‌ها که دارای قدرت هستند در برابر این تصمیم سر فرود می‌آورند»

1. Ibid.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 129, cor. N°118 du 26 août 1932.

۳. تأثیر اجرای این بخشنامه بر مدارس آمریکایی نسبت به مدارس دیگر کشورها کمتر بود، به دلیل این که مدارس آمریکایی دارای یک دوره متوسطه مهم از نظر تعداد شاگردان بودند که بخشنامه بر آن اعمال نمی‌شد.

و بخش فارسی مدارس خود را می‌بندند. آمریکایی‌ها که مجهز به یک سند هستند (قراردادی که آمریکایی‌ها در ۱۹۲۸ با دولت ایران منعقد کرده بودند مقرر می‌داشت که مؤسسات آموزشی آن کشور می‌توانند بدون مانع به فعالیت خود ادامه دهند) به چانه‌زدن برای اینکه مدارسشان به شکل تدریجی بسته شوند اکتفا می‌کنند.^۱

نحوه اعمال بخشنامه بر تمام مدارس نیز یکسان نبود و می‌توانست نسبت به بعضی مدارس سخت‌گیرانه‌تر باشد. مثلاً نسبت به تمام مدارس مسیحی «لازاریست و ...» آذربایجان- محل «رویداد ارومیه» - با شدت عمل تمام انجام شد. براساس گزارش وزیر مختار فرانسه:

«... مدرسه راهبان نیکوکاری جلفا- اصفهان هم چون گذشته فعالیت می‌کنند، مقررات جدید به هیچ‌وجه اعمال نشده‌اند، برعکس، در تبریز و به‌ویژه در ارومیه مأموران دولتی محلی تلاش می‌کنند افراطی‌ترین و سخت‌گیرانه‌ترین تفسیرها را به این مقررات بدهند.^۲ رئیس پلیس ارومیه، چند ماه پیش تا آنجا پیش رفت که راهبه‌های ما را تهدید کرد چنانچه اگر یک شاگرد از در مدرسه عبور کند، آنها را از کشور اخراج خواهند نمود».^۳

این مقررات نسبت به مدارس یهودی «الیانس ایزرایلیت اونیورسل» با انعطاف بیشتری اعمال شد؛ آنها از پذیرفتن شاگرد با ملیت ایرانی منع نشدند، بلکه به عدم تدریس زبان فرانسه ملزم گردیدند و مدیران آنها از آن پس می‌بایست دارای مدرک تحصیلی دوره متوسطه و ملیت ایرانی باشند. در یک کلام، این مدارس مجبور بودند به مدارس ایرانی تحول پیدا کنند. دو سال پس از اجرای بخشنامه اوت ۱۹۳۲، شمار شاگردان کولژ سن‌لویی و مدرسه ژاندارک با یک کاهش حدود پنجاه درصدی مواجه شدند؛ شمار شاگردان مدرسه کولژ سن‌لویی از سیصد در ۱۹۳۲ به صد و پنجاه نفر در ۱۹۳۴ و شمار شاگردان مدرسه ژاندارک در همان مقطع زمانی از ششصد به سیصد نفر رسید. اگر فرض کنیم که تمام مدارس مسیحی «لازاریست و ...» منطقه ارومیه (حدود

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 129, cor. n°118 du 26 août 1932.

۲. آمریکایی‌ها پیش از دیگران مدارس خود را در ارومیه بستند.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 129, cor. N°78 du 27 juin 1934.

هزار شاگرد) بسته شده باشند. منطقه‌ای که بخشنامه در آن به‌طور سختگیرانه‌تری اعمال شده بود- شمار شاگردان تمام مدارس «لازاریست و ...» از ۲۵۰۰ نفر در ۱۹۳۲ به ۱۰۰۵ نفر کاهش یافته است، به عبارت دیگر پس از اجرای بخشنامه یک کاهش شصت و پنج درصد را تا ۱۹۳۴ نشان می‌دهد. در مورد وضعیت مدارس یهودی، بعد از اجرای بخشنامه ارقامی در اختیار نداریم، اما می‌دانیم که شمار شاگردان این مدارس نیز کاهش داشته است. سرانجام مراسله مورخ ۱۹ اوت ۱۹۳۹ / ۲۷ مرداد ۱۳۱۸ ما را از بسته‌شدن تعدادی از مدارس آگاه می‌کند^۱ و مراسله مورخ ۱۴ فوریه ۱۹۴۰ / ۲۴ بهمن ۱۳۱۸ به فروش قریب‌الوقوع مدارس فرانسوی و دیگر مدارس خارجی اشاره دارد^۲؛ و این می‌توانست به معنای پایان آموزش خارجی در ایران باشند.

۲. تولد و توسعه آموزش مدرن در ایران

در فرآیند مدرنیزاسیون در جامعه ایران، اصلاح مدارس سنتی و جایگزینی تدریجی آنها با مدارس «مدرن»^۳ بدون شک جای منحصر به فردی دارد. چرا که، به واسطه مدارس مدرن بود که اصلاح‌گرایان ایرانی به درستی امیدوار بودند ایران را به پیشرفت و علم تجهیز کنند. نخستین گام در این جهت، تأسیس مدرسه دارالفنون در قرن نوزدهم بود که نمونه یک مدرسه اروپایی بود. اما علی‌رغم آگاهی به اهمیت این نهادهای جدید آموزشی که قرار بود علم و دانش و پیشرفت کشورهای اروپایی را در دسترس ایرانیان قرار دهند، در پایان قرن نوزدهم شمار این نوع مدارس در ایران به بیش از ۲۱ مدرسه نمی‌رسید. باید اعتراف کرد که تغییرات در حوزه آموزش که روحانیت انحصار آن را در اختیار داشت، کار آسانی نبود. نخستین مدرسه مدرن- بدون در نظر گرفتن دارالفنون که داستان دیگری داشت- و میرزا حسن رشیدی (در ۱۸۸۸؟) تأسیس کرده بود، به سبب مخالفت بخشی از روحانیت با آن، عمر کوتاهی داشت^۴. این مدرسه علی‌رغم عمر کوتاه

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 130, cor. du 19 août 1939.

۲. آمریکایی‌ها برای فروش مدارسشان با دولت ایران در حال گفتگو بودند.

۳. منظور از مدرسه مدرن، مدرسه به سبک اروپایی یا فرانسوی در برابر مدرسه سنتی (مکتبخانه) است که در آن بر خلاف مدرسه سنتی که عمدتاً به آموزش و خواندن و نوشتن اکتفا می‌کردند، بیشتر به شکل جدی‌تری به آموزش حساب، هندسه، جبر، فیزیک، شیمی، علوم طبیعی، تاریخ، جغرافیا، حسابداری و ... می‌پرداختند و روش تدریس نیز در این نوع مدرسه علمی و کارآمدتر بود.

۴. آراین‌پور، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۳. کسروی، تاریخ مشروطیت ...، پیشین، ص ۳۸-۳۹.

خود توانست با به کارگیری روش جدید آموزش الفبا که با توفیق همراه بود، تأثیر بسیار مثبتی بر اذهان بگذارد و به همین سبب بود که میرزا حسن رشدیه با حمایت و تشویق والی آذربایجان به تأسیس یک مدرسه جدید در ۱۸۹۶ در تبریز و مدرسه دیگری از همین نوع در ۱۸۹۷ در تهران اقدام کرد. استقبال مردم از مدارس جدید، شهروندان دیگری را به تأسیس چنین مدرسی تشویق کرد و دولت نیز در ۱۸۹۸ به تأسیس ده مدرسه دولتی جدید مبادرت ورزید. به طوری که در فاصله چند سال، شمار مدارس جدید یا اصلاح شده از دو به دوازده مدرسه رسید که هفده مدرسه در تهران و بقیه در شهرستان‌ها قرار داشتند. در آغاز قرن بیستم، دقیقاً در ۱۹۰۶، هر شهر دست کم یک یا دو مدرسه جدید داشت.^۱

پیروزی جنبش مشروطه خواهی که می توان آن را به نوعی پیروزی مدرنیته قلمداد کرد، می بایست به این فرآیند سرعت بخشد. مجلس موسسان قوانین زیادی را در جهت اصلاحات و آموزش به تصویب رساند و بند ۱۹ قانون اساسی تحصیل را اجباری اعلام کرد و مجلس نیز در اقدامی عملی در تأسیس مدارس و دبیرستان‌ها مشارکت کرد. برنامه های این نهادهای آموزشی به طور کامل از برنامه های مدارس و دبیرستان های فرانسوی الهام گرفته شده بود.^۲ دو دهه بعد از تأسیس نخستین مدرسه مدرن در ایران، این کشور در ۱۹۲۳-۱۹۲۲ دارای ۴۲۲ مدرسه ابتدایی مدرن با ۴۳۰۲۵ شاگرد، پنج دبیرستان با ۱۷۹۴ شاگرد و دو مؤسسه آموزش عالی با ۱۶۰ دانشجو بود. این البته بدون در نظر گرفتن مدارس تخصصی مانند مدرسه نظامی، مدرسه عالی کشاورزی، مدرسه پست و تلگراف و ... که به «وزارت آموزش و پرورش مرتبط نبودند».^۳

در دوره زمامداری پهلوی اول، تأسیس مدارس مدرن سرعت گرفت، به طوری که دوازده سال بعد، تعداد آنها از حدود ۴۰۰ به ۴۰۸۱ مدرسه رسید. البته باید تصریح شود که در این ارقام مدارس سستی (مکتب خانه) در حال زوال که شمار آنها شاید بیش از پنج درصد نباشد، نیز منظور شده اند.

همان اندازه که مدارس جدید در زوال و نابودی آموزش سستی سهمیم بودند، به همان

۱. کسروی، تاریخ مشروطیت...، پیشین، ص ۲۸-۲۹.

2. A. A. Siassi, op. cit., p. 144-149.

3. Ibid., p. 183-187.

اندازه نیز خود را به عنوان رقبای بسیار جدی در برابر مدارس خارجی مطرح و بقا و توسعه آنها را با مشکل روبه‌رو می‌کردند، چون در واقع مدارس خارجی زمانی در ایران تأسیس و رشد و توسعه یافته بود که این کشور تقریباً فاقد مدرسه جدید و یا سستی به اندازه کافی بود. به علاوه، مدارس جدید ایرانی دارای امتیازات زیاد و انکارناپذیری بودند، آنها مجانی بودند، پرشمار و از نظر مکانی و جغرافیایی در دسترس بودند.^۱

توسعه آموزش مدرن در ایران علاوه بر اینکه مدارس خارجی را در تنگنا قرار می‌داد، می‌توانست در کاهش وابستگی فنی و علمی کشور به خارج نیز نقش اساسی ایفا نماید، به‌ویژه در حوزه آموزشی صرف که ایران به دلیل دارا نبودن یک کادر آموزشی کاردان شدیداً به خارج وابسته بود. پس به موازات توسعه مدارس، دولت ایران اقدام به تشکیل کادر استادان برای آموزش مدرن کرد، و استادان خارجی را به خدمت گرفت و همزمان دانشجویان ایرانی (بورسیه) را به دانشگاه‌های فرانسه اعزام کرد، دانشجویانی که بعد از بازگشت می‌بایست جای استادان خارجی را بگیرند. پیشتر حتی، در ۱۹۱۱، دولت سی دانشجوی به دانشجویان اروپایی فرستاده بود که بیست و چهار نفر از آنها به فرانسه اعزام و پانزده نفر آنها وارد مدارس عالی تربیت مدرس فرانسه شده بودند. از ۱۹۲۸، اعزام دانشجوی به دانشگاه‌های غربی یک فرآیند عادی تلقی می‌شد، با اجرای قانون مه ۱۹۲۸، هر ساله صد دانشجوی راهی اروپا و آمریکا می‌شدند که سی و پنج درصد آنها در مدارس عالی تربیت مدرس به تحصیل پرداختند. چند سال بعد، شمار دانشجویان بورسیه ایرانی که وزارت آموزش و پرورش به خارج فرستاده بود به ۶۴۰ نفر رسید.^۲

۳. رقابت آمریکایی‌ها

جالب توجه است که روس‌ها و انگلیسی‌ها در طی یک قرن سلطه سیاسی، نفوذ فرهنگی در ایران نداشتند و بعدها نیز، در فاصله بین دو جنگ (۱۹۴۰-۱۹۱۸)، که سلطه سیاسی آنها به مرور رنگ می‌باخت، هیچ تأثیر قابل توجه و دراز مدت از آن دو کشور را مشاهده نمی‌کنیم، به نظر می‌آید که آنها اصولاً فاقد سیاست فرهنگی در ایران بودند.

۱. برای مثال در ۱۹۳۲، در ۲۶ محله آذربایجان غربی ۱۰ مدرسه برای یک جمعیت ۷۰۰۰ نفری (۷۹ درصد مسیحی) وجود داشت.

۲. در ۱۹۳۲-۱۹۳۱، مجموع دانشجویان ایرانی بورسیه و غیربورسیه در خارج به ۱۲۹۴ نفر می‌رسید.

انگلیسی‌ها تنها یک مدرسه در تهران تأسیس کرده بودند که به نظر می‌آید با موفقیت چندانی روبه‌رو نشده باشد.

با این حال، رقابت انگلیسی‌ها با نفوذ فرهنگی فرانسه واقعیت دارد، البته نه با عرضه کالاهای فرهنگی، بلکه با تحریک و فشار، روشی که آنها در فردای جنگ به کار گرفتند، یعنی هنگامی که جاه‌طلبی‌های بی‌حد و حصری در ایران داشتند و این کشور را در محدوده نفوذ انحصاری خود می‌دانستند. آنها نزد دولت ایران وساطت کرده تا آنان را از استخدام استادان فرانسوی برای تدریس در مدرسه حقوق منصرف کنند و پیرو آن، در آخر ماه مه ۱۹۱۹ تا آن‌جا پیش رفتند که در این مورد به دولت فرانسه اعتراض رسمی کردند^۱.

آلمانی‌ها نیز در ایران سیاست فرهنگی به معنای خاص آن نداشتند، آنها بیشتر انرژی خود را در موفقیت در حوزه اقتصادی و تجاری به کار می‌بردند. البته آنها نیز چند مدرسه در ایران تأسیس کرده بودند که بیشتر فنی و کاربردی بود مانند مدرسه دباغی و مدرسه شیشه‌سازی. در این مدارس در ۱۹۲۳ حدود سیصد شاگرد مشغول به تحصیل بودند، معلمان این دو مدرسه آلمانی بودند. این مدارس کارکرد خوبی داشتند و با موفقیت همراه بودند.

در واقع تنها آمریکایی‌ها بودند که خود را به‌عنوان رقبای جدی در برابر نفوذ فرهنگی فرانسه مطرح می‌کردند، به‌ویژه که رقابت آمریکایی‌ها مربوط به فردای جنگ نبود و ریشه در گذشته‌های دورتر داشت. میسیونرهای آمریکایی حتی پیش از آمدن میسیونرهای فرانسوی به ایران، در آغاز قرن نوزدهم در پیرامون دریاچه ارومیه مستقر شده بودند و مانند میسیونرهای فرانسوی، مؤسسات آموزشی، بیمارستان و ... خاص خود را در آنجا ایجاد کرده بودند. اما بعد از جنگ بود که رقابت آمریکایی‌ها رنگ و بویی به خود گرفت. البته نه در چارچوب سنتی فعالیت‌های میسیونرها و مؤسسات آموزشی تحت مدیریت آن‌ها، بلکه در تهران و در فضایی که مؤسسات آموزشی خارجی دارای خصوصیات مذهبی آشکاری نبودند و به همین دلیل تنها اقلیت‌های مذهبی نبودند که جذب این مدارس و مؤسسات می‌شدند. در ۵ اکتبر ۱۹۲۰/۲۰

اردیبهشت ۱۲۹۹^۱، در گزارشی به یک مدرسه آمریکایی بسیار توانمند از نظر مالی، که بودجه آن از منابع خصوصی تأمین می‌شد، اشاره شده است. در گزارش دیگری به دو نوع از این مدارس که یکی از آنها پسرانه و دیگری دخترانه و حدود هشتصد شاگرد در آنها مشغول به تحصیل می‌باشند، اشاره گردیده است.^۲ در ۱۹۲۹ شمار مدارس آمریکایی در تهران به سه مدرسه می‌رسید و تعداد شاگردان آنها در مجموع ۱۵۰۰ نفر گزارش شده است.^۳ بد نیست بدانیم که در همین تاریخ شمار شاگردان مدارس فرانسوی «لازارست و ...»، «الیانس ایزرایلیت انیورسل» و «دیرستان فرانسوی- ایرانی» کمی بیشتر از شمار شاگردان مدارس آمریکایی و حدود ۱۸۵۰ نفر بوده است. مقایسه این دو ارقام، هرچند لازم، اما به تنهایی چیز زیادی به ما نمی‌آموزد، باید توجه داشته باشیم که مدارس آمریکایی تهران نسبت به مدارس فرانسوی جدیدتر بودند، از نظر مالی وضع بسیار بهتری نسبت به مدارس فرانسوی داشتند و برخلاف مدارس فرانسوی دارای یک دوره متوسطه کامل بودند، به شاگردان ممتاز برای تحصیل در آمریکا بورس اهدا می‌کردند و هزینه مالی شاگردان کم بضاعت را به عهده می‌گرفتند. حال اگر شرایط مالی مدارس فرانسوی را که از نظر گذرانندیم، به یاد بیاوریم و با شرایط مالی و مزایای مدارس آمریکایی مقایسه کنیم، به این باور خواهیم رسید که واقعاً رقابت برای مدارس فرانسوی بسیار دشوار بوده است.

چند سالی نگذشت که نفوذ فرهنگی آمریکا در ایران احساس می‌شد؛ در کمیسیون‌های ۱۹۳۳ برای بررسی اصلاح دوره ابتدایی و متوسطه و تأسیس یک دانشگاه تشکیل شده بود، حکمت نماینده وزارت آموزش و پرورش از همکاری چون رهنما، تحصیل کرده فرانسه، علی‌اکبر سیاسی، تحصیل کرده فرانسه و مشاور سفارت فرانسه در تهران و صدیق اعلم تحصیل کرده آمریکا دعوت به عمل می‌آورد. کمیسیون مزبور به نوبه خود چهار زیر کمیسیون تشکیل می‌دهد. زیر کمیسیون برای آموزش دوره ابتدایی، زیر کمیسیون برای آموزش دوره متوسطه، زیر کمیسیون برای آموزش عالی و زیر کمیسیون برای مدرسه حقوق. علی‌اکبر سیاسی (تحصیل کرده فرانسه) از چهار فرانسوی به‌عنوان

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 39, rapport annexe à la dépêche N°66 du 5 octobre 1920.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, rapport du Dr René Roland de 1923.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 65, cor. N°3 du 16 janvier 1929.

مشاور و صدیق اعلم (تحصیل کرده آمریکا) از یک آمریکایی به عنوان مشاور دعوت به عمل آوردند.^۱ هدف ما این نیست که بگوییم یک رابطه علت و معلولی مکانیکی بین آموزش فرانسوی علی‌اکبر سیاسی و ملیت مشاوران انتخابی او، و یا بین آموزش آمریکایی صدیق اعلم و ملیت مشاور آمریکایی انتخابی او وجود دارد، اما به هر حال حضور آمریکایی‌ها در حوزه‌ای که تسلط فرانسویان تا آن موقع تقریباً تقسیم‌ناپذیر بود، قابل توجه است.

نفوذ فرهنگی فرانسه، علی‌رغم رقابت آمریکایی‌ها (و دیگران) در سال‌های دهه ۱۹۳۰ غیرقابل مقایسه است. حضور پرشمار دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های فرانسوی می‌تواند شاخص خوبی بر این ادعا باشد: در ۱۹۳۲، حدود ۱۰۳۱ دانشجو (که ده نفر از آنها دختر بودند) در دانشگاه‌های فرانسه به تحصیل اشتغال داشتند که ۴۹۴ نفر از آنها بورسیه و ۵۳۷ نفر بقیه غیربورسیه بودند. در همان سال ۱۴۲ دانشجو در آلمان (۲۸ دانشجو بورسیه و ۱۱۴ دانشجو غیربورسیه)، ۱۵۸ دانشجو در بلژیک (۲۱ دانشجو بورسیه و ۱۳۷ دانشجو غیربورسیه)، ۸۰ دانشجو در انگلستان (۴۷ دانشجو بورسیه و ۳۳ دانشجو غیربورسیه)، ۴۲ دانشجو در سوئیس (۱۱ دانشجو بورسیه و ۳۱ دانشجو غیربورسیه) و ۷۰ دانشجوی غیربورسیه در آمریکا به تحصیل می‌پرداختند.^۲



می‌توان گفت که زبان و فرهنگ فرانسه در ایران دست‌کم تا آستانه جنگ دوم جهانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود، هم‌چنین می‌توان گفت که موفقیت مؤسسات و مدارس فرهنگی که فرانسویان قصد داشتند از طریق آنها به سیاست توسعه فرهنگی خود جامه عمل بپوشانند، در چارچوبی که خود این مؤسسات و مدارس ایجاد کرده بودند، محدود شده بود: خصوصیات آشکار مذهبی آنها و جمعیت (اقلیت‌های مذهبی) محدودی را که آنها مورد هدف قرار داده بودند و مشکلات فنی و مالی که آنها با آن مواجه بودند، سبب می‌شد که رشد و توسعه و موفقیت محدودی نیز داشته باشند. غیر از مدرسه «الیانس فرانسز» و «دبیرستان فرانسوی-ایرانی» بقیه مدارس برچسب مذهبی داشتند و برای

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 111, cor. N°34 du 31 décembre 1933.

2. Caprice P, L'influence occidentale dans l'Iran contemporain, vie intellectuelle, N°11, août 1939, p. 260-278, cité par A. Fleury, op. cit., p.215.

آموزش اقلیت‌های مذهبی منظور شده بودند و شاگردان مسلمان را، در کشوری که بیش از نود درصد جمعیت آن مسلمان است، تنها زمانی که امکانات مالی و مادی آنها اجازه می‌داد می‌پذیرفتند. برچسب مذهبی نیز دو محدودیت به وجود می‌آورد: به نظر می‌آید که جامعه ایران دارای ساختار عقیدتی و اعتقادی بود که نمی‌توانست حضور مسلمانان در چنین مدرسی را امری عادی بپندارد و از آن استقبال نماید، و از سوی دیگر دولت ایران وجود چنین مدرسی در ایران را متناقض سیاست خود در حوزه آموزش می‌دانست؛ دولتی که مدارس ایرانی را از انحصار روحانیت رها کرده بود چگونه می‌توانست وجود مدارس مسیحی و یهودی را در کشور نادیده بگیرد؟

دولت فرانسه نیز خود سعی کرده بود توسعه چنین مدرسی را در کشور خود محدود کند. قانون ۱۹۰۵، دولت را از کلیسا جدا و آموزش را از سلطه کشیشان آزاد می‌کرد. در بند ۲ این قانون آمده است که «جمهوری هیچ مذهبی را به رسمیت نمی‌شناسد و حقوق و کمک مالی نیز به آنها نمی‌پردازد». البته در عمل چنین نشد و برخلاف آنچه در قانون آمده است، نه تنها کمک به آموزش مذهبی در خارج قطع نگردید، بلکه افزایش هم پیدا کرد؛ و به این دلیل بود که دولت فرانسه، از این طریق می‌خواست به نوعی از کلیسا دلجویی کند و به نوعی هم از شر آن در داخل راحت شود و به استفاده ابزاری از آن در خارج هم ادامه دهد.

مؤسسات و مدارس فرانسوی با مشکلات دیگری نیز مواجه بودند که توسعه آنها را محدود می‌کرد، مانند ناکافی بودن کمک مالی، کمبود پرسنل کاردان و توانا (آموزگاران اغلب دیپلم نداشتند)، کمبود جا، عدم شناسایی مدارک تحصیلی مدارس از سوی دولت و به‌ویژه فقدان دوره متوسطه کامل، از آن جمله بودند.

در چنین شرایطی، علی‌رغم ناکافی بودن تدارکات و نامناسب بودن آن با «سیاست فرهنگی» مورد نظر فرانسه و هم‌چنین علی‌رغم رقابت مدارس ایرانی مدرن، رقابت مدارس آمریکایی و احساسات و تدابیر ناسیونالیستی در ایران، می‌توان گفت که مؤسسات و مدارس فرانسوی از موفقیت نسبی برخوردار بودند. تا پایان دهه ۱۹۳۰، استادان فرانسوی در مدرسه حقوق^۱، مدرسه پزشکی و مدرسه تربیت معلم و ... به

۱. در ۱۹۲۸ یک سیستم قضایی ملهم از سیستم قضایی فرانسه وارد دستگاه قضایی ایران می‌شود:

M.R.Pahlavi, Réponse à l'histoire, Paris, Albin Michel, 1979, p 41.

تدریس اشتغال داشتند، مشاوران فرانسوی جهت نظام آموزشی به کار گرفته می‌شدند. نفوذ فرهنگی فرانسه بدون شک در دهه ۱۹۳۰ کاهش می‌یابد، به‌ویژه به دلیل محدودیت‌هایی که دولت ایران در استفاده از زبان و توسعه آموزش خارجی ایجاد کرده بود. با این حال زبان و فرهنگ فرانسه، دست‌کم تا ۱۹۴۰، به‌عنوان اصلی‌ترین و تأثیرگذارترین زبان و فرهنگ خارجی در ایران باقی ماند.^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

۱. از هزار کاندیدای امتحان نهایی دوره متوسطه در ژوئن ۱۹۳۸ / خرداد ۱۳۱۷، شصت نفر زبان انگلیسی، سه نفر آلمانی، ده نفر روسی و بقیه زبان فرانسوی را برمی‌گزینند:

A.A.E., Perse-Iran, vol. 130, dépêche N°24 du 27 juillet 1938.

سهم فرانسه در مدرنیزاسیون ایران ب: مشارکت فرانسه در مدرنیزاسیون ارتش ایران

فصل یکم

تلاش برای مدرنیزاسیون ارتش در دوران استیلای روسی و انگلیس بر ایران

شکست‌های پی‌درپی ارتش ایران، در آغاز قرن نوزدهم، در مقابل ارتش مدرن روس، شکست‌هایی که با قراردادهای گلستان در ۱۸۱۳ و ترکمن‌چای در ۱۸۲۸ جنبه حقوقی، اقتصادی و ... نیز به خود گرفتند، نقطه آغازین سلطه قدرت‌های اروپایی بر ایران و هم‌چنین نقطه آغازین در نگرش تردیدآمیز بر قابلیت و ارزش ارتش ایران از سوی دولتمردان وقت این کشور بود. ارتش روس به‌عنوان یک ارتش مدرن که از این پس برای ایرانی‌ها شکست‌ناپذیر به نظر می‌آمد، چرا که برای به‌دست‌آوردن سرزمین‌هایی که روس‌ها فتح کردند دیگر اقدامی نخواهند کرد، توانست این واقعیت را به زمامداران این بقولاند که ایستادگی در برابر ارتش روس یا هر ارتش مدرن دیگری، در گروی یک تحول ساختاری در ارتش ایران است. به عبارت دیگر ارتش ایران را باید مدرن کرد. ولی مدرن کردن ارتش که می‌بایست بر توانایی‌های آن بیفزاید در تضاد با سیاست‌های روس و انگلیس در ایران بود که پس از قرارداد ترکمن‌چای نفوذشان در این کشور روز به روز افزایش می‌یافت. در هر حال، ایرانی‌ها تلاش‌هایی را در این راستا به عمل آوردند که به‌طور گذرا یادآور می‌شویم^۱:

۱. ما اقداماتی که پیش از قرارداد گلستان ۱۸۱۳ برای بهینه‌سازی ارتش ایران انجام شده بود در نظر نمی‌گیریم چرا که برای مثال هیأت گاردان در ۱۸۰۷ در چارچوب اتحاد نظامی ایران و فرانسه فینکشتن در مه ۱۸۰۷ و هیأت نظامی انگلستان در ۱۸۱۱-۱۸۱۰ برای انجام یک سری عملیات جنگی دقیق و مشخص به ایران آمده بودند و نه برای اصلاح ارتش ایران و نه به عنوان یک ضرورت مطلق، ضرورتی که از یک تأمل ناشی شده باشد: دولت ایران هنوز توهم پیروزی بر ارتش روسیه را از سر بیرون نکرده بود.

رفورم صدراعظم امیرکبیر در ۱۸۵۰ به منظور عقلانی کردن استخدام و سازماندهی واحدها را باید نخستین تلاش مهم در این زمینه قلمداد نمود. در این رفورم به ویژه بر تشکیل واحدهای نظامی منظم تأکید شده بود. تأکید از آن جهت که در ارتش سنتی ایران، واحدهای غیرمنظم که ایلات و ولایات بر حسب لزوم در اختیار دولت قرار می دادند، بدنه ارتش را تشکیل می دادند. ارتش ایران که پیش از رفورم، هنوز آثار هیأت نظامی گاردان بر آن دیده می شد، از گروه های منظم بسیار کم تعداد که در پایان دهه ۱۸۴۰، هنگامی که ارتش رو به زوال بود به حدود دو هزار نفر می رسیدند؛ و گروه های غیرمنظم ایلاتی که به درخواست دولت مرکزی برای عملیات تنبیهی علیه شورش های داخلی یا عملیات هجومی و دفاعی در رابطه با کشورهای بیگانه وارد عمل می شدند، تشکیل شده بود. ارتش جدید ناشی از رفورم امیرکبیر از پنجاه واحد پیاده نظام، دوازده واحد سواره نظام و دو هزار توپچی... تشکیل می شد. در چارچوب همین رفورم باید هم چنین از کارخانه توپ سازی، سلاح و مهمات و ... نام برد. اشاره ای هم داشته باشیم به حضور چندین فرانسوی که در خدمت دولت ایران بودند و در رفورم امیرکبیر مشارکت داشتند.^۱ پس از رفورم امیرکبیر، مدرسه دارالفنون را صدراعظم تأسیس کرد و معلمین اتریشی برای تدریس دروس نظامی، سواره نظام و توپخانه و ... در این مدرسه به استخدام دولت در آمدند.^۲ افزون بر حضور معلمان اتریشی در ایران، مشاوران نظامی فرانسوی نیز طی دهه های ۱۸۷۰، ۱۸۶۰، ۱۸۵۰ در خدمت دولت ایران بودند. بخشی از مشاوران نظامی فرانسوی که در چارچوب یک هیأت نظامی در دهه های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ به ایران آمده بودند، کارخانه تفنگ سازی نیز برای ایران ساخته بودند.^۳

در سال های ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۰ که فریدون آدمیت دوره اصلاحات می خواند، از رفورم های انجام شده، نخست باید از تأسیس «مدرسه ستاد» به دست میرزا حسین خان سپهسالار در ۱۸۷۴ و سپس و به خصوص از استخدام مشاوران اتریشی به تعداد چهارده نفر در ۱۸۷۹ نام برد. در فاصله چند سال مشاوران اتریشی موفق شدند

۱. قائم مقامی، جهانگیر، تحولات سیاسی و نظامی ایران، تهران، کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء، ۱۳۲۶ شمسی، ص ۶۸-۶۹.

۲. آریان پور، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۴.

۳. آدمیت، اندیشه ترقی، پیشین، ص ۴۳۱، به حضور ۲۵ مشاور فرانسوی در سال های ۱۸۷۰ در ایران اشاره دارد. هم چنین ر.ک. به:

L. Dehghan-Nayeri, op. cit., P. 138

واحدهایی در پیاده‌نظام، سواره‌نظام و توپخانه از روی الگوهای اتریشی تشکیل دهند.^۱ ناصرالدین‌شاه نیز خود در ۱۸۷۹ دستور تشکیل یک تیپ قزاق ایرانی به شکل قزاق‌های روسی را صادر کرد، آموزش این تیپ به روس‌ها سپرده شد، ارزش این تیپ فقط نمادین بود و به نظر می‌آید که وظیفه اصلی آن حفاظت از سفارت روسیه و چند سفارت دیگر بود و می‌بایست به‌عنوان گارد ویژه شاه انجام وظیفه نماید.^۲

بعد از پیروزی جنبش مشروطه‌خواهی در ۱۹۰۶، اصلاح ارتش دوباره به یکی از مراکز اصلی توجه دولت قرار گرفت که در ۱۹۱۱ هجده دانشجو به مدارس نظامی فرانسه اعزام و همان موقع اقدام به استخدام بیست افسر سوئدی به منظور ایجاد یک ژاندارمری دوازده هزار نفری کرد.^۳

در آخر باید از پروژه ناشی از کمیسیون مختلط ایران و انگلیس که در ۱۹۲۰ در چارچوب قرارداد ایران و انگلیس تشکیل شده بود، نام برد. این پروژه تشکیل یک ارتش هفتاد هزار نفری، یک مدرسه پلی‌تکنیک برای جوانان و یک مدرسه عالی را پیش‌بینی می‌نمود.^۴ اما این پروژه که ناشی از قرارداد اوت ۱۹۱۹ ایران و انگلیس بود به تصویب مجلس نرسید.

در فردای جنگ جهانی اول، وضعیت ارتش ایران پس از تمام تلاش‌هایی که جهت مدرنیزاسیون آن انجام گرفته بود عبارت بود از واحدهای غیرمنظم که در زمان جنگ از سوی ایلات در اختیار دولت گذاشته شدند، واحدهای منظم اصلاح‌شده در نیمه دوم قرن نوزدهم^۵ که دارای انضباط کافی نبودند و واحدهای سازمان یافته بسیار منضبط که تحت فرمان افسران خارجی قرار داشتند:^۶

۱. آدمیت، پیشین، ص ۴۳۲-۴۳۱.

2. M.Afshar, op. cit., p.66.

3. J. et J. Tharaud, , *Vieille Perse et jeune Iran*, Paris: Ed. PLON, 1947, p.63-65.

4. A.A.E., *Perse-Iran*, vol 12, note du 30 avril 1920.

5. A.A. Siassi, op. cit., p. 129-142.

6. SYKES (Sir Percy), *A History of Persia*, vol. II, 3e édit., London, Mac Milian, 1958, p. 469 et s; A.A.E., *Perse-Iran*, vol. 12, note N°22 d'octobre 1919.

قزاق	تأسیس: ۱۸۷۹	تقریباً ۸۰۰۰ نفر که تحت فرماندهی روس‌ها قرار داشتند.
ارتش جنوب ^۱	تأسیس: ۱۹۱۶	تقریباً ۶۰۰۰ نفر که تحت فرماندهی بریتانیایی‌ها قرار داشتند.
تیپ مختلط تهران (پیاده‌نظام، سواره‌نظام، توپخانه)	تأسیس: ۱۹۱۷	۱۴۰۰ نفر
ژاندارمری	تأسیس: ۱۹۱۱	تقریباً ۸۴۰۰ نفر که تحت فرماندهی چند سوئدی قرار داشتند.

اگر در نظر داشته باشیم که تنها واحدهای سازمان‌یافته و با انضباط کافی دارای توانایی و تأثیرگذاری بالقوه در عملیات جنگی بودند، و باز اگر در نظر بگیریم که این واحدها تحت فرمان افسران خارجی به خدمت مشغول بودند و وفاداری آنها به کشور ایران قابل تردید بوده است و ضمانت اجرایی نداشته است، می‌توان گفت که تقریباً هنوز هیچ کاری انجام نشده بود و کارهای اساسی و زیادی برای اصلاح ارتش وجود داشت.

گسترش جنگ جهانی اول به ایران، علی‌رغم اعلام بی‌طرفی از سوی دولت ایران، ضرورت سازماندهی دوباره و اصلاح ارتش که در مدت جنگ بی‌لیاقتی خود را در دفاع از مرزهای کشور نشان داده بود در درجه اول اهمیت قرار داشت. به‌ویژه که واحدهای نظامی بریتانیا کماکان جنوب ایران را در اشغال داشتند و دسته‌های نظامی ارتش سرخ در شمال کشور بیداد می‌کردند، به علاوه دولت مرکزی می‌بایست با جنبش‌های ملی خیابانی در آذربایجان و میرزاکوکچک خان در گیلان که آن را در برابر قدرت‌های خارجی به ضعف و سستی متهم می‌کردند، به مبارزه برخیزد و به ناامنی و قتل و غارت راهزنان که تقریباً در تمام مناطق ایران بیداد می‌کردند، پایان دهد. پهلوی اول، نظامی حرفه‌ای در تیپ قزاق‌ها، در سمت وزیر جنگ به بازسازی ارتش در بهار ۱۹۲۲ بر مبنای واحدهای سازمان‌یافته قزاق و ژاندارمری اقدام کرد. یک ارتش ده هزار نفری نخستین گام به سوی تشکیل یک ارتش ملی و مدرن سازماندهی شد، این ارتش کوچک تحت فرماندهی ایرانی‌ها قرار داشت و افسران خارجی می‌بایستی به کشورشان بازگردند. در ضمن در چارچوب اصلاحات ارتش، خدمت سربازی نیز اجباری گردید.

۱. تأسیس این واحدها که در جهت برقراری نظم جنوب ایران انجام گرفته بود، در چارچوب تلاش‌های دولت ایران برای اصلاحات ارتش قرار نمی‌گیرد.

البته ایجاد چنین ارتشی انجام‌پذیر شد، به سبب این که پس از جنگ شرایط جدیدی چه در ایران و چه در روابط بین‌المللی منطقه‌ای ایران به وجود آمده بود و داده‌های جغرافیای سیاسی ایران تغییر کرده بود؛ قرارداد ایران و شوروی فوریه ۱۹۲۱، روس‌ها را ملزم می‌کرد که دیگر سیاست تزارها را در ایران دنبال نکنند و یا به عبارت دیگر در امور داخلی ایران داخله نکنند. انگلیسی‌ها نیز که پس از افشای قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ وجهه خوبی در ایران نداشتند و به علاوه به سبب این که پس از جنگ دولت بریتانیا تمایل نداشت سربازان خسته خود را در ایران نگه دارد، با تشکیل چنین ارتشی از سوی ایران مخالفت نکرد، به‌ویژه که این ارتش می‌توانست همچون حائلی بین ارتش سرخ و هند و خلیج فارس عمل کند؛ و این می‌توانست در جهت منافع بریتانیایی‌ها نیز باشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

ارتش ایران در مکتب فرانسویان

ارتش جوان و در حال تشکیل ایران هنوز نمی‌توانست از مشارکت و دانش و مهارت‌های ارتش‌های غربی صرف‌نظر کند. انتخاب فرانسه برای آموزش ارتش جدید ایران، به غیر از ملاحظات تاریخی چون نزدیکی فرهنگی، کاربرد زبان فرانسه به عنوان نخستین زبان خارجی در ایران و ...، می‌توانست هم‌چنین به سبب این باشد که چندان گزینه‌های دیگری نیز وجود نداشت. به دلایل بسیار روشن ایرانی‌ها تمایلی به حضور روس‌ها و انگلیسی‌ها در کشورشان نداشتند. آلمان نیز علی‌رغم این که ایرانی‌ها از همکاری با این کشور استقبال می‌کردند، به دلیل محدودیت‌هایی که متفقین در ۱۹۱۹ در ورسای به این کشور تحمیل کرده بودند (مانند محدودیت در تعداد نفرات و نوع تجهیزات جنگی) به سختی می‌توانست به درخواست احتمالی همکاری از جانب ایران پاسخ مثبت دهد. در ضمن همکاری احتمالی با آلمان برای ایران نیز می‌توانست مشکل‌ساز باشد چرا که متفقین احتمالاً نزدیکی بین دو کشور ایران و آلمان را در جهت منافع خود ارزیابی نمی‌کردند. آلمان دشمن قدرتمند دیروز آنها بود و ایران نیز کشوری بود که دست‌کم بخشی از ملیون آن در زمان جنگ با آلمانی‌ها همکاری کرده بود. سپس از بین کشورهای قدرتمند که ارتش آنها نیز قدرتمند ارزیابی می‌شدند تنها فرانسه باقی می‌ماند. گزینه فرانسه خود را تحمیل می‌کرد و این علی‌رغم سیاست مداخله‌جویانه آن کشور در «رویداد اورمیه» و به طول کلی علی‌رغم سیاست آن کشور در ایران که با سیاست‌های کشورهای انگلیس و روسیه تفاوت ماهوی نداشت، اما برخلاف این دو کشور ابزار لازم در پیشبرد آن را در اختیار نداشت.

به هر حال در ۱۹۲۲، مشیرالدوله، نخست‌وزیر وقت با همراهی وزیر جنگ قدرتمند

خود و مجلس شورای ملی تصمیم گرفت سالانه ده‌ها افسر را برای آموزش به مدارس نظامی اعزام نماید.^۱ پیش از پاسخ به ایران که در این راستا تقاضایی را به دولت فرانسه ارائه کرده بود، این دولت در صدد برآمد که نخست موافقت بریتانیایی‌ها را جلب کند. به عبارت دیگر دولت فرانسه، همکاری با ایران را مشروط به نظر بریتانیا کرده بود، بریتانیا نیز که به‌طور طبیعی حاضر نبود کشور دیگری بر سر سفره ایران بنشیند، با این امر موافقت نکرد و در نتیجه دولت فرانسه برای پاسخ به تقاضای ایران، این پا و آن پا می‌کرد.^۲ می‌دانیم که انگلستان نسبت به منطقه خاورمیانه بسیار حساس بود و این حساسیت از وجود سرشار منابع نفتی در این منطقه ناشی می‌شد که برای به‌دست آوردن آن، یعنی برای به‌دست آوردن این ماده حیاتی که پس از جنگ اول به‌عنوان یک کالای استراتژیک قلمداد می‌شد، رقابت بسیار سختی بین کشورهای بزرگ در جریان بود. برای تسلط بی‌چون و چرای خود بر منطقه، انگلیسی‌ها تلاش کردند به واسطه امیر فیصل فرانسوی‌ها را از سوریه بیرون برانند، اما فرانسوی‌ها در ژوئیه ۱۹۲۰ شرایط را دوباره به نفع خود برقرار کردند.^۳ از سوی دیگر می‌دانیم که از زمستان ۱۹۲۲-۱۹۲۰، فرانسه در اعمال سخت‌گیرانه «قرارداد ورسای» با مقاومت دوستان متفق دیروز خود، یعنی انگلستان و آمریکا که بیشتر تمایل به اجرای انعطاف‌پذیرتر این قرارداد داشتند، مواجه شده بود.^۴ فرانسه در نظر داشت با اجرای سخت‌گیرانه «قرارداد ورسای»، آلمان، دشمن دیرینه خود را به زانو درآورد و آن را دست‌کم برای مدتی مهار کند، اما برای این کار موافقت انگلستان و آمریکا ضروری بود. پس طبیعی به نظر می‌رسد که به نفع فرانسه نبود که به سبب پذیرفتن یک هیأت نظامی موجب ناراضایتی انگلستان گردد.

پس از گذشت یک سال دولت فرانسه با درخواست دولت ایران موافقت نمود، به این سبب که شاید از ملاحظات سیاست اروپایی خود در ایران صرف‌نظر کرده بود. علی‌رغم مواضع انگلستان و آمریکا، دولت فرانسه تصمیم گرفته بود «قرارداد ورسای» را

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 13, télé. N°62-63 du 23 mars 1922.

۲. تردید دولت فرانسه ایران را بر آن داشت تا در پایان ۱۹۲۲ و اوائل ۱۹۲۳ قراردادی را با ترکیه به امضا برساند. این قرارداد اعزام یک هیأت نظامی ترک را به ایران پیش‌بینی می‌کرد:

A. A. E., Perse-Iran, vol. 13, note de février 1923, amexe à la lettre du 6 mars 1923.

3. S. Berstein. P. Milza, op. cit., p. 316.

4. J.Chastenet, 20 ans d'histoire diplomatique de 1919 à 1939., Genève: Ed. Milieu du monde, 1945, p.202-205, S. Berstein. P. Milza, op. cit., p.299-328, J.B. Duroselle, l'Europe... op.cit., p.172-179.

تمام و کمال به اجرا در آورد^۱ - اشغال روهر^۲ که با موافقت ایتالیا و بلژیک در ۱۱ ژانویه ۱۹۲۳/۹ آبان ۱۳۰۲^۳ انجام گرفت در راستای همین تصمیم بود. و توجه چندانی به حساسیت انگلستان در مورد ایران از خود نشان ندهد. این می‌توانست یک سیاست جدید فرانسه و مستقل‌تر از پیش نسبت به انگلستان، در ایران باشد.

دولت ایران از ژوئن ۱۹۲۳ یک هیأت نظامی را به فرانسه اعزام کرد. این هیأت از دو بخش تشکیل شده بود؛ یک بخش^۴ که مربوط به پروژه اولیه که پیشتر از آن صحبت شد یعنی فرستادن افسران جوان ایرانی به مدارس نظامی فرانسه و بخش دیگر^۵، که بعد به بخش نخست اضافه گردید مأموریت داشت که در مانورهای نظامی حضور پیدا کند و از تأسیسات نظامی دیدن به عمل آورد و به‌ویژه به خرید تسلیحات اقدام ورزد^۶. اما خرید تسلیحات با یک مشکل جدی روبه‌رو بود، معاهده سن ژرمن^۷ مورخ ۱۰ سپتامبر ۱۹۱۹ تجارت اسلحه و مهمات را در مناطق خاصی ممنوع می‌کرد. ایران (همانند ترکیه، چین، مستعمرات و ...) نیز در این مناطق خاص قرار داشت. برای شکستن این ممنوعیت، می‌بایست به امضاکنندگان معاهده سن ژرمن یعنی به متفقین (فرانسه، ایتالیا، بریتانیا) پیوست و براساس مفاد معاهده، واردات سلاح و مهمات مورد احتیاج خود را تحت کنترل و نظارت آنها قرار داد. در واقع معاهده سن ژرمن به متفقین این حق را می‌داد که تجارت سلاح و مهمات را در مناطقی که دولت‌های دشمن - دولت‌هایی که طی جنگ علایق آنها به قدرت‌های مرکزی (دشمن) آشکار شده بود و واحدهای سیاسی جغرافیایی که به استعمار و یا تحت‌الحمایگی در آمده بودند - در آن قرار داشتند زیر نظر و کنترل خود داشته باشند؛ به عبارت دیگر در مناطقی که در اختیارداشتن سلاح کنترل نشده و بدون مجوز می‌توانست ثابت «وضع موجود» را یا همان تقسیم جهان را

۱. ارتش بلژیک نیز در این عملیات شرکت کرد.

2. Ruhr.

3. S. Bernstein. P. Milza, op. cit., p.320-328.

۴. این بخش را ژنرال حبیب‌الله خان مدیر مدرسه نظامی (ecole des cadets) و شاگرد قدیمی مدرسه نظامی سن سیر (Saint-Cyr) فرانسه، هدایت می‌کرد.

۵. این بخش را شاهزاده امان‌الله میرزا که تحصیلات نظامی خود را در مدرسه نظامی (ecole des cadets) پتروگراد (Petrograd) روسیه به انجام رسانده بود، هدایت می‌کرد.

6. A.A.E., Perse-Iran, vol. 13, cor. N°24 du 30 mai. 1923.

7. Saint-Germain.

به خطر اندازد. دولت ایران پذیرش چنین خواسته‌ای را مغایر با اصول حاکمیت خود می‌دانست، پس با پیوستن به معاهده سن ژرمن مخالفت ورزید و در ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۳/۲۶ شهریور ۱۳۰۲ از «جامعه جهانی»^۱ تقاضای بازنگری معاهده مذکور را کرد. اما همزمان علی‌رغم مخالفت ایران به پذیرفتن مفاد معاهده نامبرده، دولت فرانسه با فروش مقدار کمی تسلیحات به ایران موافقت کرد، ولی ارسال آن با مشکلات گمرکی که انگلیس‌ها در سر راه آن می‌گذاشتند به آسانی انجام نمی‌پذیرفت. در این میان انگلیسی‌ها که به‌ویژه پس از قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹، مورد نکوهش ایرانی‌ها قرار گرفته بودند و از وجهه خوبی نزد آنها برخوردار نبودند و سعی می‌کردند بیش‌تر در پشت صحنه عمل کنند، از فرصت استفاده کرده و به ایرانی‌ها پیشنهاد دادند که از درخواست ایران مبنی بر بازنگری معاهده سن ژرمن پشتیبانی کنند. آنها بدین وسیله می‌خواستند به نوعی حسن نیت خود را به ایران نشان دهند و به این کشور نزدیک شوند. اما در نهایت این فرانسه بود که برای عقب‌ماندن از انگلستان، پیشنهاد بازنگری معاهده مذکور را در کنفرانس مه ۱۹۲۵ مطرح کرد و نتیجه این شد که ایران (هم‌چنین ترکیه و چین) از فهرست کشورهای «مناطق خاص» برداشته شد.^۲

حال ببینیم سرنوشت هیأت نظامی اعزامی ایران به فرانسه چه شد، هئیت نظامی ایران اقدام به خرید شش فروند هواپیما کرد که سبب ناخرسندی دو طرف معامله گردید. دو فروند از این هواپیماها که از کارخانه برگه^۳ خریداری شده بود به مقصد که تهران باشد نرسیدند، اولی بعد از سه ساعت پرواز به دلیل نقص فنی غیرقابل استفاده گردید، دومی به دلیل مشکلات جوی در آسمان شیراز متلاشی گردید. دو فروند دیگر از شش فروند هواپیما را که اسپاد^۴ نام داشت از کارخانه بلریوا ارونوتیک^۵ خریداری شده بود مانند دو هواپیمای قبلی به مقصد تهران نرسیدند، یکی به سبب شرایط بد جوی در آسمان متلاشی شد، دیگری، بعد از مونتاژ-هر شش هواپیما را با کشتی به بوشهر آورده بودند، در آن‌جا آنها را مونتاژ و آماده پرواز به تهران کردند- اما به دلیل

1. Société des Nations.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 14, télé. [N°55 ?] du 22 mai 1925.

3. Breguet.

4. Spad.

5. Blériot Aéronautique 42.

نقص فنی نتوانست پرواز کند. و دو هواپیمای باقی مانده که از کارخانه پوتز^۱ خریداری شده بود در بوشهر ماندند چون هیأت فرانسوی که مسئول آوردن آنها به تهران بود، معتقد بود که «آمدن به تهران فقط با دو هواپیمای خیلی کوچک از اعتبار فرانسه خواهد کاست [...]» نتیجه آن شد که هیأت فرانسوی که قرار بود با شش هواپیما وارد تهران شود، با اتومبیل به تهران آمد! اما این هنوز پایان ماجرا نبود، در اکتبر ۱۹۲۴، رئیس هیأت فرانسوی برول^۲ به بوشهر بازگشت تا دو هواپیمای باقی مانده را یکی پس از دیگری به تهران بیاورد. اما نخستین هواپیما «در ۷۰ کیلومتری اصفهان دچار نقص فنی شد و خلبان مجبور گردید در ارتفاع ۲۸۰۰ متری در نوک کوه فرود آید»، هواپیما را همان جا رها کند و به مأموریتش پایان دهد. دلایل شکست هیأت هوانوردی فرانسه هر چه که باشد، کیفیت نامناسب هواپیماها سفارت فرانسه در تهران^۳ به آن اذعان دارد) با یک سری حوادث غیرمترقبه و ...، اثرات بسیار بدی بر روابط تجاری بین دو کشور گذاشت.^۴

ناگفته نماند که هیأت هوانوردی فرانسوی هم‌چنین یک مدرسه هوانوردی در ایران تأسیس کرد. به نظر می‌آید کارنامه آن هیأت در رابطه با مدرسه‌ای که تأسیس کرده بودند چندان مورد رضایت دولت ایران نبود و به همین دلیل بازنگری حقوق اعضای هیأت که اعتقاد داشتند کاهش ارزش فرانک-حقوق آنها براساس قرارداد به فرانک پرداخت می‌شد- از قدرت خرید آنها کاسته است، مورد قبول دولت ایران واقع نشد. قرارداد رئیس هیأت، برو که از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۶ در خدمت دولت بود، تمدید نگردید و دو عضو دیگر هیأت که مکانیسین بودند در ۱۹۲۵ به فرانسه بازگشتند- فرانسویان دیگری نیز به جای آنها به کار گمارده نشدند- و بالاخره بقیه اعضای هیأت که دو نفر بودند پس از رد درخواست مالی خود از سوی دولت ایران به کشورشان بازگشتند. به نظر می‌آید شکست هیأت فرانسوی شکست تمام عیار بوده باشد.

بعید نیست که عملکرد هیأت هوانوردی فرانسوی در تصمیم دولت ایران در

1. Potez.

2. Berhault.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 53, cor. N°2 du 5 avril 1924.

۴. به علاوه در ۱۹۳۰ دولت ایران دو موتور Rhône و Gnômes سفارش می‌دهد که معیوب از کار درمی‌آیند، دولت ایران تقاضای رسیدگی می‌کند، موتورها به فرانسه ارسال می‌شوند، این مسئله به طور نهایی حل نمی‌شود مگر در ۱۹۳۳!

واگذاری امتیاز حمل و نقل هوایی ایران (در ۱۹۲۷ و برای یک مدت پنج ساله) به یک شرکت آلمانی و روسی تأثیر گذاشته باشد، به ویژه که یک کمپانی بین‌المللی هوانوردی فرانسوی نیز در مناقصه حضور داشته است و ظاهراً پیشنهاد خوبی هم به دولت ایران داده بود؛ و باز بعید نیست که عملکرد هیأت هوانوردی فرانسوی بر تصمیم دولت ایران (در آغاز ۱۹۳۰) در تجهیز نیروی هوایی ارتش با هواپیماهای غیرفرانسوی مانند هواپیماهای روسی و انگلیسی تأثیر گذاشته باشد. به ویژه که می‌دانیم دولت ایران نسبت به دو کشور روس و انگلیس بسیار با احتیاط عمل می‌کرد و سعی می‌کرد تا آن‌جا که ممکن بود حضور شهروندان این دو کشور را دست‌کم خود به آن دامن نزند.

البته این نیز درست است که این دو کشور شرایط پرداختی بسیار مناسبی را به دولت ایران پیشنهاد می‌کردند: مثلاً گندم در برابر هواپیما^۱. اضافه کنیم که تنها هواپیما نبود که دولت ایران ترجیح می‌داد از جایی بخرد که شرایط مناسب‌تر پرداخت و شاید هم فنی به او پیشنهاد کنند. به عنوان مثال در خریدهای دولت ایران هم چنین مسلسل و تفنگ «برنو»^۲ و کامیون‌های تانک‌بر آلمانی و بمب‌های ویژه هواپیما و خمپاره‌اندازهای فرانسوی یافت می‌شدند. بدون شک تنوع در منابع خرید می‌توانست از نقطه نظر فنی و عملی مشکلاتی را به همراه داشته باشد، اما افزون بر امتیاز مالی، امتیازات دیگری چون آزادی عمل و انتخاب که برای دولت ایران در درجه اول اهمیت قرار داشتند، نیز داورا بود. تنوعی که از آن صحبت شد در به کارگیری خدمات نیز می‌شود مشاهده کرد، مثلاً زرادخانه تهران و کارخانه‌های اسلحه و مهمات‌سازی به آلمانی‌ها (ژانویه ۱۹۲۴) سپرده شده بود و سازماندهی نیروی دریایی (در ۱۹۳۲) به ایتالیایی‌ها واگذار شده بود.

به هر حال، دولت ایران بعد از یک سری سفارشات تجهیزات نظامی فرانسوی که عمدتاً به کارخانه‌های اشنایدر و کروزو در بین سال‌های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۶ و به مبلغ پانزده میلیون فرانک داده بود، دیگر خرید قابل توجهی از آن کشور به عمل نیاورد. همین امر باعث ناخرسندی فرانسه گردیده بود. وزیر مختار فرانسه، گاستون موگرا^۳ در دیداری با تیمورتاش، وزیر دربار، گله کرده بود از این که دولت ایران مبالغ هنگفتی را برای خرید

1. A.A.E., vol. 91, Bulletin de presse N°11 du janvier 1933, le journal Tchorenama.

2. Brno.

3. Gaston Maugras.

تجهیزات نظامی از کشورهای خارجی غیر از فرانسه هزینه می‌کند.

«کشوری که افسران ایرانی برای آموزش [...] نحوه کارکرد همان

تجهیزات به آن‌جا می‌آیند.» وزیر دربار در پاسخ، مدبرانه گفته بود: «...»

اگر ما هواپیماهای روسی خریدیم برای این بود که امکان پرداخت آنها

را با گونی‌های گندم داشتیم. سفارشات ساز و برگ یک مسئله فنی و

مالی است، آموزش افسران جوان ایرانی یک مسئله معنوی است؛ نباید

دو حوزه را با هم مخلوط و دو مسئله را به هم مرتبط کرد^۱.

آموزش افسران ایرانی یا اعزام افسران جوان ایرانی به مدارس نظامی فرانسه که در

۱۹۲۳ آغاز شده بود و از سوی تیمورتاش یک مسئله معنوی ارزیابی می‌شد، تا آستانه

جنگ دوم جهانی ادامه یافت و این علی‌رغم نارضایتی‌ای است که دولت فرانسه نسبت

به بخش تجاری همکاری نظامی بین دو کشور ابراز کرده بود. تا آستانه جنگ، نزدیک به

دویست افسر ایرانی از مدارس مختلف نظامی، سه نیروی هوایی، دریایی و زمینی کشور

فرانسه فارغ‌التحصیل شده بودند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

هیأت نظامی فرانسه در ایران

موضوع اعزام یک هیأت نظامی به ایران در قرن بیستم، اولین بار در زمان جنگ در ۱۹۱۷ مطرح گردیده بود.^۱ با توجه به این که مقامات ایرانی در این هنگام نظر مساعدی نسبت به متفقین نداشتند، به نظر نمی‌آید که این موضوع از سوی آنها مطرح شده باشد، ولی این امکان قویاً وجود دارد که سفارت فرانسه در تهران اعزام یک هیأت نظامی فرانسوی به ایران را به وزارت خارجه کشور خود پیشنهاد کرده باشد. به هر حال دولت فرانسه در این باره با دولت انگلستان وارد مذاکره شد، این دولت در فوریه ۱۹۱۸ با چنین پروژه‌ای مخالفت نمود و در نتیجه دولت فرانسه از آن چشم پوشیده به‌ویژه که دولت فرانسه اعتقاد داشت پرداخت هزینه چنین پروژه‌ای از سوی دولت ایران به سبب خالی بودن خزانه کشور بعید به نظر می‌آید و تردید داشت که «دولت‌های فعلی در ایران در این زمان کم‌ترین تمایلی برای به کارگیری متخصصان و افسران برای مقابله با پیشروی آلمانی‌ها داشته باشند [و معتقد بود که] آنها به آلمانی‌ها گرایش دارند».^۲ در ۱۹۲۱، این موضوع دوباره در کابینه قوام‌السلطنه مطرح گردید، اما رضاخان وزیر جنگ با این پروژه مخالفت کرد و در عوض اعزام دانشجویان ایرانی به مدارس نظامی فرانسه را پیشنهاد کرد.^۳ این موضوع یک بار دیگر در ۱۹۲۶-۱۹۲۵ مطرح گردید. بدین شکل که وابسته نظامی فرانسه در ایران، کاپیتان برتران^۴، اعزام یک هیأت نظامی فرانسوی به

۱. براساس هفته‌نامه، لوروپ نوول این دولت ایران بود که بعد از قرارداد ایران و انگلیس اعزام یک هیأت نظامی فرانسوی را به ایران درخواست کرد.

F. de Gerando., après la convention anglo-persane. In L'Europe Nouvelle, N°35, 30 août 1919, p. 1651-1652.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 23, cor. N°2213 du 31 mai 1918.

۳. هدایت، خطرات و خاطرات...، پیشین، ص ۳۵۱.

4. Bertrand.

ایران را به وزارت امور خارجه کشورش توصیه کرد که پذیرفته نشد.^۱ عدم تمایل فرانسه به حضور بیشتر در ایران کمی عجیب به نظر می‌آید، حضور یک هیأت نظامی می‌توانست موقعیت آن کشور را در ارتش ایران بهبود بخشد: راه را برای آموزش افسران ایرانی در مدارس نظامی فرانسه هموار و زمینه را برای فروش ساز و برگ نظامی به ارتش این کشور مهیا نماید. سه دلیل برای این عدم تمایل می‌توان تصور کرد:

- نخستین آنها این است که فرانسویان کماکان ترجیح می‌دادند روابط حسنه خود با انگلستان را تحت الشعاع مسائلی از این دست قرار ندهند، چون انگلستان، ایران را همچنان در «منطقه حفاظتی» انحصاری خود می‌پنداشت.
- دومین دلیل این است که آلمانی‌ها هنوز حضور چندان فعالی در منطقه نداشتند و خود را هنوز به‌عنوان یک رقیب جدی برای فرانسه (و انگلیس و روس) مطرح نکرده بودند.

- سومین دلیل و شاید مهم‌ترین آنها این است که در آن مقطع، روابط بین ایران و فرانسه در وضع مطلوبی قرار نداشت، فرانسویان از سلسله قاجار حمایت می‌کردند و رضاخان در مقام نخست‌وزیر، در پی پایان دادن به آن بود.

در ۱۹۳۳ مجدداً اعزام یک هیأت نظامی فرانسوی به ایران در دستور کار قرار گرفت، ولی این بار این دولت ایران بود که چنین درخواستی را مطرح کرد و دولت فرانسه با آن موافقت کرد. علت تغییر مواضع فرانسه را باید در اوج گرفتن تهدیدات آلمان (از ۱۹۳۳ به بعد) در اروپا و توسعه فعالیت‌های به‌ویژه تجاری آن کشور و ایتالیا (متحد آینده آلمان نازی) در ایران جستجو کرد. این را نیز نباید از نظر دور داشت که در این تاریخ فرانسه دیگر نگرانی از موضع و واکنش انگلستان نداشت، برای این که این کشور تقریباً نفوذی در ایران نداشت و حتی ممکن بود که انگلستان برای تعدیل نفوذ آلمان در ایران از حضور بیشتر فرانسویان در این کشور استقبال کند.

شوروی، همسایه شمالی ایران، اگرچه با حساسیت و دقت زیادی مسائل ایران را زیر نظر داشت، اما هم‌چنان به سیاست عدم مداخله خود در کشورهای شرقی پای‌بند بود،

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 13, cor. du 2 octobre 1926, et la rapport N°83/T du 10 juillet 1925.

۲. آلمان «جامعه جهانی» و کنفرانسی را که برای خلع سلاح برگزار شده بود ترک کرد.

به علاوه روس‌ها نسبت به حضور فرانسویان در ایران حساسیت کمتری از خود نشان می‌دادند، آنها انگلستان را رقیب اصلی خود می‌دانستند.

هیأت نظامی فرانسه که صحبت از آن شد در دسامبر ۱۹۳۳ با یک اعضای پنج نفری^۱ وارد تهران شد. این هیأت از رئیس دسته سواره نظام، کاپیتان پیاده نظام، کاپیتان توپخانه، و دو کاپیتان مهندسی تشکیل شده بود. در اوت ۱۹۳۴ دو افسر^۲ دیگر در سمت‌های مباشر نظامی درجه سه و کاپیتان پیاده نظام برای انجام وظیفه در مدرسه نظامی تهران به این پنج نفر اضافه شدند. به نظر می‌آید که تمام اعضای این هیأت نظر دولت ایران را جلب نکرده بودند که در اکتبر ۱۹۳۴ از پاریس خواست که کاپیتان مهندسی، شو داماس را فرا بخواند و در آوریل ۱۹۳۵ تقاضای جایگزینی رئیس دسته سواره نظام، کالدرو و کاپیتان مهندسی، لوبیک را به اطلاع دولت فرانسه برساند. اما همان وقت از این دولت خواست که افسران جدیدی را برای تدریس در «مدرسه عالی جنگ» که در حال تأسیس بود، اعزام نماید و تصریح کرد که این مدرسان باید با چنان دقتی انتخاب شوند که گویی برای خدمت به کشور فرانسه انجام وظیفه خواهند کرد. هم‌چنین دولت ایران خواست که «شاه حق برکناری هر مدرسی را که خدماتش رضایت‌بخش نباشد برای خود محفوظ دارد»^۳. مقامات فرانسوی شرط مطروحه دولت ایران مبنی بر آزادی برکناری مدرسان را غیرقابل قبول می‌دانستند، اما به سبب نگرانی از برکناری احتمالی دیگر اعضای هیأت نظامی و جایگزینی آنها از سوی آلمانی‌ها در صورت پاسخ منفی به درخواست ایران، با دولت این کشور وارد مذاکره شدند^۴. مذاکرات به توافقی منجر شد که براساس آن دولت فرانسه می‌پذیرفت افسرانی را برای مدت دو سال به ایران بفرستد، قرارداد این افسران طی این مدت، مگر در حالتی اجتناب‌ناپذیر مانند بیماری، تصادف و ... قابل فسخ نبودند؛ این قراردادها قابل تمدید نیز بودند که این بستگی به تمایل ایران و نظر دولت فرانسه داشت.

در دسامبر ۱۹۳۵، اعضای جدید هیأت نظامی فرانسه به تعداد نه نفر، در تهران آماده

۱. ۱. کالدرو (Caldairou)، رئیس دسته سواره نظام، ۲. دولاکور (Delacour)، کاپیتان پیاده نظام، ۳. کونستان (Condants)، کاپیتان توپخانه، ۴. لوبیک (Lebique)، کاپیتان مهندسی، ۵. شو داماس (Cheoux-Damas).
۲. ۱. بوس (Bosc)، مباشر نظامی درجه سه، ۲. شوگنار (Chognard)، کاپیتان پیاده نظام.

3. A.A.E., vol. 99, cor. N°888 du 19 avril 1935.

4. A.A.E., vol. 99, cor. N°1247 de mai 1935.

خدمت بودند.^۱ رئیس هیأت، ژنرال ژاندر^۲ به عنوان معاونت فرماندهی مدرسه عالی جنگ، وظیفه داشت تا برنامه سازماندهی مدرسه را چه از نقطه نظر ملزومات و چه از نقطه نظر نحوه کار تدوین کند. دیگر اعضای هیأت به عنوان مدرس در مدرسه عالی جنگ و مدرسه نظامی تهران به صورت زیر^۳ مشغول به خدمت خواهند شد.

۱. مدرسه عالی جنگ تهران

- استاد تاکتیک عمومی و تاریخ، رئیس گردان فاور کوتی

- استاد توپخانه، رئیس دسته سواره نظام، هانریه

- استاد پیاده نظام و تانک، کاپیتان رابینو

- استاد سواره نظام، کاپیتان کاستن

۲. مدرسه نظامی تهران

- مدیر تدریس، استاد ارتش، قائم مقام سرهنگ، روآیه.

- استاد توپخانه، رئیس دسته سواره نظام، مالتر

- استاد درس سلاح مهندسی، رئیس گردان، پشو شارله دو ریو

- استاد درس نقل و انتقال، کاپیتان، سیمون

در سپتامبر ۱۹۳۷، قراردادها به اتمام خود نزدیک می شدند، دولت ایران به اطلاع هیأت نظامی فرانسوی رساند که فقط قرارداد چند تن از آنها را تمدید خواهد کرد. سفارت فرانسه در تهران تصمیم دولت ایران را غیردوستانه تلقی نمود. سفارت البته می دانست که تصمیم دولت ایران از نظر حقوقی مشکلی ندارد برای این که در قرارداد استخدام هیأت نظامی فرانسه حق عدم تمدید و فسخ قرارداد برای دولت ایران لحاظ شده بود. اما نگرانی از حضور بیش از پیش آلمانی ها در ایران در آستانه جنگ دوم، آن سفارت را به واکنش احساسی واداشته بود که تصور می کرد که افسرانی که قرارداد آنها تمدید نخواهد شد افسران آلمانی آنها را جایگزین خواهند کرد. دو فعل و انفعال دیپلماتیک نیز در نگرانی دولت فرانسه تأثیرگذار بودند: دکتر شات وزیر مالیه آلمان به دعوت داور وزیر دارایی ایران در پاییز ۱۹۳۶ به تهران سفر کرده بود و اسفندیاری

۱. به این نه افسر مدرس، تعداد چهار تا پنج افسری که از هیأت قبلی باقی مانده بود نیز باید اضافه کرد، در این صورت اعضای هیأت به سیزده (یا چهارده) نفر می رسید.

2. Gendre.

3. Favre Coutille, Henriet, Rabineau, Castaing, Royer, Malatre, Pechaud Charlet Du Rieu, Simon.

رئیس مجلس ایران به دیدار هیتلر به برلین رفته بود. تحلیل سفارت فرانسه در تهران درست از آب درنیامد و قرارداد بیشتر افسران فرانسوی به مدت یک سال دیگر تمدید گردید و دیگر این که در پایان قرارداد افسران فرانسوی در ۱۹۳۸، هیچ یک از این افسران از سوی افسران آلمان جایگزین نشدند. با این حال، سفارت عدم تمدید مجدد قراردادها را امری عادی تلقی نمی‌کرد و بر این عقیده بود که عواملی دیگری در تصمیم‌گیری دولت ایران تأثیرگذار بوده است، از جمله بگومگویی که بین رئیس هیأت نظامی، ژنرال ژاندر و ژنرال یزدان‌پناه روی داده بود؛ و یا ناخرسندی دولت ایران از اظهارات رئیس «دومین دفتر» نیروی دریایی فرانسه به وابسته نظامی ایران در پاریس، معرفی، که تعداد شاگردان ایرانی در مدرسه نیروی دریایی فرانسه را بیش از حد قلمداد کرده بود؛^۱ و بالاخره - (شاید، آن طور که وزیر مختار فرانسه گزارش کرده است) عملکرد نامطلوب هیأت نظامی و «بی‌لیاقتی و بی‌کفایتی رئیس هیأت» که ناخرسندی ستاد ارتش ایران را سبب شده بود.

در مورد «بی‌لیاقتی، و بی‌کفایتی رئیس هیأت»، سفارت به دو گزارش استناد می‌کند. در یکی از آن‌ها، وابسته نظامی فرانسه از معاون خود، یک افسر ایرانی، نقل قول می‌کند:

«ما متوجه شدیم که هنگامی که یک سؤال نظامی از ژنرال ژاندار می‌پرسیم، او سعی می‌کند نظر ما را حدس بزند تا جوابی مطابق با آنچه او فکر می‌کند میل ما باشد به ما بدهد. این به این معنی است که او برداشت درستی از وظیفه خود ندارد. رئیس هیأت نظامی فقط باید حد کمال ارتش ما و دفاع از کشور ما را در نظر داشته باشد و نظراتی بی‌طرفانه و صریح بدهد هرچند اگر این نظرات باعث آزرده‌گی ما شوند [...]»^۲

گزارش دیگری که سفارت به آن استناد می‌کند از رئیس دسته سواره‌نظام سرهنگ هانریه است که در آن به وابسته نظامی فرانسه لولو^۳ اظهار نموده که رئیس ستاد ارتش ایران او را احضار کرده و از او خواسته شده است یک پروژه استحکامات و تجهیز سواحل ایرانی خلیج فارس را تدوین کند، در صورتی که در همان موقع و برای همان

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 100, télé. N°13-14 du 14 janvier 1937.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 100, cor. N°181/ST du 29 octobre 1937.

3. Leleu.

هدف، ژنرال ژاندر در جنوب ایران به سر می‌برده است؛ و این، بنا به اظهارات سرهنگ هانریه به این سبب بوده است که رئیس ستاد ارتش ایران نظر ژنرال ژاندر مبنی بر این که «...» امکانات متحرکی که ارتش می‌تواند در اختیار داشته باشد برای دفاع از سواحل ایرانی خلیج فارس کافی می‌باشند، متقاعد کننده نمی‌یافته است؛ و باز بنا به اظهارات سرهنگ هانریه رئیس ستاد ارتش ایران از او خواسته بوده است که در مورد گفت و گویشان و گزارشی که سرهنگ هانریه ارسال خواهد کرد، با ژنرال ژاندر صحبتی نکند.^۱

استفاده از واژه شکست برای ارزیابی عملکرد هیأت نظامی شاید کمی دور از انصاف باشد. نخست به سبب این که علی‌رغم دو گزارش یاد شده، قرارداد ژنرال ژاندر یک سال دیگر تمدید شد، سپس برای این که نه تنها ژنرال به مأموریت خود در اعمال پروژه استحکامات سواحل ایرانی خلیج فارس ادامه داد، بلکه سازماندهی استحکامات مرزی غرب، شرق و شمال ایران نیز به او محول گردید.^۲ شکست اگر هست، شکستی است نسبی، چرا که عوامل دیگری مانند تحریکات محلی، تحریکات دربار و سفارت‌خانه‌های خارجی و ... می‌توانستند در آن نیز سهیم باشند. در انتخاب ژنرال به عنوان یگانه مقصر «شکست» از طرف سفارت، شاید مسائل غیرفنی و حرفه‌ای بی‌تأثیر نبوده باشند؛ پیش از آغاز اختلافات بین ژنرال و سفارت، در مراسلات متعددی، سفارت از ژنرال به نیکی یاد می‌کند و در یکی از آنها به «موقعیت استثنایی» که او نزد شاه کسب کرده است اشاره می‌کند اما، حدود یک ماه پس از این تعریف و تمجیدها، سفارت به ژنرال خرده می‌گیرد که چرا به عدم تمدید قرارداد اعضای هیأت اعتراض نکرده است و او را متهم می‌کند که به فکر منافع شخصی خود بوده است. هم‌چنین سفارت به دلیل این که ژنرال به سفارت آمد و شد نمی‌کرد و دیگر اعضای هیأت را از این کار منع کرده بود.^۳ اظهار می‌دارد که «به نظر می‌آید [ژنرال] به عدم تعادل مغزی دچار شده باشد».

هر چه که باشد، تلاش‌های سخت سفارت برای درک یک وضعیتی که می‌تواند دست‌کم بخشی از آن تخیلی باشد به ظاهر از این ناشی می‌شود که فرانسه به حفظ هیأت نظامی خود در ایران بسیار اهمیت می‌داد. به هر حال وزارت امور خارجه فرانسه

1. Ibid.

۲. دسترسی به آرشیوهای ایران اجازه خواهد داد تا بتوانیم در این باره صریح‌تر اظهار نظر کنیم.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 100, télé. N°163-164-165 du 23 juillet 1937.

علیه تصمیم ایران در عدم تمدید بعضی از قراردادها شدیداً اعتراض نمود و دولت ایران پاسخ داد که «قراردادها را تمام و کمال اجرا کرده است».^۱

سوالی که مطرح می‌شود این است که چرا دولت فرانسه تا این اندازه به حفظ موفقیت هیأت نظامی خود در ایران اهمیت می‌داد؟ در دورنمای جنگی که نزدیک می‌شد، جنگی که خاورمیانه نیز از آن بی‌ثمر نخواهد ماند، می‌بایستی در منطقه حضور داشت تا بتوان علیه فعالیت‌های آلمان که دارای روابط خوبی با ایران (و هم‌چنین با ترکیه و افغانستان) بود، وارد عمل شد. عدم تمدید قرارداد هیأت نظامی، بنا به اظهارات مکرر مقامات فرانسوی، می‌توانست «اعتبار فرانسه را خدشه‌دار کند» و با بازگشت اعضای هیأت به کشور خود و در نتیجه با عدم حضور آنها در منطقه استراتژیک خاورمیانه مترادف گردد. از اصرار فرانسویان در ماندن تعجب نخواهیم کرد اگر بدانیم که در فوریه ۱۹۳۹، فرانسویان و بریتانیایی‌ها برای تخمین نیازهای نفتی کشورهایشان و تشخیص منابع ضروری برای تأمین آنها در لندن گرد هم آمدند، آنها بر روی ایران، عراق و ونزوئلا به‌عنوان منابع مهم انرژی انگشت نهادند.^۲ انگیزه اصرار دولت فرانسه به ماندن در ایران را، لولو وابسته نظامی فرانسه در ایران این چنین بیان می‌کند:

«... [با] باقی ماندن مشاور پروژه (دفاع سواحل ایرانی خلیج فارس)، ما می‌توانیم اثر آن را محدود کنیم، به نحوی که به فعل درآمدن آن، بعدها موجب مزاحمت عملیات احتمالی نیروی دریایی بریتانیا نگردد»^۳، به‌ویژه در دهانه‌های اروندرود و کارون در خلیج فارس (راه تخلیه نفت ایران) در موردی مانند یک جنگ جهانی که ایران خود را در جبهه آلمانی‌ها قرار می‌دهد».^۴

نظرات فرانسویان را در مورد عدم تمدید قراردادهای افسران هیأت نظامی از نظر گذراندیم، بعضی از آنها را رد و بعضی دیگر را تعدیل کردیم. مواضع دولت ایران، به نظر ما مطابق بر سیاست ملی‌گرایانه و تجددسازانه بود که در تمام حوزه‌ها سعی در

1. A.E.E., Perse-Iran, vol. 100, lettre annexe à la cor. N°120 du 27 juillet 1937.

2. J.B. Duroselle, politique étrangère de la France..., op. cit., p. 447.

۳. بر طبق قراردادهایی که بین دولت ایران و افسران هیأت نظامی فرانسه منعقد شده بود، افسران فرانسوی متعهد می‌شدند که وفادارانه به ارتش شاهنشاهی خدمت کنند و هر آنچه مربوط به این ارتش است همچون راز مطلق حفظ نمایند!

4. A.E.E., Perse-Iran, vol. 100, cor. N°181/ST du 29 octobre 1937.

اعمال آن داشت؛ که عبارت بود از مدرن کردن کشور با مشارکت مشاوران خارجی و جایگزینی تدریجی آنها به دست ایرانیان به مرور زمان که آگاهی لازم را برای اداره امور کسب می کردند. این روش در حوزه آموزش دوره متوسطه و آموزش عالی نیز به کار گرفته شده بود؛ در آن جا نیز استادان فرانسوی به مرور جای خود را به استادان ایرانی می دادند. عملکرد دولت ایران نسبت به هیأت نظامی را نمی توان، برخلاف نظرات مسئولان فرانسوی، به دشمنی تعبیر نمود، برای این که قراردادهای اعضای هیأت را دولت ایران، طبق مفاد مندرج در قراردادها و در پایان قراردادها و در پایان یک دوره کامل تحصیلی مدرسه عالی جنگ،^۱ فسخ کرده بود. آماده شدن یک هیأت نظامی ایرانی در پایان ۱۹۳۸ جهت خرید تسلیحات نظامی از فرانسه^۲، نشانگر این است که برای دولت ایران روابط دو کشور ایران و فرانسه در حالت عادی بوده است.



دو افسر باقی مانده هیأت نظامی فرانسه در ژانویه ۱۹۳۹ ایران را ترک کردند. از این همکاری بین ارتش ایران و ارتش فرانسه یا به عبارت بهتر، مشارکت فرانسه در سازماندهی ارتش نوین ایران، می توان به دستاوردهای زیر اشاره کرد: نزدیک به دویست افسر ایرانی در مدارس نظامی فرانسه آموزش نظامی دیدند و افسران فرانسوی در گرداندن مدرسه عالی جنگ تهران، در تأسیس و راه اندازی یک مدرسه نظامی هوانوردی، و در راه و روش و کارکرد سرویس دامپزشکی مشارکت کردند.

بدین شکل نقش فرانسه در سازماندهی ارتش نوین ایران در فاصله دو جنگ انکارناپذیر است و محمدرضا، شاه ایران در این باره گفته بود: «نخستین کادر ارتش نوین [ایران] به دست افسران فرانسوی تشکیل شد و افسران آینده ایران تحصیلات خود را در [مدارس نظامی] سن سیر^۳، سن مکسان^۴ و سومور^۵ انجام دادند. بعدها خود این

۱. قرارداد دو افسر باقی مانده هیأت نظامی فرانسه در ۳۱ اکتبر ۱۹۳۸ / ۹ آبان ۱۳۱۷ یعنی شش ماه پیش از موعد باطل گردید، به نظر وزارت امور خارجه فرانسه «این تصمیم به نظر می آید ناشی از این باشد که می خواهند در جشن عروسی شاهزاده، مشاوران خارجی حضور نداشته باشند»:

A.A.E., Perse-Iran, vol. 113, Note du 6 avril.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 100, cor. N°26 du 12 janvier 1939.

3. Saint-Cyr.

4. Saint-Maixent.

5. Saumur.

جانب نیز زیر نظر افسران سن سیر آموزش دیدم»^۱.

حاصل این همکاری برای فرانسه، به جز انتشار فرهنگ فرانسه که می توانست سبب خشنودی آن کشور گردد، چندان رضایت بخش نبود: بنا به دلایلی که پیشتر در عدم توسعه روابط بازرگانی دیدیم و همچنین شاید به سبب تجربه ناموفق ایران در تجارت با فرانسه (سقوط هواپیماهای خریداری شده ...)، دولت ایران تصمیم گرفت تسلیحات نظامی خود را عمدتاً از کشورهای دیگر خریداری کند و نزدیکی فرهنگی یا به عبارت بهتر، نفوذ فرهنگی فرانسه نیز در تصمیم دولت ایران چندان تأثیرگذار نبود؛ وزیر مختار فرانسه، موگرا در این مورد چنین می گوید:

«[رئیس ستاد ارتش] دوست بسیار خوب ما، ژنرال حبیب الله، نگرانی دیگری نداشت جز این که تعلیم و تربیت و تعلق خاطر خود را با دیده اغماض بنگرد»^۲.
از نقطه نظر سیاسی نیز در مجموع نتیجه مأیوس کننده بود. دولت ایران، در فاصله بین دو جنگ، کوشید تا به نفوذ بیگانگان در ایران پایان دهد و یا دست کم از اثر آن بکاهد. در این مورد بهتر است به موگرا وزیر مختار فرانسه گوش فرا دهیم:

«در این حوزه [نظامی] چون دیگر حوزه ها یک جو غیرطبیعی، ترس بیمارگونه تا مرز حماقت از مداخلات خارجی حاکم است. می دانستم هنگامی که همکاران من یا خود من یک افسر ایرانی را به اینجا دعوت می کنیم، او حتماً در روز موعود می گرن خواهد داشت. با این حال، به نظرم آمد بهتر است که از رئیس ستاد ارتش درخواست کنم که آیا می توانم بدون به خطر انداختن وضعیت بهداشتی ارتش، به چند افسر ایرانی پیشنهاد کنم تا به سفارت بیایند و خاطرات خود از مدارس نظامی فرانسه را با افسران ما در میان بگذارند [هوانوردان فرانسوی که برای چند روزی به تهران آمده بودند]. رئیس ستاد ارتش از اقدام من تشکر کرد، اما در پاسخ گفت که در واقع مأموران وزارت امور خارجه برای ملاقات با مهمانان عالی قدر بسیار قابل ترند...»^۳

1. M.R. Pahlavi, Réponse à l'histoire, op. cit., p. 39.

2. A.A.E., Perse-Iran, vol. 53, cor. N°67 du 20 mai 1926.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 122, cor. N°145 du 19 octobre 1931.

این «ترس بیمارگونه» که وزیر مختار به آن اشاره می‌کند با توجه به فعالیت سفارت‌های خارجی طی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که به‌طور آشکار در امور داخلی ایران دخالت می‌کردند، چندان هم بی‌پایه و اساس به نظر نمی‌آید. از سویی، همین سفارت در ۱۹۲۱ به گونه‌ای تمسخرآمیز می‌گفت:

«... وقتی که می‌دانیم ادارات ایران هم چون منازل شیشه‌ای هستند [...] و سفارت‌ها چه امکاناتی برای شفاف‌کردن هرچه بیشتر دیوارها [ی منازل] در اختیار دارند...»^۱

تبرستان
www.tabarestan.info

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 49, cor. N°58 du 28 novembre 1921.

بخش پنجم

سیاست خارجی فرانسه در ایران نتیجه‌گیری کلی

این که چرا سیاست خارجی فرانسه در ایران را به عنوان نتیجه نهایی این کتاب برگزیدیم، پاسخ این است که چون برای بررسی و مطالعه روابط بین دو کشور، بیشتر سیاست‌های ایران را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادیم، فکر کردیم بد نباشد به مناسبت یک نتیجه‌گیری نهایی که باید تمام تحلیل‌های انجام شده را در برداشته باشد، ببینیم سیاست فرانسه در ایران و در این دوران چه بود.

سیاست خارجی فرانسه در ایران

پیش از دهه آخر قرن نوزدهم کشور ایران و فرانسه گاهی در مقاطع خاصی مراوداتی با هم داشتند ولی هیچ‌گاه به‌طور مستمر و جدی در هیچ یک از حوزه‌های اقتصادی—تجاری، فرهنگی، دیپلماتیک و ... با هم بده و بستان نداشتند و وجود سفارت ایران در فرانسه و همین‌طور وجود سفارت فرانسه در ایران در دهه ۱۸۵۰ دال بر روابط دو کشور نیست. اما از دهه آخر قرن نوزدهم، کم‌کم مبادلات تجاری، فرهنگی و ... به سطحی می‌رسد که می‌توان از روابط دو کشور سخن گفت؛ و ما نیز روابط بین دو کشور را عمدتاً از آغاز قرن بیستم تا آغاز جنگ دوم جهانی مورد بررسی و مطالعه قرار دادیم. در نخستین فاز این دوره یعنی از آغاز قرن بیستم تا آستانه جنگ جهانی اول که اروپایی‌ها به‌ویژه انگلستان و روسیه بر ایران استیلا دارند، فرانسه تلاش می‌کند خود را با آنها هماهنگ سازد و جا در جای پای آنها بگذارد. در فاز دوم این دوره، یعنی در فاصله بین دو جنگ، پایان سروری اروپاییان در ایران آغاز می‌شود و ملی‌گرایی در ایران راه را بر نفوذ بیگانگان می‌بندد و دست‌کم تلاش می‌کند از شدت وحدت آن بکاهد.

«دولت ایران با گشودن درهایش به روی همه، در واقع آنها را به روی شخص خاصی باز نمی‌کرد».

سیاست فرانسه، پیش از دو فازی که به آن اشاره شد، در چند سطر زیر به روشنی بیان شده است، البته فرانسه این سیاست را کم و بیش تا آستانه جنگ دوم جهانی دنبال کرد:

مأموریت شما در ایران «... پیش از هرچیز یک مأموریت تجسسی [...] از نقطه نظر سیاسی باید فقط نظاره کنید و زمینه را آماده کنید، اگر روابط صریح‌تر، گسترده‌تر و منظم‌تر در مقایسه با آنچه تا به حال وجود داشته است عملی و لازم می‌دانید... شما از ماهیت روابط ما با انگلستان آن‌قدر مطلع هستید تا مبادا در تهران کمترین اظهار نظر نسنجیده‌ای علیه آن کشور ابراز کنید [...]»^۱.

این دستورالعملی است که کنت دو سرسی که از طرف دولت فرانسه مأمور رساندن پیام ویژه‌ای به دربار ایران شده بود، در ۱۸۳۸ دریافت نمود. آن بخش از دستورالعمل که مربوط به برقراری روابط بود، با گشایش سفارت فرانسه در تهران در ۱۸۵۵ و متقابلاً گشایش سفارت ایران در پاریس در ۱۸۵۸ تا اندازه‌ای تحقق پیدا کرد. در مورد بخش دیگر دستورالعمل که مربوط به انگلستان بود نیز، به نظر نمی‌آید که تا آستانه جنگ جهانی اول کمترین بی‌احتیاطی از سوی سفارت فرانسه در تهران مشاهده شده باشد. دولت فرانسه البته حساسیت‌های روسیه تزاری نسبت به ایران را نیز از نظر دور نمی‌داشت و به‌طور کلی حق ویژه‌ای را برای دو کشور روسیه و انگلستان در ایران قائل بود، سیاست فرانسه در ایران را از نیمه دوم قرن نوزدهم تا آستانه جنگ جهانی اول به صورت زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. منافع دو کشور روسیه و انگلستان در نظر گرفته شود، ۲. برای فرانسه منافع تعریف شود که با منافع روس‌ها و انگلیس‌ها تداخل پیدا نکند. این منفعی که دولت فرانسه به دنبال آن بود و فکر می‌کرد با منافع روسیه و انگلیس برخورد نمی‌کنند، کدامند؟ در حوزه سیاسی با اجرای دستورالعمل «مبادا در تهران سخن

1. Comte de Sercey, *La Perse en 1839-1840*, Paris: l'Artisan du livre, 1928, p. 31-33; cité par A.A. Siassi, op. cit., p. 114-119.

نسنجیده‌ای علیه انگلستان ابراز کنید» جای زیادی برای مانور فرانسه باقی نمی‌ماند. در حوزه اقتصادی-تجاری نیز با توجه به اینکه روسیه و انگلیس نوعی انحصار را بر راه‌های تجاری که ایران را به دنیا متصل می‌کرد و به‌طور کلی بر تجارت ایران اعمال می‌کردند، شانس موفقیت برای این کشور در این حوزه نیز اندک بود. با این وجود در آخرین سال‌های قرن نوزدهم، فرانسه جایگاه آبرومندانه‌ای را در تجارت خارجی ایران به‌دست آورد. در حوزه فرهنگی، فرانسه در ایران حضور پررنگ‌تری داشت، به سبب اینکه از یک سو انگلستان و روسیه حضور فعالی در این حوزه نداشتند و در نتیجه حساسیت کمتری به رقبای خود داشتند و از سوی دیگر آشنایی بخشی از نخبگان ایرانی با زبان و فرهنگ فرانسه، زمینه مناسبی را برای حضور ادامه و توسعه زبان و فرهنگ فرانسه پدید آورده بود. از اواخر قرن نوزدهم تا آغاز قرن بیستم، چندین مدرسه (مذهبی) فرانسوی در ایران تأسیس گردید، امتیاز حفاری و کاوش باستان‌شناسی به فرانسه واگذار گردید و مشاوران فرانسوی در تأسیس و مدرن‌سازی ادارات ایرانی مشارکت نمودند. این‌ها نتایج سیاستی بودند که فرانسویان آن را «بی‌طرف» می‌نامیدند، «بی‌طرف» شاید از این جهت که با سیاست‌های دو کشور روسیه و انگلستان متفاوت بود.

پس از ۱۹۰۷-۱۹۰۶، در چارچوب «سازش سه‌گانه» - معاهده همکاری و دوستی بین فرانسه، روسیه و انگلستان- که فرانسه باعث و بانی آن بود، این کشور «بی‌طرفی» را کنار گذاشته و به مواضع روسیه و انگلستان پیوست. از اثرات «سازش سه‌گانه» که برای ایرانی‌ها بسیار تلخ و ناگوار بود، یکی قرارداد روس و انگلیس اوت ۱۹۰۷ بود که ایران را به مناطق نفوذ روس و انگلیس تقسیم می‌کرد، و دیگر هماهنگی مواضع روس و انگلیس در برابر مشروطه‌خواهان بود که رو در روی دربار قرار داشتند. از این پس، با توجه به ملاحظات سیاست اروپایی‌اش که سیاست آن کشور در ایران را به متغیری از سیاست‌های روسیه و انگلیس تبدیل می‌نمود، فرانسه دیگر بی‌طرف نبود. البته فرانسه در سیاست جدید خود، علاوه بر ملاحظات سیاست اروپایی‌اش، در حفظ و توسعه منافع خود در ایران نیز می‌کوشید. مثلاً هماهنگی سیاست‌های روسیه و انگلستان در برابر مشروطه‌خواهان، که یکی از اثرات «سازش سه‌گانه» بود، می‌بایست منافع فرانسه در ایران را نیز تأمین کند؛ اگر مشروطه‌خواهان پیروز می‌شدند، در نظر داشتند به امتیاز

کشورهای خارجی در ایران پایان دهند. همبستگی در منافع، فرانسه را به سمتی سوق داد که مثلاً هنگام «مسئله شوستر» و ضرب‌الاجل روسیه به ایران در ۱۹۱۱ از روسیه جانبداری کند و با آن هم داستان شود. سفارت فرانسه در تهران، ناخرسند از سیاست جدید کشورش، اظهار داشت:

«[...] از ده سال پیش به این سو با دنباله‌روی از روسیه و انگلستان، بدون این که کاری برای خود انجام دهیم، بی‌وجاهتی حاصل از اعمال آنها را مال خود کرده‌ایم (به طوری که) علائق خاطر بسیار آشکار [ایرانی‌ها] نسبت به ما در گذشته، از میان رفت. سیاست دست روی دست گذاشتن، انتقاد بی‌حاصل و مغرضانه آزمون خود را داده است؛ می‌توان چنین پنداشت که این سیاست متناسب با نقش تحلیل‌یافته فرانسه، در اثر شکست [در جنگ پروس] است که مجبور است به هر قیمتی حمایت قدرت‌های متحد را جست‌وجو کند»^۱

این به این معناست که انتظارات فرانسه در پیروی از سیاست‌های روس و انگلیس، برآورده نشده است؛ و نارضایتی آن کشور را از سیاست موجود آشکار می‌سازد. اما این سیاست بالاخره آثار خود را نشان می‌دهد، انگلستان و روسیه، فرانسه را در پروژه^۲ ساخت راه‌آهن سرتاسری شمال- جنوب ایران مشارکت می‌دهند. دولت فرانسه که می‌توانست مشارکت در پروژه را دال بر درستی سیاست جدید خود در ایران قلمداد کند، در پی‌گیری این سیاست جدید اصرار می‌ورزید. این سیاست جدید در یادداشت وزارت امور خارجه، مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۲۰^۳ به شکل روشن، دقیق و کامل شرح داده شده است. در این یادداشت آمده است که هدف از ساخت راه‌آهن سرتاسری شمال- جنوب ایران برای دولت بریتانیا کنترل شبکه راه‌آهن ایران و ممانعت از شرکت راه‌آهن آلمانی بغداد در به چنگ آوردن انحصار حمل و نقل، از طریق زمین، بین اروپا و

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 24, note complémentaire à la note du 19 nov. 1918.

۲. در چارچوب این قرارداد، مذاکرات بین سه کشور در ۱۹۱۲ آغاز و به تأسیس «شرکت بین‌المللی مطالعه راه‌آهن سرتاسری ایران» در ماه ژوئن همان سال، منتهی شد. در این پروژه مؤسسات بزرگ مالی پاریس و بانک‌های اصلی انگلیسی و روسی مشارکت داشتند. در حالی که مطالعات فنی از مرز روس تا تهران به پایان رسیده بود، آغاز جنگ مانع اجرای آن شد بعد از جنگ نیز همه چیز به زیر سؤال برده شد.

3. A.A.E., Perse-Iran, vol. 56, note du 16 févr. 1920.

مرزهای هند است؛ برای دولت روسیه نیز هدف کنترل شبکه راه آهن ایران است؛ و برای دولت فرانسه:

«... از نقطه نظر سیاسی، مالی و صنعتی، امکانات نفوذ در ایران را که از آن بی بهره بود ایجاد کند. فرانسه می بایست هم چنین، در این کشور بین انگلستان و روسیه نقش یک آشتی دهنده نسبتاً بدون چشم داشت را بازی کند، و این دو، میانجیگری دوستانه این کشور را در نظر خواهند داشت. بالاخره این سه دولت، در راستای منافع خود، سازش سه گانه را در آسیای غربی بازتولید کنند».

جنگ جهانی، اما شرایط جدیدی به وجود آورد که امکانات و موقعیت های تازه ای برای قدرت های حاضر در ایران ایجاد می کرد. پس از اطمینان از کسب سهم خود از تقسیم امپراتوری عثمانی که در قرارداد سایکس-پیکو در ۱۹۱۶ پیش بینی شده بود- سهم فرانسه از این تقسیم سوریه و موصل بود که فرانسه را در همسایگی ایران قرار می داد- دولت فرانسه با بازی با کارت مسیحیت در منطقه ارومیه تردیدی نکرد؛ استقرار یک دولت مسیحی می توانست به مواضع فرانسه در این ناحیه از دنیا استحکام بخشد و به لطف حضورش در سوریه، امنیت منطقه موصل تأمین گردد. اما استراتژی فرانسه در ارومیه با شکست روبه رو شد و هیأت نظامی آن کشور، در ۷ مارس ۱۹۱۸ مجبور به عقب نشینی و ترک ارومیه گردید. در نتیجه دولت فرانسه مجبور شد کارت هایش را دوباره مورد بازنگری قرار دهد و در اندیشه سیاستی دیگر در ایران باشد. این سیاست ناشی از استراتژی آن دولت در منطقه نبود و تنها تاکتیکی بود که برای آن مقطع و شرایط خاص جنگ اندیشیده شده بود؛ این سیاست با سیاستی که فرانسه تا آن زمان در ایران دنبال کرده بود مغایرت داشت. در این سیاست از استقلال واقعی ایران سخن گفته می شد اما دارای تناقض های عمده ای از جمله قطع روابط تهران با برلین و نزدیکی اجباری با متفقین بود. محورهای اصلی این سیاست را که کلمانسو نخست وزیر وقت فرانسه به تحریر در آورده در زیر می آوریم:

سیاست آلمان از هنگامی که قرارداد صلح برست لیتووسک به روسیه تحمیل گردید، یک سمت و سوی جدیدی یافت؛ با بهره گیری از پیروزی به دست آمده، آلمانی ها تلاش می کنند که از طریق ایران به هند

راه یابند، تا در آنجا ایجاد آشوب کرده و دولت بریتانیا را مجبور کنند تا بخشی از نیروهایش را از تئاتر عملیاتی اروپا خارج کند. برای دست‌یابی به این هدف آنها در نظر دارند که به ملت‌های مسلمان روسیه جنوبی، قفقاز و ایران تکیه کنند؛ نفوذ آنها در بین ملت‌های مسلمان بدیهی است. برای رویارویی با آنها، روسیه توان لازم را ندارد و موضع انگلستان بعد از قرارداد ۱۹۰۷ در این کشور (ایران) به مخاطره افتاده است و در تهران نسبت به انگلیسی‌ها بدبین هستند، و بدون حضور روس‌ها در ایران، انگلیسی‌ها مداخلات خود در این کشور را نمی‌توانند توجیه کنند. فرانسه، برعکس، منافع فوری در ایران ندارد، اما دوستان زیادی در آنجا دارد و از یک علایق خاطر انکارناپذیری بهره می‌برد. به لطف مدارسش، زبان فرانسه نسبت به زبان آلمانی بیشتر گسترش داشته است. پس باید از این سرمایه علایق خاطر سود جست و ایران را به جبهه «سازش» (متفقین) کشاند تا پس از آن، امکانات لازم (مانند اعزام یک هیأت نظامی برای سازماندهی نیروهای نظامی ایران) را برای سد راه عناصر ترک و آلمانی در اختیار آن قرار داد. بدین شکل سیاست آلمان با شکست مواجه می‌شود، نگرانی بریتانیا نسبت به امپراتوری هند از بین می‌رود و فرانسه نیز خیالش راحت می‌شود به سبب این که متحدش، انگلستان از تلاش‌های جنگی خود در جبهه غرب نخواهد کاست.

برای موفقیت این سیاست، کلمانسو اضافه می‌کند که:

انگلستان باید همراه با ما استقلال ایران را بپذیرد منوط بر این که این استقلال واقعی باشد و این کشور تحریکات آلمانی‌ها و ترک‌ها را پوشش ندهد، و به علاوه به ما وکالت دهد که در جهت منافع متفقین عمل کنیم.

این سیاست جدید را که به شکل یک پیشنهاد کلمانسو به وزیر امور خارجه خود مطرح کرده بود، در ۳۱ مارس ۱۹۱۸^۱ به تحریر در آمده است، یعنی تقریباً سه هفته پس از فراخوانی هیأت نظامی فرانسه از ارومیه که در موقعیت دشواری چه به لحاظ نظامی و

1. S.H.A.T., Iran, 7N côte 1662, correspondance n°5. 219 BS/3., Paris, le 31 mars 1918.

چه به لحاظ دیپلماتیک (ایران به فرانسه فشار می‌آورد که هیأت نظامی خود را از ارومیه خارج کند) قرار داشت. در نتیجه می‌توان گفت که شرایط واقعاً برای چنین پروژه‌ای مناسب نبود. به نظر می‌آید که کلمانسو به خوبی از آنچه در ارومیه روی داده بود یعنی حضور هیأت نظامی کشور او در ارومیه و مرگ هزاران نفر از مردم منطقه که عمدتاً در اثر مداخلات آن هیأت نظامی به وقوع پیوسته بود، آگاهی نداشته است. واقعیت این است که در این مقطع دولت ایران نظر خوبی نسبت به فرانسه نداشت، مخالف هر نوع نزدیکی با انگلستان بود و علائق خاطر آن نسبت به آلمان آشکار بود. از سوی دیگر، موفقیت پروژه کلمانسو به این نیز بستگی داشت که انگلستان آن را بپذیرد، که این نیز خود داستان دیگری بود.

پس از جنگ، شرایط جغرافیای سیاسی ایران به شدت تغییر کرده بود. روس‌ها، به نظر می‌آمد، که دیگر نمی‌خواهند سیاست تزارها را در ایران دنبال کنند، آلمان شکست خورده بود و انگلستان که پس از نزدیک به یک قرن رقابت با روس‌ها در صحنه سیاسی ایران بدون رقیب مانده بود، سعی کرد به مواضع خود استحکام بخشد و مواضع تهی شده به دست روس‌ها را اشغال کند. فرانسه اما، به عنوان یکی از دو پیروز بزرگ جنگ توقعات بیشتری در ایران داشت، در نتیجه تلاش کرد که حضور پررنگ‌تری در این کشور داشته باشد، ولی کماکان در چارچوب تفاهم با انگلستان و «بدون این که سبب آزرده‌گی [این کشور] گردد». تفاهم از آن جهت لازم بود که فرانسه ابزار لازم برای فشار به دولت ایران را نداشت و در کنار و با تکیه بر انگلستان بود که آن کشور تصور می‌کرد منافعش بهتر تأمین خواهد شد؛ و از آن جا ناشی می‌شد که دولت ایران در ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۸ تمام امتیازاتی را که قدرت‌های بزرگ خارجی، «برخلاف منافع حیاتی کشور» به دست آورده بودند باطل اعلام نمود. دولت فرانسه برای مخالفت با تصمیم دولت ایران و در جهت منافع ملی خود، شاید هم از روی ناچاری و نداشتن ابزار لازم برای فشار بر دولت ایران، صلاح دید خود را در کنار انگلستان قرار دهد که به تصمیم ایران اعتراض کرده بود. اگرچه چنین سیاستی به فرانسه اجازه می‌داد تا امتیازاتی که پیشتر در ایران به دست آورده بود حفظ کند، اما حوزه عملیاتی آن کشور را محدود

می‌کرد. بدون توافق انگلستان^۱، فرانسه نمی‌توانست برای توسعه روابط با ایران گام‌های اساسی بردارد. در فوریه ۱۹۱۸^۲، انگلستان با فرستادن یک هیأت نظامی فرانسوی به ایران به مخالفت برخاست؛ و هنگامی که در نوامبر ۱۹۱۸، سفارت فرانسه، اعزام یک هیأت نظامی فرانسه به ایران را به وزارت امور خارجه کشور خود توصیه کرد، این وزارت امور خارجه فرانسه بود که به جای انگلیسی‌ها با این ابتکار مخالفت کرد.^۳ اما بالاخره، در دسامبر ۱۹۱۸، فرانسه برای نخستین بار یک وابسته نظامی به نام ژرژ دوکرو را به ایران اعزام کرد. او در اواخر ۱۹۱۹ و آغاز ۱۹۲۰، یک سرویس مطبوعاتی در ایران ایجاد نمود. ژرژ دوکرو که در سمت وابسته نظامی مأموریت داشت به گردآوری اطلاعات نظامی پردازد و زمینه را برای همکاری نظامی بین دو کشور فراهم کند، به سبب این که به نظر لوکنت وزیر مختار در تهران، او از انگلیسی‌ها خوشش نمی‌آمد، به فرانسه فراخوانده شد.^۴

در مورد سرویس مطبوعاتی یا به عبارت بهتر، سرویس تبلیغاتی باید گفت که این سرویس می‌بایست در خدمت سیاست فرانسه برای مواجهه با «اطلاعات با مختصات جهت‌دار» که آژانس رویت‌ر منتشر ساخت قرار گیرد. این آژانس سعی داشت از فرانسه تصویری کمرنگ و نقشی درجه دوم در پیروزی متفقین برای این کشور القا نماید.^۵ رقابت با انگلستان گاهی هم اجتناب‌ناپذیر بود، راه‌اندازی سرویس مطبوعاتی نشان از این داشت که فرانسه نمی‌خواست یا نمی‌توانست تمام فضا را در اختیار انگلستان قرار دهد، به‌ویژه که نوعی رقابت بین این دو پیروز جنگ در همان گیر و دار جنگ آغاز شده بود؛ رقابت برای کسب سهم بیشتری از امپراتوری به زانو درآمده عثمانی که در حال فروپاشی بود.

۱. A.A.E., Perse-Iran, vol. 25, note de (sept. ?) 1919, p. 195.

۲. A.A.E., Perse-Iran, vol. 23, cor. n°2213 du 31 mai 1918.

۳. A.A.E., Perse-Iran, vol. 24, note. du 19 nov. 1918.

۴. A.A.E., Perse-Iran, vol. 5, cor. n°44 du 10 oct. 1921. M. Lecomte parle même de son "anglophobie exagérée."

۵. این سرویس به شکل زیر کار می‌کرد: یک ایستگاه تلگراف بی‌سیم به طور روزانه اخباری را که از ایستگاه‌های پاریس، لیون (Lyon) و بوردو (Bordeau) منتشر می‌شد گردآوری می‌کرد. وابسته نظامی فرانسه، چکیده‌ای از این اخبار را روزانه به شاه، نخست‌وزیر و ... تقدیم می‌نمود؛ تقریباً یکی دو بار در هفته، خلاصه این اخبار به سه روزنامه تهران ارسال می‌شد. اضافه کنیم که پیش از استقرار ایستگاه تلگراف بی‌سیم، ارسال خبر از سوی فرستاده‌های روزنامه‌های لو تام و اِکو دوباری انجام می‌شد که گاه اخباری را با تلگراف به سفارت فرانسه در تهران ارسال می‌نمودند.

انگلستان در نظر داشت سیطره خود را به منطقه‌ای که از مدیترانه تا مرزهای ایران را می‌پوشاند، اعمال کند. در این راستا «لندن، امیر فیصل را که برای مدت کوتاهی بر سوریه پادشاهی می‌کرد علیه فرانسه شوراند، اما فرانسه در ژوئیه ۱۹۲۰، دوباره وضعیت را به حالت عادی برگرداند».^۱ در ایران نیز، انگلستان با قرارداد ایران و انگلیس اوت ۱۹۱۹ کوشید این کشور را به تحت‌الحمایگی خود درآورد تا آرزوها و جاه‌طلبی‌ها فرانسه نیز پایان یابد. اما مخالفت شدیدی که ایرانی‌ها نسبت به این قرارداد از خود نشان دادند و اعتراض دولت‌های آمریکا و فرانسه و اعتراض بخشی از افکار عمومی بریتانیا^۲ نسبت به این قرارداد، انگلستان را وادار نمود از این پروژه صرف‌نظر کند.

مخالفت فرانسه با قرارداد ایران و انگلیس می‌توانست برای آن کشور به‌عنوان یک نیمه‌پیروزی در ایران تلقی گردد. اما ملاحظات سیاست اروپایی فرانسه در رابطه با آلمان و معاهده ورسای که پیشتر از آن یاد شد، سبب گردید که فرانسه دست از سیاست محتاطانه خود در ایران برندارد و در نتیجه از احساس خوبی که در ایران نسبت به این کشور به وجود آمده بود، در جهت توسعه مناسبات بین دو کشور استفاده نکند. البته شرایط در ایران نیز تغییر کرده بود، دولتمردان ملی‌گرای ایران دیگر مناسبات از نوع قرن نوزدهمی آن را نمی‌پذیرفتند، آنها خواستار روابطی بر پایه احترام متقابل، روابطی که منافع هر دو کشور را مد نظر داشته باشد، بودند.

با این حال، فرانسه اگر از ابتکار عمل بیشتری برخوردار بود، می‌توانست روابط خود را با ایران، دست‌کم در حوزه تجاری گسترش دهد (روابط دو کشور در حوزه‌های فرهنگی و نظامی در سطح قابل قبولی قرار داشت). موارد زیادی وجود دارد که نشان می‌دهد به سبب فقدان ابتکار عمل، سیاست این کشور به انفعال کشیده شده بود. به‌عنوان مثال هنگامی که دولت ایران در ۳۰ مه ۱۹۲۵ / ۹ خرداد ۱۳۰۴ انحصار خود بر قند و چای را به تصویب مجلس رساند و یا هنگامی که قراردادهای گمرکی و رژیم کاپیتولاسیون را افشا نمود، این دولت‌های انگلستان و شوروی و آلمان بودند که از خود واکنش نشان داده و به هر حال با دولت ایران وارد مذاکره شدند. دولت فرانسه تنها به

1. J. Thobie, "Les Frontières brûlantes cicatrices du partage colonial," *Le Monde-diplomatique: manière de voir*, n° 11, mars 1991, p. 37-39; et S. BERSTEIN, op. 316.

2. J.P. Derriennic, *Le Moyen Orient au Xxe siècle*, 2° ed., Paris: Armand Colin, 1983, p. 70.

این بسنده می‌کرد که نظاره کند، سپس ترش‌رویی کند و بالاخره با چانه‌زنی بر سر جزئیات، خود را هم چون دیگر کشورها، با شرایط جدید ایران هماهنگ کند.

در دهه ۱۹۳۰، تغییرات مهمی در عرصه جغرافیای سیاسی ایران پدید آمد. رژیم پادشاهی پهلوی تثبیت گردید، حاکمیت دولت ایران بر چهار گوشه کشور اعمال می‌شد و انگلستان همانند شوروی، نفوذ چندانی در ایران نداشت. به عبارت دیگر فرانسه دیگر مجبور نبود در توسعه روابط خود با ایران جانب احتیاط را بگیرد. به علاوه تهدید آلمان در اروپا از ۱۹۳۳ به بعد، و حضور بسیار پررنگ این کشور در ایران می‌بایست دولت فرانسه را به اتخاذ یک سیاست بسیار فعال در ایران سوق دهد. پاسخ مثبت فرانسه به تقاضای دولت ایران مبنی بر اعزام یک هیأت نظامی فرانسوی به ایران در راستای همین سیاست بود. اما فرانسه به حضور نظامیان خود در ایران بسنده کرد (اگرچه نباید فعالیت آن کشور در ارتقا و یا دست‌کم حفظ روابط فرهنگی بین دو کشور را نادیده گرفت) و هیچ تغییر قابل توجهی در سیاست خود در ایران به وجود نیاورد. البته به این نیز می‌شود اشاره کرد که در این دهه، فرانسه در امتداد سیاست اروپایی خود، آلمان را به عنوان رقیب اصلی خود قلمداد می‌کرد و نه انگلستان را که چندان نفوذی در ایران نداشت. برای رقابت با آلمانی‌ها، دشمن دیرینه خود، همکاری با انگلستان برای فرانسه بسیار حائز اهمیت بود. میل همکاری با انگلستان که بیشتر در حمایت از این کشور متجلی می‌شد، بارها در مراسلات دیپلماتیک دهه ۱۹۲۰ درج گردیده است. این تمایل به ویژه هنگام ابطال رژیم کاپیتولاسیون در مه ۱۹۲۷ از سوی دولت ایران بروز می‌نماید. در یک یادداشت وزارت امور خارجه مورخ ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷/۲۶ مهر ۱۳۲۶^۱ سخن از حمایت از موضع انگلستان است چون ابطال کاپیتولاسیون به سبب حضور کارکنان انگلیسی شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران، انگلستان را با مشکل روبرو می‌کرد. پاریس با این کمک امیدوار بود که لندن به نوعی پاسخ این مهربانی‌ها را بدهد. در دهه ۱۹۳۰، حمایت از انگلستان هنگام فسخ قرارداد داری از سوی دولت ایران در ۱۹۳۲ مطرح گردید. بدین شکل که فلوریو^۲ سفیر فرانسه در لندن به وزارت امور خارجه کشورش پیشنهاد کرد از مواضع انگلستان مربوط به مطالبات این کشور ناشی از ابطال

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 51, note du 19 oct. 1927.

2. Fleuriau.

قرارداد داری حمایت به عمل آید. وزارت امور خارجه در پاسخ گفت: «بدون شک به نظر سخت می‌آید که حمایت احتمالی خود را از بریتانیا دریغ کنیم، اما بهتر است پیش نیافتیم و کمکی که آنها از ما تقاضا نکرده‌اند به آنها پیشنهاد ندهیم»^۱.

به طور کلی می‌توان گفت که در فاصله بین دو جنگ، روابط تجاری بین دو کشور، پس از یک دهه رشد، به سطح غیر قابل توجهی در آستانه جنگ تنزل پیدا کرد. در حوزه فرهنگی، فرانسه تلاش کرد مؤسسات آموزشی خود را که عمدتاً ابتدایی و پیش از جنگ جهانی اول در ایران تأسیس شده بودند حفظ کند، ولی سطح روابط دانشگاهی بین دو کشور گسترش پیدا کرد. در حوزه نظامی، روابط در سطح بسیار بالایی قرار گرفت. روابط دیپلماتیک نیز علی‌رغم «رویداد ارومیه» در ۱۹۱۷ و علی‌رغم حمایت دولت فرانسه از احمدشاه که موجب ناخشنودی رضاخان نخست‌وزیر و سپس رضاشاه می‌گردید و بالاخره، علی‌رغم کارزار مطبوعاتی که در فرانسه علیه رضاشاه و ایران به راه افتاده بود، در مجموع دوستانه باقی ماند، اما با فراز و نشیب‌های بسیاری نیز همراه بود.



سیاست فرانسه در ایران را می‌توان این چنین خلاصه کرد:

۱. در طول نزدیک به یک قرن به شکل باورنکردنی، به جز مقاطعی چند، وابسته به انگلستان باقی ماند، بدون شک، به این دلیل که انگلستان ایران را پله امپراتوری هند قلمداد می‌کرد و فرانسه به دلیل ملاحظات سیاسی اروپایی خود ترجیح می‌داد که انگلستان را در کنار خود داشته باشد تا آن را رو در روی خود قرار دهد.

۲. دارای مختصات استعماری بود. اما برخلاف روسیه و انگلستان که با تکیه به سر نیزه امتیازاتی در ایران به دست آورده بودند، تنها دست و دلبازی پادشاهان قاجار آن کشور را صاحب امتیاز کرده بود؛ و باز برخلاف روسیه و انگلستان که شرایط جدید ایران در فاصله بین دو جنگ را می‌پذیرفتند و با آن کنار می‌آمدند و با ابطال امتیازات خود در ایران چندان مخالفتی از خود نشان نمی‌دادند، فرانسه از خود سرسختی نشان می‌داد، چانه‌زنی می‌کرد و سرانجام با آن کنار می‌آمد.

1. A.A.E., Perse-Iran, vol. 120, note du 26 déc. 1932.

۳. واقع‌گرا بود. همانند ایران که جهت پایان‌دادن به سلطه بیگانگان سعی کرده بود با به میان‌کشیدن پای قدرت‌های دیگر اروپایی به ایران، نفوذ کشورهای انگلستان و روسیه را تعدیل کند، فرانسه نیز در راستای منافع ملی خود، به خود تردید راه نمی‌داد که گاه از مواضع استعماری انگلستان در ایران حمایت و گاه علیه آن اعتراض کند و یا برعکس، گاه از مواضع استعمارستیزانه ایران دفاع و گاه علیه آن اعتراض کند.

و بالاخره این نکته حائز اهمیت است که ایران خارج از منطقه نفوذ امپراتوری فرانسه قرار داشت. مغرب، آفریقای جنوبی و یا شبه جزیره هندوچین برای این کشور در اولویت قرار داشتند. ایران هم‌چنین در حاشیه منطقه نفوذ استی فرانسه در خاورمیانه قرار داشت، هرچند که قطعه‌قطعه کردن امپراتوری عثمانی حضور فرانسه را در این منطقه پررنگ‌تر کرده بود و منطقه نفوذ آن کشور را برای مدتی کوتاه تا مرزهای غربی ایزان گسترش داده بود. با این همه روابط ایران و فرانسه برای این کشور مهم ولی نتایج آن تنها در حوزه‌های فرهنگی و نظامی رضایت‌بخش بود.

تبرستان
www.tabareso.info
پیوست‌ها

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست عناوین پیوست‌ها

۱. گاه شمار «رویداد ارومیه»
۲. پراکندگی آسوری‌ها پس از «رویداد ارومیه»
۳. واردات و صادرات ایران از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸.
۴. بررسی تأثیر قانون انحصار (۳۱ مه ۱۹۲۵ / ۱۰ خرداد ۱۳۰۴) بر قند و مهم‌ترین کالاهای صادراتی فرانسه به ایران.
۵. بررسی تأثیر تعرفه جدید گمرکی بر صادرات فرانسه به ایران.
۶. سهم و جایگاه فرانسه در کل تجارت خارجی ایران از ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۹.
۷. سهم و جایگاه فرانسه در واردات و صادرات ایران از ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۹.
۸. سهم فرانسه در کل تجارت خارجی ایران بدون احتساب نفت و تسلیحات جنگی از ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۹.
۹. سهم فرانسه در واردات و صادرات ایران بدون احتساب نفت و تسلیحات جنگی از ۱۹۰۱ تا ۱۹۳۹.
۱۰. جدول مهم‌ترین کالاهای صادراتی فرانسه به ایران از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۶.
۱۱. جدول مهم‌ترین کالاهای صادراتی ایران به فرانسه از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۶.
۱۲. آمار وزارت آموزش و پرورش از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۴.
۱۳. جدول بورسیه‌های آموزش عالی در خارج از کشور.

پیوست ۱ گاه شماه «رویداد ارومیه»

۱۹۱۴:

اوت، آغاز جنگ جهانی اول، ایران اعلام بی طرفی می کند.
نوامبر-دسامبر، رخنه ارتش عثمانی به خاک ایران و نبرد با ارتش روسیه که از ۱۹۰۹ در آذربایجان مستقر گردید بود.
- در جریان نبرد، مسیحیان که به دست روس ها مسلح شده بودند به روستای «موانه» در اطراف ارومیه هجوم برده و مسلمانان آن روستا را قتل عام می کنند.
- در جریان همان نبرد، مبارزان آذربایجانی که از ۱۹۱۲ زیر فشار ارتش روسیه به ترکیه پناه برده بودند، هنگامی که به همراه ارتش عثمانی وارد ایران می شدند از قتل عام مسلمانان آگاه شده و متقابلاً مسیحیان را قتل عام می کنند.

۱۹۱۵:

ژانویه: عقب نشینی ارتش روسیه از منطقه ارومیه و تبریز، در جریان این عقب نشینی حدود ده هزار آسوری و ارمنی به همراه روس ها خواهند رفت.
آوریل، عقب نشینی ارتش عثمانی از منطقه ارومیه و بازگشت ارتش روسیه، قتل عام مسلمانان.

بهار، قتل عام ارامنه امپراتوری عثمانی به دست ترک ها.
تابستان و پاییز، پناهنده شدن جلوها (آسوریان امپراتوری عثمانی) به ارومیه و پیرامون آن که تعداد آنها بین بیست و پنج هزار تا شصت هزار نفر تخمین زده می شود؛ آنها چون به متفقین پیوسته بودند از واکنش ارتش عثمانی در هراس بودند، پس خانه و کاشانه خود را رها کرده و به ایران آمده بودند. جلوها، ارباب، وحشت قتل و غارت را تا پایان «رویداد ارومیه» بر منطقه حاکم کردند.

اکتبر-نوامبر، تشکیل «کمیته دفاع ملی» به دست بخشی از ناسیونالیست های مجلس ایران.

۱۹۱۷:

مه- ژوئن، سربازان روسی کم‌کم میدان نبرد را تخلیه می‌کنند، انقلاب اکتبر در راه است.

اکتبر، انقلاب اکتبر، سربازان روسی دسته دسته جبهه‌های نبرد قفقاز و آذربایجان را ترک می‌کنند.

نوامبر- دسامبر، فرماندهی روس دفاع جبهه قفقاز را به دست واحدهایی که براساس ملیت ارمنی، گرجی و ... تشکیل خواهد شد می‌پذیرد: ارتش گرجی، ارتش ارمنی و ... دسامبر، قرارداد صلح برست- لیتووسک تخلیه ارتش روسیه از خاک ایران را حداکثر تا پایان ژانویه ۱۹۱۸ پیش‌بینی می‌کند.

- هیأت نظامی فرانسوی مستقر در ارومیه فرمان تشکیل واحدهایی نظامی را دریافت می‌کند.

- آمدن کاپیتان گسفیل به ارومیه در چارچوب عملیات سازماندهی واحدهای نظامی در ارومیه.

پاییز، تشکیل دوباره کمیته حزب دموکرات آذربایجان از سوی خیابانی.

۱۹۱۸:

ژانویه، دولت ایران علیه فعالیت‌های فراپزشکی هیأت نظامی فرانسه (بیمارستان صحرائی) به دولت فرانسه اعتراض می‌کند.

فوریه، مسیحیان شهر ارومیه را به تسلط خود درمی‌آورند.

مارس، ترور مارشیمون به دست سیمقو یکی از رؤسای طایفه‌های کرد، انتقام مسیحیان و قتل عام هزاران مسلمان.

- اعتراضات مکرر دولت ایران، اما پاریس همچنان مشارکت نظامیان فرانسوی در «رویداد ارومیه» را انکار می‌کند.

آوریل:

۳ آوریل، پاریس فرمان بازگشت هیأت نظامی خود را صادر می‌کند.

۱۰ آوریل، سربازان ترک کم‌کم در اطراف دریاچه ارومیه مستقر می‌گردند.

۲۰ آوریل، واحدهای نظامی دولت ایران به آستانه شهر ارومیه می‌رسند.

۲۷ آوریل، هیأت نظامی فرانسه شهر ارومیه را ترک کرده و به سوی تبریز حرکت می‌کند تا سپس از همدان به سوی بغداد روانه شود. مه، واحدهای ارتش عثمانی در شمال دریاچه ارومیه مستقر می‌شوند. ژوئیه، ترک‌ها حصار خود را به پیرامون دریاچه ارومیه تنگ‌تر می‌کنند، مسیحیان، به تعداد تقریبی پنجاه هزار نفر مجبور خواهند شد دشت ارومیه را ترک کرده و راهی بغداد شوند.

پیوست ۲

پراکندگی آسوریان پس از «رویداد ارومیه»^۱

«در ۱۹۲۰، در اردوگاه باکو باه، نزدیکه بغداد حدود دوازده هزار آسوری از ساکنین دشت ارومیه و دشت سلماس وجود داشت که هشت هزار نفر از آنان به دست انگلیسی‌ها مسلح و سازماندهی شده بودند.

دو هزار جلو به دست انگلیسی‌ها به همدانیه، نزدیک موصل انتقال یافته بودند.

چهار هزار پناهنده در همدان وجود داشت که انگلیسی‌ها به آنان کمک کردند.

دو هزار پناهنده در قزوین وجود داشت که انگلیسی‌ها به آنان کمک کردند.

هزار نفر در رشت و انزلی.

هفت هزار نفر در تفلیس که آمریکایی‌ها به آنان یاری رساندند.

پنج هزار نفر در تبریز که آمریکایی‌ها به آنان یاری رساندند.

پانزده هزار جلو و ده هزار آسوری ساکن سلماس و ارومیه در منطقه روستوف

(Rostov) در روسیه وجود داشت.

دو هزار نفر در ایروان.

بیست و پنج هزار نفر در آمریکای شمالی.

دو هزار نفر در آرژانتین.

به این آمار باید شمار آسوری‌های ساکن ترکیه را که از آن اطلاع نداریم نیز اضافه

کنیم.»

پیوست ۳

واردات و صادرات ایران (به قران) از ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۸

سال	بریتانیا	روسیه	فرانسه	ترکیه	اتریش - مجارستان	آلمان
۱۹۰۶-۱۹۰۷	۱۶۸۹۳۱۱۰۹	۳۳۷۷۸۳۴۱۸	۳۸۱۲۷۴۸۲	۷۲۶۱۵۴۵	۱۳۹۵۹۳۶۶	۹۸۴۹۲۵۹
۱۹۰۷-۱۹۰۸	۲۰۵۶۶۳۷۰	۳۹۳۰۴۴۱	۲۰۸۱۸۸۸۷	۵۱۹۸۷۱۴	۴۸۲۰۲۸۹	۸۵۵۸۲۸۹
۱۹۰۸-۱۹۰۹	۱۸۲۸۰۲۵۲۷	۴۰۸۶۳۴۵۱۷	۱۷۳۵۲۷۰۰	۳۹۱۸۸۱۸۴	۳۶۳۳۳۹۳	۶۳۰۹۹۷۱
۱۹۰۹-۱۹۱۰	۱۸۴۸۹۸۹۴۸	۴۸۹۱۰۴۴۴	۲۱۲۷۵۹۳	۵۸۱۹۲۲۲۵	۷۵۳۹۹۹۸	۱۰۸۰۶۲۸۵
۱۹۱۰-۱۹۱۱	۲۲۷۹۸۰	۴۸۱۷۸۵۳۴۲	۲۵۹۱۷۸۲۴	۵۵۲۷۱۶۶	۱۰۸۹۶۷۴۲	۱۶۶۵۹۴۵
۱۹۱۱-۱۹۱۲	۲۷۶۷۴۳۱۶	۵۵۲۷۷۶۷۰	۱۳۷۹۷۳۵	۵۹۳۳۴۳۴۰	۹۱۱۶۶۴۸	۲۱۵۵۱۴۵۱
۱۹۱۲-۱۹۱۳	۲۰۹۷۹۵۶۸	۶۲۹۸۵۷۹۰۰	۱۵۸۶۰۲۰۷	۶۱۳۱۵۴۸۳	۸۶۰۹۳۹	۲۳۳۱۶۲۵۲
۱۹۱۳-۱۹۱۴	۲۳۵۶۵۳۹۰	۶۵۷۹۴۸۱۷۲	۲۴۲۱۸۲۲۳	۵۹۲۰۵۶۲۴	۹۶۳۹۸۱۹	۲۳۳۲۵۹۷۸
۱۹۱۴-۱۹۱۵	۲۳۶۳۹۶۴۸۶	۵۴۵۷۴۸۳۰	۱۲۲۱۷۸۵۰	۴۰۴۸۴۵۰۷	۴۵۴۳۳۳۱	۱۹۲۰۶۳۱۰
۱۹۱۵-۱۹۱۶	۲۴۵۶۰۴۹۰۷	۴۳۳۹۲۴۱۷۴	۸۲۰۹۵۷	۱۸۲۰۴۹۳۲	۲۳۵۱۱۴	۵۱۷۷۱۶
۱۹۱۶-۱۹۱۷	۳۱۶۶۸۴۸۶۲	۵۲۸۸۴۲۴۴۷	۱۹۲۵۸۳۸	۱۶۸۳۹۴۴	۴۲۰۱۴۰	۱۴۴۲۸۵۸
۱۹۱۷-۱۹۱۸	۴۲۳۸۷۵۷۶۱	۲۶۹۵۵۸۵۰۸	۱۲۲۰۲۰۲	۲۳۸۲۳۶۹۸	۴۳۱۶۳	۲۶۳

پیوست ۴

بررسی تأثیر «قانون انحصار بر قند و چای» بر میزان صادرات فرانسه به ایران^۱
(به قران)

سال			کالاهای اصلی
۱۹۲۶-۱۹۲۷	۱۹۲۵-۱۹۲۶	۱۹۲۳-۱۹۲۴	
۵۸۵۵۸۰۰	۵۹۳۰۴۰۰	۱۳۳۳۳۰۰	قند
۷۶۹۶۳۰۰	۲۹۴۵۶۰۰	۲۶۸۶۱۰۰	پارچه پشمی خالص
۲۵۷۳۷۰۰	۲۲۶۸۹۰۰	۱۴۰۳۰۰۰	پارچه ابریشمی خالص
۱۱۱۱۸۰۰	۸۸۰۷۰۰	۶۵۲۲۰۰	پارچه نخی
۵۲۲۸۴۴۰	۳۱۷۳۹۰۰	-	دیگر پارچه‌ها
۲۲۵۶۴۰۰	۱۵۳۳۳۰۰	۴۹۶۵۰۰	پوشاک
۲۲۸۶۴۰۰	۱۳۷۰۶۰۰	۱۲۸۴۰۰۰	لوازم خرازی
-	-	۷۶۳۷۰۰	فرآورده‌های دارویی
۹۳۳۵۰۰	۹۱۱۶۰۰	۳۵۳۱۰۰	نوشابه الکلی
۱۹۱۳۰۰	۶۰۱۰۰	-	ماشین صنعتی
۲۵۷۰۹۰۰	۱۳۸۳۶۰۰	-	اتوموبیل، کامیون، دوچرخه و لوازم یدکی خودرو...
۵۹۰۵۶۰۰	۳۹۹۷۸۰۰	۲۶۷۳۹۰۰	متفرقه
۳۷۴۲۱۰۰	۲۴۴۴۶۵۰۰	۲۲۷۴۳۱۰۰	کل

تا چه اندازه «قانون انحصار بر قند و چای» مورخ ۳۱ مه ۱۹۲۵ بر میزان صادرات فرانسه به ایران تأثیرگذار بوده است، با توجه به این که قند به تنهایی در ۱۹۲۳-۱۹۲۴ پنجاه و چهار درصد از کل مبلغ صادرات فرانسه به ایران را تشکیل می‌داده است؟

۱. با توجه به این که سال اقتصادی ۱۹۲۵-۱۹۲۶ یعنی سال بلافاصله پس از استقرار انحصار می‌تواند به عنوان سال مرجع بحث‌انگیز باشد، به این سبب که کمی وقت لازم است تا بازرگانان برآورد درستی از تأثیر احتمالی اعمال قانون انحصار هم‌چون افزایش قیمت، کاهش مصرف و ... داشته باشند و پیرو آن صادرات این کالا را متعادل نمایند، سال دوم پس از استقرار انحصار را نیز مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

برای پاسخ به این سؤال، به سبب در اختیار نداشتن داده‌های اقتصادی سال ۱۹۲۵-۱۹۲۴ یعنی سال اقتصادی مربوط به پیش از برقراری انحصار، سال اقتصادی ۱۹۲۴-۱۹۲۳ را به عنوان یک سال معمولی پیش از اعمال انحصار برمی‌گزینیم و آن را با داده‌های سال اقتصادی ۱۹۲۶-۱۹۲۵، یعنی با سالی که مربوط به سال پس از استقرار انحصار می‌باشد، مقایسه می‌کنیم. با مقایسه داده‌ها که در جدول مشاهده می‌شوند، سقوط ارزش صادرات قند فرانسه به ایران به میزان پنجاه و دو درصد به روشنی دیده می‌شود:

۱۲۳۳۲۳۰۰ قران در ۱۹۲۴-۱۹۲۳ و ۵۹۳۰۴۰۰ قران در ۱۹۲۶-۱۹۲۵. این سقوط تماشایی که به نظر می‌آید نتیجه مستقیم استقرار انحصار باشد، در واقع تنها تا اندازه‌ای درست می‌باشد. درست است که افزایش قیمت باید قاعدتاً به کاهش مصرف و در نتیجه کاهش واردات بیانجامد، با این حال باید دلیل اصلی این کاهش را در رقابت روس‌ها جست و جو کرد. روس‌ها برای برقراری میزان صادرات پیش از جنگ قند خود برابر با ۳۱۹۰۷۰۲۰۵ مَن^۱، میزانی که این کشور را در جایگاه نخست صادرکنندگان این کالا به ایران قرار داده بود، دست به رقابت سختی می‌زد. حاصل آن شد که صادرات قند روسیه از ۵۱۸۵۴۶۱ مَن در ۱۹۲۵-۱۹۲۴ به ۱۴۹۰۵۹۶۴ مَن در ۱۹۲۷-۱۹۲۶ رشد یابد. در صورتی که صادرات قند دیگر کشورها به ایران در همان زمان با کاهش قابل توجهی روبه‌رو گردید. به عنوان مثال صادرات قند مصر تا ۴۴۷۹۴۶ مَن در ۱۹۲۵-۱۹۲۴ به ۱۱۹۳۶ مَن در ۱۹۲۶-۱۹۲۵ کاهش پیدا کرد تا در ۱۹۲۷-۱۹۲۶ کاملاً به صفر برسد. وضعیت دیگر صادرکنندگان قند به ایران نیز بهتر از فرانسه و مصر نبود:

۱۹۲۶-۱۹۲۷	۱۹۲۵-۱۹۲۶	
۴۰۶۶۴۱۵	۵۲۹۳۳۷۷	بلژیک
۱۷۱۷۳۹	۵۲۳۲۸۵	آلمان
۱۹۶۵۳۱	۴۰۸۳۸۲ س	بریتانیا

پس می‌توان گفت که دو عامل در کاهش صادرات قند فرانسه (و دیگر کشورها) به ایران نقش داشتند؛ قانون انحصار و رقابت روس‌ها. دلیل عمده فائق آمدن روس‌ها بر دیگر رقبای، عرضه این کالا به دست آنها به قیمت نازل‌تر از رقبای خود بود، و این برای

۱. ۱ مَن = ۲/۹۰۷ کیلوگرم.

روس‌ها میسر بود، چون آنها از متغیرهایی چون هزینه حمل و نقل کمتر به دلیل همسایگی و تعرف گمرکی کمتر ناشی از قرارداد گمرکی ۱۹۰۳ که تنها از آن بهره‌مند می‌شدند، سود می‌بردند. افزون بر این اقتصاد دولتی شوروی به این کشور اجازه می‌داد که هر جا لازم بداند از دامپینگ استفاده کند.

در مجموع می‌توان گفت که علی‌رغم کاهش قابل توجه صادرات قند فرانسه به ایران که تا اندازه‌ای هم به دلیل برقراری انحصار بوده است، صادرات آن کشور به ایران به‌طور کلی چندان تغییر نکرده است، به سبب برقراری افزایش صادرات کالاهای دیگر فرانسوی به ایران مانند پارچه، اتومبیل، موتور و ... که این کاهش را جبران کرده است.

پیوست ۵
بررسی تأثیر تعرفه جدید گمرکی بر صادرات فرانسه به ایران
(به قران)^۱

سال			کالاهای اصلی
۱۹۲۹-۱۹۳۰	۱۹۲۸-۱۹۲۹	۱۹۲۷-۱۹۲۸	
تعرفه ۱۹۲۸	تعرفه ۱۹۲۸	تعرفه ۱۹۲۰	
۵۰۰۰۰۰	۳۸۷۱۰۰	۴۷۵۵۰۰	قند
۷۲۵۷۶۰۰	۵۴۸۵۴۰۰	۳۹۹۵۰۰	پارچه پشمی خالص
۹۲۳۶۰۰	۱۵۷۰۸۰۰	۳۴۸۳۰۰	پارچه ابریشمی خالص
۷۸۵۶۸۰۰	۹۹۵۳۰۰	۷۸۲۲۱۰۰	دیگر پارچه‌ها
۲۷۵۶۶۰۰	۲۲۱۹۸۰۰	۱۳۹۶۰۰۰	پوشاک
-	۱۸۷۰۵۰۰	۲۶۴۹۶۰۰	لوازم خرازی
۲۵۰۰۰۰۰	۶۶۳۱۹۰۰	۳۱۸۱۳۰۰	اتوموبیل، کامیون و لوازم یدکی و لاستیک خودرو...
۳۵۶۵۶۰۰	۸۳۳۴۰۰	۶۴۶۸۸۰۰	متفرقه
۶۱۳۶۰۲۰۰	۳۸۱۳۵۹۰۰	۳۳۷۵۹۱۰۰	کل

برای این که روشن شود آیا تعرفه گمرکی ۱۱ مه ۱۹۲۸ بر مبادلات تجاری بین ایران و فرانسه تأثیرگذار بوده است یا نه، میزان صادرات فرانسه مربوط به سال ۱۹۲۷-۱۹۲۸^۲ یعنی سالی که هنوز تعرفه گمرکی ۱۹۲۰ برقرار بود با میزان صادرات این کشور در سال اقتصادی ۱۹۲۸-۱۹۲۹ یعنی سالی که تعرفه جدید گمرکی اعمال شد مقایسه خواهیم کرد. با توجه به این که مدتی زمان لازم خواهد بود تا تعرفه جدید آثار جدید آثار احتمالی خود را بر صادرات، مانند بالا رفتن قیمت‌ها، پایین آمدن مصرف و کاسته شدن از میزان صادرات نمایان سازد، سال ۱۹۲۹-۱۹۳۰ را نیز برای احتیاط وارد محاسبات می‌کنیم.

۱. در ۱۹۲۷-۱۹۲۸، ۱ قران = ۲/۵ فرانک؛ ۱۹۲۸-۱۹۲۹، ۱ قران = ۲/۵۷ فرانک؛ ۱۹۲۹-۱۹۳۰، ۱ قران = ۲/۱۴ فرانک.

۲. سال اقتصادی ایران ۲۲ مارس آغاز و ۲۱ مارس سال بعد پایان می‌یابد.

همان‌طور که در جدول می‌توان دید حقوق گمرکی بر واردات اتومبیل و کالای خرازی براساس رژیم گمرکی (۱۹۲۸) با کاهشی برابر با صددرصد برای اتومبیل و سی و سه درصد برای کالای خرازی نسبت به حقوق گمرکی مربوط به رژیم گمرکی ۱۹۲۰ مواجه شده است. ارزش واردات اتومبیل در مدت یک سال دو برابر گردیده، به عبارت دیگر از ۳۱۸۸۳۰۰ قران در ۱۹۲۸-۱۹۲۷ به ۶۶۳۱۹۰۰ قران در ۱۹۲۹-۱۹۲۸ افزایش یافته است، افزایشی که به نظر منطقی می‌آید؛ اما برعکس، ارزش واردات کالای خرازی، علی‌رغم کاهش سی و سه درصد حقوق گمرکی از ۲۶۴۹۶۰۰ قران در ۱۹۲۸-۱۹۲۷ به ۱۸۷۰۵۰۰ قران در ۱۹۲۹-۱۹۲۸ کاهش یافته، تا نهایتاً به میزانی اهمیت‌ی برسد. این فرآیند که به نظر متناقض می‌آید در مورد کالاهای دیگری که حقوق گمرکی آنها نسبت به حقوق گمرکی رژیم ۱۹۲۰ افزایش یافته بود نیز شاهد می‌باشیم. میزان افزایش حقوق گمرکی رژیم ۱۹۲۸ نسبت به حقوق گمرکی رژیم ۱۹۲۰، شصت و شش درصد برای پارچه ابریشمی خالص، پنجاه و پنج درصد برای قند، بیست درصد برای «دیگر پارچه‌ها»، بیست درصد برای پارچه پشمی خالص و شصت و شش درصد برای پوشاک بوده است. واردات ابریشم خالص در ۱۹۲۹-۱۹۲۸ تقریباً به نصف و سپس در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ به ۳/۴ کاهش یافت، کاهشی که به نظر منطقی می‌آید. واردات قند پس از یک کاهش و واردات «پارچه‌های دیگر» پس از یک رشد در ۱۹۲۹-۱۹۲۸ تقریباً به میزان ارزش واردات پیش از اعمال رژیم جدید گمرکی ۱۹۲۸ در ۱۹۲۸-۱۹۲۷ رسیده است؛ برعکس، علی‌رغم افزایش حقوق گمرکی، واردات پوشاک و پارچه پشمی خالص از ۱۹۲۸-۱۹۲۷ تا ۱۹۳۰-۱۹۲۹ با رشد منظمی روبه‌رو گردیده بود.

پس می‌توان گفت که هر افزایش حقوق گمرکی، مادام که معقول باشد یا به بیان دیگر بازدارنده نباشد، الزاماً به کاهش مصرف و در نتیجه به کاهش واردات منجر نخواهد شد، و هم این‌طور هر کاهش معقول حقوق گمرکی اجباراً افزایش مصرف و در نتیجه افزایش واردات را در بر نخواهد داشت. هم چنین می‌توان گفت که رژیم جدید گمرکی به هیچ‌وجه صادرات فرانسه به ایران را تحت تأثیر قرار نداد، صادرات این کشور به ایران به‌طور منظم افزایش خواهد یافت: از ۳۳۷۵۹۱۰۰ قران در ۱۹۲۸-۱۹۲۷ به ۳۹۸۳۵۹۰۰ قران در ۱۹۲۹-۱۹۲۸ و به ۶۱۳۶۰۲۰۰ قران (بالاترین میزان ارزش صادرات فرانسه به ایران تا جنگ جهانی دوم) در ۱۹۳۰-۱۹۲۹ خواهد رسید.

پیوست ۶

سهم فرانسه^۱ (به قران^۲ و به درصد) و جایگاه آن در کل تجارت خارجی ایران
(مجموع واردات و صادرات)

سال	قران	درصد	رتبه	ارزش قران در برابر فرانک
۱۹۰۱	۱۴۵۸۸۰۰۰	۶٫۸ درصد	چهارم	۱ قران = ۰/۵ فرانک
۱۹۱۰	۱۱۹۲۱۰۰۰	۳ درصد	چهارم	۱ قران = ۰/۵ فرانک
۱۹۱۳-۱۹۱۴	۲۴۲۱۸۰۰۰	۲٫۲ درصد	پنجم	۱ قران = ۰/۵ فرانک
۱۹۲۳-۱۹۲۴	۳۲۹۱۰۰۰	۲٫۲ درصد	ششم	۱ قران = ۱٫۶۳ فرانک
۱۹۲۶-۱۹۲۷	۸۳۷۲۷۰۰۰	۴٫۴ درصد	چهارم	۱ قران = ۲٫۹۵ فرانک
۱۹۲۸-۱۹۲۹	۱۱۹۹۳۶۰۰۰	۵٫۱ درصد	سوم	۱ قران = ۲٫۵۷ فرانک
۱۹۲۹-۱۹۳۰	۱۷۹۵۹۵۰۰۰	۷٫۲ درصد	سوم	۱ قران = ۲٫۱۴ فرانک
۱۹۳۱-۱۹۳۲	۱۱۸۶۶۳۰۰۰	۴ درصد	چهارم	۱ قران = ۱٫۹۴ فرانک
۱۹۳۳-۱۹۳۵	۲۴۷۳۳۰۰۰	۲٫۱ درصد	دهم	۱ ریال = ۱ فرانک
۱۹۳۵-۱۹۳۶	۵۲۲۲۲۰۰۰	۳٫۶ درصد	نهم	۱ ریال = ۱٫۵۶ فرانک
۱۹۳۸-۱۹۳۹	-	-	یازدهم	-

۱. صادرات نفت ایران به فرانسه تا ۱۹۳۱-۱۹۳۰ در این آمار منظور شده است. اما از ۱۹۳۲-۱۹۳۱ به بعد، گمرک ایران صادرات این فرآورده را در محاسبات خود وارد نکرده است به این دلیل که دولت ایران صادرات فرآورده‌های نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس را به عنوان صادرات ایران نمی‌پذیرفت. در آمارهای گمرک ایران، واردات تجهیزات نظامی فرانسه به ایران منظور نشده است.
۲. از سال ۱۹۳۲-۱۹۳۱ به بعد، قران به ریال تبدیل گردید.

پیوست ۷

سهم فرانسه^۱ (به قران و درصد) و جایگاه آن در واردات و صادرات ایران^۲

سال	واردات			صادرات		
	قران	درصد	رتبه	قران	درصد	رتبه
۱۹۰۱	۱۱۴۶۶۰۰۰	۸ درصد	سوم	۳۱۲۲۰۰۰	۴٫۳ درصد	چهارم
۱۹۱۰	۶۲۸۹۰۰۰	۲٫۸ درصد	پنجم	۵۶۳۲۰۰۰	۳٫۳ درصد	چهارم
۱۹۱۳-۱۹۱۴	۱۹۶۲۹۰۰۰	۳ درصد	ششم	۴۵۸۹۰۰۰	۱ درصد	هشتم
۱۹۲۳-۱۹۲۴	۲۲۷۴۴۰۰۰	۳٫۳ درصد	چهارم	۹۳۳۹۰۰۰	۱٫۲ درصد	هشتم
۱۹۲۶-۱۹۲۷	۳۷۶۲۱۰۰۰	۴٫۸ درصد	چهارم	۴۵۱۰۵۰۰۰	۴٫۱ درصد	پنجم
۱۹۲۸-۱۹۲۹	۳۹۸۳۶۰۰۰	۴٫۹ درصد	چهارم	۸۰۱۰۰۰۰۰	۵٫۳ درصد	پنجم
۱۹۲۹-۱۹۳۰	۶۱۳۶۰۰۰۰	۶٫۷ درصد	چهارم	۱۱۸۲۳۵۰۰۰	۷٫۵ درصد	چهارم
۱۹۳۱-۱۹۳۲	۲۷۱۸۶۰۰۰	۳٫۴ درصد	چهارم	۹۱۳۷۷۰۰۰	۶٫۲ درصد	چهارم
۱۹۳۳-۱۹۳۵	۱۹۴۳۲۰۰۰	۳ درصد	-	۵۳۰۲۰۰۰	۱ درصد	-
۱۹۳۵-۱۹۳۶	۴۰۶۱۴۰۰۰	۵٫۱ درصد	هشتم	۱۱۶۰۸۰۰۰	۱٫۹ درصد	-
۱۹۳۸-۱۹۳۹	-	۱ درصد	-	-	۱٫۷ درصد	-

۱. در این آمارها، صادرات فرآورده‌های نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس تا ۱۹۳۱-۱۹۳۰ منظور شده است. بدون در نظر گرفتن صادرات نفت به فرانسه، سهم این کشور در صادرات ایران در فاصله بین دو جنگ - به استثنای سال‌های ۱۹۳۰-۱۹۲۹ و ۱۹۳۶-۱۹۳۵، سال‌هایی که سهم فرانسه در صادرات ایران به ترتیب به ۲/۸ درصد و ۲/۳ درصد رسید - حول یک درصد می‌چرخد.
۲. در این آمارها، واردات تجهیزات نظامی فرانسه به ایران درج نشده است.

پیوست ۸

سهم فرانسه^۱ (به قران و درصد) در کل تجارت خارجی ایران
مجموع صادرات و واردات

سال	قران	درصد
۱۹۰۱	۱۴۵۸۸۰۰۰	۶٫۸ درصد
۱۹۱۰	۱۱۹۲۱۰۰۰	۳ درصد
۱۹۱۳-۱۹۱۴	۲۴۲۱۸۰۰۰	۲٫۲ درصد
۱۹۲۳-۱۹۲۴	۲۶۱۰۰۰۰۰	۲٫۴ درصد
۱۹۲۶-۱۹۲۷	۴۰۵۸۴۰۰۰	۳٫۴ درصد
۱۹۲۸-۱۹۲۹	۴۵۶۵۹۰۰۰	۳٫۵ درصد
۱۹۲۹-۱۹۳۰	۷۴۸۵۰۰۰۰	۵٫۳ درصد
۱۹۳۴-۱۹۳۱	۳۳۹۶۹۰۰۰	۲٫۷ درصد
۱۹۳۴-۱۹۳۵	۲۴۷۳۴۰۰۰	۲٫۱ درصد
۱۹۳۵-۱۹۳۶	۵۲۲۲۲۰۰۰	۳٫۶ درصد
۱۹۳۸-۱۹۳۹	-	۱٫۳ درصد ^۲

۱. صادرات فرآورده‌های نفتی از ایران به فرانسه و صادرات تجهیزات نظامی از فرانسه به ایران را وارد محاسبات نکردیم.

۲. این میزان تقریبی است و خیلی دقیق نمی‌باشد.

پیوست ۹

سهم فرانسه^۱ (به قران و به درصد) در صادرات و واردات ایران

سال	واردات به قران	درصد	صادرات به قران	درصد
۱۹۰۱	۱۱۴۶۶۰۰۰	۸ درصد	۳۱۲۲۰۰۰	۴٫۳ درصد
۱۹۱۰	۶۲۸۶۰۰۰	۲٫۸ درصد	۵۶۳۲۰۰۰	۳٫۳ درصد
۱۹۱۳-۱۹۱۴	۱۹۶۲۹۰۰۰	۳ درصد	۴۵۸۹۰۰۰	۱ درصد
۱۹۲۳-۱۹۲۴	۲۲۷۳۴۰۰۰	۳٫۳ درصد	۳۳۵۶۰۰۰	۰٫۹ درصد
۱۹۲۶-۱۹۲۷	۳۷۶۲۱۰۰۰	۴٫۸ درصد	۲۹۶۲۰۰۰	۰٫۷ درصد
۱۹۲۸-۱۹۲۹	۳۹۸۳۶۰۰۰	۴٫۹ درصد	۵۸۳۳۰۰۰	۱٫۲ درصد
۱۹۲۹-۱۹۳۰	۶۱۳۶۰۰۰۰	۶٫۷ درصد	۱۳۴۹۰۰۰۰	۲٫۸ درصد
۱۹۳۴-۱۹۳۱	۲۷۱۸۶۰۰۰	۳٫۴ درصد	۶۷۸۳۰۰۰	۱٫۵ درصد
۱۹۳۴-۱۹۳۵	۱۹۴۳۲۰۰۰	۳ درصد	۵۳۰۴۰۰۰	۱ درصد
۱۹۳۵-۱۹۳۶	۴۰۶۱۴۰۰۰	۵٫۱ درصد	۱۱۶۰۸۰۰۰	۱٫۹ درصد
۱۹۳۸-۱۹۳۹	-	۱ درصد	-	۱٫۷ درصد

۱. صادرات فراآورده‌های نفتی از ایران به فرانسه و صادرات تجهیزات نظامی از فرانسه به ایران را وارد محاسبات نکردیم.

پیوست ۱۰

جدول مهم‌ترین کالاهای صادراتی^۱ فرانسه به ایران (به هزار قران) از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۶

سال								کالاهای اصلی
۱۹۳۵-	۱۹۳۴-	۱۹۳۰-	۱۹۲۹-	۱۹۲۸-	۱۹۲۶-	۱۹۲۳-	۱۹۱۳-	
-	-	۳۳۱۴	۵۰	۲۸۷۱	۵۸۵۶	۱۲۳۳۲	۴۶۰۰	قند
۲۹۱۹	-	۳۵۱۲	۷۲۵۸	۵۶۸۵	۷۶۹۶	۲۶۸۶	۱۳۲۵	پارچه پشمی خالص
۵۶۰۸	۲۲۹۶	۱۷۲	۹۲۴	۱۵۷۱	۲۵۷۳	۱۴۰۳	۸۶۸	پارچه ابریشمی خالص
درصد ۱۳	درصد ۱۱	درصد ۱,۴	درصد ۱,۵	درصد ۳,۹	درصد ۶,۸	درصد ۶,۲	درصد ۴,۴	
۷۸۵	۱۸۵۷	۱۵۰	-	۲۹۷۷	۱۱۱۲	۶۵۲	۲۷۰	پارچه نخی
۷۸۵	۱۷۷۸	۶۸۴۶	۷۸۵۷	۶۹۷۶	۵۲۲۹	-	-	دیگر پارچه‌ها
۲۲۶۵	۱۱۲	۹۸۶	۲۷۵۷	۲۲۲۰	۲۲۵۶	۴۹۷	۲۶۶	پوشاک
۱۲۰۹	۳۷۴	۱۷۵۲	-	۱۸۷۱	۲۲۸۶	۱۲۸۴	۲۷۰	لوازم خزاری
۱۱۷۰	۷۸۳	۶۶۵	-	۳۵۶	-	۷۶۴	۹۰	فرآورده‌های دارویی
۲۰۷	۱۹۸	۶۷۰	۸۲۶	۶۲۹	۹۴۴	۴۵۳	۲۲۲	نوشابه الکلی
۳۹۷۵	۱۶۸۹	۱۳۷	-	۲۳۰	۱۹۱	-	-	ماشین صنعتی
۵۵۴۰	۵۱۳۴	۲۵۰۰	۶۸۷۸	۳۵۷۱	-	-	-	اتوموبیل، کامیون، دوچرخه و لوازم یدکی خودرو
درصد ۱۳,۶	درصد ۲۶,۴	درصد ۴,۱	درصد ۱۷,۳	درصد ۹,۵				
۱۲۴۴۹	۳۹۹	۱۷۲۵	۴۷۷۱	-	-	-	-	لوازم راه‌آهن
۴۷	۴۸۱۱	۴۹۱۷	۲۹۴۶۸	۶۵۷۲	۵۹۰۶	۲۶۷۳	۹۹۱۸	متفرقه
۴۰۶۱۴	۱۹۴۳۲	۲۷۱۸۶	۶۱۳۶۰	۳۹۸۳۶	۳۷۶۲۱	۲۲۷۳۴	۱۹۶۲۹	کل

یادداشت ۱. قند به عنوان یکی از اصلی‌ترین کالاهای صادراتی فرانسه به ایران، به طور منظم کاهش می‌یابد. به استثنای سال ۱۹۳۰-۱۹۲۹ و سپس به صفر می‌رسد.

۱. صادرات تجهیزات نظامی فرانسه به ایران در این آمار منظور نگردیده است.

یادداشت ۲. کالاهای اصلی صادراتی فرانسه به ایران (ستون‌های افقی ۱ تا ۹) از جنس کالاهای مصارف جاری می‌باشند، می‌توان حتی آنها را- به استثنای قند- کالاهای لوکس قلمداد کرد.

یادداشت ۳. از سال ۱۹۲۶-۱۹۲۷ شاهد ورود کالاهای جدید در فهرست کالاهای وارداتی ایران از فرانسه می‌باشیم (ستون‌های افقی ۱۰ تا ۱۲). این کالاهای جدید عمدتاً مربوط به وسایل حمل و نقل می‌باشند که دولت ایران برای مدرن‌سازی وسایل حمل و نقل به واردات آنها مبادرت می‌ورزید.

تبرستان

www.tabarestan.info

پیوست ۱۱

جدول ۱ مهم‌ترین کالاهای صادراتی^۲ ایران به فرانسه (به هزار قران) از ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۶

سال								کالاهای اصلی
۱۹۱۳-	۱۹۲۳-	۱۹۲۶-	۱۹۲۸-	۱۹۲۹-	۱۹۳۰-	۱۹۳۴-	۱۹۳۵-	
۱۸۳۰	۸۶۲	۴۱۶۱	۲۸۲۹	۱۸۷۵	۸۶۰	۵۷۳	۱۹۳۶	قالی
۴۴۰	۶۱۲	۲۴۳	۵۰۷	۵۳۳	۷۲۰	۱۸۴۶		کتیرا
۲۹۲	۲۸۴	۹,۷ درصد	-	۱۳۲	۵,۲ درصد	۹۶۲	۶ درصد	پوست روباه، پوست سمور و پوست بره
-	-	-	-	۳۵۲	۸۷۲	۵۹۶		میوه تازه یا خشک
-	-	۶ درصد	-	۱۱۹	۲۱۱	۱۹۸۲		تریاک
-	۶۷۵	۲۲,۸ درصد	۶ درصد	۳۳۸	۴۹۳	۳۷۹۸		پيله ابریشم و ابریشم نخاله
۲۸۳	۲۵۷	۸,۷ درصد	۴,۲ درصد	۲۴۷	۴,۲ درصد	۷۵	۱۲۳	اشیاء هنری و کلکسیونی
۵۱۱	۱۵۳	۴۷۲	۲۸۱۴	۲۳۷۹	۵۸۰	۱۹۹۸		متفرقه
۴۵۸۹	۳۳۵۶	۲۹۶۲	۵۸۳۳	۱۳	۶۷۸۳	۵۳۰۲	۱۱	کل
۱۰۰ درصد	۱۰۰ درصد	۱۰۰ درصد	۱۰۰ درصد	۴۹۰	۱۰۰ درصد	۶۰۸	۱۰۰ درصد	

۱. در این جدول صادرات فرآورده‌های نفتی منظور نشده است.

۲. از اواخر قرن نوزدهم تا اوایل قرن بیستم (۱۹۰۶) کالاهای صادراتی ایران به فرانسه عمدتاً تشکیل می‌شدند از: پوست گوسفند و ... کنبه، پشم، پنبه، تریاک، قالی، ابریشم طبیعی، دانه و بذر و مازو. از ۱۹۰۶ تا جنگ جهانی اول، ابریشم خام تنها کالای صادراتی ایران به فرانسه است که شرکت‌های فرانسوی مستقر در گیلان انجام می‌دهند.

پیوست ۱۲ آمار آموزش و پرورش (۱۹۳۴-۱۹۲۶)^۱

سال	تعداد مدرسه	تعداد شاگرد
۱۹۲۶-۱۹۲۷		۱۳۲۶۹۴
۱۹۲۷-۱۹۲۸	۳۳۷۷	۱۳۷۴۹۶
۱۹۲۸-۱۹۲۹	۳۵۰۲	۱۵۰۸۱۱
۱۹۲۹-۱۹۳۰	۳۵۰۳	۱۵۳۹۳۹
۱۹۳۰-۱۹۳۱	۳۶۴۴	۱۶۳۴۶۳
۱۹۳۱-۱۹۳۲	۳۶۴۵	۱۸۱۶۹۸
۱۹۳۲-۱۹۳۳	۴۰۸۱	۲۰۰۹۲۶

یادداشت. در این آمار مدارس گوناگون موجود در ایران همچون مدارس ابتدایی، متوسطه و آموزش عالی منظور گردیده است.

بودجه آموزش و پرورش

سال	ریال
۱۹۲۶	۷۷۳۱۳۸۰
۱۹۲۷	۱۱۱۱۳
۱۹۲۸	۱۴۱۱۳۴۱۸
۱۹۲۹	۱۶۳۵۰۲۳۷
۱۹۳۰	۱۸۴۸۳۷۵۵
۱۹۳۱	۱۸۹۸۳۷۵۰
۱۹۳۲	۲۲۳۶۰۹۹۶
۱۹۳۳	۲۶۷۵۰۳۷۰
۱۹۳۴	۴۱۲۷۰۱۵۰

1. journal "Shahand" du 27 janvier 1935; A.A.E., vol.93, Bulletin de la presse n°2 du janvier 1935.

برای سال ۱۹۳۱-۱۹۳۲ از مجموع ۱۸۱۰۰۰ شاگرد، ۳۲۴۷۷ نفر از آنان را دختران تشکیل می‌دادند.

پیوست ۱۳

نمودار بورسیه‌های آموزش عالی و رشته‌های تحصیلی آنها در خارج از کشور^۱

رشته تحصیلی	تعداد دانشجویان	رشته تحصیلی	تعداد دانشجویان
علم تعلیم و تربیت	۱۴۳	جراحی	۱۵
پزشکی	۹۶	مهندسی شیمی	۱۴
حقوق	۴۳	دامپزشکی	۱۳
مهندس برق	۲۹	چشم پزشکی	۱۱
کشاورزی	۲۹	معماری	۱۰
علوم مالی	۲۷	آب و جنگل	۱۰
مهندسی معدن	۲۵	هنرهای زیبا	۴
مهندسی مکانیک	۲۱	مهندسی بنادر	۵
مهندسی راه و پل‌ها	۲۰	مهندسی راه آهن	۳
علوم سیاسی و اقتصادی	۱۶	شیمی ساخت قند	۶
علوم مربوط به دندان	۴	رادیولوژی	۲
حشره‌شناسی	۳	حرفه و فن	۲
داروخانه	۳	باستان‌شناسی	۲
رنگرزی	۲	ذوب فلزات	۱
علم پرورش ماهی	۲	کل	۵۶۹
رشته‌هایی که هنوز معین نشده است.	۷	دانشجویانی که درس خود را ناتمام گذاشته‌اند	۷۱
زبان ایرانی پیش از اسلام	۱	جمع کل	۶۴۰

1. Annuaire statistique (1933-1934) et (1934-1935), Ministère de l'Instruction Publique, Département des publications, Service de la statistique.

کتاب‌شناسی

منابع فارسی:

- آدمیت (فریدون)، اندیشه ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ۵۳۲ ص.
- آدمیت (فریدون)، شور بر امتیازنامه رژی: تحلیل سیاسی، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۶۰ شمسی، ۱۵۶ ص.
- آدمیت (فریدون)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: شکست اصلاحات، جلد ۱، تهران، انتشارات پیام، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ۴۹۸ ص.
- آدمیت (فریدون)، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران: مجلس اول و بحران آزادی، جلد ۲، چاپ دوم، تهران، انتشارات روشنگران [؟]، ۴۲۰ ص.
- آریان‌پور (یحیی)، از صبا تا نیما: تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، جلد ۱، چاپ پنجم، انتشارات نوید، ۱۹۸۸، ۴۲۲ ص.
- بینا (علی‌اکبر)، تاریخ روابط سیاسی و دیپلماتیک ایران، جلد ۱، چاپ سوم، تهران، انتشارات E.D.T، ۱۹۶۳، ۳۴۴ ص.
- جامی (؟)، گذشته چراغ راه آینده است: بیت دو کودتا (۱۲۹۹-۱۳۳۲ شمسی)، تهران، انتشارات ققنوس، ۱۳۶۶ شمسی، ۷۴۴ ص.
- زرگر (علی‌اصغر)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه‌ی کاوه بیات، تهران، انتشارات معین، ۱۳۷۲ شمسی، ۴۸۴ ص.
- زینویف (ایوان الکسیویچ) انقلاب مشروطیت ایران: نظرات یک دیپلمات روس: حوادث ایران در سال‌های ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱، ترجمه از روسی اعتصامی (ابوالقاسم)، [؟]، انتشارات اقبال، ۱۳۶۲ شمسی، ۱۸۲ ص.
- سپهر (احمدعلی)، ایران در جنگ بزرگ، تهران، انتشارات بانک ملی ایران، ۱۳۳۶ شمسی، ۵۱۷ ص.

- سویتوچوسکی، (ت)، شکل‌گیری هویت ملی در یک جامعه مسلمان، آذربایجان روس (۱۹۲۰-۱۹۰۵)، ترجمه از انگلیسی آیدین (یاشار)، استراسبورگ، انتشارات «جامعه فرهنگی آذربایجان»، ۱۹۸۷، ۲۵۶ ص.
- صدر (محسن)، خاطرات صدرالاشراف [؟]، انتشارات وحید، ۱۳۶۴ شمسی، ۵۶۴ ص.
- فاتح (مصطفی)، پنجاه سال نفت ایران، چاپ دوم، تهران، انتشارات پیام، ۱۳۵۸ شمسی، ۶۸۲ ص.
- قائم‌مقام (جهانگیر)، تاریخ تحولات سیاسی و نظامی ایران: از آغاز قرن یازدهم تا ۱۳۰۱ هجری شمسی، تهران، انتشارات کتاب‌خانه علی‌اکبر علمی و شرکا، ۱۳۲۶ شمسی، ۲۵۲ ص.
- قائم‌مقام (سیف‌الله)، تاریخ روابط معنوی و سیاسی ایران و فرانسه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۳۰۹-۱۳۴۹ شمسی، ۲۴۷ ص.
- کسروی (احمد)، تاریخ مجده ساله آذربایجان: بازمانده تاریخ مشروطه ایران، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۴۰ شمسی، ۹۲۳ ص.
- کسروی (احمد)، تاریخ مشروطه ایران، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۵ شاهنشاهی، ۹۳۶ ص.
- کوتام (ریچارد)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه تدین (الف)، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۱ شمسی، ۴۵۶ ص.
- کی استوان (حسین)، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد ۱، تهران، انتشارات روزنامه مظفر، ۱۳۲۷ شمسی، ۴۱۲ ص.
- کی استوان (حسین)، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، جلد ۲، تهران، انتشارات روزنامه مظفر، ۱۳۲۹ شمسی، ۳۰۲ ص.
- محمود (محمود)، تاریخ روابط خارجی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، چاپ چهارم، [؟]، انتشارات انقلاب، ۱۳۶۱ شمسی، ۶ جلد، ۲۵۰۰ ص.
- مکی (حسین)، تاریخ بیست ساله ایران، ۸ جلد:
- جلد ۱، چاپ سوم، تهران، انتشارات نشر ناشر، ۱۳۶۱ شمسی، ۶۳۲ ص.
- جلد ۲، چاپ سوم، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹ شمسی، ۶۰۷ ص.
- جلد ۳، چاپ جدید، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷ شمسی، ۶۰۰ ص.
- جلد ۴، تهران، انتشارات نشر ناشر، ۱۳۶۱ شمسی، ۵۴۴ ص.
- جلد ۵، تهران، انتشارات نشر ناشر، ۱۳۶۲، ۵۱۵ ص.

- جلد ۶، تهران، انتشارات نشر ناشر، ۱۳۶۲ شمسی، ۵۱۱ ص.
- جلد ۷، تهران، انتشارات علمی- انتشارات ایران، ۱۳۶۳ شمسی، ۵۴۳ ص.
- جلد ۸، تهران، انتشارات علمی- انتشارات ایران، ۱۳۶۴ شمسی، ۵۵۰ ص.
- مهدوی (عبدالرضا هوشنگ)، تاریخ روابط خارجی ایران: از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵-۱۵۰۰)، چاپ سوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ شمسی، ۴۷۶ ص.
- هدایت (مهدیقلی)، خاطرات و خطرات: توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگانی من، چاپ سوم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۱ شمسی، ۵۶۴ ص.

OUVRAGES ET TRAVAUX

1 Instruments de travail

a. Pour la France:

GRIMAL (Pierre), éd., Dictionnaire des biographies, Paris, 1958. 2 vol.

b. pour l'Iran:

(?), Bibliographie française de l'Iran, Téhéran, Imprimerie de l'institut franco-iranien, 1951.

2 Généralités

a. Pour la France:

BERSTEIN (Serge), MILZA (Pierre), Histoire de la France au XXe siècle (1900-1930), Tome I, Bruxelles, complexe, 1990, 576 p. (Question au XXe s., n°21).

BERSTEIN (Serge), MILZA (Pierre), Histoire de la France au XXe siècle (1930-1945), Tome II, Bruxelles, complexe, 1991, 458 p. (Question au XXe s., n°22).

DOISE (Jean), VAISSE (Maurice), Politique étrangère de la France: diplomatie et outil militaire (1871-1991), Paris, Seuil, 1992, 551 p. (point, n° H153).

DUBY (Georges), MANDROU (Robert), Histoire de la civilisation française: XVIIe-XXe siècle, tome II, Paris, Armand Colin, 1984, 546 p.

ESTIER (Cl.), La gauche hebdomadaire (1914-1962), Paris, Armon Colin, 1962, 262 P.

GIRARDET (Raoul), Le Nationalisme français: Anthologie (1871-1914), Paris, Seuil, 1983, p. (point, n° H 68).

Histoire de France, sous la direction de Jean Carpentier et Francois Lebrun, preface de Jacques Le Goff, Paris, Seuil, 1987, 514 p. (point, n° H 125).

Marseille (Jacques), Empire colonial et capitalisme français: histoire d'un divorce, Paris, Albin Michel, 1984, 480 p. (point; H 126).

b- Pour l'Iran:

"Annuaire statistique (1933-1934) et (1934-1935)", Téhéran, Ministère de l'Instruction Publique, Département des publications, service de la statistique.

AVERY (P.), HAMBLY (G.), MELVILLE (Ch.), From Nadir Shah to the Islamic Republic, Cambridge History of Iran, vol. VII, Cambridge, Cambridge University Press, 1991., 1072 p.

Bulletins de presse iranienne établis par la légation de France à Téhéran et le consulat de France à Tabriz:

Pour la période du 1^{er} déc. 1928 jusqu'à la fin de nov, 1929, A.A.E., Perse-Iran, vol. 11.

Pour la période de 1930 à 1938, A.A.E., Perse-Iran, vol. (de 89 à 98).

BURLLOT (P). La civilisation islamique, (?), Hachett, 1982, 288 p.

CHARDIN (Jean), Voyage de Paris à Ispahan, vol. II, introduction et notes de S. Yearsimos, Paris, Maspero, 1983, 320 p. (la découverte; n° 63).

CORBIN (Henry): Histoire de la philosophie islamique, Paris, Gallimard, 1986, 548 p.

DERRIENNIC (Jean-Pierre), Le Moyen-Orient au XXe siècle, sociétés politiques et relations internationales, 2° éd., Paris, Armand Colin, 1983, 304 p. (collection U).

GROUSSET (Rene), MASSIGNON (Louis), MASSE (Henri), L'âme de l'Iran, nouv. Ed., Paris, Albin Michel, 1990, 268 p.

LEWIS (Bernard), La Formation du Moyen-Orient moderne, traduit de

l'anglais par J. Carnaud, Paris, Aubier, 1995, 272 p.

PAHLAVI (M. Reza), Réponse à L'histoire, Paris, Albin Michel, 1979, 298 p.

M. SAVORY (Roger), L'Empire du lion et du soleil: l'épanouissement de la civilisation iranienne, pp. 279-306, in L'Islam: D'hier à aujourd'hui, sous la direction de Bernard Lewis, Paris, Payot et Rivages, 1994, 432 p., (Petite bibliothèque Payot, n° 207).

SYKES (Sir Percy), A History of Persia, vol. II, 3e edit., London, Mac Milian, 1958, 616 p.

TAVERNIER (Jean-Baptiste), Six voyages en Turquie et en Perse, vol. II, Introduction et notes de S Yearsimos, Paris, Maspero, 1981, 368 p. (La Découverte, n° 33).

THARAUD (J et G), Vieille Perse et jeune Iran, Paris, plon, 1947, 244 p.

3 Politique

a- Pour la France:

DUROSELLE (Jean-Baptiste), Politique étrangère de la France: la décadence (1932-1939), Paris, Imprimerie Nationale, 1979, 578 p. (Point, n° H63).

SOBOUL (Albert), La Révolution française, Paris, Gallimard, 1982, 616 p. (Tel; 88).

b- Pour l'Iran:

BALTA (Paul), RULEAU (Claudine), L'Iran insurgé: 1789 en Islam? Un tournant du monde, Paris, Sindbad, 1979, 312 p.

GHODS (M. Reza), Iran in the Twentieth century: a political History, Boulder, Lynne Rienner, 1989.

HOMAYOUNPOUR (Parviz), L'Affaire d'Azerbaïdjan, Lausanne, [?], 1967, 222 p.

VASSENHOVE (Van), "La politique étrangère de la Perse", in Revue

politique et parlementaire, 10 déc. 1930.

4 Économie

a- Pour la France:

Histoire économique de la France au XXe siècle, in Cahiers français, n° 255, mars-avril 1992.

b- Pour l'Iran:

ALAMI (Ebrahim-Khalil), Redressement économique de l'Iran, Paris, Imprimerie Artistique Moderne, 1939, 220 p.

AMINI (Ali), L'Institution du monopole du commerce extérieur en Perse, Paris, Librairie Arthure Rousseau, 1932, 194 p. Th. Pour le doctorat.

"[L'] Institution du monopole du commerce extérieur en Perse: lois des 6 et 20 Esfand Mah 1309 (25 février et 11 mars 1931)", in Bulletin périodique de la Chambre de Commerce Franco-Persan, n°6, mai 1931.

[Le] Marché persan, in Banque nationale française du commerce extérieur (études et informations commerciales de la), Bulletin n° 27, [5 juillet 1922 ?]

NIKITIN (B.), La Structure économique de la Perse, in Revue économique internationale, sept. 1931.

Statistique Commerciale de la Perse (21 mars 1922-20 mars 1923), Administration des Douanes, Téhéran, 1923.

Statistique Commerciale de la Perse (22 mars 1926- 21 mars 1927), Administration des Douanes, Téhéran, 1927.

Statistique Commerciale de la Perse (22 mars 1930- 21 mars 1931), Administration des Douanes, Téhéran, 1931.

Statistique Commerciale de la Perse (22 juin 1934- 22 juin 1935), Administration des Douanes, Téhéran, 1936.

"Transports commerciaux de et vers la perse", in Bulletin de la chambre de commerce Franco-Asiatique, n°11, nov. 1928.

5 Relations internationales

a- Généralités

[Les] Accords russo-persans signés à Moscou le 1^{er} octobre 1927. in L'Europe Nouvelle, n° 507, 29 octobre 1927, p. 1457-1458.

AFSHAR (Mahmoud), La Politique européenne en Perse: quelques pages de l'histoire diplomatique, Berlin, Iranschär, 1921, 276 p., Th. Pour le doctorat ès-sciences politiques, présentée à l'Université de Lausanne.

AYMERI (A.), La Paix anglaise: Un nouvel Empire d'Orient: la presse anglaise dévoile la mainmise de l'Empire britannique sur l'Asie Occidentale, in L'Europe nouvelle, n° 34, 23 août 1919, pp. 1596-1598.

CHALIAND (Gérard), RAGEAU (Jean-Pierre), Atlas stratégique: Géopolitique des nouveaux rapports de forces dans le monde: après-guerre froide, nouv. éd., Complexe 1994, 220 p.

CHASTENET (Jacques), 20 ans d'histoire diplomatique de 1919 à 1939, Genève, milieu du monde, 1945, 280 p.

de GERANDO (F.), Après la convention anglo-persane, in L'Europe nouvelle, n° 35, 30 août 1919, pp. 1651-1652.

de GERANDO (F.), A propos de l'accord anglo-persane: comment le "Times écrit l'histoire, in L'Europe nouvelle, n°34, 23 août 1919, pp. 1598-1600

DERRIENNIC (Jean-Pierre), Le Moyen-Orient au XXe siècle, sociétés politiques et relations internationales, 2^e éd., Paris, Armand Colin, 1983, 304 p. (collection U).

DESCHAMP (Hubert), La fin des Empires Coloniaux, 5^e éd., Paris, P.U.F., 1976, 128 p. (Que sais-je ? , n° 409).

DUCROCQ (Georges). La politique de gouvernement des Soviets en Perse, in Annuaire du monde musulman, 1923, pp. 84-100.

DUROSELLE (Jean-Baptiste), Histoire diplomatique de 1919 à nos jours, 6^eéd., Paris, Dalloz, 1953, 962 p.

DUROSELLE (Jean-Baptiste), L'Europe de 1815 à nos jours, 4^eéd., Paris, P.U.F., 1975, 408 p. (Nouvelle clio, n° 38).

FERRO (Marc), Histoire des colons: des conquêtes aux indépendances XIII^e-XX^e siècle, Paris, Seuil, 1994, 620 p.

FLEURY (Antoine), La Pénétration allemande au Moyen Orient 1919-1939: le cas de la Turquie, de l'Iran et de l'Afghanistan, Genève, [Leiden ?], 1977, 432 p. (Relations internationales, n°5).

Histoire d'Europe, sous la direction de Jean Carpentier et François Lebrun, Paris, Seuil, 1990, 642 p. (point, n° H 157).

LESUEUR (Emile), Les Anglais en Perse, Paris, La Renaissance du livre, 1921, 192 p.

NIKITIN (B.), Critique de la politique bolcheviste par les socialistes, révolutionnaires de Gauche, in Annuaire du monde musulman, 1923. pp. 34 et s.

Noël (Jean-François), Le Saint Empire, Paris, P.U.F., 1976, 128 p. (Que sais-je ?, n° 1646).

[Les] Nouveaux traités persans, in L'Europe nouvelle, n° 603, 31 août 1929, pp.1167-1178.

SYKES (Christopher), Wassmus, Lawrence allemand, Paris, Payot, 1936, 265 p.

THOBIE (J.), La France a-t-elle une politique culturelle dans l'Empire ottoman à la veille de la première guerre mondiale, in Relations internationales, n° 25, printemps 1981, pp. 21-40.

THOBIE (J.), Les Frontières, brûlantes cicatrices du partage colonial, in Le Monde diplomatique: Manière de voir, n° 11, mars 1991, pp. 37-39.

[Le] Traité de paix entre la Russie et la Perse, in *L'Europe nouvelle*, n° 22, 28 mai 1921, p. 701-702.

ZORGBIBE (Charles), *Géopolitique et histoire du Golfe*, 2^e éd., Paris, P.U.F., 1995, 128 p. (Que sais-je ?, n° 1639).

b- Relations franco-iraniennes:

CAUJOLE (P.), *Les tribulations d'une ambulance française en Perse*, Paris, Les Gémeaux, 1922.

CHAUFFIER (Louis-Martin), *Lettre à S.M. le Shah de Perse*, in vendredi, 16 avril 1937.

DEHGHAN, NAYERI (Loghman), *Histoire des relations franco-iraniennes du milieu du XIX^e siècle à la veille de la première guerre mondiale (1847-1914)*, 400 ft. dactyl., Th 3^e cycle d'Histoire, université de Paris VII, 1981.

HELLOT-BELLIER (Florence), *L'ambulance française d'Ourmia (1917-1918) ou le ressac de la grande Guerre en Perse*, *Studia-Iranica*, vol. 25, 1, pp. 45-82, 1 carte, 50 notes bibliogr., 1996.

HELLOT-BELLIER (Florence), *La première guerre mondiale à l'Ouest du lac d'Urmiye*, in: *la Perse et la Grande Guerre* / O. Bast- éd. Téhéran: IFRI, pp. 329-352 (bibliothèque iranienne, 52), 2001.

GHAFFARI (Abolhassan). *Des Relations franco-persanes dans le contexte politique extérieur de la III^e République (1895-1915)*, 378 ft. dactyl., Th. 3^e cycle [Histoire ?], université de Paris I, 1978.

MAUROY (Hubert), *Les Assyro-Chaldéens d'aujourd'hui*, éd. Paris: publication du département de Géographie de l'université Paris-Sorbonne, n°6, 1978, 93p.

METHY (Daniel), *L'action des grandes puissances dans la région d'Ourmia et les Assyro-Chaldéens 1917-1918*, éd. Paris: *studia kurdika*, n°1-5, pp. 77-100, 1988.

MONTASSER. KOUHSARI (Houchang), Les relations de la France et de l'Iran sous Napoléon 1^{er}, 84 ft. dactyl. Th. Complémentaire [?] d'[Histoire ?], Faculté des Lettres de l'Université de Strasbourg, 1953.

P.ZIRINSKY (Michael), American presbyterian missionaries at Urmia During Great War in: la perse et la Grande Guerre/ O. Bast-éd. Téhéran: IFRI, pp. 353-372 (bibliothèque iranienne, 52), 2001.

Petites Causes, Grands effets, in Le Matin, 19 janv. 1937.

"Publication et mises en application à titre provisoire de l'accord provisoire conclu entre la France et la Perse, signé à Téhéran le 11 mai 1928", Journal Officiel, n° 188, 10 août 1928.

[Les] Relations commerciales franco-iraniennes au cours de l'année 1314-1315 (21 juin 1935 -20 juin 1936), in Bulletin périodique de la Chambre de Commerce Franco-iranienne, n° 30, Janvier-février 1938, p. 1-5.

SADRE (Mohammed Kazem), Relations de L'Iran avec l'Europe de L'Antiquité, du Moyen-Age et la France des origines à la révolution 1789, Paris, Internationales, 1937, 287 p., Th. Pour le doctorat en droit, soutenue à l'université de Paris-Faculté de Droit le 5 juin 1937.

6 L'Iran et la modernisation.

BANANI (Amin), The modernization of Iran (1921-1941), Stanford, Stanford University press, 1961.

FLOOR (W.), Industrialization of Iran (1900-1941), Durham, university of Durham, 1984, 69 p.

SIASSI (Ali Akbar), La Perse au contact de l'occident, Paris, Ernest Leroux, 1931, 275 p.

QAEM MAQAMI (Jahângir), Târikh-e tahavolât-e siâsi va nezâmi-e Iran: az âqâz-e qarn-e

7 Pétrole

BUSSIERE (ERIC), La Banque Nationale Parisienne (BUP) et l'existence d'un courant national dans les milieux pétroliers français dans l'entre-deux-guerres, in Relations internationales, n°43, automne 1985, pp. 305-322.

DALEMONT (Etienne), Le pétrole, Paris, P.U.F., 1958, 136p. (Que sais-je ?, n° 158).

DURAND (Daniel), La politique pétrolière internationale, 4^{éd.}, Paris, P.U.F, 1978. 128 p. (Que sais-je ?).

NOUSCHI (André), Luttres pétrolières au Proche-Orient, Paris, Flammarion, 1970, 144 p. (Question d'Histoires, n°17).

8 Divers

KITSIKIS (Dimitri), L'Empire Ottoman, Paris, P.U.F., 1985, 128 p. (Que sais-je ?, n° 2222).

VIE (Michel), Le Japon contemporain, 3^{éd.}, Paris, P.U.F., 1982, 128 P. (Que sais-je ?, n° 1459).

SOURCES MANUSCRITES

1. Archives diplomatiques

*** Archives du Ministère des Affaires Étrangères

A Série: nouvelle série (1897-1918)

Sous série: perse

Missions sanitaires et militaires françaises

Vol. 60 (Missions sanitaires et militaires françaises):

- Rapport (annexe à la lettre n° 51 du consulat de France à Tabriz, 30 avril 1918) du Dr Caujole sur les événements d'Ourmia.
- Télé. n° 25, du ministre de France en Iran au Quai d'Orsay, le 17 mars 1918.
- Lettre (annexe n°2 à la dépêche n°7 du consulat de France à Tabriz, 22 janv. 1918) du Dr Caujole au consul de France à Tabriz.
- Lettre du Quai d'Orsay au député du Var, le 29 avril 1918.
- Télé. n° 3, du ministère de la Guerre au chef de la mission militaire française (Petrograd), le 13 janv. 1918.
- Rapport (annexe à la lettre n° 52, du consulat de France a Tabriz, mai 1918) du Dr Caujole, chef de l'Ambulance française à Ourmia, le 30 avril 1918.
- Télé. n° 30, du ministre de France en Iran, R. Le Comte, au Quai d'Orsay, le 26 mars 1918.

- Télé n° 12, du ministre de France en Iran, R. Le Comte, au Quai d'Orsay, le 18 févr. 1918.
- Lettre n° 44/21, (annexe à la dépêche de Téhéran, n°34, le 12 avril 1918) du ministre de France en Iran au ministre iranien des Affaires Étrangères, Moshavar Ol Mamâlek, le 7 avril 1918.

B Série: Asie

Sous-série: Perse-Iran

Corps diplomatique français

Vol. 5 (Attaché militaire de France):

- Note n° 4, de l'attaché militaire de Légation de France en Iran, G.Ducrocq, "Sur les Assyro-chaldéens", 13 février 1921.
- Télé. n° 41, de ministre de France en Iran, R. Lecomte, au Quai d'Orsay, le 5 avril 1919.

Questions dynastiques et cour

Vol. 10 (Questions dynastiques et cour):

- Cor. n°1, du consul de France à Tabriz, M.Saugon, au ministre français des Affaires Étrangères, "Entrevue avec Valiahd", le 13 févr. 1919.
- Télé. n° 55, du ministre de France en Iran, M. Bonin, au Quai d'Orsay, le 22 avril 1919.
- Cor. n°10, du ministre de France en Iran, M. Bonin, au ministre français des Affaires Étrangères, M. Pichon, "Audience privée du Shah". Le 13 mai 1919.

Armée

Vol. 12 (Dossier général):

- Rapport de l'attaché militaire de France en Iran, G. Ducrocq, "projet de la commission mixte d'études militaires sur la réorganisation de l'armée persane", le 30 avril 1920.
- Note n°22 "sur la Brigade mixte de Téhéran", Oct. 1919. Vol. 13 (Autorisations et missions militaires en Perse):
- Télé n° (62-63), de la légation de France en Iran au Quai d'Orsay, le 23 mars 1922.
- Note (annexe à lettre Guerre du 6 mars 1923), sur la "situation en Perse", févr. 1923.
- Cor. n°24, du chargé d'Affaires de France en Iran, M. Dayet, au président du conseil, R.Poincaré, le 30 mai 1923.
- Cor. De l'attache militaire de France en Iran, R.Bertrand, au ministre français de la Guerre-E.M.A.-2^{ème} Bureau, "envoi éventuel d'une mission militaire française en Perse", le 2 oct. 1926.
- Rapport n°83/T, de l'attache militaire de France en Iran, R.Bertrand, le 10 juillet 1925.

VOL. 14 (Matériel de guerre):

- Télé. n° [55 ?], du ministre des Affaires Étrangères au ministre de France en Iran, le 22 mai 1925.

Politique intérieure

Vol. 19 (Dossier général):

- Télé n° (134-135-136), du Quai d'Orsay (Ph. Berthelot) au ministre de France en Iran, "A.S. du retour du Shah", le 20 oct. 1925.

Politique étrangère

Vol. 23 (Dossier général):

- Lettre particulière du consul de France à Tabriz, M. Saugon au ministre de France en Iran, R. Le Comte, le 13 mars 1918.
- Lettre (annexe n°1 à la cor. n° 55 du consulat de France à Tabriz au ministre français des Affaires Étrangères, 6 mai 1918) du gouverneur général d’Azerrbaïdjan, Mohtasham Os-Saltana au consulat de France à Tabriz, mai 1918.
- Article (annexe n° 1 à la cor. n° [55 ?] du consulat de France à Tabriz au ministre français des Affaires Étrangères, le 16 mai 1918) paru dans le n° 112 du journal “Tedjeddud” du 5 mai 1918.
- Cor. n° 2213, du ministre français des Affaires Étrangères au président du conseil et ministre de la Guerre français, “projet d’envoi d’une mission militaire française en Perse”, le 31 mai 1918.

Vol. 24 (id.):

- Note complémentaire sur “L’action française en Iran”, de M. Bonin, secrétaire de la Legation française en Iran, le 19 nov. 1918.

Vol. 39 (Propagande de l’Allemagne et propagande de la France):

- Rapport (annexe à la dépêche n° 66 du 5 oct. 1920) du ministre de France en Iran. M. Bonin, “A.S. Oeuvres françaises en Perse.” Le [2 ?] oct. 1920.

Commerce

Vol. 42 (Dossier général):

- Rapport de l’État-major de l’armée, 2° Bureau 1, section économique, sur “le commerce de la Perse”, le 22 juin 1918.
- Rapport (annexe à la lettre n° 54 du consulat de France à Tabriz, le 19 juin 1919) sur “le commerce de la province de l’Azerbaïdjan avec

les pays étrangers durant l'année (21 mars 1917-20 mars 1918).

- Rapport (annexe à la lettre n° 14, du consulat de France à Bandar-Bouchir au Quai d'Orsay, le 16 juin 1918) sur "le mouvement commercial et maritime des ports persans du Golfe Persique pendant l'année (21 mars 1916-20, mars 1917)"

Vol. 43 (id.):

- Cor. n° 52, de la légation de France en Iran, au ministre des Affaires Étrangères, A. Briand, "mouvement commercial de la Perse", le 1^{er} juin 1925.

Finances

Vol. 46 (Dossier général):

- Tél. n° 93, du ministre de la France en Iran, M. Bonzon, au Quai d'Orsay, le 2 juin 1925.
- Cor., du ministre français des Affaires Étrangères au ministre de France en Iran, M. Bonzon, "A.S. Monopole du sucre et du thé", le 10 juillet 1925.
- Traduction du projet de loi concernant les concessions dites de monopoles soumis au parlement le 11 avril 1925, annexe n° 1 à la dépêche n°51 de Téhéran du 26 mai 1925.

Pétroles

Vol. 49 (Dossier général):

- Cor. n° 58, du chargé d'Affaires de France en Iran, H. Hoppenot, au président du consul, M. Aristide Briand, "concession des pétroles du Nord à la Standard Oil", le 28 nov. 1921.
- Cor. De British Embassy (Paris) au président du conseil français,

April 11th, 1922.

- Télé n° 155, de la légation de France en Iran au Quai d'Orsay, le 4 déc. 1922.

Vol. 50 (id.):

- Télé. n° 63, du ministre de France en Iran, M Dayet, au Quai d'Orsay, le 29 mai 1923.
- Télé. n° (050), de R.Poincaré à la légation de France en Iran, "pétrole du Nord de la Perse", le 2 juin 1923.
- Cor. de l'Ambassade de la République française à Moscou à A. Briand, ministre des Affaires Étrangères, "Pétroles de Perse", Moscou, le 5 mai 1925.
- Télé, n° 16, du ministre français des Affaires Étrangères au ministre de France en Iran, "Concession des pétroles du Nord de la Perse", le 7 févr. 1925.
- Télé. n° 31, du ministre de France en Iran, M. Bonzon, au Quai d'Orsay, le 16 févr. 1925.

Vol. 51 (id.):

- Note sur "les pétroles de Perse", le 26 juillet 1927.
- Note (jointe au bordereau du 14 août 1928) de la "sous Direction des Relations Commerciales", sur les "pétroles du Nord de la Perse et du Semnân".
- Cor. n° 115, du ministre de France en Iran, A. Wilden, au ministre français des Affaires Étrangères, "syndicat français des pétroles du Semnân", le 10 juin 1929.
- Télé. n° (124-125-126), du Quai d'Orsay (Ph. Berthelot) au ministre de France en Iran, le 14 juin 1929.
- Note de "Relations Commerciales" pour Ph. Berthelot, "les

Allemands et les pétroles du Nord de la Perse", le 23 juillet 1929.

Voies et moyens de communication

Vol. 52 (Dossier général)

- Cor. n° 108, de la légation de France en Iran au Quai d'Orsay, "voies d'accès vers la Perse", le 2 oct. 1926.

Vol. 53 (Aviation)

- Cor. n° 2, du consulat de France à Bouchir à R.Poincaré, président du conseil, le 5 avril 1924.
- Cor. n° 67, du ministre de France en Iran, G.Maugras, a A.Briand, président du conseil, "Aviation française en Perse", le 20 mai 1926.

Vol. 56 (Chemins de fer):

- Cor. n° 14, du ministre de France en Iran, F. Prévost, à R. Poincaré, président du conseil, "a. s. obligatoires français du Djoulfa-Tauris", le 7 mai 1922.

Vol 57 (id.):

- Note (pour la sous-direction d'Asie au Département), Paris: le 8 juillet 1925.
- Cor. n° 75, du ministre des Affaires Étrangères à G. Maugras, ministre de France en Iran, "Emprunt Djoulfa-Tauris", le 16 nov. 1926.
- Cor. n° 106, du ministre de France en Iran, G.Maugras au ministre Français des Affaires Étrangères, "a.s. Djoulfa- Tauris", le 6 oct. 1926.

Vol. 65 (Instruction publique et établissements français):

- Cor. du ministre français de l'Instruction Publique au ministre français des Affaires Étrangères (Direction des Affaires politiques et

commerciales, Bureau des écoles et des Oeuvres françaises à l'étranger), le 25 mai 1918.

- Cor. Du ministre français de l'Instruction Publique (français) au Quai d'Orsay, le 20 mars 1919.
- Note (annexe à la dépêche n° 3, du ministre de France en Iran, A.Wilden au Quai d'Orsay, 16 janv. 1929).
- Rapport, annexe à la dépêche n° 82, du chargé d'Affaires de France en Iran à R.Poincaré, président du conseil, le 15 déc. 1923.
- Rapport de l'attaché militaire, G.Ducrocq, sur "les Écoles de l'Alliance israélite en Perse et en Mésopotamie", le 4 juin 1922.
- Note (annexe à la dépêche n° 31, du ministre de France en Iran, M.Wilden, au Quai d'Orsay, "subventions aux écoles de Perse", le 26 août 1929.
- Cor. n° 47, du ministre de France en Iran, F.Prévost, à M.Poincaré, président du conseil, déc. 1922.
- Rapport de Dr René Roland, 1923.

Presse

Vol. 91 (presse):

- Bulletin de presse n° 11 de janv, 1933, le journal "Tchorenama".

Vol. 92 (id.):

- Bulletin de presse n° 9 du 15 mai 1934, Le journal "Chahin" du 15 mai 1934.
- Bulletin de presse n° 9 du 15 mai 1934, Le journal "Tabriz" du 13 mai 1934.
- Bulletin de presse n° 2 de janv. 1934, Le journal "Setâra-ye jahân" du 19 janv. 1934.

Vol. 93 (id.):

- Bulletin de presse n° 2 de janv. 1935, Le journal "Shahand" du 27 janv. 1935.

Vol. 96 (id.):

- Note du 9 janv. 1937.
- Télé. n° (133-134), du Quai d'Orsay (M. Comert) à la légation de France en Iran, "presse", le 24 déc. 1936.

Vol. 97 (id.):

- Bulletin de presse n° 18 de sept. 1937, le journal "Shahand" du 16 sept. 1937.

Vol. 98 (id.):

- Bulletin de presse n° 15 d'août 1939, le journal "Tabriz" du 10 août 1939.
- Cor. n° 888, du ministre des Affaires Étrangères au ministre français de la guerre, "mission militaire à Téhéran", le 19 avril 1935.
- Télé. n° (270 à 272), du ministre français des Affaires Étrangères, Georges Bonnet, à la légation de France en Iran, "campagne de presse", le 29 déc. 1938.
- Télé. n° 10, du secrétaire général du Quai d'Orsay, A. Léger, à la légation de France en Iran, le 9 janv. 1939.

Armée

Vol. 99 (Dossier général):

- Cor. n° 888, du ministre français des Affaires Étrangères au ministère français de la Guerre, "mission militaire à Téhéran", le 19 avril 1935.
- Cor. n° 1247, du ministre français des Affaires Étrangères au

ministre français de la Guerre, "Envoi d'instructeurs français à Téhéran", [?] mai 1935.

Vol. 100 (id.):

- Télé. n° (13-14), du Quai d'Orsay au ministre de France en Iran, le 14 janv. 1937.
- Télé. n° (181/ST), de l'attaché militaire et de l'Air de France en Iran, R. Leleu, au ministre français de la Défense Nationale et de la Guerre, "la mission militaire française et le projet de fortification et d'armement des côtes persanes", le 29 oct. 1937.
- Cor. n° 26, de l'ambassadeur de France à Berne, C. Alphand à G. Bonnet, ministre des Affaires Étrangères, "Relations commerciales franco-iraniennes..." le 12 janv. 1939.
- Cor. n° (163-4-5), du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay, le 23 juillet 1937.
- Lettre, annexe à la cor. n° 120, du ministre de France en Iran, A. Bodard au ministre des Affaires Étrangères, "renvoi d'officiers de la mission militaire française", le 27 juillet 1937) du Général Gendre, chef de la mission militaire française en Iran, au ministre de la Guerre, le 26 juillet 1937.

Politique étrangère

Vol. 109 (Dossier général):

- Cor. n° 183, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay, "relations irano-américaines". Le 30 oct. 1938.

Vol. 111 (Relations avec la France):

- Cor. du ministre des Affaires Étrangères au chargé d'Affaires de France en Iran, CL. A. Clarc, "négociations commerciales franco-

iraniennes”, le 12 mai 1937.

- Cor. n° 21, du chargé d’Affaires de France en Iran, Cl. A. Clarc au Quai d’Orsay, ”manifestations de Xénophobie, mesure contre l’enseignement en langue étrangère”, le 4 févr. 1937.
- Cor. n°34, du chargé d’affaires de France en Iran, B.Hardion, au Quai d’Orsay, le 31 déc. 1933.
- Télé. n° 85, chargé d’Affaires de France en Iran, Cl.A. Clarc, au Quai d’Orsay, le 23 déc. 1936.
- Télé. n° (139 à 141), du Quai d’Orsay à la légation de France en Iran, “a.s. du rappel du ministre d’Iran”, le 28 déc. 1936.
- Télé. n° (7-8), du chargé d’Affaires France en Iran, au ministre français de la Guerre le 7 janv. 1937.
- Télé. n° 32, de l’attaché militaire de France en Iran, au ministre français de la Guerre, le 7 janv. 1937.

Vol. 112 (id.):

- Cor. n° 54, ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d’Orsay, “incidents de presse”, le 30 avril 1937.
- Lettre de A. Lebrun, président de la République, à S.M.I. Rezâ Shah Pahlavi, le 8 juillet 1937.
- Cor. n° 258, du chargé d’Affaires de France en Iran, P.H. Blanchetai, au Quai d’Orsay, “nouvel article contre l’Iran”, le 4 déc. 1937.
- Télé. n° (236-7-8), du Quai d’Orsay à la légation de France en Iran, le 9 déc. 1937.
- La traduction de l’article “Encore la presse française” du journal “Ettelâât” du 6 déc. 1937.

Vol. 113 (id.):

- Note du Quai d'Orsay pour le Général Weygand, "relations franco-iraniennes", le 6 avril 1939.
- Télé. n° 138, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay le 20 juillet 1938.
- Note du Quai d'Orsay pour le service d'information et de presse, "publications relatives à l'Iran", le 23 nov. 1939.
- Note du Quai d'Orsay, "censure des articles sur l'Iran", le 14 mai 1940.
- Cor. n° 243, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay, "audience impériale", le 7 décembre 1938.

Économie. Finances

Vol. 116 (Commerce):

- Note sur les "Relations Commerciales entre la France et la Perse", le 8 déc. 1931.

Vol. 117 (id.):

- Rapport de l'Ambassade de France en Turquie, "sur les conditions actuelles du transit iranien en territoire turc", le 4 mars 1937.

Vol. 118 (id.):

- Note sur le "commerce français en Iran", le 29 févr. 1940.

Vol. 120 (pétroles.):

- Télé. n° 608, de l'Ambassadeur de France à Moscou, Jean Herbette, au Quai d'Orsay, le 8 nov. 1930.

Vol. 121(id.):

- Cor. De société "franco- iranienne de recherches" au chargé d'Affaires de France en Iran, le 9 nov. 1936.
- Cor. n° 17, du chargé d'Affaires de France en Iran, Cl. A. Clarc, au

Quai d'Orsay, "concessions pétrolières, voyage de Mr Batigne", le 2 févr. 1937.

- Cor. n° 250, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay, "les pétroles du Nord de l'Iran, voyage de M. Wenger", le 23 nov. 1937.
- Cor. n°7, du chargé d'Affaires de France en Iran, P.H. Blanchetai, au Quai d'Orsay, "pétroles du nord de l'Iran", le 14 janv. 1938.
- Cor. n° (A/30.089), du président de la "Société franco-iranienne des recherches", L. Wenger, au président du conseil d'Iran, M.Djam, le 8 juillet 1938.
- Cor. n° 51, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay, le 20 mars 1939.

Vol. 122 (Voies et moyens de communication): dossier général:

- Cor. n° 145, du ministre de France en Iran, G. Maugras, au Quai d'Orsay, "le passage d'avions militaires français", le 19 oct. 1931.

Vol. 123 (id.):

- Cor. n° 37, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai d'Orsay, "la renaissance de la marine iranienne". Le 9 mars 1939.
- Cor. n° 142, du ministre de France en Iran, G. Maugras, à E. Herriot, président du conseil, "commandes d'avions", le 27 sept. 1932.

Questions culturelles

Vol. 129 (Instruction publique, missions des professeurs):

- Cor. n° 118, du ministre de France en Iran, G. Maugras, au président du conseil, E. Herriot, "Écoles primaires étrangères en Perse", le 26 août 1932.
- Cor. n° 140, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au Quai

d'Orsay, "suppression des mots étrangers de la langue persane", le 18 août 1937.

- Cor. n° 78, du ministre de France en Iran, G.Maugras, au Quai d'Orsay, "enseignement français en perse", le 27 juin 1934.

Vol. 130 (id.):

- Note du Quai d'Orsay (pour M.Chauvel), le 19 août 1939.
- Dépêche n°24, du ministre de France en Iran, le 27 juillet 1938.

Vol. 131 (Fouilles archéologiques):

- Cor. du ministre français des Affaires Étrangères au ministre français de l'Éducation Nationale, "a.s. Inauguration de la salle de conférences du musée M. Ghirshman parle de Chapour", le 28 janv. 1938.

C Série: Relations commerciales 1919-1940

Sous-série: C 189 et 190—Perse.

Relations commerciales franco-persanes (dossier général)

Vol. 1, C-189-1 (Projet de prohibition des articles de luxe en perse: notes, correspondance avec Téhéran et avec les acteurs de la vie économique; dénonciation du traité de commerce de 1855; négociation d'un nouveau traité (information sur les conditions de commerce en Perse et l'URSS, l'Allemagne, l'Angleterre); majoration du tarif minimum douanier; projet de convention provisoire):

- Télé. n° (17+18), du ministre des Affaires Étrangères à la légation de France a Téhéran, "régime tarifaire des importations françaises en Perse", 9 mars. 1928.
- Télé. n° (33-4), du ministre de France en Iran, A.Wilden, au Quai d'Orsay, le 16 mars 1928.
- Télé, n° (60-62), du ministre de France en Iran, A. Widen, au Quai

d'Orsay, le 19 avril 1928.

- Lettre n° 6354, du ministre d'Iran à Paris, Samad Khân, à R.Poincaré, président du conseil, 28 févr. 1923.
- Rapport (annexe à la lettre n° 6354) du consul d'Iran à Marseille au ministre d'Iran à Paris, Samad Khân, "la situation faite actuellement par l'administration des douanes françaises aux marchandises en provenance de la Perse", le 8 sept. 1922.

Vol. 3, C-189-1 (Négociation sur le projet de convention de commerce et d'établissement. Rapport sur le commerce persan en 1926-1927):

- Cor. du ministre français du Commerce et de l'Industrie au ministre français des Affaires Étrangères, "négociations commerciales franco-persanes", le 26 déc. 1928.
- Cor. n° 120, du ministre de France en Iran, A.Wilden, au ministre français des Affaires Étrangères, "des Tarifs douaniers", le 21 sept. 1928.

Vol. 7, C-189-1 (Effet du monopole du commerce extérieur sur les relations commerciales franco-persanes. Approbation parlementaire des accords commerciaux. Statistique du commerce persan en 1930-1931)

- Lettre n° 2793, (annexe à la cor. n° 64 du 21 avril 1931) du ministre iranien des Affaires Étrangères, M. Foruqi, au ministre de France en Iran, G. Maugras, le 14 avril 1931.
- Lettre n° 79, (annexe à la cor. 64 du 21 avril 1931) du ministre français en Iran, G.Maugras, au ministre iranien des Affaires Étrangères, M.Foruqi, le 17 avril 1931.

Vol. 10, C-189-1 (Opération de compensation. Achats d'opium

pour l'Indochine. Projet de contrat de la société radioélectrique. Négociation commerciale sur la base de la compensation et du clearing):

- Cor. n° 108, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au ministre français des Affaires Étrangères, "a.s. d'un accord commercial franco-iranien", le 20 juillet 1937.

Vol. 11, C-189-1 (Opération de compensation. Projet de la société radioélectrique. Conséquences des difficultés franco-iraniennes (janvier-février 1939):

- Cor. n° 108, du ministre de France en Iran, A. Bodard, au ministre français des Affaires Étrangères. "a.s. vente de poivre ou de thé indochinois à l'Iran", le 2 juin 1939.

Transit par la perse (projet de brousse etc.)

Vol. 12, C-189-1Sd. 1,190-4 (Projet de la société française des transports internationaux (Maison M. De Brousse) sur l'organisation de voies commerciales en direction de la Perse via les États sous mandat français. Transit par la Turquie et la Russie):

- Cor n° 247, du ministre de France en Iran, A. Wilden, au ministre français des Affaires Étrangères "Formalités douanières exigées aux frontières syriennes, irakiennes et persanes", Le 6 déc. 1929.
- Rapport (P. 236 et s.) sur "transit Turco-iranien", [Pr?] 1938.
- Cor. n° 144, du chargé d'Affaires de France en Iran, B. Hardion, au Quai d'Orsay, nov. 1933.

Relations commerciales entre la perse et les autres pays

Vol. 13, C-189-2 (Informations sur les accords entre la Perse et la

pologne (15 mars 1925), l'Italie (25 juin 1928), L'U.R.S.S (1 octobre 1927, 17 mars 1928), la Grande Bretagne (10 mai 1928), la Suisse (28 août 1928), sur les dénonciations de mai 1927 et sur les accords provisoires.

Relations commerciales avec l'Allemagne, l'U.R.S.S., les États-Unis, la Suisse et la Grande-Bretagne. Transports entre l'Europe occidentale et la Perse):

- Cor. n° 137, du chargé d'Affaires de France en Iran, P. Balereau, au Quai d'Orsay "a.s. convention douanière russo-persane", le 4 nov.1927.

2 Archives militaires

*** Service Historique de l'Armée de Terre (S.H.A.T.):

A Série Iran, 7 N

Côte 1662

- Correspondance n° 5. 219 BS/3., du Président du Conseil, Ministre de la Guerre, à Monsieur la Ministre des Affaires Étrangères, Paris, le 31 mars 1918.
- Correspondance n° 32, du consul de France à Tabriz au Ministre de France à Téhéran, Tabriz, le 16 mars 1918.
- Correspondance n° 57, du consul de France à Tabriz au Ministre des Affaires Étrangères, Tabriz, le 21 mai 1918.

Côte 800 (dossier 8)

- Convention entre la France et l'Angleterre au sujet de l'action dans la Russie méridionale, Paris, la 23 déc. 1917.

Côte 800 (dossier 7)

- Note interne du Ministère de la Guerre N° 17A, Paris, le 25 août 1918.

Côte 3268

- Note n° 35, de l'attaché militaire auprès de la Légation de France en Perse, M. Ducrocq, à son excellence monsieur le ministre de la Guerre, «la délégation apostolique en Perse», le 6 mars 1922.
- Rapport N° 33, de l'attaché militaire auprès de la Légation de France en Perse, M. Ducrocq, à son excellence monsieur le ministre de la Guerre, le 4 mars (date à laquelle le rapport a été reçu à Paris) 1922.

B Série Perse, 1k (Fonds privés)

Côte 246

- Rapport signé: A. ChaTele, Téhéran, le 14 octobre 1921.

3. Centre des Archives Economiques et Financières

- "Tableau général du commerce et de la navigation" des années 1931-1939.

4. Archives confessionnelles

*** Archives des congrégations

DE LAPEYRIERE (Sœur Marie), Compte rendu des événements qui eurent lieu en Perse (année 1918-1919).

EYLER (Joseph), Lazariste "Monseigneur Sontag": Martyr en Perse, imprimerie Girolid, 1996, 164 p.

FRANSEN (Pierre), "Mémoires d'un missionnaire en Perse (Iran)".

در این اثر کلیه جوانب روابط ایران و فرانسه به ویژه تا
پایان حکومت بهلوی اول مورد مطالعه و بررسی
قرار گرفته است از جمله فراز و نشیب روابط دیپلماتیک
(رویداد ارومیه، کارزار مطبوعات فرانسه علیه حکومت
ایران و ...)، روابط مالی و اقتصادی، روابط فرهنگی
(مدارس فرانسوی در ایران، اعزام هیئت های نظامی
ایرانی به فرانسه و بالعکس و ...) در عین حال خواننده از
رقابت سرسخت فرانسه با انگلستان و روسیه در باب
دخالت در امور سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران به خوبی
آگاه می شود.